







چشمه خورشید (آشنایی با نهج البلاغه)

نویسنده:

مصطفی دلشاد تهرانی

ناشر چاپی:

خانه اندیشه جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	چشمه خورشید (آشنایی با نهج البلاغه)
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	مقدمه
۲۰	شناخت علی (ع)
۲۰	علی (ع) کیست؟
۲۶	فضایل علی (ع)
۳۱	کلام امیر مومنان (ع)
۳۲	شناخت علی (ع) از زبان علی (ع) در نهج البلاغه
۳۲	تربیت شده‌ی پیامبر اکرم (ص)
۳۳	درخت پیامبری
۳۳	ایمان و یقین علی (ع)
۳۳	سرچشمه فیض و گنجینه علم
۳۴	محور آسیای خلافت و سر سلسله فضیلت
۳۴	پیشوا و راهبر مومنان
۳۴	عامل به علم
۳۴	هادی به بهشت و رستگاری
۳۵	تلاش پیشوای هدایت در راهنمایی و نجات امت
۳۵	جاذبه و دافعه امیرمومنان (ع)
۳۶	شجاعت و جهاد علی (ع)
۳۶	سیاست امام
۳۷	امام و دنیا و زهد
۳۸	ساده زیستی امام

۳۹	حکومت نزد امام
۳۹	عدالت امام
۴۰	شناخت مولفان کلام علی (ع)
۴۰	مولفان کلام علی (ع)
۴۱	سید رضی
۴۱	روزگار سید رضی
۴۱	روزگار درخششهای فرهنگی
۴۲	روزگار شیعه تا عصر سید رضی
۵۵	روزگاری نو در عرصه فرهنگی
۵۶	زندگینامه سید رضی
۵۶	جایگاه خانوادگی سید رضی
۵۷	خواهی شگفت
۵۸	سید مرتضی برادر سید رضی
۵۸	نبوغ و استعداد سید رضی
۵۹	استادان سید رضی
۶۰	شاگردان سید رضی
۶۰	دارالعلم سید رضی
۶۰	فضایل و کمالات سید رضی
۶۱	مقام علمی و ادبی سید رضی
۶۳	تالیفات و تصنیفات سید رضی
۶۳	اشاره
۶۳	اخبار قضاء بغداد
۶۳	تعليق خلاف الفقهاء
۶۳	تعليقه علی الايضاح

۶۴	الحسن من شعر الحسين
۶۴	حقائق التاویل فی متشابه التنزیل
۶۴	خصائص الائمه
۶۴	دیوان شعر
۶۴	رسائل
۶۴	الزیادات فی شعر ابی تمام
۶۴	الزیادات فی شعر ابن الحجاج
۶۵	سیره والده الطاهر
۶۵	ما دار بینہ و بین ابی اسحاق
۶۵	مجازات الاثار النبویه
۶۵	المختار من شعر ابی اسحاق
۶۵	معانی القرآن
۶۵	نهج البلاغه
۶۵	وفات سید رضی
۶۶	مولفان کلام علی (ع) پیش از سید رضی
۶۷	تالیفات پیش از نهج البلاغه
۶۷	خطب امیر المومنین علی (ع) المنابر فی الجمع و الاعیاد و غیرهما
۶۷	خطب امیر المومنین (ع) المرویه عن الامام صادق (ع)
۶۸	خطب امیر المومنین (ع)
۶۸	کتاب الخطبه الزهراء لامیر المومنین (ع)
۶۹	خطب امیر المومنین (ع)
۶۹	خطب امیر المومنین (ع)
۶۹	خطب علی (ع)
۷۰	خطب امیر المومنین (ع) بروایه الواقدی

۷۰	خطب علی(ع).....
۷۱	خطب علی(ع) کرم الله وجهه.....
۷۱	خطب علی(ع) و کتبه الى عماله.....
۷۱	خطب اميرالمومنين(ع).....
۷۱	مائه کلمه لاميرالمومنين علی بن ابی طالب(ع).....
۷۲	رسائل اميرالمومنين(ع) و اخباره و حروبه.....
۷۲	خطب المعربات.....
۷۳	خطب اميرالمومنين(ع).....
۷۳	خطب اميرالمومنين(ع) مع شرحها.....
۷۳	الملاحم.....
۷۴	مولفان کلام علی(ع) پس از سيد رضی.....
۷۴	تالیفات پس از نهج البلاغه.....
۷۴	دستور معالم الحكم و ماثور مكارم الشيم من كلام اميرالمومنين علی بن ابی طالب(ع).....
۷۴	کلام علی(ع) و خطبه.....
۷۵	عيون الحكم و المواعظ و ذخيره المتعظ و الواعظ.....
۷۵	خطب علی بن ابی طالب(ع).....
۷۵	نشر اللالی.....
۷۵	نشر اللالی.....
۷۶	مطلوب كل طالب من كلام علی بن ابی طالب(ع).....
۷۶	غرر الحكم و درر الکلم.....
۷۷	منشور الحكم.....
۷۷	عيون الحكم و المواعظ و ذخيره المتعظ و الواعظ.....
۷۸	استخراج الوقائع المستقبلة من كلام اميرالمومنين(ع).....
۷۸	منتخب وصايا اميرالمومنين(ع) و حکمه.....

۷۸	نظم وصیہ امیرالمومنین (ع) لولده الحسین الشہید (ع)
۷۸	وصایای امیرالمومنین (ع)
۷۸	وصایا امیرالمومنین (ع) لولده الحسن (ع)
۷۹	اللالی المنتورہ
۷۹	الصحیفہ العلویہ و التحفہ المرتضویہ
۷۹	انیس السالکین فی بعض کلمات امیرالمومنین (ع)
۷۹	الصحیفہ العلویہ الثانیہ
۷۹	حکم علی بن ابی طالب (ع)
۷۹	غرر جوامع الکلم
۸۰	مائہ کلمہ جامعہ
۸۰	خطب امیرالمومنین (ع) فی الملاحم مع شرحہا
۸۰	ہدی و نور من کلام امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)
۸۰	منتخبات من حکم الامام علی (ع)
۸۰	جوامع ماورد عن امیرمومنان فی المواضع المختلفہ
۸۰	شناخت نہج البلاغہ
۸۰	نہج البلاغہ چیست؟
۸۱	انگیزہی تالیف
۸۲	تبویب نہج البلاغہ
۸۲	تکرار در نہج البلاغہ
۸۲	کمیت نہج البلاغہ
۸۳	وجہ تسمیہ و وجہ شاخص کتاب
۸۳	نیارودن اسناد
۸۳	جایگاہ تالیف
۸۴	اعتبار سید رضی

۸۴	شان نهج البلاغه
۸۵	کتابی شگفت
۸۹	تردید در انتساب نهج البلاغه به امام
۹۰	پاسخ
۹۲	سخن ابن ابی الحدید معتزلی و دیگر عالمان
۹۳	منبع شناسی نهج البلاغه
۹۳	مصادر نهج البلاغه [۱]
۹۵	اقسام مصادر نهج البلاغه
۹۶	فهرست مصادر
۹۹	برخی مصادر شریف رضی
۱۰۰	شناخت رابطه نهج البلاغه و قرآن
۱۰۰	علی (ع) و قرآن
۱۰۳	رابطه نهج البلاغه با قرآن
۱۰۴	موضوعات نهج البلاغه و قرآن
۱۰۴	اشاره
۱۰۵	پیوند و ارتباط مستقیم نهج البلاغه با قرآن
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	تحریض تمسک به قرآن
۱۰۶	تبیین محتوای قرآن
۱۰۶	توصیف قرآن
۱۰۷	پروا پیشگان و قرآن
۱۰۷	تفسیر آیات قرآن
۱۱۱	استناد و استشهاد به آیات
۱۱۳	پیوند و ارتباط غیر مستقیم نهج البلاغه با قرآن

۱۱۳	 اشاره
۱۱۳	 حکمت متعالی
۱۱۹	 سیرت نبوی
۱۲۲	 بازگشت جاهلی
۱۲۴	 صورت شناسی نهج البلاغه
۱۲۴	 جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه
۱۲۵	 زیبایی شناسی سید رضی
۱۳۱	 زیبایی شناسی ابن ابی‌الحدید معتزلی
۱۳۷	 زیبایی شناسی جرج جرداق مسیحی
۱۴۳	 صنایع ادبی در نهج البلاغه
۱۴۳	 اشاره
۱۴۳	 سجع
۱۴۳	 اشاره
۱۴۵	 نمونه‌هایی از سجع در کلام امیر
۱۴۸	 تشبیه
۱۴۸	 اشاره
۱۴۸	 نمونه‌هایی از تشبیه در کلام امیر
۱۵۲	 استعاره
۱۵۲	 اشاره
۱۵۲	 نمونه‌هایی از استعاره در کلام امیر
۱۵۵	 کنایه
۱۵۵	 اشاره
۱۵۶	 نمونه‌هایی از کنایه در کلام امیر
۱۵۸	 روش شناسی نهج البلاغه

۱۵۸	روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه
۱۵۸	اشاره
۱۵۹	روش ترتیبی
۱۵۹	روش تجزیه‌ای
۱۵۹	روش موضوعی
۱۶۰	کتابشناسی نهج البلاغه
۱۶۰	تالیف درباره نهج البلاغه
۱۶۱	اقسام تالیف درباره نهج البلاغه
۱۶۱	کتاب لغت نهج البلاغه
۱۶۱	ترجمه نهج البلاغه یا بخشی از آن
۱۶۱	اشاره
۱۶۲	نهج البلاغه ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم
۱۶۳	تنبيه الغافلین و تذکره العارفين
۱۶۳	منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه
۱۶۴	سخنان علی (ع) از نهج البلاغه
۱۶۴	نهج البلاغه منظوم
۱۶۵	ترجمه و شرح نهج البلاغه
۱۶۵	نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی
۱۶۶	پرتوی از نهج البلاغه
۱۶۶	نهج البلاغه مولا علی بن ابی طالب امیرالمومنین (ع)
۱۶۷	سخنان جاویدان یا نهج البلاغه
۱۶۷	نهج البلاغه در سخنان علی (ع)
۱۶۷	نهج البلاغه امیرالمومنین علی (ع)
۱۶۸	نهج البلاغه از فرمایشات مولی الموحدين امیرالمومنین علی (ع)

۱۶۸	نهج البلاغه میراث درخشان امام علی (ع)
۱۶۸	نهج البلاغه امام علی بن ابی طالب (ع)
۱۶۹	ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه
۱۶۹	ترجمه و تفسیر نهج البلاغه
۱۷۰	کتاب شریف نهج البلاغه
۱۷۰	نهج البلاغه ترجمه شوقی
۱۷۱	نهج البلاغه ترجمه شهیدی
۱۷۱	نهج البلاغه سخنان امیرالمومنین علی (ع)
۱۷۲	نهج البلاغه خورشید بی غروب
۱۷۲	نهج البلاغه ترجمه آیتی
۱۷۲	نهج البلاغه ترجمه احمدزاده
۱۷۳	شرح نهج البلاغه یا بخشی از آن
۱۷۳	اشاره
۱۷۳	شرح نهج البلاغه
۱۷۳	معارج نهج البلاغه
۱۷۴	منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه
۱۷۴	حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه
۱۷۴	اعلام نهج البلاغه
۱۷۵	شرح نهج البلاغه افضل الدین ماه آبادی
۱۷۵	شرح نهج البلاغه صاحب التفسیر الكبير
۱۷۵	شرح نهج البلاغه ابوالفضل ظافر بخاری
۱۷۵	شرح نهج البلاغه رضی الدین صاغانی حنفی
۱۷۵	شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی
۱۷۶	شرح نهج البلاغه سید رضی الدین ابن طلووس

۱۷۶	شرح نهج البلاغه ابن ساعى
۱۷۶	شرح نهج البلاغه ابن ميثم بحراني
۱۷۷	شرح نهج البلاغه علامه ي حلي
۱۷۷	الديباج المضى فى الكشف عن اسرار كلام الوصى
۱۷۷	شرح نهج البلاغه كمال الدين عتايقى
۱۷۷	شرح نهج البلاغه سعدالدين تفتازانى
۱۷۸	شرح نهج البلاغه صاحب تمهيد القواعد
۱۷۸	التحفه العليه فى شرح البلاغه الحيدريه
۱۷۸	روضه الابرار فى شرح نهج البلاغه
۱۷۸	شرح نهج البلاغه قاضى بغدادى
۱۷۸	منهج الفصاحه فى شرح نهج البلاغه
۱۷۸	تنبيه الغافلين و تذكره العارفين
۱۷۸	شرح نهج البلاغه عزالدين عاملى
۱۷۸	شرح نهج البلاغه عمادالدين استرآبادى
۱۷۹	شرح نهج البلاغه حكيم صوفى
۱۷۹	شرح نهج البلاغه بهاءالدين عاملى
۱۷۹	شرح نهج البلاغه نور محمد بن قاضى
۱۷۹	انوار الفصاحه فى شرح نهج البلاغه
۱۷۹	شرح نهج البلاغه حسين عاملى كركى
۱۷۹	المستطرفات فى شرح نهج البلاغه
۱۷۹	بهجه الحقائق
۱۸۰	حقائق الحقائق فى شرح كلمات كتاب الله الناطق
۱۸۰	شرح نهج البلاغه سيد حسن بن مطهر
۱۸۰	شرح نهج البلاغه مولى محمد صالح

۱۸۰	الحواشی الصافیة و الموازین الوافیة
۱۸۰	شرح نهج البلاغه بحرانی
۱۸۰	شرح نهج البلاغه شبر
۱۸۰	شرح نهج البلاغه عبده
۱۸۱	منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه
۱۸۱	الدره النجفیة
۱۸۱	شرح نهج البلاغه جهانگیر خان قشقائی
۱۸۱	شرح نهج البلاغه سید محمد موسوی قزوینی
۱۸۱	نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی
۱۸۲	شرح خطبه اول نهج البلاغه
۱۸۲	فی ظلال نهج البلاغه
۱۸۲	بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه
۱۸۳	ترجمه و تفسیر نهج البلاغه
۱۸۳	شرح نهج البلاغه
۱۸۳	درسهایی از نهج البلاغه
۱۸۳	الراعی و الرعیة
۱۸۳	نظریه الحکم و الاداره فی عهد الامام علی (ع) للاشتر
۱۸۳	حکمت اصول سیاسی اسلام
۱۸۳	قانون اساسی حکومت امام علی (ع)
۱۸۳	آیین کشورداری از دیدگاه امام علی (ع)
۱۸۳	شرح الخطبه الشقیقیة
۱۸۴	فرمان به زیستن
۱۸۴	حکمت و معیشت
۱۸۴	اوصاف پارسایان

۱۸۴	 نخستين رساله اخلاق و تعليم و تربيت اسلامى
۱۸۴	 منتخب نهج البلاغه
۱۸۴	 اشاره
۱۸۴	 منتخب وصايا اميرالمومنين (ع) و حكمه
۱۸۴	 منتخب نهج البلاغه
۱۸۴	 طرائف الحمه و بدائع المعرفه
۱۸۴	 تحفه العابدين
۱۸۵	 انتخابات من نهج البلاغه
۱۸۵	 منتخب نهج البلاغه يا مواعظ اهل الاسلام
۱۸۵	 الخطب المنتخبه للاعياد و الجمعه
۱۸۵	 منتخب نهج البلاغه يا كلمات عاليه
۱۸۵	 منتخب نهج البلاغه
۱۸۵	 مائه كلمه من نهج البلاغه
۱۸۵	 منتخب نهج البلاغه
۱۸۵	 دعاهاى نهج البلاغه
۱۸۶	 مستدرک نهج البلاغه
۱۸۶	 اشاره
۱۸۶	 التذييل على (ع) نهج البلاغه
۱۸۶	 ملحق نهج البلاغه
۱۸۶	 النهج القويم فى كلام اميرالمومنين (ع)
۱۸۶	 مستدرک نهج البلاغه
۱۸۶	 نهج الفصاحه
۱۸۷	 نهج السعاده فى مستدرک نهج البلاغه
۱۸۷	 مصباح البلاغه فى مشكاه الصياغه

۱۸۷	نهج البلاغه الثانى
۱۸۷	مدارک و اسناد نهج البلاغه
۱۸۷	اشاره
۱۸۷	مدارک نهج البلاغه و دفع الشبهات عنه
۱۸۷	مصادر نهج البلاغه فى مدارک نهج البلاغه
۱۸۷	استناد نهج البلاغه
۱۸۸	مصادر نهج البلاغه و اسانیده
۱۸۸	مدارک نهج البلاغه
۱۸۸	پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه
۱۸۸	بررسی نهج البلاغه و اسناد آن
۱۸۸	بحثی کوتاه پیرامون نهج البلاغه و مدارک آن
۱۸۸	روش تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه
۱۸۸	اجازات نهج البلاغه
۱۸۸	فهرست و معجم نهج البلاغه
۱۸۸	اشاره
۱۸۹	کشف الستاره عن نهج البلاغه
۱۸۹	الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه من شروحه
۱۸۹	الدلیل علی (ع) موضوعات نهج البلاغه
۱۸۹	الهادی الی موضوعات نهج البلاغه
۱۸۹	المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه
۱۸۹	تصنيف نهج البلاغه
۱۹۰	المعجم الموضوعی نهج البلاغه
۱۹۰	فرهنگ آفتاب: فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه
۱۹۰	موضوعات نهج البلاغه

۱۹۱	 آشنایی با نهج البلاغه
۱۹۱	 متفرقات نهج البلاغه

.....

چشمه خورشید (آشنایی با نهج البلاغه)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: چشمه خورشید: آشنایی با نهج البلاغه / مصطفی دلشاد تهرانی، - ۱۳۳۴ مشخصات نشر: تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷. مشخصات ظاهری: ص ۴۳۰ شابک: ۹۶۴-۹۰۱۲۱-۲-۵۱۵۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۰۱۲۱-۲-۵۱۵۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: آشنایی با نهج البلاغه موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- بررسی و شناخت موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- کتابشناسی موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- مسائل ادبی موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. نهج البلاغه -- کتابشناسی شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۱۵۲۵۱

مقدمه

نهج البلاغه، بی تردید پس از قرآن کریم گرانقدرترین و ارزشمندترین میراث فرهنگی اسلام است. مجموعه‌ای کامل برای هدایت فرد و جامعه از نازلات و صادرات انسانی کامل است که پس از پیامبر اکرم (ص) والاترین انسانهاست. نهج البلاغه، شفای دردهای روحی بشری و راز هدایت اجتماعی و سیاسی است و نیز منشور انسان سازی و دریچه‌ای به نور و راهی از ملک تا ملکوت است. نهج البلاغه، مکتوب مبارزه با ستم و بیداد و زر اندوزی و رساله‌ی مبارزه با جهل و جمود و خشک مغزی است و نیز راه برپایی حدود الهی و افق ارزشهای آرمانی است، صحیفه‌ی ساختن فرد و جامعه، آموزگار کفر ستیزی و فقر ستیزی و نه تنها راه روشن بالغات (نهج البلاغه) که چشمه‌ی خورشید و راه روشن هدایت است. نهج البلاغه می‌تواند پاسخگوی خلاءهای عمیق فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و جوابگوی مسائل و مشکلات گوناگون مسلمانان و جوامع عصر حاکمیت شرک باشد. این دفتر در هشت بخش به‌طور آشنایی با این کتاب بی‌بدیل و بازگشت بدان تنظیم شده است. در بخش اول بحثی در جهت شناخت صاحب این کلمات نورانی آمده است تا مشخص شود که نهج البلاغه نازلات کدام گنجینه الهی است. در بخش دوم به شناخت مولفان کلام علی (ع) پرداخته شده است، با این عنایت که والاترین تالیف از کلام امیرمومنان (ع) به دست مبارک سید رضی صورت گرفته است و هیچ تالیفی با آن قابل قیاس نیست و این اثر سگانه و جاودان است و نیز به مولفان کلام امام (ع) پیش از سید رضی و تالیفاتشان و مولفان پس از سید رضی و تالیفاتشان پرداخته شده است. در بخش سوم گامهایی برای شناخت این (صفحه ۱۴) تالیف بی‌بدیل برداشته شده است، اینکه انگیزه سید رضی در تالیف نهج البلاغه چه بوده و چگونه و با چه دید و به چه روشی آن را تالیف نموده و چرا آن را بدین نام خوانده و وجه شخص و برجسته این کتاب چیست و چرا سندهای خود را ذکر نکرده است و اینکه نهج البلاغه کتابی شگفت است که هر کس را مبهوت و مقهور و مرید خود می‌سازد و در صحت انتساب آن به امیرمومنان (ع) هیچ تردیدی نیست. در بخش چهارم بحثی درباره‌ی منابع و مصادر این کتاب ارزشمند شده است تا مشخص گردد که از چه پشتوانه‌ی گرانسنگی از نظر منابع و مصادر برخوردار است. در بخش پنجم مباحثی در جهت شناخت رابطه‌ی نهج البلاغه و قرآن آمده است که نهج البلاغه بحق «اخ القرآن» است و در بندبند آن روح قرآن کریم متجلی است. در بخش ششم مطالبی درباره صورت شناسی نهج البلاغه و جلوه‌های شگفت و هندسه‌ی بی‌مانند و زیبایی افسون کننده و ساختار سحر کننده‌ی آن آمده است و اینکه چگونه امیر بیان (ع) الفاظ و عبارات و صنایع ادبی و اشارات را به کار گرفته و سخن را به نهایت مقام خویش رسانده و معارف و حقایق را در اوج بلاغت بیان فرموده است. در بخش هفتم بحثی در روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه شده است تا راههای سیر در این

گنجینه‌ی هدایت مشخص گردد و در بخش هشتم به کتاب شناسی نهج البلاغه پرداخته شده است تا زمینه‌ای برای آشنایی بهتر و مرور و مطالعه‌ی آن فراهم گردد. در طی این مباحث، نهج البلاغه خود محور گرفته شده است تا رنگ و بوی آن در این مرور حفظ شود و جلوه‌هایی از آن در معرض دیده و دل قرار گیرد. مطالب کتاب حاضر در سال ۱۳۶۷ به صورت جزوه‌ی درسی منتشر گردیده است و اینک با افزایش و پیرایش به قصد مقدمه‌ای در آشنایی با «نهج البلاغه» و راهی به سوی «چشمه‌ی خورشید» به دوستان حقیقت و شیفتگان عدالت تقدیم می‌شود. و فقنا الله للاستاره بانوار هدایت مصطفی دلشاد تهرانی (صفحه ۱۵)

شناخت علی(ع)

علی(ع) کیست؟

«ما درباره‌ی شخصیت علی بن ابی طالب از حقیقت ناشناخته‌ی او صحبت کنیم یا با شناخت محبوب و مهجور خود. اصلاً علی علیه‌السلام یک بشر ملکی و دنیوی است که ملکبان از او سخن گویند یا یک موجود ملکوتی است که ملکوتیان او را اندازه گیری کنند؟ اهل عرفان درباره‌ی او جز با سطح عرفانی خود و فلاسفه و الهیون جز با علوم محدوده‌ی خود با چه ابزاری می‌خواهند به معرفی او بنشینند؟ تا چه حد او را شناخته‌اند تا ما مهجوران را آگاه کنند؟ دانشمندان و اهل فضیلت و عارفان و اهل فلسفه با همه‌ی فضایل و با همه‌ی دانش ارجمندشان آنچه از آن جلوه‌ی تام حق دریافت کرده‌اند در حجاب وجود خود و در آینه‌ی محدود نفسانیت خویش است و مولی غیر از آن است. پس اولی آن است که از این وادی بگذریم و بگویم علی بن ابی طالب فقط بنده‌ی خدا بود و این بزرگترین شاخصه‌ی اوست که می‌توان از آن یاد کرد و پرورش یافته و تربیت شده‌ی پیامبر عظیم‌الشان است و این از بزرگترین افتخارات اوست. کدام شخصیت می‌تواند ادعا کند که عبدالله است و از همه‌ی عبودیتها بریده است جز انبیای عظام و اولیای معظم که علی علیه‌السلام، آن عبد وارسته از غیر و پیوسته به دوست که حجب نور و ظلمت را دریده و به معدن عظمت رسیده است در صف مقدم است و کدام شخصیت است که می‌تواند ادعا کند از خردسالی تا آخر عمر رسول اکرم در دامن و پناه و تحت تربیت وحی و حامل (صفحه ۱۸) آن بوده است، جز علی بن ابی طالب که وحی و تربیت صاحب وحی در اعماق روح و جان او ریشه دوانده. پس او به حق عبدالله است و پرورش یافته‌ی عبدالله اعظم است.» (۱). چگونه می‌توان از انسانی سخن گفت که همه‌ی کمالات در وجود او تمام گشته است و او معیار و میزان همه‌ی کمالات است. (۲). کدام انسانی در تاریخ چون علی بن ابی طالب (ع) این همه شگفتی آفریده و جان و دل مردمان را مسخر کرده است؟ «کدام قهرمانی را می‌شناسید که خیال، فکر، عقل، ذوق و خلاصه تمام نواحی و جهات شعور بشری را قرن‌ها به خود متوجه و در زندگی خود مستغرق ساخته باشد؟ کدام پهلوانی را سراغ دارید که در بدایت جوانی و حادثات سن، قهرمانان نامی ورزیده را به خاک هلاکت انداخته باشد و کدام جنگاوری را دیده‌اید که با خوراکی فقیرانه و ساده فریاد هولناکش در میدان نبرد زهره‌ی شجاعان را دریده باشد؟ کدام پهلوانی را شنیده‌اید که در مقام خطابه و تعلیم و تربیت، در مقام حکمت و تصوف و شریعت، در مقام آرا و افکار فلسفی و اجتماعی تا این حد حدت ذهن و قوت منطق و اصابت رای و روانی کلام و عظمت فکر نشان داده و عقول و ارواح و قلوب میلیون‌ها آدمی را در قرنهای عدیده و نسلهای متوالی اسیر و مسخر کرده باشد؟ حیرت انگیزتر از علی کیست که جدال و تصادم افکار و عقول درباره‌ی او تا حدی است که یک دسته خدایش می‌خوانند و دسته‌ی دیگرش کافر و مطرود می‌دانند؟ چه خوب فرمود: «قومی از افراط در محبت من و جمعی از تندروی در دشمنی من به آتش قهر خداوند خواهند سوخت.» (۳). آری غلات شیعه به حدی در عشق به علی تند رفتند که او را خدای دانستند و پرستیدند و خوارج نهروان به بهانه‌ی حکمیت که خود به اجبار به امام تحمیل کردند، او را علناً کافر خواندند و خواستند تا توبه کند و مانند امویان بالای منبر به او دشنام دادند. قهرمانان تاریخ همه عرضه‌ی حب و بغض مردمند، ولی

تنها مردی که دو قطب موافق و مخالف او تا سر حد الوهیت و کفر از هم دور باشند فقط علی (ع) اعجوبه‌ی خلقت و مظهر (صفحه ۱۹) عجایب، فرزند ابی طالب است. مفهوم عدل و داد و کلمه‌ی حق و انصاف با اسم امیرالمومنین علی (ع) چنان ملازمه دارد که هر ستم زده‌ی مظلومی در چهارده قرن تاریخ اسلام در ذکر اسم علی (ع) را آن گونه که هست شناخت و به کنه ذات و علو صفات او پی برده باشد؟ (۴). در برابر عظمت وجودی امیرمومنان علی (ع) و وجوه شگفت شخصیت والای او جز سر تعظیم فرود آوردن و اظهار عجز نمودن چه می توان کرد؟ او حقیقت عینی‌ی لاسم اعظم، اتم کلمات الله و خلیفه الله بوده است. (۵) او مظهر تام اسم الله، بزرگترین آیه و نشانه‌ی خدا و کتاب روشن الهی بوده است (۶) و این همه از مقام بندگی و عبودیت او بوده که آن حضرت بحق «عبدالله» بوده است. به بیان امام صادق (ع): «العبودية جوهره کنهها الربوبية». (۷). عبودیت جوهره‌ای است که کنه آن ربوبیت است. علی (ع) برترین مصداق این حقیقت است که انسان به سبب بندگی و عبودیت به الوهیت و ربوبیت می رسد و جلوه‌ی حق می شود و بدرستی که آن حضرت نیکوترین آفریده‌ی خداوند و زیباترین جلوه‌ی او بوده و بزرگترین افتخارش آنکه تربیت شده‌ی عبدالله اعظم بوده است. در وصف او نیکو سروده شده است. (۸). خجسته باد نام خداوند، نیکوترین آفریدگاران که تو را آفرید. از تو در شگفت هم نمی توان بود که دیدن بزرگیت را، چشم کوچک من بسنده نیست: مور، چه می داند که بر دیواره‌ی اهرام می گذرد یا بر خشتی خام. (صفحه ۲۰) تو، آن بلندترین هرمی که فرعون تخیل می توان ساخت. و من، آن کوچکترین مور، که بلندای تو را در چشم نمی تواند داشت. درشتناک چون خدا بر کائنات ایستاده‌ای و زمین، گویچه‌ایست به بازی، در مشت تو. و رود عظیم تاریخ، جویباری که خیزاب امواجش از قوزک پایت، در نمی گذرد... و زبند شمشیرت، کلمه‌ی فرعونان، آویزان. پایی را به فراغت بر مریخ، هشته‌ای و زلال چشمان را با خون آفتاب، آغشته. ستارگان را با سرانگشتان، از سر طیبت، می شکنی و در جیب جبریل می نهی و یا به فرشتگان دیگر می دهی به همان آسودگی که نان توشه‌ی جوین افطار را به سحر می شکنی یا، رد آوردگاه، به شکستن بندگان بت، کمر می بستی. چگونه این چنین که بلند بر زبر ما سوا ایستاده‌ای در کنار تنور پیرزنی جای می گیری و زیر مهمیز کودخانه‌ی بچگان یتیم و در بازار تنگ کوفه...؟ (صفحه ۲۱) پیش از تو، هیچ اقیانوس را نمی شناختم که عمود بر زمین بایستد... پیش از تو، هیچ خدایی را ندیده بودم که پای افزاری وصله دار به پا کند، و مشکی کهنه بر دوش کشد و بردگان را بردار باشد. آه ای خدای نیمه شبهای کوفه‌ی تنگ ای روشن خدا در شبهای پیوسته‌ی تاریخ ای روح لیلہ القدر حتی اذا مطلع الفجر اگر تو نه از خدایی چرا نسل خدایی حجاز، فیصله یافته است...؟ نه، بذرتو، از تبار مغیلان نیست... خدا را، اگر از شمشیرت هنوز خون منافق می چکد، با گریه‌ی یتیمکان کوفه، همونا مباح! شگرفی تو، عقل را دیوانه می کند و منطق را به خود سوزی و می دارد. خرد به قبضه‌ی شمشیرت بوسه می زند و دل در سرشک تو، زنگار خویش می شوید اما: چون از این آمیزه‌ی خون و اشک جامی به هر سیاه مست دهند، (صفحه ۲۲) قالب تهی خواهد کرد. شب از چشم تو، آرامش را به وام دارد و توفان، از خشم تو، خروش را. کلام تو، گیاه را بارور می کند و از نفست گل می روید چاه، از آن زمان که تو در آن گریستی، جوشان است. سحر از سپیده‌ی چشمان تو، می شکوفد، و شب در سیاهی آن، به نماز می ایستد. هیچ ستاره نیست که وامدار نگاه تو نیست. لبخند تو، اجازه‌ی زندگیست هیچ شکوفه نیست کز تبار گلخند تو نیست. هنگام که به همراه آفتاب به خانه‌ی یتیمکان بیوه زنی تائیدی و صولت حیدری را دستمایه‌ی شادی کودکانه‌شان کردی و بر آن شانه، که پیامبر پای نهاد کودکان را نشاندی و از آن دهان که هرای شیر می خروشید کلمات کودکانه تراوید، آیا تاریخ، به تحیر، به در سرای، خشک و لرزان نمانده بود؟ در احد که گلبوسه‌ی زخمها، تنت را دشت شقایق کرده بود، مگر از کدام باده مهر، مست بودی (صفحه ۲۳) که با تازیانه‌ی هشتاد زخم، بر خود حد زدی؟ کدام وامدارترید دین به تو، یا بدان؟ هیچ دینی نیست که وامدار تو نیست دری که به باغ بینش ما گشوده‌ای هزار بار خیبری تر است مرحبا به بازوان اندیشه و کردار تو شعر سپید من، روسیاه ماند که در فضای تو، به بی وزنی افتاد هر چند، کلام از تو وزن می گیرد وسعت تو را، چگونه در سخن تنگمایه، گنجانم؟ تو را در کدام نقطه باید به پایان برد؟ تو را که چون معنی نقطه مطلقى الله اکبر آیا خدا نیز در

تو به شگفتی در نمی نگرد؟ فتابرك الله، تبارك الله تبارك الله احسن الخالقين خجسته باد نام خداوند که نیکوترین آفریدگان است و نام تو که نیکوترین آفریدگانی. (صفحه ۲۴) این، تنها سخن شیعه نیست که همه‌ی عالم در برابر عظمت روح علی (ع) و تعالی کمالات انسانی او سر تعظیم فرود آورده است، در برابر مجسمه‌ی عدالت و شهید عدالت، (۹) امام مستحقان محروم. (۱۰). «ابن ابی الحدید معتزلی» (۱۱) در قصیده‌ی «عینیه» که بهترین قصیده از قصائد هفتگانه‌ی اوست که این قصائد به «السبع العلویات» معروف است و در ستایش پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابی طالب (ع) سروده شده است، درباره‌ی امام علی (ع) چنین می‌سراید: (۱۲). قد قلت للبرق الذی شق الدجی فکان زنجیا هناک یجدع به آذرخیی که شب هنگام، در درون تاریکیها درخشید- چونان که زنگی را بینی بریده باشند و خون بر چهره‌اش دویده باشد- گفتم: یا برق ان جئت الغری فقل له اتراک تعلم من بارضک مودع ای آذرخی! اگر به سرزمین غری (نجف) رسیدی بگوی: ای زمین نجف! آیا می‌دانی چه کسی در دل تو به خاک سپرده شده است؟ فیک ابن عمران الکلیم و بعده عیسی یقفیه و احمد یتبع در دل تو موسای کلیم جای گرفته است و عیسی مسیح و احمد مرسل. بل فیک نور الله جل جلاله لذوی البصائر یستشف و یلمع در اینجا نور خدای- عز و جل- جای گرفته است، آن نور که مردمان بینادل فروغ و درخشش آن را توانند دید. فیک الامام المرتضی فیک ال وصی المجتبی فیک البطین الا- نزع ای زمین نجف! امام برگزیده (مرتضی) و وصی منتخب در دل تو جای دارد، همان عالم سرشار از علم و موحد بری از شائبه شرک. الضارب الهام المقنع فی الوغی بالخوف للبهیم الکماه یقتنع آن کس که در پهنه‌های کارزاران، غرقه در سلاح، بر تارک دلاوران تیغ می‌آخت (صفحه ۲۵) و آن شجاعان دلیر را در پوششی از هراس و بیم غرق می‌ساخت. و المترع الحوض المددع حیث لا- واد فیض و لا قلب یترع آن کس که (برای سپاه اسلام) آن حوض را پر از آب کرد (صخره از روی چشمه‌ای جوشان برگرفت) جایی که نه رودی می‌گذشت و نه چاهی آب داشت. و مبدد الابطال حیث تالبوا و مفرق الاحزاب حیث تجمعوا آن کس که پراکنده‌ی پهلوانان بود، هر جا که (در برابر اسلام) گرد می‌گشتند و برهم زنده‌ی گروهها و احزاب مشرکان بود، هر جا و هر گونه که فراهم بودند. و الحبر یصدع بالمواعظ خاشعا حتی تکاد لها القلوب تصدع آن عالم بزرگ دین که با خشوع در برابر خداوند، مردم را با سخنان راستین موعظه کرد، آن سان که دلها از جای کنده می‌شد. زهد المسیح و فتکه الدهر الذی اودی بها کسری و فوز تبع زهد عیسی مسیح و بی باکی روزگار (این دو صفت ضد) هر دو در او جمع بود، آن بی باکی و ناگاه گیری که انوشیروان را به دست فنا سپرد و تبع را. هذا ضمیر العالم الموجود عن عدم و سر وجوده المستودع این مرد (که در خاک نجف خفته است) وجدان جهان هستی است و سر نهایی وجود عالم است. هذی الامانه لا یقوم بحملها خلقاء هابطه و اطلس ارفع این همان «امانت» است که صخره‌های عظیم فروردین (کوهها) و آسمان بلندترین، قبول آن نتوانستند کرد. تابى الجبال الشم عن تقلیدها تضج تیهاء و تشفق برقع این همان «امانت» است که کوههای سر برافراشته از پذیرفتن آن تن زدند و هامونها در برابر عظمت آن فریاد کردند و آسمانها هراسیدند. هذا هو النور الذی عذباته کانت بجبهه آدم تتطلع این، همان نور خدایی است که اشعه‌ی آن در پیشانی آدم صفی می‌درخشد. (صفحه ۲۶) و شهاب موسی حیث اظلم لیلہ رفعت له لالاوه تشعشع این، همان آتش موسی است که در شب هنگامی تاریک بدرخشید و راه را برای موسی روشن ساخت. یا من له ردت ذکاء و لم یفز بنظیرها من قبل الا یوشع ای کسی که خورشید برای تو (پس از عصر) به پهنه‌ی آسمان بازگشت! معجزه‌ای که در میان امتهای پیشین تنها «یوشع بن نون» بدان مکرم گشته بود. یا هازم الاحزاب لا یشیه عن خوض الحمام مدجج و مدرع یا درهم شکننده‌ی احزاب و انبوهان جنگاوران، که در معرکه‌ی کارزار خویشتن در گرداب مرگ می‌افکندی و به دلاوران غرقه در سلاح پشت نمی‌کردی. یا قالع الباب الذی عن هزها عجزت اکف اربعون و اربع ای کننده‌ی در خیبر، آن در که چهل و چهار مرد از تکان دادن آن نیز ناتوان بودند. لو لا- حدوئک قلت: انک جاعل ال الرواح فی الاشباح و المستترع اگر مخلوق نبود، می‌گفتم: تویی بخشنده روح و گیرنده‌ی جان. لو لا مماتک قلت: انک باسط ال ارزاق تقدر فی العطاء و توسع اگر نمرده بودی، می‌گفتم: تویی روزی دهنده‌ی مردمان و تعیین کننده‌ی سرنوشت همگان. ما العالم العلوی الا تر به فیها

لجشک الشریفه مضجع عالم اعلاى ملکوت، همان تربت پاکی است که بدن گرامی تو در آن جای گرفته است. ما الدهر الا عبدک القن الذی بنفوذ امرک فی البریه مولع روزگار همان بنده زر خرید تو است که (به فرمان خدا) می کوشد تا امر تو را در میان مخلوق جاری سازد. انا فی مدیحک الکن لا اهتدی و انا الخطیب الهبرزی المصقع زبان من از ذکر ثناها و ستایشهای تو الکن است، با اینکه من همان سخنور سخن پرداز زبر دستم. (صفحه ۲۷) اقول فیک: سمیدع، کلا و لا حاشا لمثلک ان یقال: سمیدع آیا در مدح تو بگویم: تو «سروری»، نه، نه، کلمه‌ی «سرور» کوچکتر از آن است که برای تو مدح باشد. بل انت فی یوم القیامه حاکم فی العالمین و شافع و مشفع تویی حاکم روز قیامت، در میان خلق اولین و آخرین، تویی شفیع پذیرفته شفاعت. و الله لو لا حیدر ما کانت ال دنیا و لا جمع البریه مجمع به خدا سوگند، اگر «حیدر» نبود، نه دنیا و نه خلق دنیا هیچ یک نبودند. من اجله خلق الزمان و ضوئ شهب کنسن و جن لیل ادرع زمان برای او آفریده شده، ستارگان شبرو برای او روشن گشتند و شب و سپیده برای او پدید آمدند. علم الغیوب الیه غیر مدافع و الصبح ابیض مسفر لا یدفع او عالم به غیب است، بی هیچ انکاری، چنانکه صبح روشن را نتوان انکار کرد. و الیه فی یوم المعاد حسابنا و هو الملاذ لنا غدا و المزع در روز رستاخیز حساب ما با اوست، او در فردای قیامت پناه و پناهگاه همگان است. یا من له فی ارض قلبی منزل نعم المراد الرحب و المستربع ای کسی که بر سرزمین قلب من حکومت می کنی! این عرصه برای تاخت و تاز عشق تو عرصه‌ای فراخ و در خور است. اهوآک حتی فی حشاشه مهجتي نار تشب علی اهوآک و تلذع من عاشق توأم، عاشقی که آتش سرکش عشق در جاننش شعله می کشد و سر تا پایش را می سوزاند. و تکاد نفسی ان تذوب صباهه خلقا و طبعاً لا کمن یتطبع الا و یک دم است که جان من در این عشق و آرزومندی ذوب گردد، عشقی برخاسته از نهاد جان، نه چون عشق آن کسان که خویشان به عاشقی می زنند. (صفحه ۲۸) و رایت دین الاعتزال و اننی اهوی لاجلک کل من یتشیع من سنیام و معتزلی، اما به خاطر عشق تو به همه‌ی شیعیان تو نیز عشق می ورزم و لقد علمت بانه لابد من مهدیکم و لیومه اتوقع من می دانم که ناگزیر فرزند تو «مهدی» ظهور خواهد کرد، من همواره در آرزوی رسیدن آن روزم. یحمیه من جند الاله کتائب کالیم اقبل زاخرا یتدفع آن روز که مهدی در آید، سپاه خدا- دسته دسته- به یاری او شتابند و او و سپاهش چونان دریای خروشان دمان به سوی جامعه‌ی بشری سرازیر شوند. فیها لال ابی الحدید صوارم مشهوره و رماح خط شرع امیدوارم در آن روز، از خاندان ابی الحدید نیز در میان لشکر مهدی شمشیر زنان و نیزه گزارانی چند به هم رسند. و رجال موت مقدمون کانهم اسد العرین الرید لا تنکعع مردانی با مرگ پیشمان بسته و پیشگامانی دست از جان شسته و شیرانی چونان شیران بیشه ترس ناشناخته. و لقد بکیت لقتل آل محمد بالطف حتی کل عضو مدمع من برای کشته شدن فرزندان پیامبر در صحنه‌ی خونین عاشورا نیز اشکها ریخته‌ام، آن سان که گویی هر عضو از اعضای من چشمی شده است اشک فشان. تالله لا انسی الحسین و شلوه تحت السنابک بالعراء موزع به خدا سوگند نمی توانم «حسین» را فراموش کنم و پیکر پاره پاره‌ی او را در زیر سم اسبان در دامن بیابان... امیر مومنان و پیشوای آزادگان چنان دلها را مجذوب ساخته که هر طالب کمالی پیرو اوست، هر عدالتخواهی ارادتمند اوست، هر آزاده‌ای دلباخته‌ی اوست. «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه خویش در بیان سبب محبوبیت علی (ع) و عشق مردمان بدون چنین می نویسد: (صفحه ۲۹) خدا «ابوجعفر حسنی نقیب» را رحمت کند که هیچ عالم فاضلی نمی توانست منکر علم و فضل او شود و سخن بسیار است. یک بار به او گفتم: سبب آنکه مردمان علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست دارند و دلباخته‌ی اویند و در راه دوستی او خود را به کشتن می دهند چیست؟ و در پاسخ این پرسش، از شجاعت و علم و فصاحت و دیگر ویژگیهایی که خداوند بخش فراوان و پاک و پاکیزه‌ی آن را به وی روزی کرده است، سخن به میان نیاور. پس (ابوجعفر نقیب) خنده‌ای کرد و گفت: چه پیمانی می بندی و چقدر سخت می گیری! سپس گفت: ابتدا مقدمه‌ای لازم است دانسته شود و آن این است که بیشتر مردمان ستمدیده‌ی دست روزگارند و نیز شکی نیست که بیشتر مستحقان، محرومند. چه بسیار عالمی که تهیدست و بی بهره از دنیا و نادانی در نهایت توانگری و گشاده رزی دیده می شود. چه بسیار مشاهده می گردد که دلیر رزمنده‌ی جنگ آموزده‌ای که از پایداری او در نبرد

سودها به مردمان رسیده است، آن قدر تامین نیست که نیازهای اولیه خود را برپا دارد ولی ترسوی بزدل گریزان از کارزاری که از سایه خود می‌رمد، مالک بخشی بزرگ از دنیا و دارنده‌ی سهمی فراوان از مال و روزی است. چه بسیار خردمند استوار تدبیر و روشن ضمیری که در تنگدستی به سر می‌برد، خود شاهد آن است که ثروت و خوشی بر احمق مسخره‌ای می‌بارد و روزگار پستان پر شیر خود را در دهان او گذاشته است. چه بسیارند دینداران واقعی که به بهترین وجه خدا را عبادت می‌کنند و اهل یهودی یا نصرانی و یا زندیق دارای ثروت فراوان و حال خوش است. حتی در بیشتر اوقات همین طبقات مستحق و شایسته نیازمند طبقاتی‌اند که به هیچ وجه شایسته و مستحق آنچه دارند نیستند، تا آنجا که نیاز و ضرورت (زندگی)، این افراد شایسته را خواه برای دفع ضرر یا برای طلب منفعت، دچار ذلت و کرنش در برابر آن ناشایستگان می‌کند. ما به چشم خویش می‌بینیم که درودگری چیره دست یا بنایی استاد یا نقاشی بی‌همتا یا صورتگری شیرین کار ر نهایت تنگدستی و بدبختی و بیچاره‌گی به سر می‌برد، اما افرادی دیگر از همان طبقه که به پای آن استادکاران نمی‌رسند و آن تواناییها را ندارند، بسیار فراخ روزی‌اند و کسب و کارشان رونق فراوان دارد و روزگارشان به خوشی و گشادگی می‌گذرد. آری، حال و روز افراد شایسته و با استعداد چنین است. اما حال کسانی که از طبقه‌ی برجسته و دارای فضیلت نیستند، یعنی توده‌ی مردم نیز آشکار است و آنان نیز از کینه ورزی درباره‌ی دنیا و نکوهش آن و خشم ناشی از حسادت که بر (صفحه ۳۰) همگنان و همسایگان خود می‌ورزند، بری نیستند و مشاهده نمی‌شود که هیچ یک از آنان به آنچه دارد قانع و از زندگی خود خشنود باشد، بلکه او هم پیوسته زیاده‌تر از آنچه دارد می‌طلبد و وضعی برتر از آنچه را در آن است می‌جوید. سپس (ابوجعفر نقیب) فرمود: اکنون که این مقدمه را دانستی، بدان که معلوم و مسلم است که علی علیه‌السلام، نه تنها مستحق محروم بود، بلکه او سرور مستحقان محروم و آقا و بزرگ ایشان بود و نیز معلوم و مسلم است که آنان که مورد ستم قرار می‌گیرند و دچار اهانت و ستم‌دیدی می‌گردند هوادار یکدیگر می‌شوند و پلّت به پشت هم می‌دهند و همگی چون ید واحد در برابر توانگران و دنیا دوستانی که جهان را در دست دارند و بر آنان چنگ انداخته‌اند و به خواسته‌های خود رسیده‌اند، قد علم می‌کنند و همدست می‌شوند، زیرا همگی این مستحقان محروم، همچنان که در آنچه جانشان را به درد آورده و ناخشنودشان ساخته و نیش گزندش به دردشان آورده است شریکند، در غیرت و حمیت و زیر بار ستم نرفتن و خشم گرفتن به کسانی که بر آنان چیره گشته و برتری می‌جویند و به منافع و مزایایی دست می‌یابند (که حق این مستحقان محروم است) ولی ایشان بدان نمی‌رسند، نیز شری و همدست و همداستانند. پس هنگامی که اینان- یعنی این گروه محروم- که همگی از نظر منزلت و رتبت اجتماعی برابرند، به خاطر هم تعصب می‌ورزند و از هم پشتیبانی می‌کنند، چه تصور می‌کنی در احساس و پیوند آنان نسبت به کسی که از جمله‌ی ایشان است و انسانی است گرانقدر و والا- مرتبه و جامع همه‌ی شرافتهای انسانی؟ انسانی که گرد آورنده همه‌ی فضیلتها و در بر دارند همه‌ی ویژگیها و ستودگیها باشد و با وجود این محروم و محدود بماند و دنیا همه‌ی تلخیهای خود را به او بچشاند و پیوسته آزار و ناملایمات، کام او را به شرنگ ناکامی ناگوار سازد و از روزگار جز رنج و آزار و سختی نبیند و آنان که فرودست اویند، فرا دست او شوند و و فرومایگان و ناکسان که هیچ کس آنان را به چیزی نمی‌شمرد و دل کسی به حکمرانی آنان راضی نمی‌شد و تصور آن را نیز نمی‌کرد، در کار حکومت و فرمانروایی آیند و فرمانشان بر او و فرزندان و خاندان و خویشانش روا شود و در نهایت نیز این ابر مرد در محراب عبادت خویش به شهادت رسد و فرزندانش پس از او کشته و حرم محترمش به اسیری برده شود و حتی خویشان و عمو زادگان او با همه‌ی فضیلت و زهد و عبادت و بخشندگی و بهره بردن مردمان از ایشان، کشته و تبعید و اواره و زندانی گردند. (صفحه ۳۱) «فهل يمكن الا يتعصب البشر كلهم مع هذا الشخص و هل تستطيع القلوب الا تحبه و تهواه و تذوب فيه و تفنى في عشقه انتصارا له و حميه من اجله و انفقہ مما ناله و امتعاضا مما جرى عليه.» مگر ممکن است که انسانها همگی به چنین شخصی تعصب نورزند؟ و مگر دلها می‌توانند به او دل نبندند و وابسته‌ی او نشوند و عاشق او نگردند؟ تا بدانجا که در راه عشق او دلها ذوب گردد و جانها فانی شود که این همه برای یاری دادن او و غیرت ورزیدن به خاطر او و ابراز انزجار و تنفر از ستمی است

که به او رسیده و ناشخنودی از آن چیزی است که به سر او آورده‌اند. و این واقعیتی است که در سرشت بشر و نهاد او قرار داده شده است. همان طور که اگر گروهی از مردم در کنار رودخانه‌ای سیل آسا شاهد افتادن کسی که شنا نمی‌داند، در آن آب عمیق باشند، بنابر سرشت انسانی بر او شدیداً دلسوزی می‌کنند و عده‌ای از آن مردم بی هیچ تاملی خود را در آب می‌افکنند و تلاش می‌کنند او را نجات دهند و در این کار هیچ پاداشی نمی‌خواهند و انتظار هیچ سپاسگزاری یا دستمزدی و حتی چشمداشت ثواب اخروی نیز ندارند و ممکن است که در میان آنان کسانی هم باشند که دنیای دیگر را باور نداشته باشند، اما احساس انسانی و رقت قلبشان آنان را به این کار وامی‌دارد. گویا هر یک از کسانی که خود را برای نجات آن غریق به آب می‌افکنند، چنین تصور می‌کند که این خود اوست که به آب افتاده و در حال غرق شده است، پس همان سان که اگر خود او در حال غرق شدن بود، برای نجات خویش تلاش می‌کرد، در این وضع نیز برای نجات همجنس خود که در چنین حالتی سخت قرار گرفته است تلاش می‌کند. همچنین اگر پادشاهی به مردمان شهری از مملکت خود ستمی سخت روا دارد، اهل این شهر همگی پشت به پشت یکدیگر می‌دهند و همداستان می‌شوند و بر ضد آن پادشاه یکدیگر را یاری می‌کنند تا داد خویش از او بستانند. حال اگر در میان این مردم ستم‌دیده بزرگمردی گرانقدر و عالی مقام باشد که آن پادشاه بیشترین ستم را بر او روا داشته و ملک و دارایی او را غصب کرده و فرزندان و خاندان او را کشته باشد، کاملاً عادی است که توجه مردمان بیش از هر کس بدو و پیروی‌شان از او باشد و بیشتر و بیشتر گرد او آیند و بدو روی کنند، زیرا سرشت آدمی به گونه‌ای غیر قابل اجتناب به چنین امری فرا (صفحه ۳۲) می‌خواند و انسان نمی‌تواند جز این کند و از چنین رفتاری سرباز زند. (۱۳). به آنچه «ابن ابی‌الحدید معتزلی» از «ابوجعفر حسنی» نقل کرد باید افزود که آفرینش انسان به گونه‌ای است که عاشق کمال مطلق است و اصل فطرت آدمی عشق به کمال مطلق است و به تبع آن در او فطرتی دیگر است که فطرت انزجار از نقص است، هر گونه نقصی که فرض شود. (۱۴). انسان به طور ارتکازی به دنبال کمال می‌گردد و دوستدار کمال است، هر چند که گاه مصداق کمال را اشتباه در می‌یابد و خود را به هلاکت می‌افکند، اما اساس وجود آدمی همین کمال جویی و کمال دوستی اوست که انسانیت انسان بدان است. و امام علی (ع) مظهر همه‌ی کمالات و جلوه‌ی تام حق است، پس چگونه می‌شود که او را دوست نداشت و بدو عشق نورزید و در او ذوب نگردید؟ مگر کسی که از انسانیت بی‌بهره باشد و فطرتش سخت گرفتار حجابهای نفسانیت باشد. انسان به سبب همین فطرت کمال طلب، عدالتخواه است و از ستم بیزار و دوستدار برپا دارندگان عدالت و دشمن ستم پیشگان است. انسان واجد حیات انسانی، نمی‌تواند بر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستم‌دیدگان تاب آورد و در راه برپایی عدالت تلاش نماید، (۱۵). و علی (ع) مظهر مبارزه و ستیز با رزاندوزی و فزونخواهی و مسکنت و محرومیت و شهید عدالت است. بدیهی است که هر آزاده‌ای و انسان صاحب آرمانی و هر مسلمانی بدو عشق ورزد و او را ستایش کند و در برابر کمالات او سر تعظیم فرود آرد. (فتبارک الله احسن الخالقین). (۱۶). آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. ***** () بخشی از پیام امام خمینی (ره) به مناسبت برگزاری کنگره هزاره‌ی نهج البلاغه (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۰)، صحیفه‌ی نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱-۱۳۶۱ ش. ج ۱۴، ص ۲۲۴. () ن. ک: ابوجعفر محمد بن عبدالله الاسکافی المعتزلی، المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع) و بیان افضلیت علی جمیع العالمین بعد الانبیاء و المرسلین، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت، ۱۴۰۲ ق. () قال علیه السلام: «هلک فی رجلا: محب غال و مبغض قال.» () دو کس در برخورد با من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن بدخواه. () ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، نهج البلاغه، ضبط نصه و ابتکر فهارسه العلمیه صبحی الصالح، الطبعه الاولی، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۳۸۷ ق. حکمت ۱۱۷، در تمام کتاب از ترجمه‌های زیر استفاده شده است: الف. ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، چاپ اول، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ ش. ب. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۶ ش. ج. ترجمه‌ی اسدالله مبشری، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش. د. ترجمه و شرح فشرده،

محمدجعفر امامي و محمدرضا آشتياني، چاپ اول، موسسه‌ی مطبوعاتي هدف، قم. ه. ترجمه و شرح علينقى فيض الاسلام، چاپخانه‌ی حيدري، ۱۳۳۰ ش. و قال عليه السلام: «يهلك في رجلان، محب مفرط و باهت مفرط». (دو كس در برخورد با من هلاك خواهند شد: دوست از حد گذرنده و دشمن بهتان زننده. (نهج البلاغه، حكمت ۴۶۹ و نيز ن. ك: ابواسحاق ابراهيم بن محمد المعروف بابن هلال الثقفي، الغارات، حققه و علق عليه السيد عبدالزهرء الحسيني الخطيب، الطبعة الاولى، دار الاضواء، بيروت، ۱۴۰۷ ق. ص ۴۰۱، ابراهيم بن محمد البيهقي، المحاسن و المساوي، دار بيروت للطباعة و النشر، بيروت، ۱۴۰۴ ق. ص ۴۱، عبدالواحد التميمي الامدي، غرر الحكم و درر الكلم، موسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۲، ص ۳۱۱، محمد باقر المجلسي، بحار الانوار الجامعه لعلوم الاثمه الاطهار، الطبعة الثالثة، دار احياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۲۵، صص ۲۸۵ و ۱۳۵. (حسن صدر، مرد نامتناهي (علي بن ابي طالب عليه السلام)، چاپ يازدهم، انتشارات اميركبير، ۱۳۶۱ ش. صص ۱۱-۹. (ن. ك: الامام روح الله الخميني، شرح دعاء السحر الطبعة الاولى، موسسه تنظيم و نشر آثار الامام الخميني، ۱۴۱۶ ق. صص ۷۸-۷۷، همو، مصباح الهدايه الى الخلافة و الولاية، مقدمه از سيد جلال الدين آشتياني، چاپ اول، موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۳۷۲ ش. ص ۳۶. (ن. ك: محمد بن الحسن الحر العاملي، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، بتصحيح و تحقيق و تذييل عبدالرحيم الرباني الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ج ۱۸، ص ۲۰. (مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة (المنسوب الى الامام الصادق (ع)، موسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۰ ق، ص ۷. (علي موسوي گرما رودي، در سايه سا نخل ولايت، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ۱۳۵۷ ش. صص ۳۸-۲۹. (مرتضى مطهري، بيست گفتار، چاپ پنجم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ ش. ص ۳. (تعبير «ابوجعفر حسنى نقيب» درباره اميرمومنان (ع). ن. ك: عزالدين بن هبه الله ابن ابي الحديد المعتزلي، شرح نهج البلاغه، بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الاولى، دار احياء الكتب العربية مصر، ۱۳۷۸ ق. ج ۱۰، ص ۲۲۴. (عالم، متكلم، اديب، مورخ و شاعر و شارح بزرگ نهج البلاغه در گذشته به سال ۶۵۶ هجري. ن. ك: محمد باقر الخوانساري، روضات الجنات في احوال العلماء و السادات، الطبعة الاولى، الدر الاسلاميه، بيروت، ۱۴۱۱ ق. ج ۵، صص ۲۶-۱۹. (صالح علي الصالح، الروضة المختاره، شرح القصائد الهاشميات للكثير بن زيد الاسدي و القصائد العلويات السبع لابن ابي الحديد المعتزلي، موسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۲ ق. صص ۱۴۶-۱۳۶، ترجمه‌ی آيات به نقل از: محمدرضا حكيمي، ادبيات و تهدي در اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ۱۳۵۸ ش. صص ۲۹۱-۲۸۴. شرح ابن ابي الحديد، ج ۱۰، صص ۲۱۵-۲۲۳. امام روح الله خميني، طلب و اراده، ترجمه و شرح سيد احمد فهري، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۲ ش. ص ۱۵۲. (علي (ع) در بيان علت پذيرش حكومت فرمود: «اما والذى فلق الحبه و بر النسمة، لو لا- حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء الا يقاروا على كظ ظالم و لا سغب مظلوم لا لقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكاس اولها». آگاه باشيد، به خدائي كه دانه را شكافت و انسان را آفريد سوگند كه اگر مردم در صحنه حاضر نمي شدند و حجت تمام نمي شد كه ياري كنندگان ياري حق وجود دارد و چنانچه خداوند از عالمان (رباني) پيمان نگرفته بود كه در برابر شكمارگي ستمگران و گرسنگي ستمديدگان آرام نگرند و سكوت نكنند، بي تامل ريسمان مهار شتر حكومت را بر گردنش مي افكنند و با همان جام نخست، آخرش را هم سيراب مي كردم. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۱۶) قرآن، مومنون ۱۴.

فضايل علي (ع)

فضايل اميرمومنان علي (ع) آن قدر گسترده و عميق است كه كسي را ياري آن نيست كه در همه‌ی جوانب آن وارد شود و بتواند حتي گوشه‌ای از آن را ادا نمايد كه «بحر را گنجايي اندر جوي نيست». (۱). هر كه به اين امر توجه كرده، دريافته است كه در برابر فضايل و كمالات علي (ع) بايد اعتراف كرد كه فضايل و كمالات آن حضرت برتر و بي شمارتر از آن است كه بتوان بيان (صفحه

(۳۳) کرد، چنانکه «خطیب بغدادی» فقیه و محدث و مورخ بزرگ اهل سنت در گذشته به سال ۴۶۳ هجری یاد آور شده است که مناقب علی (ع) مشهورتر از آن است که بیان شود و فضایل او افزون‌تر از آن است که به شماره در آید. (۲). بزرگان شیعه و سنی در باب فضایل آن وجود بی بدیل احادیثی را با ضمایم مشابه از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «لو ان الغياض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب، ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب». (۳). اگر همه‌ی درختان قلم و آب دریاها مرکب شود و تمام جن و انس نویسنده گردند، فضایل علی (ع) را نمی‌توانند شماره و احصا کنند. چگونه می‌توان فضایل او را برشمرد، در حالی که او انسان کامل و مظهر همه‌ی اسما و صفات الهی است. مگر اسمای حسناى الهی قابل شمارش و احصاست تا بتوان فضایل مظهر آن اسما را شمارش و احصا کرد؟ (قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا). (۴). بگو اگر دریا برای (نوشتن) کلمات پروردگار من مرکب بود، هر آینه دریا به پایان می‌رسید پیش از آنکه کلمات پروردگار من به پایان رسد، هر چند مانند آن را به یاری بیاوریم. (و لو انما فى الارض من شجرة اقلام و البحر يمدد من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله). (۵). و اگر هر چه درخت در زمین است قلم گردد و دریا مرکب و هفت دریای دیگر از پس (نابودی) آن بیفزایدش (و با آن بنویسند، کار نوشتن) کلمات خدا پایان نیابد. این حقیقت در ابیاتی زیبا از «ابن ابی‌الحدید معتزلی» چنین آمده است: يقولون لى قل فى على مدائح فان انا لم امدحه قالوا معاند (صفحه ۳۴) و ما نت عنه الشعر من ضعف هاجس و لا اننى عن مذهب الحق عائد فلو ان ماء البحر السبعة اللتى خلقن مدادا و السماوات كاغد و اشجار خلق الله اقلام كاتب اذا الخلق افناهن عادت عوائد و كان جميع الانس الجن كتابا اذا كل منهم واحد بعد واحد لخطوا جميعا متقبا بعد متقب لما خط من تلك المناقب واحد به من مى‌گویند درباره‌ی علی مدایحی بسرا. پس اگر آن حضرت را مدح نگویم، گویند دشمن اویم. اگر گاهی شعری درباره‌ی او بسرایم از ضعف نفس نیست که من کسی نیستم که مذهب حق را رویگردان باشم. اما اگر آب هفت دریایی که خلق شده است مرکب گردد و آسمانها کاغذ شوند و درختانی که خدا آفریده، قلم نویسندگان شود و مردم آنها را از بین ببرند و دوباره به صورت اول شوند، و تمام جن و انس نویسنده گردند و یکی پس از دیگری بدین کار مشغول گردد. و همگی مناقب و فضایل آن حضرت را یک به یک بنگارند، حتی یک فضیلت از فضایل او نوشته نشود. فضایل و مناقب بی حد و حصر امیرمومنان علی (ع) پیوسته مورد توجه دانشمندان شیعه و سنی بوده است و آثاری فراوان و با ارزش درباره‌ی فضایل و مناقب امام حق و اسوه‌ی عدل نگاشته شده است که بسیاری از آنها به دست ما نرسیده و بسیاری نیز در دسترس است. اینک هشتاد و چهار کتاب از این آثار را به دست بزرگان و دانشمندان اهل سنت نگاشته شده است به ترتیب سالهای زندگی و تاریخ رحلت آنها می‌آوریم. (۶). (صفحه ۳۵) ۱. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع). ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی کاهلی کوفی، در گذشته به سال ۱۴۸ هجری. ۲. الخصال المهمه فی احوال ابی‌الائم (ع)، محمد بن ادریس شافعی، در گذشته به سال ۲۰۴ هجری. ۳. فضائل علی (ع)، ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی، در گذشته به سال ۲۴۰ هجری. ۴. کتاب المقامات فی تفضیل علی (ع)، ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی، در گذشته به سال ۲۴۰ هجری. ۵. المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع) و بیان افضلیته علی جمیع العالمین بعد الانبیاء و المرسلین، ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی در گذشته به سال ۲۴۰ هجری. ۶. کتاب فضائل علی (ع)، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری. ۷. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع)، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری. ۸. مناقب امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع)، محمد بن اسلم یزید طوسی، در گذشته به سال ۲۴۲ هجری. ۹. فضائل علی بن ابی‌طالب (ع)، ابوبکر عبدالله بن محمد قرشی اموی مشهور به ابن ابی‌الدنیا، در گذشته به سال ۲۸۱ هجری. ۱۰. خصائص امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، در گذشته به سال ۳۰۳ هجری. ۱۱. حدیث الطیر، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال ۳۱۰ هجری. ۱۲- فضائل امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع)، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال ۳۱۰. ۱۳. البراهین فی مناقب

اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ابوجعفر محمد بن سليمان كوفى، زنده حدود سال ۳۰۰ هجرى. ۱۴. فضائل اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، قاضى ابوالحسن عمر بن حسن شيبانى (صفحه ۳۶) اشنانى بغدادى، در گذشته به سال ۳۳۹ هجرى. ۱۵. فضائل على (ع)، ابوعمر و عثمان بن احمد دقاق مشهور به ابن سماك، در گذشته به سال ۳۴۴ هجرى. ۱۶. فضائل على (ع)، ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى، در گذشته به سال ۳۶۰ هجرى. ۱۷. كتاب الدرجات فى تفصيل على (ع) على سائر الصحابه، ابوعبدالله حسين بن على بصرى معتزلى معروف به جعل كاغذى، در گشته به سال ۳۶۹ هجرى. ۱۸. صعود على على منكب رسول الله (ص) لكسر الاصنام من على ظهر الكعبه، ابوعبدالله حسين بن على بصرى معتزلى معروف به جعل كاغذى، در گذشته به سال ۳۶۹ هجرى. ۱۹. جواز رد الشمس، ابوعبدالله حسين بن على بصرى معتزلى معروف به جعل كاغذى، در گذشته به سال ۳۶۹ هجرى. ۲۰. مناقب على (ع)، ابوالفتح محمد بن حسين ازدي موصلى، در گذشته به سال ۳۷۴ هجرى. ۲۱. البرهان فى النص الجلى على اميرالمومنين على كرم الله وجهه، على بن محمد بن شمشاطى عدوى، در گذشته به سال ۳۸۰ هجرى. ۲۲. تفضيل على (ع)، ابوالحسن على بن عيسى رمانى معتزلى، در گذشته به سال ۳۸۴ هجرى. ۲۳. تفضيل على (ع)، ابواسحاق ابراهيم بن احمد طبرى مالكى بغدادى، در گذشته به سال ۳۹۳ هجرى. ۲۴. مناقب اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ابوالحسن عبدالوهاب بن حسن كلابى دمشقى معروف به اخى تبوك، در گذشته به سال ۳۹۶ هجرى. ۲۵. فضائل على (ع)، ابوالحسن شاذان فضلى، از عالمان قرن چهارم هجرى. ۲۶. فضائل على (ع)، ابوالحسن احمد بن محمد قروينى، از عالمان قرن چهارم هجرى. ۲۷. قصه الطير، ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، در گذشته به سال ۴۰۵ هجرى. ۲۸. مناقب مناقب اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ابوبكر احمد بن موسى اصفهاني در گذشته به سال ۴۱۰ هجرى. ۲۹. حديث الطير، ابوبكر احمد بن موسى اصفهاني، در گذشته به سال ۴۱۰ هجرى. (صفحه ۳۷) ۳۰. الاصابه فى تفضيل على على الصحابه، احمد حميد الدين كرماني، در گذشته به سال ۴۱۱ هجرى. ۳۱. المراتب فى فضائل اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ابوالقاسم اسماعيل بن احمد بستي معتزلى، در گذشته حدود سال ۴۲۰ هجرى. ۳۲. الخصائص فى فضل على رضى الله عنه، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، در گذشته به سال ۴۳۰ هجرى. ۳۳. حديث الطير، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، در گذشته به سال ۴۳۰ هجرى. ۳۴. النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فى على (ع)، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، در گذشته به سال ۴۳۰ هجرى. ۳۵. فضائل على (ع)، ابوالعلاء احمد بن عبدالله معرى، در گذشته به سال ۴۴۹ هجرى. ۳۶. فضائل على بن ابى طالب (ع)، ابوبكر احمد بن حسين بيهقى، در گذشته به سال ۴۵۸ هجرى. ۳۷. كتاب الاربعين فى فضائل اميرالمومنين (ع)، ابوبكر احمد بن على شافعى مشهور به خطيب بغدادى، در گذشته به سال ۴۶۳ هجرى. ۳۸. مساله فى تصحيح خبر رد الشمس و ترغيم النواصب الشمس، ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله حنفى معروف به حاكم حسكاني، در گذشته به سال ۴۷۰ هجرى. ۳۹. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الايات النازله فى اهل البيت (ع)، ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله حنفى معروف به حاكم حسكاني، در گذشته به سال ۴۷۰ هجرى. ۴۰. خصائص اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله حنفى معروف به حاكم حسكاني، در گذشته به سال ۴۷۰ هجرى. ۴۱. الدرر فى حديث الولايه، ابوسعيد مسعود بن ناصر ركاب سجستاني، در گذشته به سال ۴۷۷ هجرى. ۴۲. مناقب اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ابوالحسن على بن محمد واسطى شافعى، در گذشته به سال ۴۸۳ هجرى. ۴۳. الفوز بالمطالب فى فضائل على بن ابى طالب (ع)، ابوالفتح عبدوس بن عبدالله عبدوسى رودبارى همدانى، در گذشته به سال ۴۹۰ هجرى. (صفحه ۳۸) ۴۴. مناقب على (ع)، ابو زكريا يحيى بن ابراهيم سلماسى، در گذشته به سال ۵۵۰ هجرى. ۴۵. الخصائص العلويه على سائر البريه، ابوالفتح محمد بن احمد نظنرى، در گذشته حدود سال ۵۵۰ هجرى. ۴۶. الاربعين فى فضائل اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ضياء الدين ابوالمويد موفق بن احمد مكى حنفى معروف به اخطب خوارزم (خوارزمى)، در گذشته به سال ۵۶۸ هجرى. ۴۷. مناقب اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ضياء الدين ابوالمويد موفق بن احمد مكى حنفى معروف به اخطب خوارزم (خوارزمى)، در گذشته به سال ۵۶۸ هجرى. ۴۸. مناقب اميرالمومنين على بن ابى طالب (ع)، ابوالعلاء حسن بن

احمد همدانی مقری، در گذشته به سال ۵۶۹ هجری. ۵۰. فضائل علی من امالی الحافظ ابن عساکر الدمشقی، ابوالقاسم علی بن حسن شافعی معروف به ابن عساکر، در گذشته به سال ۵۷۱ هجری. ۵۱. جمع طرق رد الشمس، محمد بن اسعد بن علی جوانی مصری، در گذشته به سال ۵۸۸ هجری. ۵۲. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، در گذشته به سال ۵۹۷ هجری. ۵۴. منازل من القرآن فی علی (ع)، ابوبکر محمد بن مومن شیرازی نیشابوری، از عالمان قرن پنجم هجری. ۵۵. حدیث الطیر، ابوطاهر محمد بن احمد بن علی بن حمدان خراسانی، از عالمان قرن پنجم هجری. ۵۶. الشهاب الثاقب فی مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، احمد بن حسن بن محمد ابن حسن رصاص یمنی، در گذشته به سال ۶۲۱ هجری. ۵۷. فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، ناصرالدین الله احمد بن مستضی بامرالله حسن بن مستنجد عباسی، در گذشته به سال ۶۲۲ هجری. ۵۸. فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، محمد بن احمد انف در گذشته به سال ۶۲۳ هجری. (صفحه ۳۹) ۵۹. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد شیبانی، معروف به ابن اثیر جزری، در گذشته به سال ۶۳۰ هجری. ۶۰. منازل من القرآن فی علی (ع)، ابوالفضل و ابوالمحامد مظفر بن ابی بکر احمد رازی حنفی، در گذشته به سال ۶۳۱ هجری. ۶۱. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، قاضی صدر الدین ابوالموید موفق بن محمد خاصی حنفی، در گذشته به سال ۶۳۴ هجری. ۶۲. منال الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع)، کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه نصیبی عدوی شافعی، در گذشته به سال ۶۵۲ هجری. ۶۳. تذکره الخواص، شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی معروف به سبط ابن جوزی، در گذشته به سال ۶۵۴ هجری. ۶۴. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع)، فخر الدین ابوعبدالله محمد بن یوسف قرشی نوفلی کنجی شافعی، در گذشته به سال ۶۵۸ هجری. ۶۵. فرائد المسطین، ابراهیم محمد بن موید جوینی خراسانی، در گذشته به سال ۷۳۰ هجری. ۶۶. حدیث الطیر، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی شافی دمشقی، در گذشته به سال ۷۴۸ هجری. ۶۷. حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۷۴۸ هجری. ۶۸. فتح المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع) شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۷۴۸ هجری. ۶۹. النجم الثاقب فی فضائل امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، مهدی بن صلاح بن امیر جلال الدین، در گذشته به سال ۷۷۶ هجری. ۷۰. اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع)، شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد جزری شافعی دمشقی، در گذشته ۸۳۳ هجری. ۷۱. احادیث مسنده فی فضائل علی (ع)، شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد بن علی بن یوسف جزری شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۸۳۳ هجری. (صفحه ۴۰) ۷۲. جواهر المطالب فی مناقب الامام الجلیل علی بن ابی طالب (ع)، شمس الدین محمد بن احمد باعونی شافعی دمشقی، در گذشته به سال ۸۷۱ هجری. ۷۳. مناقب علی (ع)، یوسف بن حسن بن احمد بن حسن بن عبدالهادی مقدسی شافعی دمشقی مشهور به ابن مبرد و ابن عبدالهادی، در گذشته به سال ۹۰۹ هجری. ۷۴. القول الجلی فی فضائل علی (ع)، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۱۱ هجری. ۷۵. کشف اللبس فی حدیث رد الشمس، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۱۱ هجری. ۷۶. جزء فی حدیث انا مدینه العلم و علی بابها، جلال الدین ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۱۱ هجری. ۷۷. مزیل اللبس عن حدیث رد الشمس، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن یوسف صالحی دمشقی، در گذشته به سال ۹۴۲ هجری. ۷۸. القول الجلی فی فضائل علی (ع)، ابوالحسن محمد بن محمد صدیقی شافعی مصری، در گذشته به سال ۹۵۲ هجری. ۷۹. مناقب علی بن ابی طالب (ع)، محمد بن احمد بن عادل عجمی رومی معروف به حافظ الدین و مولی حافظ، در گذشته به سال ۹۵۷ هجری. ۸۰. اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب (ع)، ابراهیم بن عبدالله اکفانی وصابی، اتمام کتاب در سال ۹۶۳ هجری. ۸۱. قصص الحق المبین فی فضائل امیرالمومنین (ع)، ابراهیم بن محمد مویدی، در گذشته به سال ۱۰۸۳ هجری. ۸۲. الحجج الجلیه فی نقض الحکم بالافضلیه (فی رد من قطع بالافضلیه، اثبت افضلیه علی (ع) علی غیره و رد دله القول

بافضليه من سواه)، محمد بن محمد امين سندی تتوى حنفى، در گذشته به سال ۱۱۶۱ هجرى. ۸۳. العقد الثمينى اثبات وصايه اميرالمومنين (ع)، محمد بن على بن محمد شوکانى، در گذشته به سال ۱۲۵۰ هجرى. ۸۴. ينابيع الموده، سليمان بن قندوزى حنفى، در گذشته به سال ۱۲۷۰ هجرى. (صفحه ۴۱) آنچه در آثار ياد شده آمده است، بى گمان گوشه‌اى از جمال على (ع) و قطره‌اى از دريائى وجود اوست. «ابن ابى الحديد معتزلى» در مقدمه‌اى شرح نهج البلاغه خويش، مطالبى زيبا در فضايلى اميرالمومنين على (ع) آورده است و در ابتدائى آن مى‌نويسد: «اما فضايلى على (ع) از نظر عظمت و بزرگى و انتشار و اشتهاى به قدرى است که کسى را ياراي پرداختن به آن و کسى را تاب تفصيل آن نيست. فضايلى آن حضرت همان گونه است که ابوالعينا به عبيدالله بن يحيى بن خاقان، وزير متوکل و معتمد عباسى گفت که اگر بخواهم فضايلى تو را وصف کنم، همانند آن است که از روشنى روز روشن خبر دهم و از درخشندگى ماه منير سخن گويم که بر کسى پوشيده نيست. من يقين مى‌دانم که اگر سخن گفتن در وصف تو به من واگذار شود، به عجز و ناتوانى خود اعتراف مى‌کنم و از نيل به مقصود باز مى‌مانم و به همين دليل نيز از ستايش تو منصرف مى‌شوم و بر تو درود مى‌فرستم و خبر دادن از شخصيت تو را به آنچه مردم اطلاع دارند وا مى‌گذارم. من چه بگويم درباره‌اى انساني که دشمنانش به فضايلىش اعتراف کرده‌اند و نتوانسته‌اند مناقبش را نادیده گيرند، يا فضايلىش را کتمان کنند. بنى اميه در شرق و غرب جهان اسلام قدرت را قبضه کردند و هر حيله‌اى را به کار گرفتند و به هر عملى دست زدند تا نور او را خاموش سازند. حقايق را تحريف کردند و بر ضد او روايات دروغين جعل نمودند و بر منبرها زبان به سب و لعن او گشودند و هر کس را که از آن حضرت به نيکى ياد مى‌کرد با تهديد و حبس و قتل کيفر دادند. آنان از انتشار روايات پيامبر که متضمن فضيلتى از فضايلى آن حضرت يا بالا بردن نام و ياد او بود، ممانعت کردند و حتى از نامگذاري کسى به نام على جلوگيرى کردند. اما همه‌اى اين اعمال نتيجه‌اى نداشت جز آنکه مقام و نام و ياد على بالاتر رفت. نام على و ياد او مانند مشک بود که هر چه آن را مى‌پوشاندند، باز بوى عطر آن منتشر مى‌شد و همچون خورشيد تابان بود که با کف دست پوشيده نمى‌شد و مانند روز روشن بود که اگر يک نفر آن را نمى‌ديد ديده‌گان ديگران مى‌ديد. و من چه بگويم درباره‌اى بزرگمردى که تمام فضايلى انساني به او منتهى مى‌شود و تمام فرقه‌هاى اسلامى خود را به او منسوب مى‌کنند. او سر آمد همه‌اى فضايلى و سرچشمه‌اى آنهاست. در فضايلى و کمالات شايسته و مجد و عظمت، هيچ کس به پايه‌اى او نرسيده است و هر کس پس از او در علم و فضيلت به مقامى (صفحه ۴۲) رسيده، علوم و فضايلى خود را از او کسب کرده است و از او پيروي نموده و به روش او رفتار کرده است و از اين لحاظ همگى رهين منت اويند.» (۷).

شارح بزرگ نهج البلاغه، در پى اين عبارات به توضيح برخى از فضايلى و کمالات اميرمومنان (ع) پرداخته است، از جمله: علم الهى و کلام، علم فقه، عم تفسير قرآن، علم طريقت و حقيقت و تصوف، علم نحو و ادبيات عربى، شجاعت بى نظير آن حضرت، قوت و نيروى بدنى او، سخاوت و جود، بردبارى و گذشت، جهاد در راه خدا، فصاحت و بلاغت، خوشروى و ملکات فاضله‌اى اخلاقى، زهد و پارسايى، عبادت، اهتمام به قرآن، راي و تدبير على (ع)، سياست آن حضرت. (۸). على (ع) در تمام ميدانهاى کمالات انساني - پس از رسول خدا (ص) - يکه تاز و بى همتاست و کسى ر پرواى پرواز با او نيست، چنانکه در عرصه و کارزار قلم و بيان بى بديل است و حق آن است که ب زبان خود آن حضرت جارى شده است: «ينحدر عنى السيل ولا يرقى الى الطير.» (۹).

چشمه‌هاى فضايلى و معارف، سيل آسا از دامن کوهسار وجود من جارى مى‌شود و پرنده‌اى همتها و افکار بلند به قله‌اى شامخ من نرسد. **** (۱) جلال الدين محمد بلخى (مولوى)، مثنوى معنوى، به کوشش توفيق - ه. سبجاني، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۷۴ ش. دفتر اول، ص ۱۸۵. (۲) ابوبکر احمد بن على الخطيب البغدادي، تاريخ بغداد او مدينه السلام، دار الكتب العلميه، بيروت، ج ۱، ص ۱۲۳. (۳) ابوالمويد الموفق بن احمد الحنفى المعروف با خطب خوارزم (الخوارزمى)، المناقب، مکتبه نينوى الحديثه، طهران، ص ۲، شهاب الدين احمد بن على ابن حجر العسقلانى، لسان الميزان، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۵، ص ۷۲، بحار الانوار، ج ۴۰، صص ۷۵ و ۷۴ و ۷۰. (۴) قرآن، کهف ۱۰۹. (۵) قرآن،

لقمان ۲۷. (۶) ر. ک: عبدالجبار الرفاعی، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت (ع)، الطبعة الاولى، موسسه الطباعه و النشر، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۳۷۱ ش. ج ۶، صص ۳۹۹-۳۹۳ و ۲۲۷-۲۱۸. (۷) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۱۷-۱۶. (۸) همان، صص ۳۰-۱۷ و نیز ر. ک: ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۲، صص ۱۵۰-۲. (۹) نهج البلاغه. خطبه ی ۳.

کلام امیر مومنان (ع)

کلام علی (ع) جلوه ای است از جلوه های آن وجود یگانه و قالبی است که رد آن معارف بلند امام ظهور یافته و چشمه ی خورشید است که ما خاکیان محروم و مهجور را راه نموده است. بر هیچ کس پوشیده نیست که آن حضرت پیشوا و سرور سخن آوران است و اینکه کلام او اشرف کلامها و بلیغ ترین سخن پس از کلام خدا و پیامبر اکرم (ص) است. (۱). «ابن ابی الحدید معتزلی» در توصیف فصاحت و بلاغت علی (ع) می نویسد: «درباره ی فصاحت و بلاغت آن حضرت باید گفت که وی پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است، چنانکه درباره ی کلام او گفته اند، «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین»، سخنان علی (ع) پایین تر از خداوند و بالاتر از گفتار همه ی مخلوقان است. (صفحه ۴۳) مردمان هنر سخنوری و نویسندگی را از او آموخته اند. عبدالحمید بن یحیی گفته است: هفتاد خطبه از خطبه های اصلع (۲) را حفظ کردم و ذهنم از آن پس جوشید که جوشید. و ابن نباته گفته است: از خطابه گنجی به دست آوردم که بخشیدن از آن چیزی جز گسترش و فزونی بر آن نمی افزاید، یکصد فصل از مواعظ علی بن ابی طالب را حفظ کردم. وقتی محض بن ابی محض به معاویه گفت: از نزد ناتوان ترین سخنگویان به نزد تو آمده ام. معاویه به او گفت: وای بر تو! چگونه علی ناتوان ترین سخنگویان است؟ به خدا او بود که فصاحت و سخنوری را میان قریش معمول ساخت. (۳). کلام امیر مومنان (ع) از چنان جاذبه، زیبایی و عمقی برخوردار است که هر کس مجذوب و شگفت زده و متحیر می کند. علامه «سبط ابن جوزی» از دانشمندان بزرگ اهل سنت، در گذشته به سال ۶۵۴ هجری، این مجذوبیت و شگفت زدگی را چنین ابراز می کند: «علی (ع) کلماتی را به زبان می آورد که سرشار از عصمت است. او با میزان حکمت سخن می گوید، سخنی که خداوند بر آن مهابت و شکوه افکنده است. این کلمات به گوش هر کس رسد، او را به شگفتی و حیرت وامی دارد. خداوند در سخن گفتن بدو نعمتی ارزانی داشته که توانسته است حلاوت و ملاححت را یکجا گرد آورد و سحر بیان و زیبایی فصاحت را با هم در آمیزد. نه می توان از آن کلمه ای اسقاط نمود و نه با حجت و دلیلی با آن مسابقه داد. سخنگویان را به عجز و ناتوانی کشیده و گوی سبقت از همگان ربوده است. کلمات او الفاظی است که نورانیت نبوت بر آن تابیده و آنچه از وی صادر شده عقلها و فهمها را متحیر و شگفت زده ساخته است.» (۴). بحق که آن حضرت، امیر بیان و پیشوای سخنگویان اولین و آخرین است. با کلام او ادب جلوه می یابد و فصاحت و بلاغت به اوج می رسد. «محمد بن طلحه شافعی» عالم بزرگ اهل سنت، در گذشته به سال ۶۵۲ هجری، می نویسد: «فصاحت به وی منسوب است و بلاغت از وجود او سرچشمه می گیرد و براءت از کلام او استفاده می شود و علم معانی و بیان غریزه ای است در وجود او.» (۵). کدام ادیب و سخنور بزرگ می تواند حتی خطبه ای چون خطبه های علی (ع) که بالبداهه ایراد شده است، با صرف وقت بسیار فراهم آورد و کدام عارف و حکیم متاله (صفحه ۴۴) قدرت ان را دارد که جمله ای چون جملات حکیمانه ی او بیان نماید و کدام زمامدار و رهبر اجتماعی را یارای آن است که در مقام همسانی با او کلامی در سیاست و مدیریت ایراد کند و کدام فرمانده سپاه و امیر لشکر می تواند در جمله ای روح سلحشوری را به اوج رساند و کلامی چون او در آیین جنگاوری بر زبان راند. (۶). کلام علی (ع) چون خود او موجب شگفتی و حیرت است که در صورت و معنا بی نظیر است. شیخ محمد عبده، مفتی بزرگ اهل سنت، در گذشته به سال ۱۳۲۳ هجری، در مقدمه ی شرح نهج البلاغه ی خویش درباره ی کلام آن حضرت می نویسد: «اهل این زبان (عربی) همه قائلند که کلام امام علی بن ابی طالب پس از کلام خدای متعالی و پیامبرش (ص) شریف ترین و بلیغ ترین

کلام است. کلام او سرشارترین کلام را لحاظ مواد و دارای بهترین شیوه و در بر گیرنده‌ی جلیل‌ترین معانی است. (۷). در توصیف کلام امیر بیان (ع) بهترین بیان، توصیفی است که آن حضرت درباره‌ی سخن خود فرموده است که بی گمان حق توصیف او و کلام او از آن خود اوست: «و انا لامراء الکلام و فینا تنشبت عروقه و علینا تهدلت غصونه». (۸). ما امیران گفتاریم. سخن (به تعلیم ما) ریشه دوانیده و شاخه‌های خود را بر سر ما تنیده. **** (۱) السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، الطبعة الثانية، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۵ ق. ج ۱، ص ۴۳. (۲) «اصلح» یعنی کسی که موی جلوی سرش ریخته است. «عبد الحمید بن یحیی» که شخصی برجسته در ادب و هنر نویسندگی بوده، کاتب «مروان حمار» آخرین خلیفه‌ی اموی بوده است. وی در عین حال که به فضیلت و کمال علی (ع) اعتراف می‌کند اما به سبب وابستگی به دستگاه جائر اموی نام آن حضرت را با تعبیری سبک می‌آورد تا نیش خود را نیز زده باشد. (۳) درباره «اصلح» بودن امیر مومنان علی (ع) ن. ک: ابو عبدالله محمد بن سعد، الطبقات الکبری، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت ۱۴۰۵ ق. ج ۳، ص ۲۵، ابوجعفر محمد بن علی ابن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، علل الشرایع، قدم له السید محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، المكتبة الحیدریه، النجف، ۱۳۸۶- ۱۳۸۵ ق. افست دار احیاء التراث العربیه، بیروت، ج ۱، ص ۱۵۹، ابوالقاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر، ترجمه الامام علی (ع) من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمد باقر المحمودی، الطبعة الثانية، موسسه المحمودی للطباعة و النشر، بیروت، ۱۳۹۸ ق. ج ۱، ص ۳۵. (۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲۵- ۲۴. (۵) شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزاوغلی (سبط ابن الحوزی)، تذکره الخواص، موسسه اهل البیت، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ص ۱۱۴. (۶) کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه النصیبی الشافعی، مطالب السوول فی مناقب آل الرسول، طبع حجر، طهران، ۱۲۸۷ ق، ج ۱، ص ۱۳۷. (۷) ن. ک: حسن حسن زاده‌ی آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ سوم، انتشارات بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۵ ش. صص ۲۲- ۲۱. محمد عبده، شرح نهج البلاغه، الطبعة الاولى، دارالبلاغه، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۴. (۸) نهج البلاغه، کلام ۲۳۳.

شناخت علی (ع) از زبان علی (ع) در نهج البلاغه

برای شناخت صاحب نهج البلاغه، بهتر آن است که به همین کتاب شگفت مراجعه شود و با علی (ع) از خلال کلمات نورانی خودش آشنا شد.

تربیت شده‌ی پیامبر اکرم (ص)

«و قد علمتم موضعی من رسول اله- صلی الله علیه و آله- بالقرا به القریه، و المنزل الخصیصه. وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسني جسده و یشمنی عرفه. و کان یمضع الشئ ثم یلقمنیه و ما و جد لی کذبہ فی قول و لا خطله فی فعل. (صفحه ۴۵) و لقد قرن الله به- صلی الله علیه و آله- من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم، ليله و نهاره. و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه، یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یامرني بالاعتداء به. و لقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فاراه و لا یراه غیري. و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله- صلی الله علیه و آله- و خدیجه و انا ثالثهما. اری نور الوحي و الرساله و اشم ریح النبوه. و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحي علیه- صلی الله علیه و آله- فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشیطان قد ایس من عبادته. انک تسمع ما اسمع و تری ما اری، الا انک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر». (۱). شما بخوبی جایگاه مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا (ص) می‌دانید. او مرا در دامن خویش پرورش داد. من کودک بودم، او مرا همچون فرزندش در آغوش خویش می‌فشرد و در استراحتگاه مخصوص خویش جای می‌داد، بدنش را به بدنم می‌چسبانید و بوی پاکیزه‌ی او را استشمام می‌کردم، غذا را نرم

می کرد و در دهانم می گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کر دارم پیدا ننمود. از همان زمان که رسول خدا (ص) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مامور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد. من همچون سایه‌ای به دنبال او حرکت می کردم و آن حضرت هر روز نکته‌ای تازه از اخلاق نیک را برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم. وی مدتی از سال، مجاور کوه حرا می شد، تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من او را نمی دید. در آن روز غیر از خانه‌ی رسول خدا (ص) خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت و من نفر سوم آن خانه بودم که اسلام در آن راه یافته بود. من نور وحی و رسالت را می دیدم و نسیم نبوت را استشمام می کردم. به هنگام نزول وحی بر محمد (ص) صدای ناله شیطان را شنیدم. از رسول خدا (ص) پرسیدم: این ناله (صفحه ۴۶) چیست؟ فرمود: این شیطان است که پرستش خویش مایوس گردیده است. تو آنچه را من می شنوم، می شنوی و آنچه را من می بینم، می بینی، تنها فرق من و تو این است که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر و درستی قرار داری. علی (ع) کودکی بیش نبود که پیامبر سرپرستی او را پذیرفت و چون فرزندی دلبنده تربیتش همت گماشت و او را به بهترین و والاترین کمالات راه نمود. شاخصه‌ی شخصیت علی (ع) آن بود که هرگز دروغی در گفتارش راه نیافت و هرگز خطایی در رفتارش ظهور نکرد. او پیوسته در همه جا کنار رسول خدا (ص) بود و هرگز از مقتدای خود جدا نشد. محمد (ص) و علی (ع) از یک شجره‌ی نورانی بودند و علی (ع) بهترین یار و یاور محمد (ص) و وزیری شایسته برای او بود. **** (۱) همان خطبه‌ی ۱۹۲.

درخت پیامبری

«نحن شجرة النبوه و محط الرساله و مختلف الملائكه و معادن العلم و ینابيع الحكم. ناصرنا و محبنا ینتظر الرحمه و عدونا و مبغضنا ینتظر السطوه» (۱). ما درخت نبوتیم، جایگاه رسالت و مرکز رفت و آمد فرشتگان و معادن دانش و چشمه‌سارهای حکمتیم. یاور و دوستدار ما رحمت حق را منتظر است و دشمن و بدخواه ما در انتظار مجازات است. خاندان نبوت که علی (ع) نفر دوم آن است، واسطه فیض الهی و سرچشمه رحمت و برکت‌اند. آن که بدین خاندان روی کند، به رحمت و برکت الهی روی کرده است و آن که پشت کند از رحمت و برکت الهی خود را محروم ساخته، خشم خدا را بر خود روا داشته است. این خاندان وسیله‌ی نجات و باب گشاده‌ی رحمت و برکت الهی‌اند و هر که خواهان هدایت و عروج به کمالات است باید بدانان متمسک شود. چراغ هدایت «بنا اهتدیتیم فی الظلماء و تسنمت ذوره العلیاء و بنا افجرتم عن السرار» (۲). (صفحه ۴۷) (ای مردم) به وسیله‌ی ما از تاریکیهای جهالت و گمراهی هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و صبح سعادت شما در پرتو وجود ما درخشیدن گرفت. علی (ع) چراغ هدایت و میزان ایمان است. او هرگز در ایمان خود دچار شک و تردید نشد و هرگز در راه حق متزلزل نگردید. صفحه ۴۷. **** (۱) همان، خطبه ۱۰۹. (۲) همان خطبه‌ی ۴.

ایمان و یقین علی (ع)

«ما شککت فی الحق مذ اریته» (۱). از آن زمان که حق به ما نشان داده شده است هرگز در ن شک نکردم. «و انی لعلی یقین من ربی و غیر شبهه من دینی» (۲). من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آیین خود هرگز گرفتار شک و تردید نشده‌ام. او بحق امیر مومنان و پیشوای اهل یقین است. او در معرفت به چنان جایگاهی دست یافته بود که به راههای آسمان از راههای زمین آشناتر بود و دریای معرفتش حد و حصری نداشت و به جمیع احوال عالم بود. **** (۱) همان. (۲) همان، خطبه‌ی ۲۲.

سرچشمه فیض و گنجینه علم

«ايها الناس سلونى قبل ان تفقدونى، فلانا بطرق السماء اعلم منى بطرق الارض.» (۱). اى مردم، پيش از آنكه مرا نياييد آنچه مى خواهيد پيرسيد كه من به راههاى آسمان از راههاى زمين آشنا ترم. «ها ان هاهنا لعلمنا جما (و اشار بيده الى صدره) لو اصبحت له حمله.» (۲). (بدان) در اينجا علمى فراوان و انبوه اس و با دستش اشاره به سينه مى مباركش كرد) اگر افراد شايسته اى مى يافتم، به آنان تعليم مى دادم. «و الله لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و مولجه و جميع شانه لفعت (صفحه ۴۸) و لكن اخاف ان تكفروا فى برسول الله - صلى الله عليه و آله.» (۳). به خدا سوگند اگر بخواهم مى توانم هر کدام شما را از آغاز و پايان كارش و از تمام شئون زندگى اش آگاه سازم، ولى از آن مى ترسم كه اين كار موجب كافر شدن شما به پيامبر (ص) گردد (درباره ام غلو كنيد). چنين انساني شايسته پيروي در همه ي عصرها براى همه ي نسلهاست و افسوس كه آنان خلافت نبوى را از آن سرچشمه ي فضيلتها محروم ساختند و آسيابى خلافت را بى محور نمودند و به جاهليت بازگشتند. صفحه ۴۸. ***** (۱) همان، كلام ۱۸۹. (۲) همان، حكمت ۱۴۷. (۳) همان خطبه ي ۱۷۵.

محور آسيابى خلافت و سر سلسله فضيلت

«اما و الله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلى منها محل القطب من الرحي، ينحدر عنى السيل و لا يرقى الى الطير.» (۱). آگاه باشيد، به خدا سوگند او (ابوبكر) جامه ي خلافت را بدون اينكه اندامش براى آن متناسب باشد، در بر كرد، با آنكه بخوبى مى دانست كه جاىگاه من نسبت به خلافت، چون جاىگاه محور آسيابست نسبت به آسيا (كه بدون آن آسيا نمى گردد). چشمه هاى فضايلى و معارف، سيل آسا از دامن كوهسار وجود من جارى مى شود و پرنده ي همت ها و افكار بلند به قله ي شامخ من نرسد. او براى اهل ايمان چون زنبور ملكه (يعسوب است كه مايه ي وجود و بقاى ايشان است و به او راه مى يابند و نقطه ي مقابل او دنيا و دلبستگيهاى آن است كه پيشواى بدكاران است. ***** (۱) همان. خطبه ي ۳.

پيشوا و راهبر مومنان

«انا يعسوب المومنين و المال يعسوب الفجار.» (۱). من پيشواى مومنانم و مال و ثروت پيشواى بدكاران است. او پيشوا و راهبرى صادق و امين است. او به آنچه فراخوانده، خود ابتدا عمل كرده است و از آنچه بازداشته، خود ابتدا پرهيز نموده است. (صفحه ۴۹) ***** (۱) همان، حكمت ۳۱۶.

عامل به علم

«ايها الناس، انى و الله ما احثكم على طاعه الا - و اسبقكم اليها و لا انها كم عن معصيه الا و اتناهى قبلكم عنها.» (۱). مردم، به خدا سوگند شما را به هيچ اطاعتى و ادارى نمى كنم مگر اينكه پيش از شما خودم به آن عمل مى كنم و شما را از معصيتى نهى نمى كنم مگر اينكه پيش از شما خود از آن كناره گيرى مى نمايم. امير مومنان (ع) در نهايت صداقت و امانت مردم را هدايت و راهبرى كرد. او هادى به رستگارى بود. ***** (۱) همان خطبه ي ۱۷۵.

هادى به بهشت و رستگارى

«فان اطعمونى فانى حاملكم ان شاء الله على سبيل الجنة و ان كان ذا مشقه شديد و مذاقه مريره.» (۱). اگر از فرمان پيروي كنيد، به خواست خدا شما را به سوى بهشت خواهم برد، هر چند كه راه بهشت پر مشقت است و تلخيها به همراه دارد. آن حضرت پس از قرار گرفتن در مصدر حكومت، بيشترين تلاش را در هدايت و اصلاح امت كرد و با برنامه اى انقلابى دست به جراحى جامعه ي

فاسد و منحرف زد و در راه رستگاری مردم هیچ کوتاهی نکرد. ***** (۱) همان، کلام ۱۵۶.

تلاش پیشوای هدایت در راهنمایی و نجات امت

«ایها الناس، انی قد بشت لکم المواعظ الی وعظ الانبیاء بها امهم و ادیت الیکم ما ادت الاوصیاء الی من بعدهم و ادبتکم بسوطی فلم تستقیموا و حدودکم بالزواج فلم تستوسقوا» (۱). مردم، من مواعظ و پند و اندرزهایی را که پیامبران برای امتهایشان بازگو کرده بودند، در میان شما نشر دادم و وظیفه‌ای را که اوصیای پیامبران نسبت به امت (صفحه ۵۰) آنان پس از مرگشان داشتند، درباره شما به انجام رساندم، با تازیانه شما را ادب کردم، ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید، با نواهی پروردگار شما را به پیش راندم، ولی جمع نشدید. پیشوای موحدان، تمام دوران حیات خود را در تلاش برای نجات و رستگاری خلق خدا گذراند و در این راه در دو انتهای مرز دوستی و دشمنی قرار گرفت. هیچ شخصیتی در تاریخ چون علی (ع) نبوده است. او دارای جاذبه‌ای شگفت و دافعه‌ای نیرومند بود. اهل ایمان شیفته و شیدای او بوده‌اند و اهل نفاق دشمن و بدخواه او. صفحه ۵۰. ***** (۱) همان، خطبه‌ی ۱۸۲.

جاذبه و دافعه امیر مومنان (ع)

«هلک فی رجلائن: محب غال و مبغض قال» (۱). دو کس در برخورد با من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن بدخواه. «شعبی» (۲). درباره علی (ع) گوید: «علی بن ابی طالب در این امت همچون مسیح بن مریم در بنی اسرائیل است که گروهی از مردم از شدت دوستی‌اش به کفر کشیده شدند و گروهی از مردم از شدت دشمنی با او» (۳). علی (ع) از چنان جاذبه و دافعه‌ای برخوردار بود که شاید در تمام قرون و اعصار جاذبه و دافعه‌ای به نیرومندی جاذبه و دافعه‌ی آن حضرت نتوان یافت. دوستان و شیفتگانش در عشق او سوخته‌اند و در راه دوستی او سر از پا نشناخته‌اند و بدخواهان و دشمنانش در دشمنی با او تاخته‌اند و در راه کینه به او هیچ حد و مرزی را پاس نداشته‌اند، (۴) و این امر تا سر حد ایمان و کفر بوده است. «لوضربت خیشوم المومن بسیفی هذا علی ان یبغضی، ما ابغضنی و لو صیبت الدینا بجماتها علی ان یحبنی، ما احبنی. و ذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی - صلی الله علیه و اله و سلم - انه قال: یا علی لا یبغضک مومن و لا یحبک منافق» (۵). (صفحه ۵۱) اگر با این شمشیرم بر بینی مومن بزنم که مرا دشمن بدارد، دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا را در گلولی منافق بریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت. و این به خاطر آن است که بر زبان پیامبر امی (ص) گذشته است که فرمود: ای علی، هیچ مومنی تو را دشمن نمی‌دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت. بسیاری از سر «جهالت»، «حسادت»، «خیانت»، «رقابت» و «عدالت» با امیر مومنان (ع) به دشمنی برخاستند. بخشی از عرب به سبب آنکه شاخهای نظام جاهلی به دست علی (ع) شکسته شده بود، دشمن او بودند و کینه‌های «بدر». «احد» و «احزاب» و... در دلشان می‌جوشید. (۶). او پرچمدار پیروز اسلام بود و دین خدا به همت جهاد و شجاعت او قوت یافت و استوار گردید. در میدانهای پیکار با شرک و کفر کسی را یارای مقابله با او نبود و او باکی نداشت که به سوی مرگ رود یا مرگ به سوی او آید. صفحه ۵۱. ***** (۱) همان حکمت ۱۱۷. (۲) «ابوعمر عامر بن شراحیل کوفی» منسوب به «شعب» تیره‌ای از «همدان» از بزرگان تابعین و سروران ایشان است. وی فقیه و شاعر بود و از صد و پنجاه تن از اصحاب رسول خدا (ص) حدیث روایت کرده است. در کوفه به دنیا آمد و در همان جا رشد کرد و در همان جا در سال ۱۰۳ هجری وفات یافت. وقتی «عبدالملک بن مروان» قدرت را به دست گرفت، به او پیوست و ندیم و همدم او شد. «مکحول» گفته است که من از «شعبی» فقیه‌تر ندیدم و نیز «ابواسامه» او را «ابن عباس» زمان خود شمرده است، ولی علمای شیعه او را به سبب وابستگیها و کردارش مذموم دانسته‌اند. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۶، صص ۲۵۶-۲۴۶، ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، دار الفکر، بیروت، ج ۴، صص ۳۳۸-۳۱۰، تاریخ بغداد، ج ۱۲، صص ۲۳۳-۲۲۷، جمال الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، مختصر تاریخ

دمشق لابن عساكر، الطبعة الاولى، دارالفكر، دمشق، ۱۴۰۸ - ۱۴۰۴ ق. ج ۱۱، صص ۲۶۳ - ۲۴۹، شمس الدين ابوالعباس احمد بن محمد ابن خلكان، وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، تحقيق احسان عباس دار الثقافة، بيروت، ج ۲، صص ۱۵ - ۱۲، شهاب الدين احمد بن على ابن حجر العسقلانى، تهذيب التهذيب، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۴ ق. ج ۵، صص ۶۰ - ۵۷، الشيخ عباس القمى، الكنى و الالقاب، المطبعة الحيدريه، النجف، ۱۳۷۶ ق. ج ۲، صص ۳۳۳ - ۳۳۲. (۳) ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه الاندلسى، العقد الفريد، شرحه و ضبطه و عنون موضوعاته احمد امين، احمد الزين، ابراهيم الاييارى، الطبعة الاولى، دار الاندلس، بيروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۳، ص ۳۱۳. (۴) ن. ك: مرتضى مطهرى، جاذبه و دافعه على عليه السلام، چاپ اول، انتشارات حسينيى ارشاد، تهران، ۱۳۴۹ ش. ص ۲۵ - ۲۲. (۵) نهج البلاغه، حكمت ۴۵. (۶) ن. ك: شرح ابن ابى الحديد، ج ۱۲، ص ۸۴، السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى، المراجعات، دار الصادق للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۳ ق. صص ۲۶۸ - ۲۶۷.

شجاعت و جهاد على (ع)

«انا وضعت فى الصغر بكلاكل العرب و كسرت نواجم قرون ربيعه و مضر». (۱). من در دوران نوجوانى، بزرگان و شجاعان عرب را به خاك افكندم و شاخه هاى بلند درخت قبيله ربيعه و مضر را درهم شكستم. «و الله لابن ابى طالب آنس بالموت من الطفل بئدى امه». (۲). به خدا سوگند، علاقه ي فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه ي طفل شيرخوار به پستان مادر بيشتراست. «فوالله ما ابالى، دخلت الى الموت او خرج الموت الى». (۳). به خدا سوگند، باك ندارم من به سوى مرگ روم يا مرگ به سوى من آيد. «و ايم الله لقد كنت من ساقطها حتى تولت بحذافيرها و استوسقت فى قيادها، ما ضعفت و لا جبنت و لا خنت و لا وهنت». (۴). به خدا سوگند من جلو لشكر اسلام بودم لشكر كفر را مى راندم تا همگي پشت كردند و تحت رهبرى اسلام در آمدند. در اين راه هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نكرد و خيانت نمودم و سستي در من راه نيافت. (صفحه ۵۲) على (ع) در همى دوران زندگي خود جز به حق و عدل نينديشيد و هرگز از اصول حق و عدل تخطي نكرد. او در سياست سخت پابند اصول بود. (۵). ***** (۱) نهج البلاغه، خطبه ي ۱۹۲. (۲) همان، خطبه ي ۵. (۳) همان، كلام ۵۵. (۴) همان، خطبه ي ۱۰۴. (۵) ن. ك: شرح ابن ابى الحديد، ج ۱۰، صص ۲۵۱ و ۲۱۲.

سياست امام

«و الله ما معاويه بادهى منى و لکنه يغدر و يفرو لو لا كراهيه الغدر لكنت من ادهى الناس و لكن كل غدره فجره و كل فجره كفره و لكل غادر لواء يعرف به يوم القيامة. و الله ما استغفل بالمكيدة و لا استغمز بالشديده». (۱). به خدا سوگند، معاويه از من سياستمدار تر نيست، اما او خيانت و پيمان شكنى مى كند و مرتكب انواع گناه مى شود و اگر خيانت و پيمان شكنى ناپسند و ناشايست نبود، من سياستمدار ترين مردم بودم، ولى هر خيانت و پيمان شكنى گناه است و هر گناهى نوعى كفر است و در قيامت هر خائن و پيمان شكنى پرچمى خاص دارد كه به وسيله ي آن شناخته مى شود. به خدا سوگند، من با حيله و مكر اغفال نمى شوم و در رويارويى با شدايد ناتوان نمى گردم. سياست على (ع) بر راستى و درستي استوار بود و آن حضرت براى رسيدن به مقصد والاي خود هرگز ابزار نادرست را به كار نگرفت و براى اصلاح مردمان دست به استبداد نيالود و براى حفظ خود و حكومتش به ستم متوسل نشد و به آرمانهاى الهى و اقدامات انقلابى پشت نكرد. «ذمتى بما اقول زهينه و انا به زعيم. ان من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات، حجزته التقوى عن تقحم الشبهات. الا- و ان بليتكم قد عادت كهيتها يوم بعث الله نبيه- صلى الله عليه و سلم. و الذى بعثه بالحق لتبليبن بلبله و لتعربلن غربله و لتساطن سوط القدر، حتى يعود اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم و ليسبقن سابقون كانوا قصروا و ليقصرن سابقون كانوا سبقوا. الله ما كتمت و شمه و لا كذبت كذبه و لقد نبث بهذا المقام و هذا اليوم. الا و ان الخاطايا خيل شمس

حمل عليها اهلها و خلعت لجمها فتقمحت بهم في النار. الا- و ان التقوى ما طايا ذلل، حمل عليها اهلها. و اعطوا ازمتها. فاوردتهم الجنة» (۲). (صفحه ۵۳) آنچه می گویم ذمه‌ام در گرو آن است و خود ضامن آنم. کسی که از اعمال و کردار گذشتگان و عواقب سوء آنان عبرت گیرد، تقوا وی را از فرو رفتن در آن گونه بدبختیها بازدارد. آگاه باشید تیره روزیها درست همانند زمان بعثت پیامبر (ص) بار دیگر به شما روی آورده است. سوگند به کسی که پیامبر را بحق برانگیخت، به سختی مورد آزمایش قرار می گیرید و غربال می شوید و همانند محتویات دیگ هنگام جوشش، زیر و رو خواهید شد، آنچنان که بالا، پایین و پایین بالا قرار خواهد گرفت. آنان که (براستی در اسلام) سبقت داشتند و کنار گذاشته شده بودند، بار دیگر سر کار خواهند آمد و کسانی که (با حيله و تزوير) خود را پیش انداخته بودند، عقب زده خواهند شد. به خدا سوگند، هرگز حقیقتی را کتمان نکرده‌ام و هیچ‌گاه دروغی نگفته‌ام و از ابتدا مرا به وضعی که امروز دارم خبرم داده بودند. آگاه باشید گناهان و خطاها همچون مرکبهای سرکش و لجام گسیخته‌ای‌اند که گناهکاران بر آنها سوارند و آنان را در قعر دوزخ سرنگون خواهند ساخت. اما تقوا و پرهیزگاری همانند مرکبهای راهوار و آرامی‌اند که صاحبانشان بر آنها سوارند و زمامشان را به دست دارند و تا دل بهشت آنان را پیش می‌برند. آن حضرت در میدان سیاست صریح و بی‌پیرایه و محکم و استوار در اصول بود و هرگز در حق و عدل مدهانه و سازش روا نداشت، زیرا از دنیا و دلبستگان آن آزاد بود. صفحه ۵۳. **** (۱) همان، کلام ۲۰۰. (۲) همان، کلام ۱۶.

امام و دنیا و زهد

«اليك عني يا دنيا، فحبلك على غاربك، قد انسلت من مخالبك و افلت من حبالك و اجتنبت الذهاب في مداحضك... اعزبي عني! فوالله لا اذل لك فتستذليني و لا اسلس لك فتقوديني. و ايم الله- يمينا استثنى فيها بمشيئه الله- لا روضن نفسي رياضه تهش معها الى القرص اذا قدرت عليه مطعوما و تقنع بالملح ادوما و لا دعن مقلتي كعين ماء، نضب معينها، مستفرغه دموعها. اتمتلى السائمه من رعيها فتبرك؟ و تشيع الربيضة من عشبها فتربض و ياكل على من (صفحه ۵۴) زاده فيهجع! قرت اذا عينه اذا اقتدى بعد السنين المتطاولة بالبيمه الهامله، و السائمه المرعيه!» (۱). ای دنیا، از من دور شو، افسارت را برگرداند افکندم. تو را رها کردم. من از چنگال تو رهایی یافته و از دامهای تو رسته‌ام و از لغزشگاههای دوری گزیده‌ام... از من دور شو، به خدا سوگند من رام تو نخواهم شد تا مرا خوار سازی و زمام اختیارم را به دست نخواهم سپرد که به هر کجا خواهی ببری. به خدا سوگند- سوگندی که تنها مشیت خداوند را از آن استثنا می‌کنم- آن چنان نفس خویش را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان هرگاه به آن دست یابم کاملاً متمایل شود و به نمک، به جای خورش قناعت نماید و آن قدر از چشمهایم اشک بریزم که همچون چشمه‌ای خشکیده دیگر اشکم جاری نگردد. آیا همان گونه که گوسفندان در بیابان شکم را پر می‌کنند و می‌خوانند و یا دسته‌ای دیگر از آنها از علف سیر می‌شوند و استراحت می‌کنند، علی هم باید از این زاد و توشه بخورد و به استراحت پردازد؟ در این صورت چشمش روشن باد که پس از سالها عمر به چارپایان رها شده و به گوسفندانی که رد بیابان می‌چرند اقتدا کرده است! علی (ع) دنیا و تعلقات آن را یکسره ترک کرده بود و از آن انقطاع کامل حاصل نموده بود و به تعبیر خود آن را «سه طلاقه» کرده بود. «یا دنیا، یا دنیا، اليك عني، ابي تعرضت؟ ام الي تشوقت؟ لا حان حينك، هيهات، غری غیری، لا حاجه لی فيك، قد طلقتك ثلاثا، لا رجعه فيها. فعیشك قصير و خطرک يسير و املكك حقير. آه من قله الزاد و طول الطريق و بعد السفر و عظيم المورد» (۲). ای دنیا ای دنیا، از من دور شو، خود را به من عرضه می‌کنی؟ یا می‌خواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز آن زمان که تو در من نفوذ کنی فرا نرسد. هیهات، دور شو. دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم، تو را سه طلاقه کرده‌ام که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، موقعیت تو اندک و آرزوی تو پست (صفحه ۵۵) است. آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد. صفحه ۵۴، ۵۵. **** (۱) همان، نامه‌ی ۴۵. (۲) همان، حکمت ۷۷.

ساده زیستی امام

امیر مومنان (ع) بر این مبنا ساده زیستی پیشه ساخت و آن را به عنوان یک ارزش و نیز مواسات با هموعان خویش و همچنین تکلیف و وظیفه‌ای بر دوش زمامداران پاس می‌داشت. «و الله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها. و لقد قال لی قائل: الا تنبذها عنک؟ فقلت: اعزب عنی، فعند الصباح یحمد القوم السری.» (۱). به خدا سوگند آن قدر این پیراهن خود را وصله زده‌ام که از وصله زننده‌ی آن شرم دارم. کسی به من گفت: چرا این لباس کهنه را بیرون نمی‌اندازی؟ گفتم: از من دور شو، صبحگاهان، رهروان شب ستایش می‌شوند. امام (ع) آن قدر بر پاسداری ساده زیستی از جانب کارگزارانش تاکید داشت که چون به وی گزارش رسید که «عثمان بن حنیف» استاندار بصره به مجلس مهمانی فردی متمکن رفته است که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شده بودند و در آنجا طعامهای رنگارنگ پیش وی گذارده‌اند، بشدت او را توبیخ نمود و سیرت ساده زیستی خود را بدو یادآور شد: «الا و ان لكل ماموم اماما یقتدی به و یستضیء بنور علمه. الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیا بطمریه و من طعمه بقرصیه. الا- و انکم لا- تقدرون علی ذلک، ولكن اعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد. فوالله ما کنزت من دنیاکم تبراً و لا ادخرت من غنائمها و فرا و لا اعتددت لبالی ثوبی طمراً، لا حزت من ارضها شبراً و لا اخذت منه الا کقوت اتنان دبره و لهی فی عینی اوهی واهون من عصفه مقره... و لو شئت لاهتدیت الطريق الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز. و لکن هیئات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی (صفحه ۵۶) تخیر الاطعمه- و لعل بالحجاز او الیمامه من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشبیع- او ابیت مبطاناً و حولی بطون غرثی و اکباد حری، او اکون کما قال القائل: و حسبک داء ان تبت ببطنه و حولک اکباد تحن الی القدا اقنع من نفسی بان یقال: هذا امیر المومنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر، او اکون اسوه لهم فی جشوبه العیش. فما خلقت لیشغلنی اکل الطبیات کالبهیمة المربوطه، همها علفها، او المرسله شغلها تقممها، تکترض من اعلافها و تلهو عما یراد بها، او اترک سدی، او اهمل عابثاً، او اجر جبل الضلاله، او اعتسف طریق المتاهه! و کانی بقائلکم یقول: اذا کان هذا قوت ابن ابی طالب، فقد قعد به الضعف عن قتال الاقران منازل الشجعان. الا و ان الشجره البریه اصلب عوداً و الروائع الخضره ارق جلوداً و النابتات العذیه اقوی وقوداً و ابطاء خموداً.» (۲). آگاه باش، هر مامومی امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند و از نور دانشش بهره گیرد. بدان، امام شما از دنیایش به همین دو جامه‌ی کهنه و از غذاها به دو قرص نان اکتفا کرده است. آگاه باش، شما توانایی آن را ندارید که چنین باشید، اما مرا با ورع، تلاش، عفت و پیمودن راه صحیح یاری دهید. به خدا سوگند، من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیندوخته‌ام و از غنائم و ثروتهای آن مالی ذخیره نکرده‌ام و برای این لباس کهنه‌ام، بدلی مهیا نساخته‌ام و از زمین آن حتی یک وجب در اختیار نگرفته‌ام و از این دنیا بیش از خوراکی مختصر و ناچیز برنگرفته‌ام. این دنیا در چشم من بی‌ارزشتر و خوارتر از دانه‌ی تلخی است که بر شاخه درخت بلوطی بروید... اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل مصفا و مغز این گندم و بافته‌های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم. اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار نماید که طعامهای لذیذ را برگزینم، در حالی که ممکن است در سرزمین حجاز یا یمامه کسی باشد که حتی امید به دست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیر خورده باشد. آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالی که در اطرافم (صفحه ۵۷) شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند؟ و آیا آن چنان باشم که آن شاعر گفته است: این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالی که در اطراف تو شکمهایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند! آیا به همین قناعت کنم که گفته شود من امیر مومنانم؟ اما با آنان در سختیهای روزگار شرکت نکنم؟ و پیشوا و مقتدایشان در تلخیهای زندگی نباشم؟ من آفریده نشده‌ام که خوردن خوراکیهای پاکیزه مرا به خود مشغول دارد، همچون حیوان پرواری که تمام همش، علف است و یا همچون حیوان رها شده‌ای شغلش چریدن و خوردن و پر کردن شکم است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی‌خبر است. آیا بیهوده با مهمل و عبث آفریده شده‌ام؟ آیا باید

سر رشته دار ريسمان گمراهي باشم؟ و يا در طريق سرگرداني قدم گذارم؟ گويا مي بينم گويندهاي از شما مي گويد: هرگاه اين (دو قرص نان) قوت و خوراك فرزند ابوطالب باشد، بايد نيرويش به سستي گرايد و از مبارزه با همتايان و نبرد با شجاعان بازماند. آگاه باشيد، درختان ياباني چوبشان محكمتر است اما درختان سرسبز كه همواره در كنار آب قرار دارند پوستشان نازكتر (و كم دوام ترند). درختاني كه در بيابان روييده و جز با آب باران سيراب نمي گردند، آتششان شعله ورتر و پر دوام ترند. صفحه ۵۶، ۵۷. *****(۱) همان، خطبه ي ۱۶۰. (۲) همان، نامه ۴۵.

حکومت نزد امام

امير مومنان (ع) حكومت و زمامداري را جز وسيله‌اي براي برپايي حق و دفع باطل نمي‌ديد و در غير اين صورت آن را از لنگه كفتي پاره و اب بيني بز بي ارزش تر مي دانست. «اما والذی فلق الحبه و برا النسمه، لو لا حضور الحاضر و قيام الحجه بوجود الناطر و ما اخذ الله على العماء الا يقاروا على كظه ظالم و لا سغب مظلوم، لا لقيب حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكاس اولها و لا لفيتم دنياكم هذه ازهد عندي من عفته عنز.» (۱). (صفحه ۵۸) آگاه باشيد، به خدائي كه دانه را شكافت و انسان را آفريد، سوگند كه اگر مردم در صحنه حاضر نمي شدند و حجت تمام نمي شد كه ياري كنندگان براي حق وجود دارد و چنانچه خداوند از دانشمندان رباني پيمان نگرفته بود كه در برابر پر خوري ستمگران و گرسنگي ستمديدگان آرام و قرار نگیرند و سكوت نکنند، بي تامل ريسمان مهار شتر حكومت را بر گردنش مي افكنم و با همان جام نخست، آخرش را هم سيراب مي كردم كه دنياي شما (با همهي زينتهايش) در نظر من با ارزشتر از آب بيني بز است. حكومت نزد آن حضرت چنين بود و آن را وسيله ي قدرتمداري و زراندوزي نمي دانست، بلكه حكومت را وسيله ي آشكار كردن نشانه‌هاي دين و دينداري و اصلاح امور مردمان و فراهم ساختن امنيت و آسايش براي ستمديدگان و برپا نمودن حدود الهي كه بالا-ترين آن حدود عدالت بود، مي دانست. «اللهم انك تعلم انه لم يكن الذی كان منا منافسه في سلطان و لا التماس شيء من فضول الحطام، ولكن لنرد المعالم من دينك و نظهر الاصلاح في بلادك، فيامن المظلومون من عبادك و تقام المعطله من حدودك.» (۲). پروردگارا تو مي داني آنچه ما انجام داده‌ايم نه براي اين بود كه ملك و سلطنتي به دست آوريم و نه براي اينكه از متاع پست دنيا چيزي تهيه كنيم، بلكه به خاطر اين بود كه ناشنه‌هاي از بين رفته ي دينت را باز گردانيم و در شهرهايت اصلاحگري كنيم تا بندگان ستمديده‌ات به امنيت و آسايش رسند و قوانين و حدودي كه به دست فراموشي سپرده شده بار ديگر عملي گردد. صفحه ۵۸. *****(۱) همان، خطبه ي ۳. (۲) همان، كلام ۱۳۱.

عدالت امام

پس از بيعت همگاني با علي (ع) و تشكيل حكومت آن حضرت، چون امير مومنان (ع) برنامه‌اي انقلابي را براي اصلاح امور در پيش گرفت و عدالت را بدون ملا-حظه ي اين و آن برپا نمود، بسياري از در مخالفت در آمدند و دوستاني نيز زبان به نصيحت گشودند تا امام (ع) در عدالتخواهي خود تجديد نظر كند تا حكومت نو پايش آسيب نيند و موج مخالفت كاهش يابد، اما آن پيشواي عدالتخواهان گامي در جهت سازش و عدول از (صفحه ۵۹) عدل برنداشت و محكم و استوار بر آرمانهاي الهي ايستاد و شان عدالتخواهانه ي خود را معرفي كرد. (۱). «اتامروني ان اطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه و الله لا اطور به ما سمر سمير و ما م نجم في السماء نجما. لو كان المال لي لسويت بينهم فكيف و انما المال مال الله. الا و ان اعطاء المال في غير حقه تبذير و اسراف و هو يرفع صاحبه في الدنيا و يضعه في الآخرة و يكرمه في الناس و يهينه عند الله.» (۲). آيا مرا فرمان مي دهيد كه براي پيروي خود، از جور و ستم، در حق كساني كه بر آنان حكومت مي كنم استمداد جويم؟ به خدا سوگند تا عمر من باقي و شب و روز برقرار و ستارگان آسمان در پي هم طلوع و غروب مي كنند، هرگز به چنين كاري دست نمي زنم. اگر اموال از آن خودم بود، به طور مساوي

در میان ایشان تقسیم می‌کردم، تا چه رسد به اینکه این اموال اموال خداست (و متعلق به مردم). آگاه باشید، بخشیدن مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است. ممکن است این کار در دنیا باعث سربلندی انجام دهنده‌ی آن شود، ولی در آخرت موجب سرافکندگی می‌گردد. (احیاناً) در میان مردم (دنیاپرست) گرامی‌اش می‌نماید، ولی در نزد خداوند خوارش می‌سازد. «و الله لان ایت علی حسك السعدان مسهدا، و اجر فی الاغلال مصفدا، احب الی من ان القی الله و رسوله يوم القيامة ظلما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام و كيف اظلم احدا لنفس يسرع الی البلی قفولها و يطول فی الثری حلولها؟ و الله لقد رایت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا و رایت صبیانه شعث الشعور، غیر الالوان من فقرهم، کانما سودت وجوههم بالعظم، و عاودنی موکدا و کرر علی القول مرددا، فاصغیت الیه سمعی، فظن انی ابیعه دینی و اتبع قیاده مفارقا طریقتی، فاحمیت له حدیده، ثم ادنیته من جسمه ليعتبر بها، فضجیح ضجیح ذی دنف من المها و کاد ان يحترق من میسمها، فثقلت له: تکتک التواکل یا عقیل! اتن من حدیده احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه! اتن من الاذی و لا اتن من لظی؟!» (۳). (صفحه ۶۰) به خدا سوگند، اگر شب را تا بامداد بر بستری از خار سخت بیدار به سر برم. و یا در غل و زنجیر بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان، ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غضب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آهم برای جسمی که تار و پودش بسرعت سوی کهنگی پیش رود (و از هم می‌پاشد) و مدتهای مدید در میان خاکها می‌ماند. به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که بشدت فقیر شده بود و از من می‌خواست که یک من از گندمهای شما را به او ببخشم. کود کانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان در اثر فقر دگرگون شده، گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود. عقیل باز هم اصرار کرد و چند بار خواسته‌ی خود را تکرار نمود. من به او گوش فرا دادم. خیال کرد من دینم را به او می‌فروشم و به دلخواه او گام برمی‌دارم و از راه و رسم خویش دست می‌کشم. (اما من برای بیداری و هشیاری‌اش) آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم، تا با حرارت آن عبرت گیرد. ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدت درد می‌نالند سر داد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل، زنان سوگمند در سوگ تو بگریند. از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده است. ناله می‌کنی، اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعله‌ی خشم و غضبش آن را برافروخته است! تو از این رنج می‌نالی و من از آتش سوزان نالان نشوم؟! «و الله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها، علی اعصی الله فی نمله اسلبها جلب شعیره ما فعلته.» (۴). به خدا سوگند، اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد. امیر مومنان علی (ع) را از زبان خودش در آینه‌ی نهج‌البلاغه چنین می‌یابیم که نهج‌البلاغه چشمه‌ای زلال از دریای وجود اوست. (صفحه ۶۷) ***** (۱) ن. ک: محمد باقر بهبودی، سیره‌ی علوی، تهران، ۱۳۶۸ ش. صص ۸۷-۸۴. (۲) نهج‌البلاغه، کلام ۱۲۶. (۳) همان، کلام ۲۲۴. (۴) همان.

شناخت مولفان کلام علی (ع)

مولفان کلام علی (ع)

کلام امیر بیان، علی (ع) از چنان جاذبیت، اهمیت و لطافتی برخوردار بوده است که در همان زمان صدور کلام حفظ و کتابت می‌شده است. بسیاری از اصحاب آن حضرت بر جمع‌آوری و حفظ کلام مولای موحدان همت گماشتند و این اقدام شایسته همچنان ادامه یافت تا اینکه در سال ۴۰۰ هجری به دست مبارک شریف رضی تالیفی از کلام امیر مومنان (ع) صورت پذیرفت که هیچ یک از تالیفهای دیگر با آن قابل قیاس نیست. پس ابتدا به این مولف گرانقدر می‌پردازیم و سپس مروری می‌کنیم بر مولفان

سید رضی

روزگار سید رضی

روزگار درخششهای فرهنگی

www.noorfatemah.org

از خرید و فروش جلوگیری کرد و قصابان ذبح نکردند و صنف آشپز غذا نپختند و در بازار قبه‌هایی برپا شد و روی آنها را با پلاس سیاه به نشانه‌ی عزاداری پوشانیدند و دسته‌های زنان عزادار، نوحه‌کنان و بر سر و صورت زنان، در شهر به راه افتادند و برای حسین (ع) عزاداری کردند (۱۰) و این نخستین روزی بود که به طور رسمی در شهر برای آن حضرت نوحه خوانی و عزاداری شد و این امر تا سالها همچنان ادامه داشت. (۱۱). در هجدهم ذی حجه همان سال شیعیان بغداد به فرمان «معز الدوله» یادبود مراسم غدیر خم را جشن گرفتند و آن روز عید اعلام شد و با زینت بیرون آمدند و طبل و شیپور نواختند و بر دهله‌ها کوبیدند و آتشبازی کردند و شب بازارها را باز نگاه داشتند و سحرگاهان به زیارت مقابر قریش رفتند. (۱۲) تا پایان دولت دیلمیان مراسم سوگواری در ماه محرم ادامه داشت و شیعیان در دهه‌ی نخست محرم در همه‌ی شهرها عزاداری می‌کردند و این امر تا آغاز پادشاهی سلطان طغرل سلجوقی ادامه یافت. (۱۳). صفحه ۷۱. **** (۱) روزگار سید رضی مصادف بود با خلافت سه خلیفه‌ی عباسی: «مطیع لله، ابوالقاسم فضل ابن مقتدر بن معتضد» که از سال ۳۳۴ تا ۳۶۳ هجری عنوان خلیفه داشت، «طائع لله، ابوبکر عبدالکریم بن مطیع لله» که از سال ۳۶۳ تا ۳۸۱ هجری بر سر کار بود و «قادر بالله، ابوالعباس احمد بن اسحاق بن مقتدر» که از سال ۳۸۱ تا ۴۲۲ هجری بر سریر خلافت بود. ن. ک: ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الاثم و الملوک، دراسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعیم زرزور، الطبعة الاولى، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۱۴، صص ۳۵۳ و ۳۴۸ و ۲۲۵ و ۲۲۳ و ۴۶، ج ۱۵، ص ۲۱۶، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق. ج ۸، صص ۶۳۷ و ۴۵۱، ج ۹، صص ۴۱۴ و ۸۰ و ۷۹، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، تاریخ الخلفاء حقه و قدم له و خرج آیاته قاسم الشماعی الرفاعی، محمد العثماني، الطبعة الاولى، درالقلم، بیروت، ۱۴۰۱ ق. صص ۴۷۴-۴۵۵. (۲) دوره نخست خلافت عباسیان از سال ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری است که دوره تثبیت و تحکیم قدرت سیاسی نظامی آنان است و دوره دوم از سال ۲۳۲ تا ۳۳۴ هجری که دوره حاکمیت حدیث و قشریگری است. جرجی زیدان می‌گوید: «در این دوره اندیشه به بند کشیده شد، زیرا متوکل معتزله و شیعه را راند و تحت پیگرد قرار داد، لذا آزادی اندیشه به ضعف گرایید و مردم از ترس جان به پنهان داشتن اندیشه‌های خود اقدام می‌کردند.» سید محمد مهدی جعفری، سید رضی، چاپ اول، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵ ش. ص ۱۵. (۳) ن. ک: ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالاندلس، بیروت، ج ۴، ص ۲۷۷: الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۴۵۲-۴۴۹، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، تجارب السلف، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۴ ش. ص ۲۲۱. (۴) ن. ک: الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۴۵۰. (۵) محمد بن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)، تاریخ فخری در آداب ملک داری و دولتهای اسلامی، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش. صص ۳۹۲-۳۹۱. (۶) مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۷. (۷) ن. ک: حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، الطبعة السابعة، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۶۵ م. القاهرة، ج ۳، ص ۴۴. (۸) ن. ک: فیلیپ خلیل حتی، تاریخ عرب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، موسسه‌ی انتشارات آگاه با همکاری سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶ ش، صص ۶۰۶-۶۰۵. (۹) المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۴۰، الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۵۴۳-۵۴۲، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، الطبعة الثانية، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۲۵، ص ۸، تاریخ الخلفاء، صص ۴۵۸-۴۵۷. (۱۰) المنتظم ج ۱۴، ص ۱۵۰: الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۴۹، تاریخ الذهبی، ج ۲۵، ص ۱۱، تاریخ الخلفاء، ص ۴۵۸. (۱۱) تاریخ الذهبی، ج ۲۵، ص ۱۱: تاریخ الخلفاء، ص ۴۵۸. (۱۲) المنتظم، ج ۱۴، ص ۱۵۱: الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۵۵۰-۵۴۹، تاریخ الذهبی، ج ۲۵، ص ۱۲. (۱۳) الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۴۳۶.

در دوران آل بویه فضایی جدید برای تنفس شیعیان پیدا شد و آنان کم کم جامعه‌ای جداگانه و نظام یافته‌تر از گذشته تشکیل دادند و دارای سرپرست خاص به نام «نقیب» شدند که در این دوران نقشی جدی و اساسی داشت. (۱). این اوضاع و احوال جدید فضایی نسبتاً مناسب را برای رشد افکار و اندیشه‌ها و (صفحه ۷۲) معارف شیعه فراهم نمود و امکان ظهور حرکت‌های اجتماعی-سیاسی را تا حدی مهیا ساخت، هر چند که مظلومیت و محرومیت شیعیان همچنان ادامه داشت. (۲) این در حالی بود که شیعه سخت‌ترین اوضاع و احوال را در دورانی طولانی تحمل کرده و مقاومت نموده بود، بخصوص پس از عصر معاویه که جریان شیعه زدایی به دست او و به فرمان او ب طور رسمی و همه جانبه شکل گرفت و شیعه تحت استضعاف همه جانبه استضعاف سیاسی-استضعاف اقتصادی-استضعاف فرهنگی) قرار گرفت. در روایتی که «ابن ابی‌الحدید معتزلی» از امام باقر (ع) نقل کرده است، به تصویری گویا از این جریان دست می‌یابیم. روایت شده است که ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه‌السلام به یکی از یاران خود فرمود: «چه ظلمها و ستمها که از قریش و اتحاد ایشان بر ضد ما، بر ما رفته است و شیعیان و دوستان ما، از مردم چه کشیده‌اند! همانا رسول خدا (ص) از دنیا رفت در حالی که پیش از آن مردم را آگاه کرده بود که ما سزاوارترین مردم برای جانشینی او و رهبری مردمیم، اما قریش بر ضد ما دسته بندی کردند و حکومت را از جایگاه اصلی آن بیرون بردند و با همان دلیل و برهانی که حق ما را اثبات می‌کرد، با انصار احتجاج کردند و حکومت را به دست گرفتند و قریش یکی پس از دیگری خلافت را دست به دست گرداندند تا آنکه سرانجام حکومت به ما بازگشت (و علی (ع) در مصدر حکومت قرار گرفت). اما در پی آن، با وجود بیعت با آن حضرت پیمان شکستند و پرچم جنگ بر ضد ما برافراشتند و صاحب اصلی خلافت و حکومت-علی (ع)- همواره راههای دشوار اپیمود و بر گردنه‌های سخت برآمد تا سرانجام به شهادت رسید. آن گاه با فرزند علی (ع)، حسن (ع) بیعت نمودند و با او پیمانی استوار بستند و سپس پیمان خود گسستند و به فریب پیوستند تا او را ناگزیر به تسلیم کشاندند و عراقیان بر او شوریدند و پهلویش را با خنجر دریدند و لشکرگاهش را از هم پاشیدند و خلخالهای کنیزانش را در ربودند. پس به ناچار پیمان متارکه بست و بدان گونه خون خود و خاندانش را که برآستی شمارشان اندک بود، نگاه داشت. (۳) سپس نگاه بیست هزار تن از عراقیان با حسین (ع) بیعت کردند، اما خیانت و پیمان شکنی کردند و فریب پیشه ساختند و بر او خروج نمودند، در حالی که بیعت وی بر گردنشان بود و این چنین او را به شهادت رساندند. از آن پس همواره خاندان ما را به استضعاف کشیدند و مورد ظلم و ستم قرار دادند و گرفتار (صفحه ۷۳) کاستی و درماندگی کردند و از حقوق حقه‌مان محروم ساختند و کشتارمان نمودند و پیوسته در بیم به سر برده‌ایم و بر خون خود و خون دوستان خویش در امان نبوده ایم در تمام این دوران دروغ پردازان و منکران ما، در هر شهر و دیار به سبب دروغ بر ما و انکار فضایل ما نزد حکمرانان و دوستان ایشان و قاضیان فاسد و کارگزاران بد کار تقرب جستند. پس برای آنان احادیث ساختگی و دروغ روایت نمودند و از ما چیزهایی نقل کردند که ما نه گفته بودیم و نه انجام داده بودیم. اینها به خاطر آن بود که ما را نزد مردمان مبعوض و مطرود کنند و اساس این امر و بیشترین و بزرگترین مقطع این جریان در روزگار معاویه و پس از شهادت حسن علیه‌السلام بود. آری، شیعیان ما را در هر شهر و سرزمینی کشتند و با اندک ظن و گمان دستها و پاهایشان را بریدند و نام هر کس که در زمره‌ی دوستان و گروندگان به ما برده شد، زندانی گشت یا اموالش به تاراج رفت یا خانه‌اش ویران شد. این لا همچنان سخت‌تر و افزون‌تر می‌شد تا روزگار عبیدالله بن زیاد-قاتل حسین علیه‌السلام. سپس حجاج آمد و شیعیان را به صورتهای گوناگون کشت و ایشان را با هر ظن و گمان و تهمتی فروگرفت و کار بدانجا رسید که اگر به کسی زندیق یا کافر می‌گفتند برایش خوشتر از آن بود که او را شیعه علی معرفی کنند.» (۴). این وضع با شدت بیشتر در صورتهای دیگر ادامه یافت و پیوسته اهل بیت و شیعیان و دوستان ایشان در محنت و بلا و محرومیت و جفا به سر بردند. نامه‌ی «ابوبکر خوارزمی» (۵) به شیعیان نیشابور بیانگر مصایبی است که بر اهل بیت و پیروان ایشان پس از رحلت پیامبر (ص) و در دوران امویان و عباسیان رفته است، این

نامه‌ی مشهور و معتبر تصویر کننده‌ی حماسه‌ی مبارزات خاندان علی (ع) و فجایع و جنایتهای دشمنان امیرمومنان (ع) نسبت به آنان و دوستداران و پیروان ایشان است. «خوارزمی» در بخشی از نامه‌ی خود چنین آورده است: «خداوند ما را به دو دسته تقسیم کرده است: ۱- دسته‌ای که به شهادت رسیده‌اند. ۲- دسته‌ای که آواره‌اند. زنده‌ی ما بر مقام شهید ما رشک می‌برد و بر خود نمی‌نگرد که چه رنجها و دردها به او رسیده است. امیر مومنان و رئیس دین - بر او سلام باد- فرموده است: محتتها بر شیعیان ما (صفحه ۷۴) شتابانتر از آب به سوی ناودان است. (۶) این نامه بنیادش بر محتتها و رنجها است و مخاطبان آن در طلیعه‌ی عصری سراسر فتنه، دیده به جهان گشوده‌اند. زندگی آنان پر از ناکامی و دل‌هایشان مالا مال از اندوه است، روزگار بر آنان تاخت آورده و سخت گرفته و دنیا از آنان رویگردان است. پس اگر ما در واجبات و سنن شیعیان امامانمان هستیم و سیرت آن بزرگواران را چه گوارا چه ناگوار، دنبال می‌کنیم، بجاست در مقاومت بر محتتها و اندوهمان، راهشان را پی گیریم. میراث خاتون مان حضرت فاطمه - درود خدا بر او و الش باد- در روز سقیفه غصب شد. و امیرالمومنین (ع) از خلافت به دور افتاد. امام حسن (ع) نهانی مسموم شد و برادرش امام حسین (ع) آشکارا به شهادت رسید. سر زید بن علی (۷) در میدان نبرد از تن جدا شد و پیکرش در کناسه «کناسه» یکی از محله‌های عمده کوفه واقع در حاشیه‌ی بیابان و در میان نخلستانی بوده که خرمایی بسیار نیکو داشته است. (۸) به دار آویخته گردید. دو فرزند امام حسن (ع)، محمد (۹) و ابراهیم (۱۰) به دست عیسی بن موسی عباسی به شهادت رسیدند. موسی بن جعفر (ع) در زندان به شهادت رسید و علی بن موسی (ع) به دست مامون مسموم شد. ادریس (۱۱) از معرکه‌ی فح (۱۲) گریخت و در حال تنهایی روی به دیار اندلس نهاد و عیسی ابن زید (۱۳) یحیی بن عبدالله (۱۴) بعد از موکدترین امان و اطمینان و تعهد و ضمان، به شهادت رسید. این همه جز آن کارهاست که یعقوب لیث با علویان طبرستان کرد و غیر از شهادت محمد بن زید (۱۵) و حسن بن قاسم داعی (۱۶) به دست سامانیان است. و نیز جز آنهاست که ابوساج (۱۷) با علویان مدینه کرد و آنها را بدون پوشش و پاکش از حجاز به سامرا آورد. و این کار بعد از قتل ابن عمر بن علی (۱۸) به دست قتیبه بن مسلم باهلی (۱۹) بود، آنگاه که او را به جرم پدراناش مواخذه می‌کرد و او از بیم جان، خود را پنهان می‌داشت، تا بتواند از زندگی خود دفاع کند و از مرگ خود پیشگیری کند. و باز این نه چون کار حسین بن اسماعیل مصعبی (۲۰) است که با یحیی بن عمر زیدی (۲۱) کرد. و نه چون آن است که مزاحم بن خاقان (۲۲) با عموم علویان کوفه انجام داد. همین کافی است که بدانید در قلمرو اسلامشهری نیست مگر در آن شهیدی مظلوم از آل ابی طالب در آن به خون خود درغلطیده و در قتل او اموی و عباسی شرکت نموده و عدنانی و قحطانی آن را تایید کرده است. (صفحه ۷۵) هر قبیله‌ای از عرب را که می‌شناسیم، از یمانی و بکری و مضری، همه در خون آل علی (ع) شریکند. همانگونه که مقسم گوشت نحر شده‌ی مسابقه‌ی قمار، در خون آن شرکت دارد. آل علی را حمیت از دین خدا به سوی مرگ کشاند تا آنجا که زندگی ذلت بار را نپذیرفتند، مرگ عزتمند را استقبال کردند و جانهای پاکشان از این دنیای زودگذر روی برتافت. آن عزیزان از هیچ جام شهادتی ننوشیدند مگر آنکه شیعیان و نزدیکانشان نیز از آن چشیدند، هیچ نوعی از دردها و رنجها بدانان نرسید، جز آنکه به یاران و پیروانشان نیز رسید.» (۲۳). «ابوبکر خوارزمی» در ادامه نامه‌ی خود محتتها و رنجهای آل علی و شیعیان او را در اعصار مختلف، عصر عثمان، عصر بنی‌امیه و عصر بنی‌عباس به تصویر کشیده و آنگاه چنین نوشته است: «در باب بنی‌عباس بگو که - سپاس خدای را تعالی - گفتنی فراوان خواهی یافت! و در کارهای شگفتشان بنگر و بیندیش که هر اندازه بخواهی پهنه‌ی نگرش و گردش گسترده است. در عهد آنان، چون فیء (غنائم) می‌رسید بر دیلمی و ترک تقسیم می‌شد و به جیب مغربی و فرغانی سرازیر می‌شد. امامی از امامان هدایت و سیدی از سادات خاندان پیامبر، در می‌گذشت، جنازه‌اش تشییع نمی‌شد و قبرش را به گچ نمی‌آراستند. اما دلچکی یا رقاصی یا لوطی‌ای و یا نوازنده‌ای از آنان ۰ بنی‌عباس) می‌مرد، بزرگان و قصات بر جنازه‌اش گرد می‌آمدند و فرماندهان نظامی و فرمانداران برایش مجلس سوگواری به پا می‌کردند! دهربان و سوفسطائیان شناخته شده، از بنی‌عباس در امان بودند. با کسی که کتابی فلسفی یا مانوی تدریس یا تبلیغ می‌کرد، کار نداشتند، اما شیعیان را چون می‌یافتند، می‌کشتند! خون آن کس که نامش را

علی می نهاد، می ریختند. اگر از شیعیان اهل بیت جز معلی ابن خنیس (۲۴) به دست داود بن علی (۲۵) کشته نمی شد و ابوتراب مروزی (۲۶) به زندان نمی افتاد، این کار خود کافی بود که زخمش بهبود نیابد و شعله‌ی آتش آن، فرو نخسبد و شکافت آن به هم نپیوندد. شاعران قریش به روزگار جاهلیت اشعاری گفته بودند که در آن امیرالمومنین - بر او (صفحه ۷۶) درود باد - را هجو کرده و با آن (ابطیل) با مبارزه با اشعار شاعران مسلمان برخاسته بودند. آن اشعار همگی به دستور بنی امیه به خاطره‌ها سپرده شد و اخبار آن شاعران تدوین شد. راویانی چون واقدی (۲۷) و هب بن منبه تمیمی، (۲۸) کلبی (۲۹) شرقی قطامی، (۳۰) هیشم بن عدی، (۳۱) و داب بن کنانی (۳۲) به نقل این گونه اشعار پرداختند. اما اگر یکی از شاعران شیعه در مناقب وصی - امام علی (ع) - و یا ذکر معجزات پیامبر (ص) سخن می گفت، زبانش را می بریدند و دیوانش را می ستردند. همان گونه ه با عبدالله بن عمار برقی (۳۳) و کمیت بن زید اسدی (۳۴) کردند و همان سان که قبر منصور بن زبرقان نمری (۳۵) را شکافتند و دعل بن علی خزاعی (۳۶) را از میان برداشتند. همان طور که می دانیم دوستی اینان (امویان - عباسیان) با کسانی چون مروان بن ابی حفصه یمامی (۳۷) و علی بن جهم سامی، (۳۸) جز این نبود که این دو در ناصیگری غلو می کردند و در عصیان در پیشگاه پروردگار پیشقدم بودند. کار بدانجا رسید که هارون بن خیزران و عفر متوکل بر شیطان - نه بر رحمان - مالی و هدیه‌ای نمی بخشیدند، مگر به آن کس که آل ابی طالب را ناسزا گوید و ناصیان را یاری دهد! این کسان ۰ که مشمول چنین بخششی می شدند) عبدالله بن مصعب زبیری (۳۹) و هب بن وهب بختری، (۴۰) و از شعرا مروان بن ابی حفصه اموی و از ادبا عبدالملک بن قریب اصمعی (۴۱) و در روزگار جعفر، بکار ابن عبدالله زبیری (۴۲) و ابن سمط بن ابی جون اموی (۴۳) و ابن ابی شوراب عبشمی (۴۴) بودند. ما شیعیان - خداوند شما را به رشد رساند - به ریسمان محکمی چنگ زده و دین بر دنیا ترجیح داده‌ایم. افزایش کسی بر جمعمان بر بصیرتمان نیفزاید و از دست دادن کسی از جمعمان، از عقیده‌مان نکاهد و به انحرافمان نکشاند. اسلام در غربت ظاهر شد و بزودی چون آغاز غریب خواهد شد، همانند آن زمان که تنها وحی خداوند بود و سفارش رسول خدا (ص). این اسلام را خداوند به هر کس از بندگان که اراده فرماید، به ارث بخشد و سرانجام از آن تقوا پیشگان است. امروز را فردایی است و شنبه را یکشنبه‌ای! (۴۵) شیعیان در این اوضاع و احوال سخت و سراسر حرمان به حیات خویش ادامه دادند و هرگز پرچم مبارزه را زمین نهادند و پیوسته حماسه‌ها آفریدند و «سید رضی» وارث (صفحه ۷۷) این همه مظلومیت و حماسه بود. در روزگار او دولت فاطمی ظهور کرده و قدرت فراوان و وسعت چشمگیر یافته بود و بسیاری از دولتها در برابر آن سر تسلیم فرود آورده بودند. فاطمیان منادیان خود را به همه جا گسیل داشته بودند، تا آنجا که در مکه، کوفه، موصل و واسطه به نفع فاطمیان خطبه می خواند. (۴۶) بنابر نقل «ابن طقطقی» مورخ گرانقدر شیعی و نقیب علویان در حله و نجف و کربلا، در گذشته به سال ۷۰۹ هجری، (۴۷) سید رضی درباره‌ی دولت فاطمی چنین سرود: ما مقامی علی الهوان و عندی مقول قاطع و انف حمی و اباء محلق بی عن الضی م کما زاغ طائر وحشی احمیل الضیم فی بلاد الاعادی و بمصر الخلیفه‌العلوی من ابوه ابی و موله مولای، اذا ضامنی البعید القصی لف عرقی بعرقه سیدا الناس میعا محمد و علی ان ذلی بذلک الجو عز و اوامی بذلک الربع ری من که دارای زبانی برنده‌ام و از قبول ستم ننگ دارم هرگز با خواری در جایی به سر نمی برم. ابا و حمیت من را همچون مرغان بلند پرواز از ستمکشی دور می سازد. در دیار دشمن به من ستم روا می شود، حال آنکه در مصر خلیفه‌ای علوی وجود دارد. در آن هنگام که بیگانگان حق مرا پایمال می کنند کسی خلیفه است که پدرش پدر من و خویشانش خویشان من اند. سرور همه‌ی مردم یعنی محمد (ص) و علی (ع) ریشه‌ی مرا با ریشه او به هم پیوسته است. در آن محیط خواری من عزت و در آن سرزمین تشنه کامی من همچون سیرابی است. (۴۸). ***** () «نقابت» سرپرستی طالبیان به منظور نگهداری شرافت خاندانها و رسیدگی به امور مختلف مالی و اجتماعی و اخلاقی و قضایی آنان بود که به نقابت خاص و عام تقسیم می شد. در نقابت خاص تنها به امور سرپرستی طالبیان پرداخته می شد و در نقابت عام داوری و قضاوت و اجرای حدود و سرپرستی اموال و املاک یتیمان و محجوران به نقیبی فقیه و مجتهد واگذار می شد. ر. ک: ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی،

الاحکام السلطانیه، الطبعة الثانية، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق. صص ۹۹-۹۶، ابویعلی محمد بن الحسین الفراء، الاحکام السلطانیه: صححه و علق علیه محمد حامد الفقی، الطبعة الثانية، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق. صص ۹۳-۹۰. البته نخستین کسی که «نقابت» را بنیان گذاشت و شخصی را به ریاست طالبیان گماشت و او را «نقیب» نامید، معتضد بالله، شانزدهمین خلیفه‌ی عباسی بود که از سال ۲۷۹ تا ۲۸۹ خلافت کرد. رک. ک: الظهیر الدین ابوالحسن علی بن زید البیهقی فرید خراسان، معارج نهج البلاغه، حققها و قدم لها محمد تقی دانش پژوه، الطبعة الاولى، مکتبه المرعشی النفی، قم، ۱۴۰۹ ق. صص ۲۰-۱۹. () ن. ک: جوئل ل. کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، انسان گرایی در عصر رنسانس اسلامی، ترجمه‌ی محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵ ش. صص ۸۲-۷۸. () امام حسن (ع) در پاسخ برخی اعتراض کنندگان به صلحبا معاویه، فرمود: «والله ما سلمت الامر اليه الا اني لم اجد انصارا و لو وجدت انصارا لقاتلته ليلي و نهاري حتى يحكم الله بيني و بينه.» (به خدا سوگند من حکومت را به معاویه وا نگذاشتم مگر زمانی که دیگر یآوری نیافتم و اگر یاورانی می‌یافتم شب و روزم را در نبرد با او سپری می‌کردم تا خداوند میان من و او حکم کند). ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق. ج ۲، ص ۲۹۱. () شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، صص ۴۴-۴۳. () «ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی» در گذشته به سال ۳۸۳ هجری، نویسنده، ادیب و لغوی برجسته و کم نظیر شیعی است که علامه است که علامه عصر خود در علوم عربیت بوده است. به بیان «ثعالبی» او نابغه‌ی دهر و دریای ادب بوده است. مشهورترین اثر خوارزمی که بر جای مانده است «رسائل» است که حاوی نامه‌های اوست. ر. ک: ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، الطبعة الثانية، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۴، صص ۲۲۷-۲۲۳، وفيات الاعیان، ج ۴، صص ۴۰۳-۴۰۰: شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر اعلام النبلاء، اشرف علی تحقیق الکتاب و خرج احادیثه شعيب الارنؤوط، الطبعة الثامنة، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۲ ق، ج ۱۶، ص ۵۲۶، صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، الوفی بالوفیات، دار النشر فرانز شتاينر بقیسبادن، ۱۴۰۱ ق، ج ۳، صص ۱۹۶-۱۹۱، زکی مبارک، النشر الفنی فی القرن الرابع، الطبعة الثانية، مکتبه السعاده، القاهرة، ج ۲، صص ۲۷۶-۲۵۹، صادق آئینه وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ترجمه و شرح نامه‌ی ابوبکر خوارزمی به شیعیان نیشابور، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲ ش. صص ۲۸-۱۷. () ن. ک: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۹. () زید بن علی بن الحسین (ع) زاهدی وارسته و عابدی به دوست پیوسته و فقیهی کامل بود. پس از امامان معصوم علیهم السلام در پروا پیشگی و خدا شناسی، سخاوت و شجاعت و عبادت و مجاهدت مانند نداشته است. وی در سال ۶۶ یا ۶۷ هجری در مدینه‌ی منوره چشم به جهان گشود و تحت تربیت پدر بزرگوارش، سید الساجدین (ع) به همه‌ی کمالات دست یافت. «زید» را حلیف قرآن می‌خواندند و خود فرمود: «سیزده سال با قرآن خلوت کردم، خواندم و تدبیر نمودم». فضایل او بیش از آن است که به وصف در آید. «زید» سخت خواستار اصلاح امور امت پیامبر اکرم (ص) بود و می‌فرمود: «هر آینه دوست دارم که مرا به آتش بسوزانند، سپس دوباره به آتش بسوزانند، اما خداوند امر این امت را اصلاح کند.» «زید» در سال ۱۲۱ هجری قیامی شکوهمند و حق طلبانه در کوفه سامان داد، اما در نبرد با «یوسف بن عمر ثقفی» یاران او بگریختند و زید با جماعتی اندک ایستادگی کرد و سخت جنگید و در اثر تیری که به پیشانی‌اش اصابت کرده بود، در سال ۱۲۲ هجری به شهادت رسید. او را در جوی آبی دفن کردند و بر آن آب جاری نمودند، ولی حجامتگری که تیر از پیشانی او در آورده بود و به هنگام دفن وی حضور داشت، پیمان شکست و محل دفن او را به «یوسف بن عمر ثقفی» خبر داد. جنازه زید را از قبر در آوردند و سرش را نزد «هشام ابن عبدالملک» فرستادند و بدن او را بر دار کشیدند. امام باقر (ع) از پدرانش از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که به حضرت حسین (ع) فرمود: «ای حسین، از صلب تو مردی بیرون آید که او را زید گویند، وی و یارانش روز قیامت گام بر گردن مردمان نهند و با صورت و دستی نورانی بی حساب وارد بهشت شوند.» و امام صادق (ع) فرموده است: «خداوند عموی

من زید را رحمت کند، هرگاه پیروز می‌شد و به قرار وفا می‌کرد. هر آینه عموی من زید مردم را به رضا از آل محمد می‌خواند و آن رضا منم». همچنین امام صادق (ع) روزی او را یاد کرد و فرمود: «خداوند عمویم زید را رحمت کند. به خدا، سیدی بزرگوار بود. سوگند. به خدا، برای ما در دنیا و آخرت کسی مانند او پیدا نشود». ر. ک: ابوالحسن احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، حقه و قدم له سهیل زکار، ریا ۹ زرکلی، الطبعة الاولى، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ق. ج ۳، صص ۴۵۱-۴۲۷: احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، دار صادر، بیروت، ج ۲، صص ۳۲۶-۳۲۵، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۷۹ م. ج ۷، صص ۱۹۱-۱۸۰، ابومحمد احمد بن اعثم الکوفی، الفتوح، دار الندوه الحیدیه، بیروت، ج ۸، صص ۱۲۶-۱۰۸، مروج الذهب، ج ۳ صص ۲۰۷-۲۰۶، ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی، التنبیه و الاشراف، عنی بتصحیحه و مراجعته عبدالله اسماعیل الصاوی، دار الصاوی، القاهرة، ص ۲۷۹، ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی، مقاتل الطالبيين، شرح و تحقیق السید احمد صقر، الطبعة الثانية، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق. صص ۱۴۴-۱۲۴، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، عیون اخبار الرضا، انتشارات جهان، ج ۱، صص ۲۵۳-۲۴۸، ابوالقاسم علی بن محمد الخزاز، کفایه الاثر فی النص علی ائمه الاثنی عشر، تحقیق عبداللطیف الحسینی الکوه کمری، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق. صص ۳۰۷-۳۰۰، العقد الفرید، ج ۳، ص ۴۴۷: الکامل فی التاریخ، ج ۵، صص ۲۳۶-۲۲۹، شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، صص ۲۸۷-۲۸۵، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب النویری، نهایه الارب فی فنون الادب، الطبعة الاولى، دار الکتب المصریه، القاهرة، ۱۴۰۵-۱۳۴۱ ق. ج ۲۴، صص ۴۰۷-۴۰۱، جمال الدین احمد بن علی الحسینی المعروف بابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، اشرف علی مراجعه و مقابله الاصول لجنه احیاء التراث، دار مکتبه الحیاه بیروت، صص ۲۸۹-۲۸۶، تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی المقریزی، المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الاثار المعروف بالخطط المقریزیه، مکتبه الثقافه الدینیة، القاهرة، ج ۲، صص ۴۴۰-۴۳۶، حسین کریمان، سیره و قیام زید بن علی (ع)، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش. صص ۳۱۷-۲۶۰ و ۷۶-۹. () گئی لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه ی محمود عرفان، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش. ص ۸۱. () محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) مشهور به «صریح» و «خلص» قریش بود، زیرا در میان مادران او تا به قریش کنیزی نبود و او را از جهت کثرت زهد و عبادت «نفس زکیه» لقب دادند. او و برادرش ابراهیم در ایام بنی‌عباس مخفی می‌زیستند و خود را برای قیام بر ضد عباسیان آماده می‌ساختند. محمد در سال ۱۴۵ هجری خروج کرد و به اتفاق دویست و پنجاه نفر در ماه رجب داخل مدینه شد و صدا به تکبیر بلند کردند و رو به زندان منصور آوردند و در زندان را شکستند و محبوسین را بیرون کردند و «ریاح بن عثمان» زندانبان منصور را بگرفتند و حبس کردند. آنگاه محمد بر فراز منبر شد و خطبه بخواند و مقداری از مثالب و مطاعن و خبث سیرت منصور را تذکر داد. مردمان از «مالک بن انس» استفتا کردند که با آنکه بیعت منصور در گردن ما است، می‌توانیم با محمد بیعت کنیم؟ «مالک» فتوا داد: «آری، چون بیعت شما با منصور از روی کراهت بوده است». پس مردم به بیعت محمد شتاب کردند و او بر مدینه و مکه و یمن استیلا یافت. چون ابوجعفر منصور از ماجرا آگاه شد، امان نامه‌ای برای محمد فرستاد و از او خواست تا از در صلح درآید. محمد جوابی کوبنده بدو نوشت و امانش را رد کرد. منصور «عیسی بن موسی برادرزاده و ولیعهد خود را به همراه چهار هزار سوار و دو هزار پیاده به دفع محمد فرستاد «عیسی» مدینه را محاصره کرد. هنگام محاصره‌ی مدینه محمد اسامی کسانی را که با او بیعت کرده بودند، بسوزاند. آنگاه گفت: «اکنون مرگ بر من گواراست» و اگر این کار نکرده بود، بی‌گمان مردم در بلایی عظیم گرفتار می‌شدند. «عیسی» بر بالای کوه «سُلع» با ندای بلند برای محمد امان فرستاد. ولی محمد گفت: «شما را وفایی نیست و مردن به عزت، به از زندگی به ذلت». در این وقت لشکر محمد از گرد او پراکنده شده بودند و از صد هزار نفر که با او بیعت کرده بودند، سیصد و شانزده نفر با او بودند. محمد و یارانش غسل کردند و حنوط بر

خود پاشيدند و ستوران خود را پي نمودند و حمله کردند و سه بار لشکر بنی عباس را شکست دادند. بالاخره لشکر عیسی همه ی توان خود را به کار گرفتند و یکباره حمله کردند و در نبردی سخت همه ی آنان را به شهادت رساندند و سر محمد را به نزد منصور فرستادند. منصور فرمان داد تا سر محمد را در کوفه نصب کنند و در شهرها بگردانند. مقتل او در اواسط ماه رمضان سال ۱۴۵ هجری واقع شد و در دوران قیام او تا وقت شهادتش دو ماه و هفده روز بود و سن مبارکش در زمان شهادت به چهل و پنج رسیده بود. «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبین» شماری از بزرگان فقها و علما را نام برده است که همراه محمد خروج کردند و این بیانگر جایگاه قیام اوست. ر. ک: ابو عمر و خلیفه بن خیاط بن ابی هبیره اللیثی العصفری، تاریخ خلیفه بن خیاط، راجعه و ضبطه و وثقه و وضع حواشیه و فهرسه مصطفی نجیب فواز، حکمت کشلی فواز، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق. ص ۲۷۶، انساب الاشراف، ج ۳، صص ۳۳۹-۳۱۹، تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۳۷۶-۳۷۴، تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۶۰۹-۵۵۲، مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۹۶-۲۹۴: التنبيه و الاشراف ۷ ص ۲۹۵: مقاتل الطالبین، صص ۲۶۲-۲۰۶: الکامل فی التاريخ، ج ۵، صص ۵۵۵-۵۲۹، شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، صص ۳۰۸-۳۰۷، تاریخ الذهبی، ج ۹، صص ۳۱-۲۲، ابوالفداء اسماعیل ابن عمر بن کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱۰، صص ۹۳-۸۹، عمده الطالب، صص ۱۲۶-۱۲۴، شیخ عباس قمی، منتهی الامال، انتشارات جاویدان، تهران، ج ۱، صص ۳۳۵-۳۳۳، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۸۳-۸۱. ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) مشهور به «قتیل باخمر» برادر «نفس زکیه» است که در غره ماه شوال و به قولی رمضان سال ۱۴۵ هجری به منظور براندازی عباسیان در بصره خروج کرد و جماعتی بسیار از مردم فارس و اهواز و جز آن و جمعی کثیر از زیدیه و معتزله ی بغداد و غیر ایشان با او بیعت کردند و از طالبین «عیسی بن زید بن علی بن الحسن بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)» نیز همراه او بود. مردم با میل و رغبت با او بیعت کردند و او بر بصره و توابع آن مسلط شد. خبر قیام ابراهیم پایه های حکومت منصور را به لرزه در آورد و جهان در پیش چشم او تاریک گردید. منصور «عیسی بن موسی» و «سعید ابن مسلم» را با لشکری بسیار به جنگ ابراهیم روانه کرد و در این هنگام ابراهیم از بصره به سوی کوفه حرکت کرده بود زیرا جماعتی از اهل کوفه در بصره به خدمت او رسیدند و اعلام کردند که در کوفه صد هزار تن انتظار مقدم او را دارند. دو سپاه در سرزمین «باخمر» از اراضی «طف» در شانزده فرسنگی کوفه با یکدیگر رو به رو شدند و بر سپاه منصور شکستی سخت وارد شد. ولی ناگهان تیری که معلوم نبود از دست چه کسی و از کدام صف رها شد بر گودی گلوی ابراهیم فرود آمد و او از اسب بر زمین افتاد. سپاهیان فراری عباسی بازگشتند و تنور جنگ افروخته گشت تا زمانی که لشکر منصور پیروز شد و یاران ابراهیم یا کشته شدند و یا گریختند. آنگاه سر ابراهیم را بردند و برای منصور فرستادند. شهادت ابراهیم در ذی حجه ی سال ۱۴۵ هجری واقع شد و سن مبارکش به هنگام شهادت به چهل و هشت رسیده بود. ابراهیم دارای پنجه و بازویی نیرومند بود و در فنون علم و ادب صاحب مقامی معلوم بود و چون قیام کرد جماعتی بسیار از عالمان و فقیهان و محدثان با او بیعت کردند و مردم را به یاری وی تحریض نمودند. ر. ک: تاریخ خلیفه بن خیاط، صص ۲۷۷-۲۷۶، انساب الاشراف، ج ۳۵۱-۳۴۱ و ۳، تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۳۷۹-۳۷۶، تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۶۴۹-۶۲۲، مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۹۸-۲۹۶: التنبيه و الاشراف، ص ۲۹۵، مقاتل الطالبین، صص ۳۳۱-۲۷۲، الکامل فی التاريخ، ج ۵، صص ۵۷۱-۵۶۰، شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، صص ۳۱۲-۳۰۸، تاریخ الذهبی، ج ۹، صص ۴۴-۳۶، البدایه و النهایه، ج ۱۰، صص ۱۰۲-۹۳، عمده الطالب، صص ۱۳۱-۱۲۹، منتهی الامال، ج ۱، صص ۳۴۰-۳۳۶، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۸۵-۸۳. ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) در قیام ۱۶۹ هجری علویان بر ضد عباسیان مشهور به قیام «فخ» شرکت داشت و پس از شکست قیام، با غلام خود «راشد» از دست عباسیان گریخت و خود را به مکه رسانید و از آنجا همراه کاروان حاجیان به مصر رفت و از آنجا نیز به اقصای افریقه گریخت و به شهر وليله فرود آمد. «اسحاق بن محمد»، امیر و لیلی «ادریس» را به گرمی پذیرفت و از اطاعت عباسیان بیرون رفت و از قبیله ی خویش و بسیاری

قبایل دیگر برای او بیعت گرفت. با پیوستن قبایل بربر به ادریس قدرت و شوکت وی در آنجا افزون شد و او نخستین دول شیعی را در مغرب بنیان گذاشت. «هارون الرشید» از این امر سخت در هراس شد و «سلیمان بن جریر» ملقب به «شماخ» را برای کشتن او فرستاد. «شماخ» که خود را از پیروان ادریس وانمود کرده بود، در فرصتی مناسب او را مسموم کرد. ولی اولیای خلافت او، پس از ادریس فرزند چهار ماهه‌ی در شکم مادرش را به عنوان خلیفه برگزیدند و نام ادریس بر او نهادند. ادریس بن عبدالله را در شمار اصحاب امام صادق (ع) شمرده‌اند. ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، صص ۳۵۶-۳۵۵، تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۲۰۰-۱۹۸، مقاتل الطالبیین، صص ۴۰۹-۴۰۶، الکامل فی التاریخ، ج ۶، صص ۹۴-۹۳، تاریخ الذهبی، ج ۱۰، صص ۳۷-۳۶، ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر (تاریخ ابن خلدون)، تحقیق خلیل شمساده و سهیل زکار، الطبعة الثانية، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، (مقدمه) صص ۳۴-۳۱، ج ۳، ص ۲۷۱، عمده الطالب، صص ۱۸۴-۱۸۳، محمد بن علی الغروی الحائری الاردبیلی، جامع الرواه، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، ص ۷۶، عبدالله بن محمد بن حسن المامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، المطبعة المرتضویه، النجف، ۱۳۵۲ ق. ج ۱، ص ۱۰۵، منتهی الامال، ج ۱، صص ۳۱۳-۳۱۲، السید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۳، ص ۱۱، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۸۵، دایره المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاء الدین خرمشاهی، چاپ اول، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۷۶-۱۳۷۱ ش. ج ۲، ص ۴۰. «فخ» ناحیه‌ای است نزدیک مکه به مسافت شش میل که حسین بن علی بن حسن ابن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) مشهور به «شهید فخ» یا «صاحب فخ ۲ در ذی قعدة سال ۱۶۹ هجری در پی قیام خود از مدینه بر ضد عباسیان در این محل با سپاه عباسی رو به رو شد و پس از نبردی سخت و قهرمانانه با یاران فداکار و با ایمانش به شهادت رسیدند و سه روز اجساد مطهرشان بر روی زمین باقی ماند و کسی آنها را دفن نکرد تا درندگان و مرغان گوشتخوار از بدنشان بخوردند. امام کاظم (ع) پس از شهادت حسین بن علی صاحب فخ در قداست و کرامت و عظمت او فرمود: «مضى و الله مسلما صالحا صواما آمرا بالمعروف ناهيا عن المنکر، ما کان فی اهل بیتة مثله.» (به خدا سوگند که او به شهادت رسید در حالی که مسلمانی صالح و روزه دار و امرکننده‌ی به معروف و نهی‌کننده از منکر بود و همانند او در خاندانش یافت نمی‌شد). و امام جواد (ع) درباره مصیبت حادثه‌ی فخ فرمود: «لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فخ.» (پس از واقعه‌ی کربلا- برای ما قتلگاهی بزرگتر از حادثه‌ی فخ نبود). «دعل خزاعی» شاعر متهد و بلند آوازه‌ی شیعه در یکی از ابیات «تائیه‌ی» مشهورش به «فخ» و «صاحب فخ» اشاره کرده و چنین سروده است: قبور بکوفان و اخری بطیبه و اخری بفتح نالها صلواتی قبرهایی در کوفه و قبرهایی هم در مدینه و تعدادی از قبرهای اهل بیت- که درود من بر آنان باد- در سرزمین فخ است. ر. ک: انساب الاشراف ج ۳، صص ۳۵۸-۳۵۵، تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۲۰۳-۱۹۲، مروج الذهب، ج ۳، صص ۳۲۷-۳۲۶، مقاتل الطالبیین، صص ۳۸۵-۳۶۴، شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت الحموی، معجم البلدان، دار بیروت للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۴ صص ۲۳۸-۲۳۷، الکامل فی التاریخ، ج ۶، صص ۹۴-۹۰، تاریخ الذهبی، ج ۱۰، صص ۳۸-۳۴، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، صص ۲۷۱-۲۶۹، بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۳۷، السید محسن الامین العاملی، اعیان الشیعه، دار التعارف، بیروت، ج ۶، صص ۱۰۱-۹۷، دیوان دعل بن علی الخزاعی، جمعه و قدم له و حقه عبدالصاحب عمران الدجیلی، الطبعة الثانية، دار الکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۷۲ م. ۱۳۵. عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) از جمله طالبین است که در قیام نفس زکیه و قتل باخمرا شرکت داشت و پس از آن آواره شد و در آوارگی در روزگار حکومت مهدی عباسی جان سپرد. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۷، صص ۶۰۴ و ۵۶۰، ج ۸، صص ۱۵۵ و ۱۰۷-۱۰۶، مقاتل الطالبیین، صص ۳۶۱-۳۴۲، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۰. یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) از برجسته‌ترین شخصیت‌های بنی‌الحسن و مشهور به «صاحب دیلم» است. یحیی عالمی وارسته و سالکی به دوست پیوسته و مبارزی عدالت پیشه بود و او را محدثی امین از اصحاب امام صادق (ع)

شمرده‌اند. امام صادق (ع) به منظور آنکه وصی واقعی پس از او تحت تعقيب قرار نگیرد چند تن را وصی خود قرار داد و از جمله‌ی آنها یحیی بن عبدالله بود. همچنین امام صادق (ع) در هنگام رحلت خود وصیت نمود ه سرپرستی فرزندان صغیر و اموالش به عهده‌ی یحیی و همسرش - مادر بزرگوار موسی بن جعفر (ع) - باشد. یحیی و علویان و شیعیان بر این امید بودند که با قیامی انتقام خون حسین بن علی رهبر قیام فخر و دیگر شهدای طالبین را بگیرند. از این رو به بلاد دیلم گریخت و در آنجا مردم را به قیام فراخواند و جماعتی بسیار با او بیعت کردند و کار او بالا گرفت و هارون الرشید سخت در هراس شد و در برابر او راه مدارا پیش گرفت و پس از تعهدات بسیار و محکم خلافت عهد و پیمان عمل کرد و او را به زندان انداخت و به شکنجه به شهادت رساند. یحیی را جلالت بسیار و فضایل بی‌شمار و صاحب کرامات بود. طبری شهادت او را در سال ۱۷۶ هجری ذکر کرده است. علی بن ابراهیم علوی در سوک او اشعاری سروده که از آن جمله: یا بقیه مات بها سید ما مثله فی الارض من سید ماتالهدی من بعده و الندی و سمی الموت به معتدی ای گنبدی که در زیر آن سید و بزرگواری به خاک رفته است، کسی که در بزرگی و بزرگواری همانند نداشت. هدایت، با مرگ او بمرد و بدین سبب، مرگ، متجاوز نام گرفت. ر. ک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۵۳، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۸، تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۲۵۱-۲۴۲، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۲: مقاتل الطالبيين، صص ۴۰۶-۳۸۸، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، صححه و علق علیه و قدم له حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش. ص ۲۹۸، تاریخ بغداد، ج ۱۴، صص ۱۱۲-۱۱۰، الکامل فی التاریخ، ج ۶، صص ۱۲۶-۱۲۵، تاریخ فخری، صص ۲۶۷-۲۶۵، تقی الدین الحسن بن علی بن داود الحلی، کتاب الرجال، حقه و قدم له السید محمد صادق آل بحر العلوم، المطبعه الحیدریه، النجف، ۱۳۹۲ ق. ص ۲۰۳، نهایه الارب، ج ۲۲، صص ۱۲۸-۱۲۷، تاریخ الذهبی، ج ۱۱، ص ۱۲، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۷۴، عمده الطالب، صص ۱۷۹-۱۷۶، جامع الرواه، ج ۲، ص ۳۳۲، تنقیح المقال، ج ۳، صص ۳۱۹-۳۱۸، منتهی الامال، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۱۰. محمد بن زید حسنی مشهور به داعی صغیر از امرای سلسله علویان طبرستان است که پس از برادر خود حسن بن زید مشهور به داعی کبیر قدرت را به دست گرفت و مدت شانزده سال حکومت کرد و بالاخره در سال ۲۸۷ هجری در نبرد با سپاه اسماعیل بن احمد سامانی به فرماندهی محمد بن هارون کشته شد و سر او را از تن جدا کردند و به بخارا فرستادند و بدن بی سر او را در گرگان به خاک سپردند. پس از مرگ محمد بن زید به مدت ۱۳ سال طبرستان تحت سیطره‌ی سامانیان باقی ماند. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۱۰، صص ۸۱-۸۲، الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۵۰۵-۵۰۴، زین الدین عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، الطبعة الثانیة، المطبعة الحیدریه، النجف ۱۳۸۹ ق. ج ۱، صص ۳۳۹-۳۳۸، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، صص ۳۲-۳۱، میر سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمد حسین تسبیحی، چاپ سوم، انتشارات شرق، ۱۳۶۸ ش. صص ۱۴۲-۱۳۸. حسن بن قاسم حسنی مشهور به داعی صغیر آخرین امیر سلسله علویان طبرستان است که پس از ناصر کبیر حکومت را به دست گرفت و با سیرتی نیکو به اداره‌ی امور پرداخت. اهل طبرستان در هیچ عهده‌ی چنین راحت ندیده بودند و در عهد او عدل و انصاف بر سادات فزون گشت. وی در سال ۳۱۶ هجری در جنگ با اسفار بن شیرویه کشته شد. ر. ک: الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۱۹۰-۱۸۹، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۵۵۸، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۵۳-۱۴۹. «ابوساج» یکی از عاملان و کارگزاران حکومت عباسی که مامور سرکوبی قیام محمد بن یوسف علوی در مکه شد و پس از آن علویان را از آن شهر با شیوه‌ای موهن و مصیبت بار به سامرا آورد. ر. ک: ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۹۲. «ابن عمر بن علی» احتمالاً محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب (ع) باشد که مادرش خدیجه دختر امام سجاد (ع) بود. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۹، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۹۴. قتیه بن مسلم باهلی (۹۶-۴۹ هجری) از رجال و فاتحان دوره‌ی مروانی است که به سال ۸۵ هجری در زمان عبدالملک مروان از طرف حجاج بن یوسف ثقفی به جای یزید بن مهلب حاکم خراسان شد. در زمان ولید بن عبدالملک از خراسان شد. در زمان ولید بن عبدالملک از خراسان به

ترکستان رفت و اسکندريه را با جنگ تصرف کرد و سپس بخارا، سمرقند، سغد، چاچ، فرغانه، خوارزم و ديگر ولايات آن سامان را متصرف شد و ویرانی و ستم و کشتار بسيار کرد. سپس به خراسان بازگشت و مرو را در دار الملک ساخت. در زمان سليمان بن عبدالملک با قو کاشغر به جزيه صلح کرد و بر سليمان عاصی شد. لشکر بر او خروج کرد و وکیع بن ابی شوریر تیمی را امير خود نمود. وکیع با قتيبه جنگيد و کشته شد. سليمان در عراق و خراسان و ترکستان با قتيبه جنگ کرد. قتيبه در ترکستان فتحها نمود و خواستهی بسيار گرد آورد، ولی در فتنه‌ای که لشکریان به پا کرده بودند کشته شد. ر. ک: تاريخ الطبری، ج ۶، صص ۵۲۲-۵۰۶ و ۵۰۴-۵۰۰ و ۴۸۵-۴۸۳ و ۴۸۱-۴۷۲ و ۴۶۴-۴۵۴ و ۴۴۵ و ۴۴۰-۴۳۹ و ۴۳۷-۴۳۶ و ۴۳۳-۴۲۸ و ۴۲۶-۴۲۴، الکامل فی التاريخ، ج ۵، صص ۲۰-۱۲ و ۸-۵، وفيات الاعيان، ج ۴، صص ۹۱-۸۶، سير اعلام النبلاء، ج ۴، صص ۴۱۱-۴۱۰، خيرالدين الزرکلی، الاعلام، قاموس تراجم الاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين، الطبعة الثامنة، دار العلم للملايين، بيروت، ۱۹۸۹ م. ج ۵، صص ۱۹۰-۱۸۹، محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، انتشارات اميرکبير، ۱۳۶۰ ش. ج ۶، صص ۱۴۴۱-۱۴۴۰. «حسين بن اسماعيل مصعبی» پسر عموی محمد بن عبدالله طاهر که چون يحيی بن عمر در عصر متوکل و مستعين خروج کرد، محمد بن عبدالله بن طاهر او را به دفع يحيی فرستاد. ولی بیشتر لشکریان او که از بغداد آمده بودند باطناً ماييل به جنگ با يحيی نبودند. حسين بن اسماعيل مصعبی به دنبال ماموريت خود به کوفه آمد و چند روزی در آنجا ماند، آنگاه به قصد جنگ با يحيی حرکت کرد تا بدو رسيد. بعضی گفته‌اند او با نیروی کمکی‌ای که به یاری يحيی شتافته بود، تبانی کرده بود تا پس از شروع جنگ فرار کنند. وی پس از شهادت يحيی سر او را به کوفه آورد و با یاران يحيی به نهايت شقاوت و قساوت رفتار کرد و اسيران را با وضعی رقت بار وارد کوفه کرد. ر. ک: ادبيات انقلاب در شيعه، ج ۲، ص ۹۵. يحيی بن عمر بن حسين بن زيد بن علی بن الحسين (ع) در زمان متوکل عباسی در خراسان خروج کرد و عبدالله بن طاهر حاکم خراسان او را در خانه‌ی يحيی بن خاقان زندانی کرد و مدتی در زندان بود تا اينکه آزاد شد و به بغداد رفت و مدتی در آنجا به سر برد. سپس به کوفه رفت و مردم را به رضا (آن که مورد پسند است) از خاندان محمد (ص) دعوت کرد و در رفتار خود با مردم از روی عدالت و حسن سيره رفتار می‌کرد و همچنان بود که تا زمانی که به شهادت رسيد. يحيی انسانی پارسا، شجاع و جنگجو و نیرومند بود. وقتی تصميم به قيام گرفت ابتدا به زیارت قبر حسين (ع) رفت و تصميم خود را برای حاضران در آنجا آشکار کرد که جمعی از آنان دعوتش را پذيرفتند و اطراف او را گرفتند. سپس از آنجا به «شاهی» جایی نزديک قادسيه رفت و تا شب در آنجا ماند و شب هنگام به سوی کوفه حرکت کرد و وارد کوفه شد. همراهانش فریاد کردند: «ای مردم داعی حق را پاسخ دهيد و دعوت او را پذيريد». جمعی بسيار همراهش شدند و با او بيعت کردند و او قيام خود را سامان داد. سرانجام محمد بن عبدالله بن طاهر والی بغداد، حسين بن اسماعيل را با لشکری برای سرکوب او فرستاد و در پی خيانت و فرار لشکریان، يحيی در حین جنگ با وی به شهادت رسيد. آنگاه سر يحيی بن عمر را بردند و برای محمد بن عبدالله بن طاهر فرستادند و او نیز سر را برای مستعين فرستاد و او سر يحيی را در سامرا بر باب العامه آویخت. مردم کوفه از شدت علاقه به يحيی، شهادت او را باور نمی‌کردند و کودکان کوفه در کوچه‌ها فریاد می‌زدند: «ما قتل و ما فر ولكن دخل البر» (يحيی نه کشته شده و نه گريخته، بلکه سر به بيابان نهاده است). در میان مردمی که به یاری يحيی برخاسته بودند، شماری از عالمان و فقيهان و بزرگان و پارسایان را ذکر کرده‌اند. گفته‌اند که شعرا درباره‌ی هيچ يک از مقتولين حکومت بنی عباس، به اندازه‌ی يحيی رثا نگفته‌اند. ر. ک: تاريخ اليعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۷، تاريخ الطبری، ج ۹، صص ۲۷۱-۲۶۶، مروج الذهب، ج ۴، صص ۶۶-۶۳، مقاتل الطالبين، صص ۵۲۱-۵۰۶، الکامل فی التاريخ، ج ۷، صص ۱۳۰-۱۲۶، تاريخ فخری، صص ۳۳۳-۳۳۲، تاريخ الذهبی ج ۷، ص ۱۷، تاريخ ابن خلدون، ج ۳، صص ۳۵۷-۳۵۶، ادبيات انقلاب در شيعه، ج ۲، صص ۹۷-۹۵. مزاحم بن خاقان ارطوج از سرداران مستعين عباسی است که بنا به دستور او مامور فرو خواباندن شورش کوفه به رهبری حسين بن محمد بن حمزه بن عبدالله بن حسين بن علی ابن الحسين (ع) شد که پس از يحيی بن عمر قيام کرده بود. مزاحم بن خاقان از قریه‌ی شاهی

عازم کوفه شد و کوفه با را به محاصره در آورد و آن را سنگباران کرد و بخشهایی از آن را به آتش کشید. وی پس از غلبه بر کوفه تمام علویان و هاشمیان را به بند کشید و جمعی از زنان علوی را بر بام مسجد برد و برای فروش آنان بانگ برآورد. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۹، صص ۳۲۹-۳۲۸، مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱. ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۵۶-۵۳. «معلی بن خنیس بزاز کوفی» از اصحاب خاص امام صادق (ع) و از اولیای خدا و مورد علاقی آن حضرت بوده است. او از راویان موثق و از وکیلان امام (ع) و قیم بر نفقات عیال آن حضرت بوده است. شیخ طوسی (ره) در کتاب غیبت او را ستوده و از ممدوحین برشمرده و گفته است که داود بن علی بن سبب موالات او نسبت به امام صادق (ع) او را شهید کرد. از «ابوبصیر» روایت شده است که چون «داود بن علی» چنین جنایتی کرد و «معلی بن خنیس» را بکشت و بر دار کشید، این امر بر امام صادق (ع) گران آمد و بر او سخت گرفت و او را فرمود: «چرا مولا و قیم مرا در اموال و عیالم کشتی؟ به خدا سوگند که او نزد خداوند از تو بهتر و با آبروتر بود» و نیز فرمود: «آگاه باش، به خدا سوگند که او داخل بهشت است». ر. ک: ابوالعباس احمد بن علی بن العباس النجاشی، فهرست اسماء مصنفی الشیعه المعروف برجال النجاشی، مکتبه الداوری، قم ۱۳۹۷ ق. ص ۲۹۶، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، الغیبه، الطبعه الثانيه، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۱۰، رجال الکشی، صص ۳۸۲-۳۸۰، جامع الرواه، ج ۲، صص ۲۵۰-۲۴۷، منتهی الامال، ج ۲، صص ۲۰۳-۲۰۲، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، صص ۲۴۷-۲۳۷. داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب (۱۳۳- ۸۱ هجری) عموی سفاح عباسی و از امرای ایشان بود. وی نخستین کسی بود که از طرف بنی عباس والی مدینه شد. او قاتل «معلی بن خنیس» بود که در غیاب امام صادق (ع) او را بکشت و به نفرین امام (ع) گرفتار شد و همان شب مرد. بنابر برخی اقوال امام صادق (ع) او را بکشت و به نفرین امام (ع) گرفتار شد و همان شب مرد. بنابر برخی اقوال امام صادق (ع) در مکه بود که چنین حادثه‌ای روی داد و چون آن حضرت بازگشت «داود بن علی» را مواخذہ کرد و او اظهار داشت که من او را نکشتم بلکه «سیرافی» او را بکشت-و سیرافی رئیس انتظامات او بود. حضرت «سیرافی» را به قصاص قتل «معلی» بکشت. ر. ک: مختصر تاریخ دمشق، ج ۸، صص ۱۵۲-۱۴۹، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، صص ۴۴۵-۴۴۴، منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۰۲. «ابوتراب مروزی»: شخصیتی ناشناخته است. «محمد بن عمر واقدی» از مورخان قرن دوم و از عالمان برجسته در مغازی و فتوحات است. «ابن سعد» کاتب وی درباره‌ی او اظهار داشته که او عالم به مغازی، سیر، فتوح و خبیر در حدیث و احکام و اخبار بوده است. «ابن ندیم» او را شیعه دانسته و نوشته است که وی تقیه می کرده است، ولی هیچ دلیلی بر این امر وجود ندارد و مواضع او بر خلاف این است. «واقدی» در دستگاه خلافت عباسی به امر قضاوت اشتغال داشت و سخت مورد حمایت عباسیان بود. مامون عباسی نسبت به وی عنایتی بی اندازه داشت و او را وصی مامون شمرده‌اند. «واقدی» در سال ۲۰۷ هجری درگذشت. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، صص ۴۳۳-۴۲۵، محمد بن اسحاق الندیم، الفهرست، طبع تجدد، تهران، ۱۳۹۳ ق. ص ۱۱۱، تاریخ بغداد، ج ۳، صص ۲۰-۳، وفيات الاعیان، ج ۴، صص ۳۵۱-۳۴۸، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد الجبای، دار الفکر، بیروت، ج ۳، صص ۶۶۶-۶۶۲. وهب بن منبه تمیمی (۱۱۰-۳۴ یا ۱۱۴ هجری) از تابعین ایرانی تبار است که کسری آنان را به یمن گسیل داشت و مادرش حمیری بود. وی ابتدا قدری مذهب بود و سپس از آن اعراض کرد. زادگاه او صنعا بود و عمر بن عبدالعزیز منصب قضای صنعا را به او سپرد و در همانجا نیز درگذشت. اخبار و گزارشهایی فراوان از کتابهای کهن را بازگو کرده و اطلاعاتی وسیع به اساطیر و افسانه‌های پیشینیان و اسرائیلیات داشت و همینها را وارد تاریخ اسلام کرده است. ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۵۴۳، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبہ الدینوری، المعارف، حقه و قدم لثروع عکشه، الطبعه الاولى، وزراه الثقافه و الارشاد القومي، مطبعه دار الکتب، القاہره، ۱۳۷۹ ق. ص ۴۵۹: حلیه الاولیاء، ج ۴، صص ۸۱-۲۳، وفيات الاعیان، ج ۶، صص ۳۶-۳۵، میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۳۵۳-۳۵۲. «کلبی» در تاریخ و انساب نام دو تن، «محمد بن سائب» و «هشام بن محمد» است که دومی فرزند اولی است. با توجه به اینکه «هشام بن محمد» را «ابن کلبی» نیز گویند، باید منظور ابوبکر خوارزمی از ذکر

«کلبی» به طور مطلق همان پدر یعنی «محمد بن سائب» باشد. ابونضر محمد بن سائب بن بشر کلبی کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نسب شناس و صاحب تفسیر بوده است. گفته‌اند که وی نسب قریش را از ابو صالح از عقیل بن ابی طالب فراگرفت. «ابن قتیبه» آورده است که «بشر» و پسرانش «سائب» و «عبید» و «عبدالرحمن» در جنگ جمل و صفین با امام علی (ع) بودند و «سائب» همراه «مصعب بن زبیر» کشته شد و «محمد بن سائب کلبی» در «جماجم» با «ابن اشعث» حضور داشت و در سال ۱۴۶ هجری در کوفه درگذشت. ر. ک: المعارف، صص ۵۳۶-۵۳۵ الفهرست، صص ۱۰۸-۱۰۷، وفيات الاعیان، ج ۴، صص ۳۱۱-۳۰۹، الکنى واللقاب، ج ۳، صص ۱۰۳-۱۰۱، معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۰۷، ادبیات انقلاب در شیعه، ص ۱۵۴. ابوالمثنی ولید بن حصین معروف به شرقی و ملقب به قطامی از نسابان و راویان اخبار و انساب و دیوانهای عرب است. ابوجعفر منصور عباسی او را از کوفه به بغداد فراخواند تا به فرزندش مهدی ادبیات بیاموزد. او را فردی دروغگو خوانده‌اند و منقولاتش را بی اعتبار دانسته‌اند. وی حدود سال ۱۵۵ هجری درگذشته است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۰۲، تاریخ بغداد، ج ۹، صص ۲۷۹-۲۷۸، لسان المیزان، ج ۳، صص ۱۷۴-۱۷۲. ابوعبدالرحمن هیشم بن عدی (۲۰۷-۱۱۴ هجری) از عالمان به اشعار و اخبار و انساب است که از مجالسان منصور و مهدی و هادی و رشید عباسی بوده است. گفته‌اند که آرای خوارج را داشته است. کتابهایی بسیار در تاریخ و انساب به وی منسوب است ولی از نظر علمای حدیث و اخبار، منقولات او اعتباری ندارد و از جاعلان بوده است. ر. ک: المعارف، ص ۵۳۹-۵۳۷ و ۵۳۳ و ۳۸۴، الفهرست، صص ۱۱۳-۱۱۲، تاریخ بغداد، ج ۱۴، صص ۵۴-۵۰، وفيات الاعیان، ج ۶، صص ۱۱۴-۱۰۶، لسان المیزان، ج ۶، صص ۲۵۳-۲۵۱. «دب بن کنانی» از عالمان به انساب و اخبار عرب و از شاعران عصر خود بوده است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۰۳. «عبدالله بن عمار برقی»: شخصیتی ناشناخته است. «کمیت بن زید اسدی» برجسته‌ترین شاعر سیاسی شیعه است. وی در سال ۶۰ هجری در کوفه دیده به جهان گشود. از کودکی شعر می‌گفت ولی هرگز آن را وسیله کسب معاش نکرد، بلکه در مسجد کوفه مکتب داری و تعلیم اطفال را پیشه ساخت. «کمیت» جامع فضایل و علوم و کمالاتی بود که در کمتر کسی گرد آمده است. او حافظ قرآن، فقیه شیعه، متکلمی برجسته، نسب شناسی مسلط، تیراندازی ماهر، سوار کاری چابک و شاعری بی‌نظیر بود. گفته‌اند بیش از پنج هزار بیت شعر سروده بود و «ابوعکرمه ضبی» درباره‌ی شعر «کمیت» گفته است: «اگر شعر کمیت نبود، زبان عرب ترجمان نمی‌یافت و بیان به ابهام می‌رفت.» او در دینداری استوار و شیعه‌ای راستین و در دفاع از تشیع شهره بود و در تاختن به بنی مروان صریح و شجاع بود، حتی از کسانی که به نحوی خاندان اموی را یاری می‌کردند عطایی نمی‌پذیرفت. «کمیت» با عزت نفس و اخلاص و اعتقاد کامل به آیینی که پذیرفته بود زندگی و مبارزه کرد. عشق و دلبستگی او به «اهل بیت» بارها او را تا مرز شهادت کشاند. پس از سرودن قصیده‌ای در رثای «زید بن علی بن الحسین» و «یحیی بن زید»- پرچمداران دو قیام عدالتخواهانه- دستگیر و راهی زندان شد ولی پس از چندی از زندان گریخت. «کمیت» ب امام سجاده، امام باقر و امام صادق علیهم السلام در ارتباط بود و برخی اشعار خود را در محضر آنان قرائت می‌کرد و آن پیشوایان حق و عدل در حقش دعا می‌کردند. وی در سال ۱۲۶ هجری بر سر عشق و اعتقاد خود به شهادت رسید و هنگام مرگ در حالی که جان می‌سپرد چشم گشود و سه بار گفت: «اللهم آل محمد!» و آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. ر. ک: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، الشعر و الشعراء، حققه و ضبط نصه مفید قمیحه، راجعه و ضبط نصه نعیم زر زور، الطبعة الثانية، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۵ ق. صص ۳۸۷-۳۸۵، ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی، الاغانی، شرحه و کتب هوامشه عبد علی مهنا و سمیر جابر، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱۷، صص ۴۴-۳، عبدالقادر بن عمر البغدادی، خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الاولى، مکتبه الخانجی، القاهرة، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، صص ۱۴۷-۱۴۴، شوقی ضیف ۷ تاریخ الادب العربی، ج ۲، العصر الاسلامی، الطبعة الثانية عشرة، دار المعارف، القاهرة، صص ۳۲۹-۳۲۳، عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، الطبعة الخامسة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴ م. ج ۱، صص ۷۰۳-۶۹۷، حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی،

ترجمه‌ی عبدالمحمد ایّتی، چاپ اول، انتشارات توس، صص ۲۳۸-۲۳۷، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۱، صص ۶۹-۵۹. «منصور بن سلمه بن زبرقان نمری» از قبیله‌ی نمر بن قاسط از منطقه جزیره فراتیه بود. نزد کلثوم بن عمر عتابی متکلم و شاعر معروف تلمذ کرد و دانش آموخت. عتابی او را به «ف ۹۱ بن یحیی برمکی» معرفی کرد و از طریق او به درگاه هارون الرشید راه یافت. اشعار او بدیع و روان و زیبا و نافذ بود و در شعر به شهرت رسید و رقیبی سرسخت برای «مروان بن ابی حفصه» شاعر عباسیان شد. او در اشعار خود پیامهای شیعی را زیر کانه جا می‌داد و در اشعار خود نام «هارون» را می‌آورد و منظورش امیرمومنان علی (ع) بود که در واقع به حدیث مشهور «انت منی بمنزله هارون من موسی» استناد می‌کرد: آل الرسول خیار الناس کلهم و خیر آل رسول الله هارون همگان منظور او را در می‌یافتند، چنانکه در اشعارش چهره‌ی «هارون» چهره‌ای مقدس است که بر تمام خاندان پیامبری برتری دارد و هر که از «هارون» خشم و کین به دل داشته باشد، نمازهای پنجگانه‌اش پذیرفته نخواهد شد: ای امری‌بات من هارون فی سخط فلیس بالصلوات الخمس ینفع او «هارون» را پس از پیامبران بهترین در گذشتگان و بر جای ماندگان توصیف می‌کرد و «هارون الرشید» گمان می‌کرد که او را می‌ستاید، در حالی که «هارون» در اشعار «نمری» کسی جز امیرمومنان (ع) نبود. یا خیر ماض و خیر باق بعد النبین فی الانام در آخر جان بر سر اعتقاد و آیین خود نهاد و «هارون الرشید» کسی را مامور کرد تا او را از میان بر دارد. پس از آن فرمان داد تا قبرش را بشکافتند و دیوان شعرش را بسوزانند. شهادت منصور نمری حدود سال ۱۹۰ هجری روی داد. ر. ک: الشعر و الشعراء، صص ۵۸۵-۵۸۳، عبدالله بن المعتز بن المتوکل، طبقات الشعراء، تحقیق عبدالستار احمد فراج، الطبعة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۸۱ م. صص ۲۴۷-۲۴۱، الاغانی، ج ۱۳، صص ۱۷۶-۱۵۷، ابوالقاسم علی بن الحسین الموسوی (الشریف المرتضی)، امالی السید المرتضی فی التفسیر و الحدیث و الادب، صححه و ضبط الفاظه و علق حواشیه السید محمد بدر الدین النعسانی الحلبي، الطبعة الاولى، مصر، ۱۳۲۵ ق. افسست مکتبه المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۳ ق. ج ۴، صص ۱۸۸-۱۸۴، تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۶۹-۶۵، تاریخ الادب العربی لعمر فروخ، ج ۲، صص ۱۴۱-۱۳۹، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۱، صص ۹۵-۸۷. «دعبل بن علی خزاعی» در سال ۱۴۸ هجری در کوفه به دنیا آمد. خاندانش همه شاعر و سخنور و دوستان اهل بیت بودند. «دعبل» از شیعیان سرشناس کوفه و متکلم و ادیب و تاریخدان و شعر شناس بود. اشعار او در نهایت زیبایی و قوت بود و از نظر الفاظ سهل و از حیث معانی واضح و از انسجامی نیکو برخوردار بود. او شعر را در خدمت مردی انقلابی و مبارز می‌تراوید. سخن مشهور او بیانگر نگاه او به زندگی و مبارزه است: «پنجاه سال است که چوبه‌ی دارم را بر دوش می‌کشم و کسی نمی‌بینم که مرا بر آن به دار کشد.» همه‌ی پادشاهان و قدرتمندان از تیغ زبان «دعبل» در هراس بودند. او بی‌مهابا شعر خود را بر ضد دشمنان اهل بیت به کار می‌گرفت و در این راه از سرزنشها و تهدیدها بیمی به خود راه نمی‌داد. «دعبل» از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بود و در محضر امام جواد علیه السلام را نیز درک کرد. او در دفاع از اهل بیت و تبیین اندیشه‌ی سیاسی شیعه و بیان فضایل امیرمومنان علی علیه السلام و در رثای حسین بن علی علیه السلام اشعاری فراوان و بی‌نظیر سرود و بالاخره در راه محبت اهل بیت و دشمنی با دشمنان آنان در سال ۲۶۴ هجری به شهادتی دل‌باخته‌ی آن بود دست یافت و به وصال حق رسید. ر. ک: الشعر و الشعراء، صص ۵۷۸-۵۷۶، طبقات الشعراء لابن المعتز، صص ۲۶۸-۲۶۴، الاغانی، ج ۲۰، صص ۲۰۱-۱۳۱، عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۲۷۰-۲۶۶، قاضی نور الله شوشتری، مجالس المومنین، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۵۴ ش. ج ۲، صص ۵۲۶-۵۱۷، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۱۱، تاریخ ادبیات زبان عربی، صص ۳۷۴-۳۷۲. مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه (۱۸۲-۱۰۵ هجری) از شاعران اموی عباسی است که هم در دستگاه امویان و هم در دستگاه عباسیان از قرب و مقام ویژه بهره‌مند بود و شعرش در خدمت تحکیم پایه‌های حکومت جاثرانه اموی و عباسی کارساز بود. مهدی و رشید و معن بن زائده را مدح کرد و از قبل خدمت به جاثران و ضدیت با علویان ثروتی انبوه گرد آورد، چنانکه در ازای هر بیتی که می‌سرود هزار درهم صله دریافت می‌کرد و اسباب تقرب او به هارون الرشید اشعاری بود که در هجو علویان می‌سرود. ر. ک: الشعر و الشعراء، صص ۵۱۷-۵۱۶.

طبقات الشعراء لابن المعتز، صص ۵۳-۴۲، الاغانی، ج ۱۰، صص ۱۱۹-۸۸، امالی السيد المرتضى، ج ۵، صص ۱۹۳-۱۸۹، تاريخ الادب العربی لعمر فروخ، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۰. «علی بن جهم بن بدر سامی» معاصر ابوتمام از شاعران درباری و وابستگان عباسی است که در دستگاه متوکل عباسی جاه و مقامی خاص داشت و به سبب کینه توزی با علویان مورد توجه بود تا اینکه متوکل را نیر هجو کرد و متوکل بر او خشم گرفت و به خراسان تبعیدش کرد. مدتی در آنجا گذراند و سپس به حلب منتقل شد و در سال ۲۴۹ هجری درگذشت. ر. ک: طبقات الشعراء لابن المعتز، صص ۳۲۲-۳۱۹، الاغانی، ج ۱۰، صص ۲۸۰-۲۴۷، تاريخ بغداد، ج ۱۱، صص ۳۶۹-۳۶۷، وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۳۵۸-۳۵۵. عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر (۱۸۴-۱۱۱ هجری) از دشمنان کینه توز علویان و از خادمان دستگاه عباسیان بود. او عباسیان را بر ضد بنی الحسن تحریک می کرد و مدتی در زمان مهدی عباسی و نیز هادی عباسی والی یمامه بود. ر. ک: تاريخ بغداد، ج ۱۰، صص ۱۷۶-۱۷۳، البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۹۹. وهب بن وهب بن عبدالله، ابوالبختری، قرشی مدنی از کذابین است که از امام صادق (ع) روایاتی نقل کرده است و در درگاه عباسیان قاضی بوده و احادیثی دروغ با رشید از او نقل شده است. او را دروغگوترین مردمان شمرده اند. ر. ک: رجال النجاشی، ص ۳۰۳، رجال الکشی، صص ۳۱۰-۳۰۹، جامع الرواه، ج ۲، صص ۳۰۳-۳۰۲، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، صص ۲۱۴-۲۱۱. عبدالملک بن قریب اصمعی (۲۱۶-۱۲۲ هجری) یکی از پیشوایان علم شعر و لغت عرب است. در بصره به دنیا آمد و در آنجا نیز درگذشت. مدتی در بغداد ندیم هارون الرشید بود. هارون الرشید او را «شیطان شعر» می نامید و او در درگاه خلفا جایگاهی ویژه داشت. حافظه ای شگفت داشت و گفته اند که دوازده هزار خبر از حفظ بوده است. «اخفش» گفته است که کسی را در شعر عالمتر از اصمعی ندیدیم. آثاری بسیار در لغت و ادب و علم شعر از خود به جای گذاشته است. ر. ک: ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی، تاريخ اصبهان (ذکر اخبار اصبهان)، تحقیق سید کسروی حسن، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ج ۲، صص ۹۵-۹۴، تاريخ بغداد، ج ۱۰، صص ۴۲۰-۴۱۰، وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۱۷۶-۱۷۰، سير اعلام النبلاء، ج ۱۰، صص ۱۸۱-۱۷۵. «بکار بن عبدالله بن مصعب زبیر» از اشراف قریش و از والیان دولت عباسی است. «بکار» نزد هارون الرشید منزلتی خاص داشت و هارون او را والی مدینه کرد و او مدت دوازده سال والی آنجا بود. وی در سال ۱۹۵ هجری درگذشت. ر. ک: ابومحمد علی ابن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی، جمهره انساب العرب، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ص ۱۲۳، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی الاتابکی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، المؤسسة المصریه العامله للتالیف و الترجمة و الطباعة و النشر، القاهرة، ۱۳۸۳ ق. ج ۲، ص ۱۴۸، الاعلام، ج ۲، ص ۶۰. احتمالا او همان ابوسمط مروان بن ابی جنوب یا (جون است که دیوانی شعر داشته و آن حدود یکصد و پنجاه ورق بوده است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۸۲، ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، ص ۱۶۳. () «احمد بن عبدالله اموی» معروف به «ابن ابی شوراب» قاضی دستگاه عباسی بود که از زمان متوکل تا زمان مقتدر قاضی بغداد بود و در سال ۳۱۷ هجری از دنیا رفت. ر. ک: الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۹۲. () ادبیات انقلاب در شیعه، ج ۲، صص ۶۵-۶۲. () عبدالرزاق محیی الدین، شخصیت ادبی سید مرتضی، ترجمه جواد محدثی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش. ص ۱۷. () «محمد بن علی بن محمد ابن طباطبا علوی» معروف به «ابن طقطقی» اهل موصل، مورخی منصف و اهل نقد تاریخ بود. وی در سال ۶۶۰ هجری دیده به جهان گشود و در سال ۶۷۲ پس از پدر خود به مقام نقابت علویان حله و نجف و کربلا رسید و در سال ۷۰۹ هجری درگذشت. ر. ک: الاعلام، ج ۶، ص ۲۸۳. () تاریخ فخری، صص ۳۵۹-۳۵۸، این قصیده سی و سه بیت است که در دیوان «شریف رضی» آمده است و در ابیاتی با آنچه «بان طقطقی» نقل کرده متفاوت است. ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، دیوان الشریف الرضی، الطبعة الاولى، وزاره الارشاد الاسلامی، ۱۴۰۶ ق. ج ۲، ص ۵۷۶.

سیاست قرن چهارم بر گسترش تشیع در بغداد و دیگر جاها استوار بود، اما تا آنجا که (صفحه ۷۸) قدرت یافتن و حاکمیت شیعیان نینجامد، جز در آنجاها که حکومت در دست علویان بود، (۱) و سید رضی می‌بایست از این فضای سیاسی پیش آمده بیشترین بهره را در جهت ترویج اندیشه‌ی شیعی و معارف آن می‌گرفت، مضافاً بر اینکه اوضاع علمی قرن چهارم نیز مساعدترین اوضاع بود، چنانکه این دوران را دوره‌ی زرین تاریخ اسلام از نظر پیشرفت دانش و فرهنگ شمرده‌اند. وجود دانشمندان بیشمار در این دوره، حتی در منصب وزارت، مانند ابوعلی سینا، خوارزمی، صاحب بن عباد، ابن العمید، شاپور بن اردشیر و مهلبی و ظهور دانشگاهها و کتابخانه‌های بسیار بزرگ در کنار مساجد، وجود فقیهان و متکلمان و فیلسوفان بزرگ، کثرت ادیبان و شاعران و تالیف کتابهای بسیار در موضوعات متعدد علمی، همه گواه این مدعاست. (۲). در این دوره شرایط مباحثات علمی و ارائه اندیشه‌ها مهیا تر گشته و مدارس و کتابخانه‌ها و دارالعلم‌ها رونقی شگفت یافته بود. (۳). عضدالدوله دیلمی دانش و دانشیان را دوست داشت و برای فقیهان و محدثان و متکلمان و مفسران و نحویان و شاعران و نسب شناسان و پزشکان و ریاضیدانان و مهندسان حقوق تعیین کرده بود. او خود نیز به علم می‌پرداخت و اوقات را صرف ادب می‌کرد. (۴). البته این روحیه بر مبنای حق مداری و عدالتخواهی و فرهیختگی نبود، بلکه بیشتر گرایشی قدرت مدارانه و رقابت جویانه بود، چنانکه هرگاه حق و عدالت با قدر طلبی آنان تعارض می‌یافت، این حق و عدالت بود که فدای قدرت می‌گردید، تا آنجا که عده‌ای از بزرگان سادات و دانشمندان از جمله «ابواحمد حسین بن موسی موسوی» پدر شریف رضی در سال ۳۶۹ هجری به فرمان عضدالدوله دیلمی بازداشت شدند و به فارس تبعید گردیدند. (۵) اما در کل، قرن چهارم هجری- روزگار سید رضی- قرن پر تلاطم و دارای فراز و نشیبهای بسیار و تحولات علمی بی‌نظیر است، چنانکه «آدم متر» آن را دوره‌ی رنسانس اسلام نامیده است. در قرن چهارم، از یک سو یکی از بزرگترین امپراتوریهایی یعنی خلافت عباسی گرفتار تجزیه شد و از سوی دیگر حکومت‌های محلی مقتدر در ممالک مختلف اسلامی نشو و نما یافتند. در این دوران در نتیجه امتزاج تمدنهای قدیم و ظهور ظرفیتهای قابلیت‌های فکری و عملی فرهنگ اسلامی، تمدن اسلامی به نقطه‌ی اوج خود رسید و نیازهای جدید اجتماعی، چاره گران و اندیشمندان را از سویی به احیای موارث قدیم و (صفحه ۷۹) از سویی دیگر به آفرینش طریقه‌های جدید در ادب و حکمت و سیاست و مملکتداری و آداب معیشت و جنگ و عمران کشاند. در واقع با کاهش نسبی و تدریجی تسلط مطلق خلافت عباسی، ملل و اقوام و گروهها و افراد امکان شکوفایی استعدادها و باروری اندیشه‌ها را یافتند. (۶) و در این اوضاع و احوال اثری بی‌نظیر (نهج البلاغه) به دست شخصیتی بی‌بدیل ظهور یافت. **** (۱) شخصیت ادبی سید مرتضی، ص ۲۱. (۲) سید رضی، صص ۱۷- ۱۶ و نیز ن. ک: زکی مبارک، عبقریه الشریف الرضی، الطبعة الثانية، مطبعة امین عبدالرحمن، القاهرة، ۱۳۵۹- ۱۳۵۸ ق. ج ۱، ص ۵۷. (۳) ر. ک: آدم متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه‌ی علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش. ج ۱، صص ۲۰۷- ۲۰۱. (۴) همان، ص ۴۱. (۵) المنتظم، ج ۱۴، ص ۲۶۸، الکامل فی التایخ، ج ۸، ص ۷۱۰، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲. (۶) تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، مقدمه‌ی مترجم، ص.

زندگینامه سید رضی

جایگاه خانوادگی سید رضی

سید رضی از وجوه مختلف شخصیتی یعنی وراثت، تربیت، کرامت و عزت، معرفت و حکمت انسانی بی‌نظیر است. او در سال ۳۵۹ هجری در خاندانی برجسته و از خاندان علویان بغداد متولد گشت. هم از جانب پدر و هم از جانب مادر نسبی بس شریف داشت. از سوی پدر با پنج واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) و از سوی مادر با شش واسطه به امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع) می‌رسید. (۱) از این رو «بهاء الدوله دیلمی» او را به «ذی الحسین» و «شریف رضی» ملقب نمود. (۲). پدرش «ابواحمد

حسين بن موسى» از طرف بهاء الدوله ديلمى ملقب به «ظاهر اوحد ذى المناقب» گشت. وى مدتها نقابت طالبيين را به عهده داشت و از مقام و منزلت اجتماعى و جاىگاه معنوى ويژه برخوردار بود و نزد خلفاى عباسى و اميران آل بويه و آل حمدان داراى جلالت و مهابت بود و از جانب ايشان براى رفع اختلافها و عقد صلح و ميانجىگري و تنظيم امور مردمان و آسايش بندگان سفارت مى يافت. (۳). ابواحمد موسوى پدر شريف رضى در سال ۴۰۰ هجرى در سن ۹۷ سالگى در گذشت و سيد رضى قصيده اى بلند در رثاى پدر سرود كه خود بيانگر جاىگاه و منزلت آن بزرگمرد است، چنانكه گويد: و مضى رحيض الثوب غير مدنس و قضى نقى العود غير موسم (۴). با جامه اى پاك و به دور از هر آلودگى از دنيا رفت و با سرشتى پاك و بى هيچ نقص و ننگى در گذشت. مادر سيد رضى - فاطمه دختر حسين بن احمد معروف به داعهى صغير نقيب طالبيان - نيز (صفحه ۸۰) بانويى دانشمند و با فضيلت بود و از چنان جلالتى بهره مند بود كه شيخ مفيد - فخر شيعه و سر آمد فقيهان و دانشمندان - كتاب «احكام النساء» را براى وى تاليف كرد، چنانكه در سر آغاز آن نوشته است: «من از سيده اى جليله فاضله - كه خداوند ارجمندی اش را پايدار سازد - دريافتم كه مايل به تدوين كتابى است كه در بر گيرنده تمام احكامى باشد كه مكلفان بدان نياز دارند و بويژه زنان بايد از آن آگاه باشند و وى - كه خداوند توفيقش را پايدار سازد - علاقه اى خود را براى تدوين اين كتاب به من اطلاع داده است...» (۵). اين بانوى ارجمند در سال ۳۸۵ هجرى در گذشت و سيد رضى كه در اين زمان بيست و شش سال از عمرش مى گذشت سخت در اندوه فرو رفت و در مرثيه اى به بيان جاه و منزلت و فضائل و كمالات او پرداخت، چنانكه در بيتى از آن مرثيه گويد: لو كان مثلك كل ام برة غنى البنون بها عن الالباء (۶). اگر همه مادران مانند تو نيكو كار بودند، فرزندان از داشتن پدران و باليدن به آنان بى نياز مى شدند. صفحه ۸۰. **** (۱) يتيمة الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵، عمده الطالب، ص ۲۳۶. (۲) ن. ك: تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۶: المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۱۵، البدايه و النهايه، ج ۱۲، ص ۴، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۷۸، كارل بروكلمان، تاريخ الادب العربى نقله الى العربيه عبدالحليم النجار، الطبعة الثانية، افست دار الكتاب الاسلامى، قم، ج ۲، ص ۶۲. (۳) شرح ابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۳۱. (۴) ديوان الشريف الرضى، ج ۲، ص ۲۹۰. (۵) حسين النورى الطبرسى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الاولى، موسسه اسماعيليان، قم، ۱۳۸۲ ق. ج ۳، ص ۵۱۶. (۶) ديوان الشريف الرضى، ج ۱، ص ۲۷.

خوابى شگفت

«ابن ابى الحديد معتزلى» در مقدمه اى شرح نهج البلاغه خود از قول «فخار بن معد علوى موسوى» (۱) نقل کرده است كه شيخ مفيد شبنى در خواب ديد كه حضرت فاطمه زهرا - سلام الله عليها - دختر گرامى رسول خدا - صلى الله عليه و آله - دست دو كودك خود، حسن و حسين - عليهما السلام - را گرفته، نزد وى به مسجدش در محله اى شيعه نشين «كرخ» آورد و پس از سلام به شيخ فرمود: «اين دو پسران منند به آنان علم فقه و احكام دين بياموز!» شيخ مفيد پس از بيدارى در شگفت ماند كه اين چه خوابى بوده كه او ديده است؟ بامداد آن شب، چون روز بر آمد، فاطمه دختر ناصر، در حالى كه كنيزانش گرد او بودند و دو پسرش محمد رضى و على مرتضى را همراه داشت به مسجد شيخ مفيد آمد. شيخ برخاست و به فاطمه سلام كرد. فاطمه گفت: «اى شيخ! اينان دو پسر منند. آنان را نزد تو آورده ام تا بدیشان علم فقه و احكام دين بياموز!» شيخ مفيد گريست و خواب خود را براى فاطمه نقل كرد و تعليم علم فقه و احكام دين را بدیشان بر عهده گرفت و خداوند بر آن دو نعمت بخشيد و براى ايشان چنان (صفحه ۸۱) درهاى علوم و فضائل گشود كه در سراسر گيتى شهره گشتند و تا روزگار باقى باشد نامشان باقى خواهد بود. (۲). صفحه ۸۱. **** (۱) «سيد شمس الدين ابوعلی فخار بن معد موسوى» از عالمان بزرگ شيعه در نيمه دوم قرن ششم و دهه هاى نخست قرن هفتم هجرى است. وى نسب شناسى برجسته و محدثى گرانقدر بوده است. در گذشت او به سال ۶۳۰ هجرى و وى معاصر و معاشر «ابن ابى الحديد معتزلى» بوده است. ر. ك: روضات الجنات، ج ۵، صص ۳۳۴ - ۳۳۱، تنقيح المقال، ج ۲، ص ۳ (من ابواب الفاء)، اعيان

الشيعة، ج ۳۹۳ و ۸. (۲) شرابن ابى الحديد، ج ۱، ص ۴۱، روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۸۵.

سيد مرتضى برادر سيد رضى

سيد رضى در کنار برادري رشد يافت و تعليم ديد که او خود ر آمد روزگار و مايه‌ي فخر زمان بود. سيد مرتضى، علم الهدى، در سال ۳۵۵ هجرى يعنى چهار سال پيش از تولد سيد رضى چشم به جهان گشود و در بسيارى از علوم به مقامى دست يافت که کسى به آنجا دست نيافت. شيخ طوسى، شاگرد برجسته‌ي سيد مرتضى و عالم يگانه‌ي شيعه درباره او مى‌نويسد: «سيد مرتضى در بسيارى از علوم بى‌بديل و منحصر به فرد است. همگان بر فضل و برترى او اتفاق نظر دارند و او در علومى چون کلام، فقه، اصول فقه، ادبيات، نحو، شعر، معانى شعر، لغت و مانند اينها بر ديگران پيشى گرفته و سر آمد است. او را ديوانى شعر است که بيش از بيست هزار بيت شعر دارد. او را تاليفاتى بسيار است و نيز پاسخ به مسائل شهرهاى مختلف فراوان دارد. فهرست اثار و تاليفات او معروف است. لکن من مشهورترين و بزرگترين اثار و تاليفات او را در اينجا ذکر مى‌کنم. از جمله کتاب الشافى فى الامامه است که اين کتاب در رد کتاب الامامه از کتاب المغنى (قاضى) عبد الجبار بن احمد (المعتزلى) نوشته شده است و اين کتابى است که مانده‌اش در امامت نوشته نشده است و کتاب الذخيره در اصول فقه و کتاب جمل العلم و العمل و کتاب الغرر و الدرر و کتاب التنزيه و...» (۱). مجلس درس سيد مرتضى، پاىگاه و محور انديشمندان و مرکز بحثهاى ادبى، فقهى و کلامى بود. «ابوالعلاء معرى» شاعر و حکيم پر آوازه، در دوران اقامت خود در بغداد از سردمداران اين جلسات به شمار مى‌رفت و ميان او و سيده مرتضى، بحثهاى جالب ادبى در مى‌گرفت. (۲). هنگامى که «ابوالعلاء معرى» در سال ۴۰۰ هجرى از عراق به معره بازگشت، از او پرسيدند که سيد مرتضى را چگونه يافتى؟ و او در پاسخ گفت: يا سائلى عنه لما جئت تساله الا و هو الرجل العارى من العار لو جئته لرايت الناس فى رجل و الدهر فى ساعه و الارض فى دار (۳). (صفحه ۸۲) اى کسى که آمده‌اي درباره‌ي او از من پيرسى، بدان که او شخصى است پيراسته از هر عيب و ننگ، اگر به نزدش روى بى‌گمان همه‌ي مردمان را درى شخص گرد آمده مى‌بينى و همه‌ي روزگار را در آنى و جهان را در خانه‌اي. صفحه ۸۲. ***** (۱) ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسى، الفهرست، به کوشش محمود راميار، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ش. ص ۲۱۹، عمده الطالب، صص ۲۳۶-۲۳۴. (۲) شخصيت ادبى سيد مرتضى، ص ۹۴. (۳) الاحتجاج، ص ۵۰۶، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۰۸.

نبوغ و استعداد سيد رضى

سيد رضى از اوان کودكى همراه برادرش سيد مرتضى به تحصيل علوم مقدماتى پرداخت و هوش سرشار و استعداد کم نظير خود را در عرصه‌هاى مختلف ظاهر ساخت. بيش از ده سال از سن شريف رضى نگذشته بود که به سرودن شعر پرداخت و چنان قريحه‌اي از خود نشان داد که سابقه نداشت. در سال ۳۶۹ هجرى، عضدالدوله ديلى که از قدرت و نفوذ ابواحمد پدر سيد رضى بيمناک بود او و چند شخصيت بزرگ ديگر علويان را دستگير کرد و پس از مصادره‌ي اموالشان به قلعه‌ي اصطخر در فارس به زندان افکند. (۱) در آن هنگام سيد رضى ده سال بيشتر از عمرش نمى‌گذشت. چون شنيد که «مطهر بن عبدالله» وزير «عضدالدوله» هنگام دستگيرى پدرش به او گفته است «کم تدل علينا بالعظام النخره!» (چقدر در برابر ما به استخوانهاى پوسيده مى‌بالى!) و مقصودش نياکان وي، امامان شيعه بود، سخت از اين اهانت به خشم آمد و قصيده‌اي در هجو «مطهر بن عبدالله» سرود و در آن قصيده ضمن هجو و تهديد وزير عضدالدوله، پدر خود را ستود و بدو افتخار نمود و افتخارات خاندان خود را برشمرد. (۲) شگفت آنکه اين قصيده بلند و استوار اثر نوجوانى ده ساله است و به نبوغى پيش رس دلالت دارد. (۳). داستان پاسخي که او در نه سالگى به پرسش استادش «سيرافى» - نحوى معروف - داده است، بيانگر نبوغ سيد رضى و عزت نفس و بلندي همت اوست. «ابن خلکان» از

قول «ابن جنی» نحوی بی نظیر و استاد بزرگ سید رضی، نقل کرده است که هنوز سید رضی کودک بود و سنش به دهسال نمی رسید که نزد «سیرافی» نحو می آموخت. روزی استاد در حضور جمعی از عالمان از «سید رضی» پرسید: «اگر گفته شود: «رایت عمر» علامت نصب عمر چیست؟» و سید رضی بلافاصله پاسخ داد: «بغض علی». سیرافی و حاضران در مجلس از تیزهوشی و حاضر جوابی آن نوجوان شیعی در شگفت فروماندند، (۴) زیرا «سید رضی» به ابهام سخن گفته بود و نصب را به معنای دشمنی و بد خواهی بیان کرده بود. (۵). (صفحه ۸۳) ***** (۱) المنتظم، ج ۱۴، ص ۲۶۸، الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۷۱۰-۷۰۹، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲. (۲) ن. ک: دیوان الشریف الرضی، ج ۱، صص ۳۱۰-۳۰۵. (۳) سید محمد مهدی جعفری، پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات قلم، ۱۳۵۶ ش. ص ۳۹. (۴) وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۱۶، ابومحمد عبدالله بن اسعد الیافعی، مرآه الجنان و عبره الیقضان فی معرفه ما یعتبر من حوادث الزمان، الطبعة الاولى، مطبعة دائرة المعارف النظامیه الکائنه، حیدر آباد الدکن، ۱۳۳۹-۱۳۳۷ ق. ج ۳، ص ۱۹، محمد بن الحسن الحر العاملی، آمل الامل، تحقیق السید احمد الحسینی، الطبعة الاولى، مکتبه الاندلس، بغداد، ۱۳۸۵ ق. ج ۲، ص ۲۶۵. (۵) «عمر» به علت معدوله بودن و علمیت، غیر منصرف است و اسمهای غیر منصرف تنوین نمی پذیرند و جرشان هم به فتح است. لذا نمی توان گفت: «رایت عمرا». باید گفت: «رایت عمر» و اگر چنان کلمه ای دیدیم، باید آن را «عمرا» خواند که منصوب «عمرو» است و به دلیل همین قاعده، این دو اسم با یکدیگر اشتباه نمی شوند، لذا نوشتن «عمرا» لازم نیست. سید رضی، ص ۳۶.

استادان سید رضی

«سید رضی» از همان زمانی که به محضر اساتید بزرگ روزگار خود راه یافت، شگفتی آنان را برانگیخت و همگان را به تحسین واداشت. او علم فقه را نزد «ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی» ملقب به «شیخ مفید» در گذشته به سال ۴۱۳ هجری آموخت. نحو را در محضر «ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان بغدادی» معروف به «قاضی سیرافی» از بزرگان نحو و ادبیات در گذشته به سال ۳۶۸ هجری، فراگرفت. نزد «ابوالحسن قاضی عبدالجبار بن احمد بغدادی شافعی معتزلی» محدث، متکلم و اصولی بزرگ معتزله در گذشته به سال ۴۱۵ هجری دو کتاب وی: شرح اصول خمس و العمده فی اصول فقه را تلمذ کرد. نزد «ابوعبدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی» محدث و ادیب و مورخ بزرگ معتزلی مذهب در گذشته به سال ۳۸۴ هجری و «ابومحمد هارون ابن موسی بن احمد تلعبری» فقیه و محدث بزرگ شیعی در گذشته به سال ۳۸۵ هجری و «ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود بن جراح بغدادی» دانشمند و محدث و ادیب بزر معتزلی در گذشته به سال ۳۹۱ هجری و «ابومحمد سهل بن احمد ابن عبدالله بن سهل دیباجی» از محدثان بزرگ شیعه در گذشته به سال ۳۸۰ هجری، علم حدیث را فراگرفت و نیز نزد «ابوحفص عمر بن ابراهیم بن احمد بن محمد طبری» فقیه مالکی و محدث و قرآن شناس دانشمند در گذشته به سال ۳۹۳ هجری فراگرفت. ابوابی از فقه را نیز نزد «ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی بغدادی» در گذشته به سال ۴۰۳ هجری تلمذ کرد. کتاب مختصر ابی الحسن الکرخی را نزد «ابومحمد عبدالله بن محمد اسدی اکفانی» قاضی بغداد در گذشته به سال ۴۰۵ هجری خواند. نحو و ادبیات عرب را نزد «ابوعلی حسن بن احمد بن عبدالغفار فارسی» پیشوای علم نحو، در گذشته به سال ۳۷۷ هجری و «ابوالفتح عثمان بن جنی موصلی بغدادی» استاد مسلم علم نحو، در گذشته به سال ۳۹۲ هجری و «ابوالحسن علی بن عیسی ربعی بغدادی شیرازی» از پیشوایان نحو و ادبیات عرب، در گذشته به سال ۴۲۰ هجری فراگرفت. فنون بلاغت و ادبیات را نیز از «ابویحیی عبدالرحیم بن محمد فارقی» ملقب به خطیب مصری، از بزرگان خطبای شیعه، در گذشته به سال ۳۷۴ هجری آموخت. (۱) همچنین عده ای از (صفحه ۸۴) بزرگان روزگار خود را درک کرد و از محضر آنان نکته ها فراگرفت، چنانکه در بیست سالگی در تمام علوم متداول عصر خویش سر آمد شده بود. (۲). صفحه ۸۴. ***** (۱) ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، حقائق التاویل فی

متشابه التزیل، شرحه محمد رضا آل کاشف الغطاء دار المهاجر، بیروت، ج ۵، ترجمه المؤلف لعبد الحسین الحلی، صص ۸۸-۸۷، محمد هادی الامینی، الشریف الرضی محمد بن الحسین ابن موسوی الموسوی، الطبعة الاولى، موسسه نهج البلاغه، طهران، ۱۴۰۸ ق. صص ۷۶-۶۰، علی دوانی، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴ ش. صص ۶۳-۴۷، سید رضی، صص ۴۲-۳۵. (۲) ن. ک: سید رضی مؤلف نهج البلاغه، ص ۴۳.

شاگردان سید رضی

سید رضی خود شاگردانی بسیار در محضر خویش تعلیم داد و تربیت نمود که آنان همه از مفاخر شیعه و سنی شمرده می شوند. (۱) از آن جمله می توان مشاهیر زیر را نام برد: (۲). «ابوزید سید عبدالله بن علی کبایکی حسینی جرجانی» فقیه عالقدر و مجتهد محقق و عالم فاضل در گذشته به سال ۵۳۳ هجری. «ابوعبدالله شیخ محمد بن علی حلوانی» عالم فاضل و ادیب شاعر، از بزرگان ادب در قرن پنجم هجری. «ابوعبدالله شیخ جعفر بن محمد بن احمد دوریستی» از دانشمندان موثق و از چهره های درخشان شیعه در گذشته به سال ۴۷۳ هجری. «ابوالحسن سید علی بن بندار بن محمد قاضی هاشمی» فقیه مجتهد و عالم بزرگ و قاضی بغداد از بزرگان مشاهیر قرن پنجم. «حافظ ابومحمد عبدالرحمن بن ابی بکر خزاعی نیشابوری» معروف به «مفید نیشابوری» محدث و واعظ و خطیب بزرگ از شیوخ امامیه. «ابوبکر نیشابوری احمد بن حسین بن احمد خزاعی» حافظ و فقیه و محدث ثقه از بزرگان مشایخ امامیه در گذشته حدود سال ۴۸۰ هجری. «ابوالحسن مهیار دیلمی پسر مرزویه» از زرتشتیان ایرانی که در سال ۳۹۴ هجری به دست سید رضی مسلمان شد و به مذهب شیعه امامیه در آمد و در مکتب سید رضی به آموزش شعر و ادب پرداخت و در شعر بر تمام شاعران عصر خود پیش گرفت. او در سال ۴۲۸ هجری در حالی که گنجینه ای از شعر متعهد باقی گذاشته بود، به سرای باقی شتافت. «قاضی ابومتنصور محمد بن ابی نصر عکبری معدل بغدادی» از محدثان ثقه و از فقیهان محقق در گذشته به سال ۴۷۲ هجری. ***** (۱) همان، ص ۱۶۵. (۲) الشریف الرضی، صص ۱۲۲-۱۱۲، سید رضی مؤلف نهج البلاغه، صص ۱۷۷-۱۶۵. سید رضی، صص ۴۷-۴۴.

دارالعلم سید رضی

سید رضی برای سامان دادن تعلیم و تربیت خود، مدرسه ای به نام «دارالعلم» در محله ای (صفحه ۸۵) «کرخ» بغداد تاسیس کرد که همه ای امکانات لازم برای یک مرکز علمی فرهنگی را در برداشت: اتاق های تدرسی، تالارهای سخنرانی، مکان های تشکیل جلسات بحث و پژوهش و گفتگوهای علمی، حجره هایی برای زندگی دانشجویان و کتابخانه ای بزرگ که نیازهای علمی پژوهشی دانشجویان را تامین می کرد. (۱). سید رضی برای حفظ عزت نفس دانشجویان خود به هر یک از آنان کلیدی داده بود تا هرگاه به چیزی نیاز داشتند، خود در انبار را بگشایند و هر چه خواستند بردارند و نیازی به درخواست از انباردار نداشته باشند. (۲) او می خواست همه ای دانشجویان دارالعلم و عالمان شیعه مانند خود او بار آیند و بلند همت و با عزت و کریم و رشید باشند. (۳). صفحه ۸۵. ***** (۱) حقائق التاویل، ترجمه المؤلف لعبد الحسین الحلی، صص ۸۶-۸۵، سید رضی، ص ۴۴. (۲) عمده الطالب، ص ۲۳۹، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۳. (۳) ن. ک: یادنامه ی کنگره هزاره نهج البلاغه، گروهی از اندیشمندان، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۰ ش. مقاله ی نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی مؤلف نهج البلاغه، علی دوانی، ص ۲۲۵.

فضایل و کمالات سید رضی

سید رضی در عزت نفس و بلندای نظری، سخاوت و بخشندگی، پابندی به امور شرعی، پرهیز از تملق و چاپلوسی، پارسایی و پروا

پيشگي در روزگار خود مانند نداشت. از هيچ کس صله و جوايز شعر نپذيرفت و چند بار بخششها و جوايز «بهاء الدوله ديلمي» را مسترد داشت و حتي صله‌ي شعر را از پدرش آن هم در سن نه سالگي نپذيرفت! (۱). روح آزادگي در سيد رضي چنان جلوه داشت که با «ابواسحاق صابي» (۲) غير مسلمان رابطه‌اي صميمي داشت و ميان آن دو مراودات و مراسلات علمي و ادبي برقرار بود، (۳) و چون او در گذشت، سيد رضي در قصيده‌اي عالي و بسيار حزن انگيز او را مرثيه گفت که برخي ابیات آن چنين است: اعلمت من حملوا على الاعواد ارايت كيف خبا ضياء النادی جبل هوی لو خر فی البحر اغتدی من رقعہ متتابع الازباد ما كنت اعلم قبل حطک فی الثرى ان الثرى يعلو على الاطواد بعدا ليومک فی الزمان، فانه اقدی العيون وف في الاعضاء اعزز على بان يفارق ناظري لمعان ذاک الکوکب الوقاد من للبلاغه و الفصاحه ان همی ذاک الغمام و عب ذاک الوادی ان الدموع عليك غير بخيله و القلب بالسلوان غير جواد يا ليت انی ما اقتيتک صاحباً کم قنيه جلبت اسی لفوادی (صفحه ۸۶) لا تطلبی، يا نفس، خلا بعده فلمثله اعياء على المرتاد ما مات من جعل الزمان لسانه يتلو مناقب عودا بوادی (۴). دانستی چه کسی را بر این چوبها (تابوت) برداشتند؟ دیدی چگونه شمع انجمن ما خاموش گردید؟ کوهی فرو ریخت که اگر در دریا می‌غلطید، از شدت برخوردش دریا پی در پی خروشان می‌شد، پیش از دفن تو در زیر خاک، نمی‌دانستم که خاک بر چکاد فراز می‌گردد، چنين روزی مباد در روزگار که مرگت، چشمها را پر از خاشاک و بازوها را سست گردانید، بر من بسی گران است که چشمانم، پرتو افکنیهای آن ستاره‌ی تابان را ديگر نيند، چه کسی پس از تو مرد میدان فصاحت و بلاغت است، اگر ابر سخن باران سخنوری فرو ریزد و بيابان از سيل نويسندگي سرشار گردد؟ اشکها در ريختن بر تو بخیل نيستند، قلب است که در آرام گرفتن بخشنده نمی‌باشد، ای کاش تو را به عنوان دوست بر نمی‌گزیدم، چه گزينشها که جز غم و اندوه برای دل به بار نمی‌آورد، ای نفس، پس از او به دنبال دوست صميمي مرو، زیرا جستجوگر نخواهد توانست چنان کسی ييابد. نمرده است آن کس که زبانش روزگار را برانگيخته تا پيوسته مناقب او را تلاوت کند. (۵). برخي از اين مرثيه سرايي بر آشفتند و سيد رضي را سرزنش کردند که شخصی چون او، از دودمان پيامبر، کسی چون ابواسحاق صابي کافر را مرثيه می‌گويد و از فقدان او چنين می‌نالد! ولی سيد رضي گفت: من فضل و کمال او را ستوده، نه بدنش را! (۶). صفحه ۸۶.

***** (۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۳۳، السيد علی خان المديني الشيرازي، الدرجات الرفيعه فی طبقات الشيعه، الطبعه الثانيه، مؤسسه الوفاء، بيروت ۱۴۰۳ ق. ص ۴۷۳، سيد رضي مؤلف نهج البلاغه، صص ۱۰۸-۱۰۷ و ۴۴. (۲) «ابواسحاق ابراهيم بن هلال حراني» از ادیبان و کاتبان برجسته قرن پنجم هجری بوده است. در نويسندگي و انشا مقامی بلند داشت و او را در شمار «ابن عميد» آورده‌اند. «ابواسحاق» بر آيين «صابئين» (پروان حضرت يحيی) بود و بر آيين خود تعصب می‌ورزید. در سال ۳۴۹ هجری به سرپرستی ديوان رسائل دارالخلافه بغداد نايل شد. در زمان عزالدوله بختيار پسر معزالدوله ديلمي نامه‌هایی از سوی وی برای عضدالدوله نوشت که او را سخت آزرده و کينه ابواسحاق را به دل گرفت و چون عزالدوله بختيار در جنگ با عضدالدوله کشته شد و عضدالدوله بغداد را تصرف کرد، در سال ۳۶۷ هجری ابواسحاق را به زندان افکند و تصميم به کشتنش داشت که با میانجیگری جمعی از وی در گذشت تا آنکه در سال ۳۷۱ هجری آزادش کرد. پس از چندی او را تبعید نمود و تا زمان مرگ عضدالدوله يعني سال ۳۷۲ در تبعید بود. در گذشت ابواسحاق صابي بنابر نقل «ابن ندیم» پیش از سال ۳۸۰ هجری بوده است. ر. ک: الفهرست، ص ۱۴۹، یتیمه الدهر، ج ۲، صص ۳۶۸-۲۸۷، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت الحموی، معجم الادباء، دار احیاء التراث العربی، بيروت، ج ۲، صص ۹۴-۲۰، وفيات الاعیان، ج ۱، صص ۵۴-۵۲، الکنی و الالقاب، ج ۲، صص ۳۶۸-۳۶۶، النشر الفنی فی القرن الرابع، ج ۲، صص ۲۹۵-۲۹۰. (۳) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۳۶. (۴) ديوان الشریف الرضی، ج ۱، صص ۳۸۵-۳۸۱. (۵) سيد رضي، صص ۸۷-۷۶. (۶) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۶۸.

اشعار سيد رضى از چنان رواني و زيبايي در الفاظ و وزانت و متانت در معاني برخوردار است كه همگان را به شگفتي واداشته است. او در اشعار خود بدون تكلف صنايع ادبي (صفحه ۸۷) به خدمت گرفته و با كمترين الفاظ، والاترين معاني را ابلاغ کرده است، موسيقي شعر او سحرانگيز است و طنين امواج آن در درون جان نفوذ مي كند و اثرى عميق باقى مي گذارد. (۱) همين ويژگي او تمام مقامات علمي و مناصب بزرگ او را تحت الشعاع قرار داده است، تا جايي كه حتى در زمان حياتش، از او به «شاعر» تعبير كرده اند و شاعران عنوان نموده اند تا در زمري عالمان و دانشمندان، هر چند كه كسي منكر مقام والاي او در عرصه هاي بلند علم و فرهنگ اسلامي و شيعي نيست. (۲). «ثعالبی» اديب معاصر با سيد رضى، در گذشته به سال ۴۲۹ هجري، درباره ي او چنين مي نويسد: «او انيك نابغه ي دوران و نجيب ترين بزرگان عراق و در عين شرافت نسب و افتخار حسب، مزين به ادبي نمايان و فضلى تابان و بهره اي وافر از تمام خوبه ها و نيكويه ها است. از اين گذشته او سر آمد شاعراني است كه از دودمان ابوطالب برخاسته اند، چه گذشتگان و چه معاصران و با آنكه در ميان آنان شاعران مبتكر و نو آور چون جمانی، اين طباطبا و ابن ناصر و جز ايشان بسيار بوده اند، اما اگر بگويم او سر آمد شاعران قریش است، گزافه نگفته ام كه گواه صادق آن اشعار اوست كه اين ادعا را مي توان با مراجعه بدانها دريافت، اشعاري عالي و استوار، خالي از سستي و عوار، كه در عين رواين و سلاست، محكم است و با متانت، داراي معاني نغز و بلند و چونان ميوه ي رسیده و با طراوت.» (۳). «خطيب بغدادی» عالم برجسته ي قرن پنجم و معاصر سيد رضى، در گذشته به سال ۴۶۳ هجري، مي نويسد: «او شاعري نيكو و توانا بود و من از ابو عبدالله محمد بن عبدالله كاتب در مجلس ابوالحسين بن محفوظ كه يكي از روسا بود، شنيدم كه مي گفت: جماعتي از بزرگان علم و ادب را ديدم كه مي گفتند كه رضى برترين شاعران قریش است.» (۴). سيد رضى گذشته از مقام والايي كه در علوم اسلامي و فرهنگ ديني داشت، هنوز بيست بهار عمر را پشت سر نگذاشته بود كه در عرصه ي ادبيات عرب يكه تاز ميدان و مايه ي مباهات همگان بود و در نظم و نثر شگفتيها مي نمود. او در انواع شعر هنر نمايي مي كرد و اشعارش دست به دست مي گرديد و آن را مي خواندند و در شگفتي فرومي رفتند و اشعارش را حفظ مي كردند. بسياري از بزرگان علم و ادب و سياست به اشعار سيد رضى علاقه ي بسيار نشان مي دادند و آنها را حفظ مي كردند. (۵) نقل كرده اند كه (صفحه ۸۸) «صاحب بن عباد» اديب بي بدیل و نادره ي دوران در ادب و سخن شناسي و نويسندگي، (۶) با قطعه اي از اشعار سيد رضى رو به رو شد و چنان شيفته گرديد كه كسي را به بغداد فرستاد تا از روى ديوان سيد رضى نسخه اي بردارد و براي او ببرد. و اين واقعه در سال ۳۸۵ هجري بود كه سيد رضى ۲۶ سال بيشتر نداشت. (۷) و نيز «تقيه» دختر سيف الدوله كه در سال ۳۹۹ هجري در گذشته است، چنان شيفته ي اشعار سيد رضى شده بود كه كسي را از مصر به بغداد فرستاد تا از روى ديوان وي نسخه بردارد و برايش ببرد. (۸) و اين همه جلوه اي كوچك از شخصيت والاي شريف رضى است. علامه اميني (ره) مي نويسد: «آشكار است كه هر كس بر روحيات سرورمان شريف رضى آگاه گردد و جايگاه برجسته ي او را از نظر علم و رياست و والايي مرتبت بشناسد، مقام شعر و شاعري را دون مقام او خواهد يافت و روح او را برتر و والاتر از ديگر شاعران و ملاحظه خواهد كرد كه هنر شعر بر شخصيت و مرتبت او نيفزوده و در مناعت و شرافت او تاثيري نداشته و براي او عظمت و رفعتي به بار نياورده و در پيشرفت اجتماعي او يار و مدد كارش نبوده است كه او پيش از ده سالگي به قافيه سنجي پرداخته و شعر سروده است. موقعي كه دهساله بوده، ضمن قصيده اي چنين سروده است: المجد يعلم ان المجد من اربي و لو تماديت في غي و في لعب اني لمن معشران جمعوا لعلی تفرقوا عن نبی او وصی نبی (۹). مجد و سروري مي داند كه بازيچه ي دست من است، گرچه در سرگرميهاي كودكان غوطه ورم. من از آن خاندانم كه چون براي مهمي گرد آيند، شكوه و جلالشان به هنگام پرانده شدن نمودار گردد كه آن يك پيامبر است و آن دگر وصي پيامبر. سيد رضى شعر و شاعري را براي خود مايه ي افتخار و شرافت نمي دانست، بلكه آن را به عنوان وسيله اي براي پيشبرد مقاصد خود به كار مي گرفت، چنانكه مي گفت: و ما الشعر فخری، ولكنه اطول به همه الفاخر از هه عن لقاء الرجال و اجعله تحفه الزائر فما يتهدي اليه الملو ك الا من المثل السائر و اني و ان كنت من اهله لتكرني حرفه الشاعر (۱۰). (صفحه

۸۹) شعر (و شاعری) برای من افتخاری نیست، ولی با آن به رویارویی مفاخره کنندگان برمی خیزم، چکامه‌ام والاتر از آن است که با آن به استقبال بزرگان بشتابم، ولی هر که به دیدار من آید سروده‌ی خود را تحفه‌ی دیدارش می‌سازم، سروده‌ای که در خور شاهان است و چون «مثل سائر» به هر سوی روان است و اگر چه من در عرصه‌ی شعر، در زمره‌ی شاعران والا‌یم، ولی از حرفه‌ی شاعری بیزارم. در منابع تراجم و رجال به طور گسترده و متواتر از شعر و ادب سید رضی تمجید شده است، چنانکه دیگر فضایل و کمالات شخصیتی و مفاخر او مورد ستایش قرار گرفته است. «(۱۱). ***** (۱) ن. ک: تاریخ ادبیات زبان عربی، ص ۵۰۰. (۲) ن. ک: یاد نامه‌ی کنگره هزاره نهج البلاغه، مقاله‌ی نگاهی کوتاه به زندگانی پرافتخار سید رضی مولف نهج البلاغه، ص ۲۲۷. (۳) یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵. (۴) تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۶، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۴۱۹. (۵) الشریف الرضی، ص ۱۳۰. (۶) ن. ک: الکنی و الالقاب، ج ۲، صص ۳۷۶-۳۷۰. (۷) عبدالحسین الامینی، الغدير فی الکتاب و السنه و الادب، الطبعة الخامسة، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۴، صص ۲۰۰-۱۹۹. (۸) همان، ص ۲۰۰. (۹) دیوان الشریف الرضی، ج ۱، ص ۱۱۲. (۱۰) همان، ص ۴۳۲. (۱۱) الغدير، صص ۲۰۲-۲۰۰.

تالیفات و تصنیفات سید رضی

اشاره

سید رضی با وجود گرفتاریهای بسیار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علی رغم مشاغل مهم و حساس و وقت گیری همچون نقابت طالبیان و امارت حج و نظارت دیوان مظالم، (۱) در عمر چهل و هفت ساله خویش آثاری بس مهم بر جای گذاشته است که هر یک در نوع خود ممتاز و حائز اهمیتی بسیار است که البته برخی از آنها به جای مانده و بسیاری از آنها از میان رفته است و جز نام و نشانی از آنها باقی نمانده است. آنچه باقی مانده است برهانی قاطع در اثبات فضل و کمال و عمق اندیشه و تبحر او در عرصه‌های گوناگون علم و ادب است که در اینجا به اختصار بدانها می‌پردازیم. (۲). ***** (۱) ن. ک: یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۵۵، عمده الطالب، ص ۲۳۷. (۲) ر. ک: رجال النجاشی، ص ۲۸۳، عمده الطالب، ص ۲۳۷، امل الامل، ج ۲، صص ۲۶۳-۲۶۱، الغدير، ج ۴، صص ۱۹۹، الشریف الرضی، صص ۱۳۳-۱۲۶، سید رضی، صص ۵۸-۵۰.

اخبار قضاء بغداد

سید رضی در این کتاب شرح حال قضات بغداد را گرد آورده بوده است. انشراح الصدر فی مختارات من الشعر گزیده بوده است از اشعار شریف رضی که گویا ادیبی ناشناخته آن را گرد آورده بوده است.

تعليق خلاف الفقهاء

این کتاب تعلیقی بوده است بر کتاب مسائل الخلاف در فقه تالیف سید مرتضی علم الهدی یا شرح مسائل مورد اختلاف خود شریف رضی. (صفحه ۹۰)

تعليقه علی الايضاح

تعلیقاتی توضیحی و شرحی بوده است بر کتاب الايضاح فی النحو تالیف ابوعلی نحوی فارسی در گذشته به سال ۳۷۷ هجری.

تلخيص البيان عن مجاز القرآن كتابى بوده است درباره مجازات قرآن كريم كه در نوع خود نظير نداشته است.

الحسن من شعر الحسين

گزيده اى بوده است از مجموعه اشعار ابو عبدالله حسين بن احمد حجاج بغدادى از دانشمندان و بزرگان شيعه در گذشته به سال ۳۹۱ هجرى كه سيد رضى با سليقه و نظر خاص خود بهترين اشعار او را كه بالغ بر ده جلد است، برگزيده بوده و به ترتيب الفبا مرتب كرده بوده است.

حقائق التاويل فى متشابه التنزيل

كتابى بوده است بزرگ و مفصل در حد تفسير طبرى يا بزرگتر و مفصل تر از آن كه معانى قرن در آيات مشكل و متشابه به تفصيل مورد بحث و بررسى قرار گرفته بوده است و در نوع خود نظير نداشته است. آنچه از اين تفسير بزرگ باقى مانده است، مجلد پنجم آن است كه تفسير آيات مشكل و متشابه سوره آل عمران و سوره نساء تا آيه ي چهل و هشتم است كه به چاپ رسيده است.

خصائص الأئمة

كتابى بوده است در تاريخ زندگى ائمه (ع) و خصائص آنان كه سيد رضى در روزگار جوانى خود به تاليف ان دست زده و فقط مجلد نخست آن يعنى خصائص اميرالمومنين على بن ابى طالب عليه السلام تحقق مى يابد و باقى آن به دليل گرفتاريهاى بى شمار متوقف مى ماند و اين كتاب بارها به چاپ رسيده است.

ديوان شعر

اين ديوان مشتمل بر بيش از ۶۳۰۰ بيت در انواع شعر است كه در زمان حيات سيد رضى گرد آوري شده است.

رسائل

مجموعه ي مكاتبات و مراسلات علمى و ادبى سيد رضى با بسيارى از شاعران و اديبان و اندشمندان كه در سه مجلد گرد آمده بوده است. (صفحه ۹۱)

الزيادات فى شعر ابي تمام

در اين اثر سيد رضى اشعار ابوتمام حبيب بن او طائى شاعر بلند آوازه و بى نظير در گذشته به سال ۲۳۰ هجرى را تهذيب كرده بوده و زياديهائى آن را حذف كرده و آنها را در كتابى ويژه گرد آورده و چنين نام گذاشته بوده است.

الزيادات فى شعر ابن الحجاج

در اين اثر سيد رضى زياديهائى اشعار ابو عبدالله حسين بن حجاج را در كتابى ويژه گرد آورده و چنين نام گذاشته بوده است.

سیره والده الطاهر

در این کتاب سید رضی زندگینامه و سیرت پدر بزرگوارش نقیب ابواحمد حسین ابن موسی را که در سال ۴۰۰ هجری در گذشته، به سال ۳۷۹ هجری یعنی بیست و یک سال قبل از رحلت او نگاشته بوده است.

ما دار بینه و بین ابی اسحاق

در این اثر مجموعه مکاتبات و مراسلات نظم و نثر میان سید رضی و ابواسحاق صابی گردآوری شده بوده است.

مجازات الانار النبویه

در این کتاب سید رضی ۳۶۱ حدیث از احادیث پیامبر اکرم (ص) را که کلامش پس از قرآن کریم فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین کلام است گزینش کرده است. او در این مجموعه سخنانی را برگزیده که در آن مجازی یا استعاره‌ای یا نکته‌ای بلند از نکات بلاغی وجود داشته است و توضیح و شرحی مختصر در ذیل هر یک داده است. این کتاب المجازات النبویه نیز نامیده شده و چند بار چاپ شده است.

المختار من شعر ابی اسحاق

در این اثر سید رضی بخشی بزرگ از اشعار ابواسحاق صابی را برگزیده و تنظیم کرده بوده است.

معانی القرآن

کتابی بوده است در تفسیر قرآن کریم با عنایت به وجوه ادبی آن که بی نظیر یا کم نظیر بوده است. (صفحه ۹۲)

نهج البلاغه

مهمترین و گرانسنگ‌ترین تالیف سید رضی که هیچ کتابی پس از قرآن کریم به والایی و شیوایی و گرانمایگی و جاودانگی آن نمی‌رسد و سید رضی آن را در سال ۴۰۰ هجری، شش سال پیش از وفاتش تالیف کرده است. شریف رضی با حسن سلیقه و نبوغ ادبی و در سایه دانش گسترده خود و با استفاده از کتابخانه شخصی خود، (۱) و کتابخانه بزرگ برادرش سید مرتضی (۲) و کتابخانه‌ی بی نظیر شاپور بن اردشیر وزیر شیعی بهاء الدوله دیلمی که متجاوز از ده هزار مجلد تاب نفیس داشته است (۳) و نیز دیگر گنجینه‌های کتاب در روزگار خود، به گزینشی شگفت دست زد و از میان آن منابع و مآخذ مجموعه‌ای از خطبه‌ها، سخنان، نامه‌ها، وصیت‌نامه‌ها، فرمانها، بخشنامه‌ها، عهدنامه‌ها، دعاها و سخنان کوتاه حکمت آمیز امیرمومنان علی (ع) را گرد آورد و با ترتیبی نیکو تدوین نمود. ***** (۱) ن. ک: کورکیس عواد، خزائن الکتب القدیمة فی العراق، الطبعة الثانية، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ص ۲۳۱. (۲) همان، صص ۲۳۵-۲۳۴. (۳) ن. ک: المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۷۲، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۵۰، خزائن الکتب القدیمة فی العراق، ص ۱۴۵-۱۴۰.

وفات سید رضی

شريف رضى در روز يکشنبه ششم محرم سال ۴۰۶ هجرى در سن چهل و هفت سالگى زندگى پربركت خویش را به پايان برد. (۱). وزير ابو غالب فخر الملک و ساير وزرا و اعيان و اشراف و قضات همگى با پاى برهنه به رسم عزا در خانه‌ى او حضور يافتند و فخر الملک بر جنازه‌ى او نماز گزارد و در همان منزل دفن شد. سپس او را به کربلا بردند و در کنار قبر پدرش «حسين بن موسى» دفن کردند. (۲). برادرش سيد مرتضى از شدت تاسف و تالم نتوانست بر جنازه‌ى برادر حاضر شود و از شدت اندوه و بى‌قرارى به حرم امام موسى بن جعفر (ع) پناه برد که قادر نبود به تابوت او نظر کند. جمعى بسيار از معاصران سيد رضى براى او مرثيه سرودند و در پيشاپيش آنان سيد مرتضى علم الهدى است که چنين سرود: يا للرجال لفجعه جذمت يدى و ددتها ذهبت على براسى ما زلت احذر وردها حتى اتت فحسوتها فى بغض ما انا حاس (۳). اى ياران، فرياد از فاجعه‌اى که بازويم را شکست، اى کاش جان مرا هم برده بود، پيوسته از پيش آمدنش بيمناک و برحذر بودم تا اينکه در رسيد و شرنگ مصيبت در کامم ريخت (۴) (صفحه ۹۳) ***** (۱) رجال النجاشى، ص ۲۸۳، تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۲۴۷، وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۴۱۹. (۲) عمده الطالب، ص ۲۰۴، الدرجات الرفيعة، ص ۴۸۷، حقائق التاويل، مقدمه، ص ۱۱۱. (۳) ابوالقاسم على بن الحسين الموسوى (الشريف المرتضى)، ديوان الشريف المرتضى، حقه و رتب قوافيه و فسر الفاظه رشيد الصفار، راجعه و ترجم اعيانه مصطفى جواد، قدم له محمد رضا الشيبى، الطبعه الاولى، دارالبلاغه، ۱۴۱۸ ق. ج ۱، ص ۵۷۷، بدین صورت نيز نقل شده است: يا للرجال لفجعه جذمه يدى و ددت لو ذهبت على براسى ما زلت احذر وقعها حتى اتت فحسوتها فى بغض ما انا حاس () امل الامل، ج ۲، ص ۲۶۵، الدرجات الرفيعة، ص ۴۷۸: الغدير، ج ۴، صص ۲۱۱-۲۱۰.

مولفان کلام على (ع) پيش از سيد رضى

پيش از سيد رضى بسيارى از دوستان و دوستان امام على (ع) و علاقه‌مندان به کلام امير مومنان (ع) به جمع آوري سخنان آن حضرت پرداختند. سخنان و خطبه‌هاى على (ع) از چنان شيوايى و زيبايى و اهميت و جذابيت برخوردار بود که در همان زمان صدور حفظ و کتابت مى‌شد. شريف رضى نخستين کسى نبوده است که سخنان امير مومنان (ع) را گرد آورده و نه او اولين کسى بوده که سخنان آن حضرت را تدوين نموده است، بلکه مردم نسبت به سخنان على (ع) عنايتى بى اندازه داشتند که اين عنايت و اهميت را نسبت به سخنان هيچ يک از سخنوران - با وجود بسيارى ايشان، چه در جاهليت و چه در اسلام - قائل نبودند. سخنان امير مومنان (ع) در زمان خودش تدوين شده است. مردم سخنان امام (ع) را در همان دوران حظ مى‌کردند و نيز در همان ساعت که حضرت خطبه‌اى ايراد و سخنى القا مى‌کرد، آن را مى‌نوشتند، چنانکه «زيد بن وهب جهنى» که از اصحاب آن حضرت است و در مجامع بسيار و جنگهاى امام (ع) همراه حضرت بوده، کتابى از خطبه‌هاى امير مومنان (ع) گرد آورده بوده است. (۱) همچنين «حارث اعور» برخى از خطبه‌هاى حضرت را همان زمان که ايراد شده تدوين کرده است، (۲) و «اصبغ بن نباته مجاشعى» که از خواص اصحاب امام (ع) بوده، عهد نامه‌ى مالک اشتر و وصيت امام (ع) به محمد بن حنفیه را روايت کرده است، (۳) و نيز «شريح قاضى»، «کيل بن زياد نخعى»، «نوف بکالى»، «ضرار ب ضمره ضبائى» کسانى اند که بخشى از سخنان آن حضرت را شنيده و حفظ کرده و براى مردم نقل کرده‌اند. «جاحظ» يادآور شده است که خطبه‌هاى على (ع) مدون و محفوظ و مشهور بوده است. (۴). سخنانى که امير مومنان (ع) در خطبه‌هاى خود ايراد مى‌فرمود يا آن را براى کاتبش آماده مى‌کرد و به کاتب خود املا مى‌فرمود، از همان ابتدا بر حسب سيره‌ى عرب و سنت حفظ در سینه‌ى گروهى از اصحاب آن حضرت حفظ مى‌گرديد، سپس آنچه به سینه‌ها سپرده شده بود در اصول اوليه‌ى شيعه (۵) نوشته شد و باقى ماند. (۶). گرد آوردن سخنان و خطبه‌هاى امير مومنان (ع) از زمان حکومت آن حضرت آغاز شد و نخستين مولفان کلام على (ع) اصحاب گرانقدر وى بوده‌اند. در اینجا به تعدادى از اين تاليفات اشاره مى‌شود. (۷). (صفحه ۹۴) ***** (۱) ن. ک: فهرست الطوسى، ص ۱۴۸. (۲) ن. ک: ابوجعفر محمد بن يعقوب الکينى، الکافى، صححه، علق

عليه على اكبر الغفارى، دارالكتب الاسلاميه، طهران، ۱۳۸۸ ق. ج ۱، ص ۱۴۱. (۳) ن. ك: الفهرست الطوسى، صص ۶۳-۶۲. (۴) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۵۰-۴۸. (۵) اصول اوليه شيعه چهارصد مجموعهى حديثى در زمينه‌هاى مختلف اعتقادات، فقه، تفسير، اخلاق و جز اينها بوده است كه به وسيله‌ى اصحاب ائمه (ع) از دوران امير مومنان (ع) تا امام عسكرى (ع) صورت گرفته بوده است. اين اصول پايه‌هاى اساسى معارف شيعه به شمار آمده و بعدها منبع تدوين كتابهاى اصلى حديث شيعه گشته است. ر. ك: زين الدين بن على بن احمد العاملى (الشهيد الثانى)، الرعايه فى علم الدرايه، تحقيق عبدالحسين محمد على بقال، الطبعة الاولى، مكتبه المرعشى النجفى، قم ۱۴۰۸ ق. ص ۷۲: السيد محمد المهدى بحر العلوم الطبائى، رجال بحر العلوم المعروف بالفوائد الرجاليه، حققه و علق عليه محمد صادق بحر العلوم، حسين بحر العلوم، مكتبه الصادق، طهران، ۱۳۶۳ ش. ج ۲، ص ۳۶۰، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۷۷۰، اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۱۴۰، محسن بن على الطهرانى المعروف بآغا بزرگ، الذيعه الى تصانيف الشيعه، الطبعة الثانيه، دار الاضواء، بيروت، ج ۲، صص ۱۳۵-۱۲۵، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۷۸. (۶) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱. (۷) بر اساس: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۶۶-۵۱.

تالیفات پیش از نهج البلاغه

خطب امير المومنين على (ع) المنابر فى الجمع و الاعياد و غيرهما

تأليف «ابوسليمان زيد بن وهب جهنى كوفى» كه ظاهرا نخستين كتابى است كه در اين باره تأليف شده است. (۱). «زيد بن وهب» هم جاهليت را درك كرده است و هم اسلام را. او در زمان حيات پیامبر (ص) اسلام آورده و به سوى پیامبر (ص) مهاجرت نموده، اما پيش از رسيدن به خدمت پیامبر (ص) دريافته كه حضرت رجلت كرده است. وى از بزرگان تابعين و راويان ثقة شمرده مى‌شود. «زيد بن وهب» ساكن كوفه بوده و در سپاهى كه همراه امام (ع) براى نبرد با خوارج عازم شد، شركت داشته است. (۲) البته او نخستين كسى است كه خطبه‌هاى امام (ع) را جمع و تأليف نموده، نه اينكه آنها را نوشته و تدوين كرده است، زيرا چنانكه اشاره شد. در همان زمان صدور سخنان و ايراد خطبه‌هاى امام (ع) عده‌اى سخنان و خطبه‌ها و نامه‌هاى امام (ع) را مى‌نوشتند. «زيد بن وهب» در سال ۹۶ هجرى در گذشته است. (۳). * * * * * (۱) فهرست الطوسى، ص ۱۴۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱. (۲) الطبقات الكبرى، ج ۶، صص ۱۰۳-۱۰۲، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى، التاريخ الكبير، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۳، ص ۴۰۷، ابو محمد عبدالرحمن بن ابى حاتم الرازى، الجرح و التعديل، الطبعة الاولى، مطبعة مجلس دائره المعارف العثمانيه، حيدر آباد الدكن، ج ۳، ص ۵۷۴، حيله الاولياء، ج ۴، صص ۱۷۴-۱۷۱، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبى، الاستيعاب فى اسماء الاصحاب، بهامش الاصابه، دار الكتاب العربى، بيروت، ج ۱، ص ۵۴۴، عزالدين ابوالحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير، اسد الغابه فى معرفه الصحابه، دارالكفر، بيروت ۱۴۰۹ ق. ج ۲، صص ۱۵۰-۱۴۹، سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۹۶. شهاب الدين احمد بن على ابن حجر العسقلانى، الاصابهفى تميز الصحابه، دارالكتاب العربى، بيروت، ج ۱، ص ۵۶۷. (۳) الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۷، الذريعه، ج ۷، ص ۱۸۹.

خطب امير المومنين (ع) المرويه عن الامام صادق (ع)

آن را «ابوروح فرج بن فروه» از «مسعده بن صدقه» از امام صادق (ع) روايت كرده است و يك نسخه از اين كتاب به دست «سيد بن طاووس» در گذشته به سال ۶۶۴ هجرى، رسيده و او با خط شريف خود نوشته است كه اين كتاب پس از سال ۲۰۰ هجرى نگاشته شده است. اين كتاب عينا به دست «شيخ حسن بن سليمان حلى» رسيده كه در كتاب خود منتخب البصائر خطبه‌ى امير مومنان (ع) به

نام «مخزون» را از آن نقل کرده است. (۱). احتمالاً شریف رضی خطبه‌ی «اشباح» (۲) را از همین کتاب در نهج البلاغه آورده است. (۳). (*****) (۱) الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۰. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱. (۳) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲، ج ۲، ص ۱۶۸.

خطب امیر المومنین (ع)

تالیف «مسعده بن صدقه عبدی» که از عالمان اهل سنت بوده و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام حدیث روایت کرده است. (۱) وی دارای کتابهایی مختلف از جمله کتاب خطب امیر المومنین علیه السلام بوده است. (۲) این کتاب تا زمان «سید هاشم بحرانی» در گذشته به سال ۱۱۰۷ هجری، موجود بوده و وی در کتاب تفسیر خود البرهان فی تفسیر القرآن (مکرر از آن نقل کرده و در مقدمه‌ی خویش نیز متذکر آن شده است. برخی از عالمان احتمال می‌دهند که این کتاب همان کتاب سابق الذکر باشد. (۳). (صفحه ۹۵) *****) (۱) ر. ک: رجال النجاشی، ص ۲۹۵، رجال الکشی، صص ۳۹۰ و ۱۵۸ و ۷۲ و ۱۷، رجال ابن داود، ص ۱۸۸، جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۲۸، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، صص ۱۳۷-۱۳۹. (۲) رجال النجاشی، ص ۲۹۵، فهرست الطوسی، ص ۳۲۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲. (۳) الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۲.

کتاب الخطبه الزهراء لامیر المومنین (ع)

این کتاب از جمله کتابهای «ابومخنف لوط بن یحیی ازدی» بزرگ راویان کوفه و مورخ بنام شیعی در گذشته به سال ۱۵۷ هجری است. وی از امام صادق (ع) روایت کرده و «هشام بن محمد بن سائب کلبی» از او نقل کرده است. جد او «مخنف بن سلیم» صحابی شمرده می‌شده و از یاران علی (ع) بوده و در جنگ جمل در شمار سپاهیان آن حضرت شرکت داشته و پرچمدار قبیله‌ی «ازد» بوده و در همان جنگ در سال ۳۶ هجری به شهادت رسیده است. (۱). تخصص ویژه‌ی ابومخنف در حوادث عراق بوده و بیش از هر کس در امر عراق و اخبار و فتوح و حوادث آن آشنایی داشته و درباره‌ی آن حوادث آثاری بسیار تالیف کرده بوده است که متأسفانه هیچ یک از آنان به دست نیامده است. (۲). عده‌ای از رجال شناسان اهل سنت به دلیل تشیع وی، او را متروک دانسته‌اند (۳) ولی با آنکه ابومخنف از بزرگان مورخان شیعه به شمار می‌رود و با شهرتی که در تشیع دارد، بزرگانی از مورخان اهل سنت چون طبری و ابن اثیر و جز اینان بدو اعتماد داشته و از او حدیث و خبر نقل کرده‌اند. (۴). برخی از کتابهای او عبارتند از: المغازی، السقیفه، الرده، فتوح الشام، فتوح العراق، فتوح خراسان، کتاب الشوری، الجمل، الصفین، اهل النهروان و الخوارج، مقتل محمد بن ابی بکر، الغارات، مقتل علی علیه السلام، مقتل حجر بن عدی، مقتل الاشتر، مقتل عثمان، مقتل عبدالله بن زبیر، مقتل الحسین علیه السلام، اخبار زیاد، اخبار المختار، اخبار الحجاج، سیره امام المتقین زید بن علی، کتاب یحیی بن زید. (۵). کتاب الخطبه الزهراء نیز از آثار گرانقدر ابومخنف بوده است که البته برخی گمان کرده‌اند که این کتاب درباره‌ی خطبه‌ی مشهور حضرت زهرا سلام الله علیهاست در حالی که چنین نیست و روشن است که این اثر کتابی از خطبه‌های امیر مومنان (ع) بوده است، چنانکه در آخر سند کتاب آمده است: «از عبدالرحمن بن جندب از پدرش که گفت: امیر مومنان (ع) خطبه ایراد فرمود» و سپس خطبه را نقل کرده است. (۶). (*****) (۱) رجال النجاشی، صص ۲۲۵-۲۲۴، فهرست، ص ۱۰۵، فهرست الطوسی، ص ۲۶۱. (۲) ن. ک: تاریخ الادب العربی للبروکلمان، ج ۱، صص ۲۵۴-۲۵۳، السید حسن الصدر، الشیعه و فنون الاسلام، الطبعة الرابعة، مطبوعات النجاح، القاهرة، ۱۳۹۶ ق. صص ۹۲-۹۱. (۳) الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۱۸۲، میزان الاعتدال، ج ۳، صص ۴۲۰-۴۱۹، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، صص ۳۰۲-۳۰۱، محمد بن شاکر الکتبی، فوات الوفيات، تحقیق احسان عباسی، الطبعة الاولى، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۳ م. ج ۳، ص ۲۲۵، لسان المیزان، ج ۴، ص ۵۸۴. (۴) الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۵۲. (۵) ن. ک: فهرست، صص ۱۰۶-۱۰۵، رجال

النجاشي، صص ۲۲۵-۲۲۴، فهرست الطوسي، ص ۲۶۱، فوات الوفيات ج ۳، صص ۲۲۶-۲۲۵. (۶) فهرست الطوسي، صص ۲۶۲-۲۶۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۳.

خطب امير المومنين (ع)

مؤلف اين كتاب «الاسماعيل بن مهران بن ابي نصر زيد سكوني كوفي» از ثقات محدثان است. وي محضر مبارك امام رضا (ع) را درك نموده و روايات خود را از آن حضرت نقل کرده است. «نجاشي» او را شخصيتي موثق و مورد اطمینان معرفي کرده و یادآور (صفحه ۹۶) شده است که او از جماعتي از اصحاب از امام صادق (ع) نقل روايت کرده است و او را از اصحاب امام رضا (ع) شمرده است. «اسماعيل بن مهران» دارای تالیفاتی بسیار بوده است از جمله: الملاحم، ثواب القرآن، العهليجيه، صفه المومن و الکافر، خطب امير المومنين عليه السلام و النوادر. (۱). صفحه ۹۶. ***** (۱) رجال النجاشي، ص ۱۹، فهرست الطوسي، ص ۶۲، الذريعه، ج ۷، ص ۱۸۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۴.

خطب امير المومنين (ع)

تأليف «سيد ابوالقاسم عبدالعزيز بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي ابن ابي طالب عليه السلام» که یکی از شخصيتهای برجسته و جليل القدر اهل بيت و سادات کرام در علم و علم و عمل و اجتهاد و ورع بوده است. «عبدالعظيم حسني» از مشايخ حديث و از پارسايان و پروا پيشگان زمان خود شمرده شده و عدالت و وثوق او بر همگان روشن بوده است. (۱). «عبدالعظيم حسني» اعتقادات خود را بر امام هادی (ع) عرضه کرد و آن حضرت وی را تأييد فرمود. در اين خبر آمده است که وقتی جناب «عبدالعظيم حسني» خدمت امام هادی (ع) رسید تا اعتقادات خود را عرضه بدارد، حضرتش به او فرمود: «مرحبا بك يا ابالقاسم، انت ولينا حقا.» (آفرين بر تو ای ابوالقاسم، تو بحق از دوستان مایی). (۲). اين عالم بزرگ و شريف از سه امام بزرگوار، حضرت رضا، حضرت جواد و حضرت هادی عليهم السلام حديث روايت کرده است و او راوی احاديثي بسيار است. (۳). «عبدالعظيم حسني» از چنگك ستمگران عباسي گريخت و وارد شهر ري شد و در سرداب منزل یکی از شيعيان مخفي گرديد و مدتها در آنجا مخفي و به عبادت مشغول بود. وی به علت بیماری درگذشت و هنگامی که او را برای غسل دادن برهنه کردند در جیب او نامه‌ای یافتند ه وی در آن نامه اسامي پدران خود را نوشته و خود را معرفي کرده بود. (۴). از جمله تالیفات او كتاب اليوم و الليله و خطب امير المومنين عليه السلام بوده که متأسفانه هر دو از دست رفته است. (۵). ***** (۱) رجال النجاشي، ص ۱۷۳، رجال ابن داود، ص ۱۲۰، جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۶۰، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، صص ۴۹-۴۶. (۲) ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق)، الامالي، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۲۷۸، همو، کمال الدين و تمام النعمه، صححه و علق عليه علي اکبر الغفاري، مکتبه الصدوق، طهران، ۱۳۹۵ ق. ج ۲، ص ۳۷۹. (۳) ر. ک: عزيز الله عطاردی، عبدالعظيم الحسنی حیات و مسنده، چاپ سوم، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ ش. صص ۱۹۶-۱۰۹. (۴) رجال النجاشي، صص ۱۷۴-۱۷۳، جامع الرواه، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۰، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۴۶. (۵) رجال النجاشي، ص ۱۷۳، فهرست الطوسي، ص ۱۸۴، جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۶۰، الذريعه، ج ۷، ص ۱۹۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۵۵-۵۴، عبدالعظيم الحسنی حیات و مسنده، صص ۶۳-۶۲.

خطب علي (ع)

تأليف «ابواسحاق ابراهيم بن حکم بنظهير فزاری» است که جدش «ظهیر فزاری» از اصحاب امام صادق (ع) بوده است، چنانکه شيخ طوسي در رجالش تصريح کرده است، (۱) و پدرش «حکم بن ظهير» راوی تفسیر «اسماعيل بن عبد الرحمن سدي» مفسر (صفحه ۹۷)

مشهور در گذشته به سال ۱۲۸ هجری، بوده است. (۲). «ابراهیم بن حکم» از خواص اصحاب ائمه (ع) در اواخر قرن دوم هجری شمرده شده است. (۳) وی دارای تالیفاتی بوده است از جمله کتاب: الملاحم و خطب علی علیه السلام. (۴). صفحه ۹۷. ***** (۱) معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۷۷. (۲) النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۳۰۸. (۳) الذریعه، ج ۷، ص ۱۸۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۶. (۴) رال النجاشی، صص ۱۲-۱۱، فهرست الطوسی، ص ۱۱، عنایه الله بن علی القهپائی النجفی، مجمع الرجال، صححه و علق علیه السید ضیاء الدین الاصفهانی، موسسه اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۴۱، الذریعه، ج ۷، ص ۱۸۷، ج ۱، صص ۵۶-۵۵.

خطب امیر المومنین (ع) بروایه الواقدی

مؤلف این کتاب «ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد مدنی» از مشهورترین مورخان صاحب کتاب المغازی در گذشته به سال ۲۰۷ هجری است. واقدی در مدینه به دنیا آمد و در ایام خلافت هارون الرشید در سال ۱۸۰ هجری به بغداد رفت و از مقربان درگاه خلفای عباسی شد. (۱). واقدی دارای تالیفاتی بسیار بوده است از جمله: المغازی، الرده، فتوح الشام، فتح افریقیه، فتح العجم، فتح مصر و الاسنکدریه، تفسیر القرآن، اخبار مکه، الطبقات، فتوح العراق، سیره ابی بکر و وفاته، تاریخ الفقهاء، الجمل، کتاب صفین، مقتل الحسین، ضرب الدنانیر و الدرهم. (۲). «ابن ندیم» او را شیعه دانسته و نوشته است که وی تقی می کرده است، ولی دلیلی بین بر این امر وجود ندارد. قابل توجه است که شریف رضی در دو جای نهج البلاغه از کتاب «الجمل» واقدی نام برده و آن را از جمله مصادر خود شمرده است. (۳). ***** (۱) ر. ک: الطبقات الکبری، ج ۵، صص ۴۳۳-۴۲۵، تاریخ بغداد، ج ۳، صص ۲۰-۳، وفيات الاعیان، ج ۴، صص ۳۵۱-۳۴۸، میزان الاعتدال، ج ۳، صص ۶۶۶-۶۶۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، صص ۴۶۹-۴۵۴. (۲) الفهرست، ص ۱۱۱، الاعلام، ج ۶، ص ۳۱۱، الشیعه و فنون الاسلام، ص ۹۳. (۳) الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۷.

خطب علی (ع)

تألیف «ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری کوفی» که از برجسته ترین عالمان سیره و مغازی و حروب، در گذشته به سال ۲۱۲ هجری است. خاستگاه «نصر بن مزاحم» کوفه بود و سپس به بغداد رفت و در آنجا سکونت گزید. (۱). گفته اند که او عطار بود و عطر می فروخت، (۲) و بی گمان ذوق و لطافت حرفه اش در تاریخ نگاری اش بی تاثیر نبوده است، چنانکه «عبدالسلام محمد هارون» بر این امر اشارت دارد. (۳). رجال شناسان اهل سنت در توثیق او اختلاف نظر دارند. برخی مانند «ابن حبان» او را توثیق کرده اند (۴) و حتی «ابن ابی الحدید معتزلی» درباره وی تعبیر می کند که او شخصیتی مورد اعتماد و راستین و درست گوی است و گفتارش صحیح است و از سنت جانبداری و هواداری از کسی ب ناحق و دغلبازی به دور است و او از شخصیت های بزرگ حدیث و تاریخ است. (۵) البته برخی مانند عقیلی، دارقطنی و ابوحاتم توثیق او را رد کرده و او را متروک شمرده اند، (۶) و این دلیل تشیع وی بوده است. «نصر بن مزاحم» دارای تالیفاتی بسیار (صفحه ۹۸) بوده است از جمله: الجمل، واقعه صفین، الغارات، مقتل حبرین عدی، مقتل الحسین، کتاب الرده، کتاب عین الورد، اخبار المختار بن ابی عبیده، المناقب. (۷) البته از آثار او جز کتاب واقعه صفین چیزی باقی نمانده است. (۸). صفحه ۹۸. ***** (۱) الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۶۸، تاریخ بغداد، ج ۱۳، صص ۲۸۳-۲۸۲، معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۲۲۵. (۲) الفهرست، ص ۱۰۶، الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۶۸. (۳) ابوالفضل نصر بن مزاحم المنقری، واقعه صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، افست مکتبه المرعشی النجفی، قم ۱۴۰۳ ق. مقدمه محقق ص (ز). (۴) لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸۸. (۵) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰۶. (۶) الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۶۸، میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۲۵۴-۲۵۳، لسان المیزان، ج ۶، ص ۱۸۸. (۷) الفهرست، ص ۱۰۶، فهرست الطوسی، ص ۳۴۷، معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۲۲۵. (۸) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۸.

خطب على (ع) كرم الله وجهه

این کتاب یکی از صد و پنجاه تالیف «ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی» از داناترین مردمان به علم انساب، در گذشته به سال ۲۰۴ هجری است. (۱) پدرش «ابونضر محمد بن سائب کلبی» از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، (۲) و «هشام بن محمد» و در علم انساب و اخبار عرب و ایام و وقایع آن سر آمد گردید، چنانکه او را از پیشوایان علم انساب شمرده‌اند. (۳). «ابن کلبی» از عالمان شیعه و از اصحاب امام صادق (ع) شمرده می‌شود. (۴). از جمله آثار متعدد او عبارت است از: *جمهره الانساب*، *الاصنام*، *نسب الخیل*، *بیوتات قریش*، *الکنی*، *المثالب*، *افتراق العرب*، *الموودات*، *القاب قریش*، *القاب الیمن*، *ملوک الطوائف*، *ملوک کنده*، *بیوتات الیمن*، *الدبیاج*، *تاریخ اجناد الخلفاء*، *صفات الخلفاء*، *اسواق العرب*، *الاولائل و الالقالم*. (۵). ***** (۱) *معجم الادباء*، ج ۱۹، صص ۲۸۸-۲۸۷، و *وفیات الاعیان*، ج ۶، صص ۸۴-۸۲، *میزان الاعتدال*، ج ۴، صص ۳۰۵-۳۰۴، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۰، صص ۱۰۲-۱۰۱، *لسان المیزان*، ج ۶، صص ۲۳۸-۲۳۷، *الذریعه*، ج ۷، ص ۱۹۱، *مصادر نهج البلاغه*، ج ۱، صص ۵۹-۵۸. (۲) *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۱۰۷. (۳) *تاریخ بغداد*، ج ۱۴، صص ۴۶-۴۵، و *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۸۲. *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۰، ص ۱۰۱. (۴) *رجال النجاشی*، ص ۳۰۵. (۵) ن. ک: *الفهرست* صص ۱۱۱-۱۰۸، *رجال النجاشی*، صص ۳۰۶-۳۰۵، *معجم الادباء*، ج ۱۹، صص ۲۹۲ و ۲۸۸، *الذریعه*، ج ۷، ص ۱۹۰، *الاعلام*، ج ۸، ص ۸۸.

خطب على (ع) و کتبه الى عماله

تالیف «ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی» از بزرگان مورخان اهل سنت در گذشته به سال ۲۲۵ هجری. «مدائنی» از عالمترین مورخان در علم سیره، مغازی، فتوح، انساب و ایام عرب بوده و رجال شناسان اهل سنت او را مورد اعتماد و موثق معرفی کرده‌اند. (۱) وی دارای تالیفاتی بسیار بوده است از جمله: *خطب النبی (ص)*، *من قتل من الطالبین الفاطمیات*، *اخبار قریش*، *اخبار اهل البیت*، *تاریخ الخلفاء*، *اخبار الحجاج و مقتل الحسین (ع)*. (۲). «مدائنی» مجموعه‌ای نیز از خطبه‌های امیر مومنان (ع) و نامه‌های آن حضرت به کارگزارانش را در یک کتاب گرد آورده بوده است. (۳). ***** (۱) *الفهرست*، ص ۱۱۳، *تاریخ بغداد*، ج ۱۲، صص ۵۵-۵۴، *معجم الادباء*، ج ۱۴، صص ۱۲۹-۱۲۴، *میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۱۵۳، *لسان المیزان*، ج ۴، صص ۲۹۲-۲۹۱، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۰، صص ۴۰۲-۴۰۰. (۲) ن. ک: *الفهرست*، صص ۱۱۷-۱۱۳، *فهرست الطوسی*، ص ۲۳۰، *معجم الادباء*، ج ۱۴، صص ۱۳۹-۱۲۹. (۳) *الفهرست*، ص ۱۱۵.

خطب امیر المومنین (ع)

تالیف «ابوالخیر صالح بن ابی حماد رازی» از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام. (۱) وی دارای تالیفاتی بوده است از جمله کتاب *خطب امیر المومنین علیه السلام* که متأسفانه باقی نمانده است. (۲). (صفحه ۹۹) ***** (۱) *رجال الکشی*، صص ۵۶۶ و ۲۰۶ و ۱۴۵، *جامع الرواه*، ج ۱، صص ۴۰۵-۴۰۴، *الذریعه*، ج ۷، صص ۱۹۰-۱۸۹، *معجم رجال الحدیث*، ج ۹، صص ۵۵-۵۳. (۲) *رجال النجاشی*، ص ۱۴۰، *فهرست الطوسی*، ص ۱۶۷، *مصادر نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۵۹.

مائنه کلمه لامیر المومنین علی بن ابی طالب (ع)

که «ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ» یکی از بزرگترین ادیبان عرب در گذشته به سال ۲۵۵ هجری آن را از میان سخنان علی (ع) برگزیده و بخشی از آن شریف رضی در *نهج البلاغه* آورده است. (۱). «جاحظ» در *بصره* زندگی می‌کرد و از بزرگان چون

«اصمعی» و «ابوعبیده» و «ابوزید» بهره‌ها برد و در علوم مختلف سر آمد گردید. (۲). «جاحظ» معتزلی مذهب بود و گرایش عثمانی داشتو کتاب «العثمانیه» را تالیف کرد که «ابوجعفر اسکافی» عالم بزرگ معتزلی و «شیخ مفید» و «سید بن طاووس» در رد آن دست به تالیف زدند. (۳). برخی از آثار معروف او عبارت است از: الاصنام، الحيوان، البيان و التبيين، سحر البيان، البلخلاء، التاج فی اخلاق الملوک، المحاسن و الاضداد، رسائل الجاحظ، النساء، تنبيه الملوک، فضيله المعتزله، الاتسداد و المشاوره فی الحرب، مسائل القرآن و النبی و المتنبي. (۴). «جاحظ» با نگاه زیباشناسانه خود صد کلمه از سخنان علی (ع) را که در عین اختصار نهایت فصاحت و بلاغت را داشت، در کتابی گرد آورد که پس از او جمعی از بزرگان علم و ادب آن را به نظم کشیدند و شرح کردند و سبک و سیاق او را دنبال نمودند. (۵). «خوارزمی» نقل کرده است که «ابوالفضل احمد بن ابی طاهر» دوست و ملازم «جاحظ» گفت که از «جاحظ» شنیدم که زمانی می‌گفت امیر مومنان (ع) را صد کلمه است که هر یک از این صد کلمه هزار نوع از نیکوییهای سخن عرب را داراست و من پیوسته از او می‌خواستم که آن صد کلمه را برایم گرد آورد و به من ارائه نماید و او وعده‌ی این کار را می‌داد ولی از انجام دادن وعده‌ی خود غفلت می‌ورزید تا اینکه در واپسین روزهای زندگی‌اش بخشی از نوشته‌هایش را بیرون آورد و این صد کلمه را از میان آنها گرد آوری نمود. (۶). ***** (۱) الذریعه، ج ۱۹، ص ۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۰. (۲) الفهرست، صص ۲۰۹-۲۰۸، تاریخ بغداد، ج ۱۲، صص ۲۲۰-۲۱۲، امالی السید المرتضی، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۳۸، معجم الادباء، ج ۱۶، صص ۱۰۵-۷۴، وفیات الاعیان، ج ۳، صص ۴۷۵-۴۷۰، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، صص ۵۳۱-۵۲۶، احمد بن یحیی بن المرتضی (المهدی لدین الله)، طبقات المعتزله، عنیت بتحقیقه سوسنه دیفلد- فلز الطبعه الثانيه، دار المنتظر، بیروت، ۱۴۰۹ ق. صص ۷۰-۶۷، لسان المیزان، ج ۴، صص ۴۱۱-۴۰۹. (۳) الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۲۴. (۴) الفهرست، صص ۲۱۲-۲۰۹، معجم الادباء، ج ۱۶، صص ۱۱۰-۱۰۶. (۵) ر. ک: الذریعه، ج ۱۳، صص ۳۶۰-۳۵۹، ج ۱۵، ص ۳۰، ج ۲۱، صص ۱۶۰-۱۵۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۶۱-۶۰. (۶) مناقب الخوارزمی، ص ۲۷۱.

رسائل امیرالمومنین (ع) و اخباره و حروبه

تالیف «ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی» از بزرگترین و گرانقدرترین عالمان شیعی در گذشته به سال ۲۸۳ هجری است. (۱). نسب وی به «سعد بن مسعود ثقفی» عموی «مختار بن ابی عبید ثقفی» می‌رسد که از طرف امیر مومنان (ع) والی مداین بوده است. «ابن هلال» در اوایل عمر زیدی مذهب بود و سپس به مذهب امامیه (صفحه ۱۰۰) اثنا عشری گروید. (۲). او در دیانت و شجاعت و صراحت و امانت و معرفت سر آمد بود. (۳). «ابن هلال» را آثار و تالیفات بسیار بوده که از آن جمله است: المغازی، السقیفه، الرده، مقتل عثمان، کتاب الشوری، کتاب بیعه امیرالمومنین علیه‌السلام، الجمل، الصفین، کتاب الحکمین، کتاب النهروان، الغارات، مقتل امیرالمومنین علیه‌السلام، المعرفه، قیام الحسن بن علی علیه‌السلام مقتل الحسین علیه‌السلام، التوابین و عین الورد، اخبار المختار، فدک، الجامع الکبیر فی الفقه، ما انزل من القرآن فی امیرالمومنین علیه‌السلام و فضل الکوفه من نزلها من الصحابه. (۴). صفحه ۱۰۰. ***** (۱) الفهرست، ص ۲۷۹، الشیعه و فنون الاسلام، ص ۹۴. (۲) رجال النجاشی، ص ۱۲، فهرست الطوسی ص ۱۶، رجال ابن داود، ص ۳۳، جامع الرواه، ج ۱، صص ۳۲-۳۱. (۳) ن. ک: روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۵. (۴) رجال النجاشی، صص ۱۴-۱۳، فهرست الطوسی، صص ۱۸-۱۷، الشیعه و فنون الاسلام، صص ۹۵-۹۴.

خطب المعربات

تالیف «ابن هلال ثقفی کوفی» سابق الذکر که در این کتاب خطبه‌های امیر مومنان (ع) را جمع آوری کرده است. (۱). این کتاب را الخطب المقریات نیز نامیده‌اند. (۲). ***** (۱) فهرست الطوسی، ص ۱۷. (۲) رجال النجاشی، ص ۱۴، مصادر نهج البلاغه، ص ۶۳.

خطب امیر المومنین (ع)

تالیف «ابواسحاق ابراهیم بن سلیمان بن عبیدالله خزاز کوفی نهمی» از عالمان بزرگ و راویان ثقه قرن سوم هجری. (۱) وی از قبيله بنی‌همدان و اهل کوفه بود و از آنجا که در میان بنی نهم و بنی تمیم و بنی هلال زندگی کرده است، او را به هر سه نسبت داده‌اند ولی نسبت اصلی او به بنی نهم می‌رسد و از این رو به «ابراهیم بن سلیمان نهمی» معروف است. (۲) او دارای تالیفات متعددی بوده است از جمله: کتاب النوادر، کتاب الدعاء، کتاب المناسک، اخبار ذی القرنین، قبض روح المومن و الکافر، الدفائن، خلق السماوات و مقتل امیرالمومنین علیه‌السلام. (۳). «ابراهیم بن سلیمان» کتابی نیز از خطبه‌های علی (ع) گرد آورده بوده که متأسفانه از دست رفته است. (۴). ***** (۱) رجال النجاشی، ص ۱۴، فهرست الطوسی، ص ۱۳. رجال ابن داود، ص ۳۲. جامع الرواه ج ۱، ص ۲۲. (۲) رجال النجاشی، ص ۱۴، الفهرست الطوسی، ص ۱۳. همان. (۳) همان. (۴) الذریعه، ج ۷، صص ۱۸۸ و ۱۸۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۳.

خطب امیر المومنین (ع) مع شرحها

تالیف «قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور تمیمی مغربی» که یکی از بزرگترین دانشمندان اسلامی در گذشته به سال ۳۶۳ هجری است. (۱) او در ابتدا مذهب مالکی داشت، سپس به مذهب شیعه در آمد و آثاری گرانقدر در فرهنگ شیعی تالیف نمود که از جمله‌ی آنها کتاب دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام است. (۲). «قاضی نعمان» در علم فقه دریایی از دانش بود، چنانکه گفته‌اند کنیه‌ی «ابوحنیفه» کنیه‌ی (صفحه ۱۰۱) بیست نفر از فقیهان است که مشهورتر از همه امام الفقهاء «قاضی نعمان» است. (۳) او در دفاع از اهل بیت و ترویج معارف شیعه آثاری متعدد تالیف کرده و ردیه‌هایی در ابطال اندیشه‌ها و آرای مخالفان شیعه نگاشته است. (۴) او در سال ۳۱۰ هجری بر مجموعه‌ای از خطبه‌های امیر مومنان شرحی نوشت. (۵). «قاضی نعمان» تالیفاتی بسیار داشته که از جمله آنهاست: ابتداء الدعوه للعبیدین، الاخبار فی الفقه، الاقتصار فی الفقه و اختلاف الفقهاء. (۶). صفحه ۱۰۱. ***** (۱) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۵-۴۱۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، صص ۱۵۱-۱۵۰، النجوم الزاهره، ج ۴، صص ۱۰۷-۱۰۶، مجالس المومنین، ج ۱، صص ۵۳۹-۵۳۸، الفوائد الرجاليه، ج ۴، صص ۱۵-۵، روضات الجنات، ج ۸، صص ۱۳۸-۱۳۶. (۲) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۵-۴۱۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، صص ۱۵۰، الفوائد الرجاليه، ج ۴، صص ۱۰-۵، الذریعه، ج ۸، ص ۱۹۷. (۳) الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۵۷. (۴) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۵-۴۱۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، صص ۱۵۱-۱۵۰. (۵) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۴. (۶) وفيات الاعیان، ج ۵، صص ۴۱۵-۴۱۶، روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۳۶.

الملاحم

تالیف «ابواحمد عبدالعزيز بن یحیی جلودی از دی بصری» از بزرگان علمای امامیه و محدثان بزرگ شیعه، در گذشته به سال ۳۳۲ هجری. (۱) او دارای آثار و تالیفاتی بسیار بوده است که نزدیک به دویست تالیف از او برشمرده‌اند که متأسفانه از آثار او هیچ یک باقی نمانده است، از جمله: مسند امیرالمومنین علیه‌السلام، الجمل، کتاب صفین، الحکمین، الغارات، الخوارج، بنی‌ناجیه، حروب علی علیه‌السلام، ما نزل فی الخمسه علیهم السلام، الفضائل، نسب النبی علیه‌السلام، ترویج فاطمه علیها‌السلام، ما نزل فی علی من القرآن، خطب علی علیه‌السلام، شعر علی علیه‌السلام، خلافه علی علیه‌السلام، عمال علی علیه‌السلام و ولاته، قضاء علی علیه‌السلام، رسائل علی علیه‌السلام، مقتل علی علیه‌السلام، اخبار التوابین و عین الورد، اخبار مختار بن ابی‌عبیده الثقفی، اخبار زید بن علی علیه‌السلام،

طبقات العرب و الشعراء، مقتل محمد بن ابى بكر، القصاص و المواعظ. (۲). «جلودى» كتابهاى متعدد دربارهى امير مومنان (ع) تاليف کرده بوده است، (۳). از جمله كتاب حاضر (الملاحم) كه خطبه‌ها و سخنان امير مومنان (ع) دربارهى فتنه‌ها و شورشها و پيشگوييهاى آن حضرت در حوادث آينده را در آن گرد آورده بوده است. **** (۱) رجال النجاشي، ص ۱۶۷، فهرست الطوسي، ص ۱۸۳، رجال ابن داود، صص ۱۳۰-۱۲۹، جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۶۰، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۹. (۲) رجال النجاشي، صص ۱۷۱-۱۶۷، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، صص ۴۲-۳۹. (۳) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۵.

مولفان كلام على (ع) پس از سيد رضى

سال ۴۰۰ هجرى، سال تاليف نهج البلاغه، نقطه عطفى در تاليف كلام امير مومنان (ع) بوده است و پس از سيد رضى و تاليف گرانسنگ و بى بديل او، بسيارى از بزرگان علم و ادب در همان مسير تلاش کرده و آثار و تاليفاتى فراهم ساخته‌اند. در برخى از اين آثار تلاش شده است كه همان راه و روش سيد رضى در تاليف دنبال شود و آن آثار شباهتى به (صفحه ۱۰۲) نهج البلاغه دارند و در برخى ديگر راه و روشى ديگر دنبال شده‌است. جمعى سخنانى از امام على (ع) را گرد آورده‌اند كه در نهج البلاغه نيامده است و جمعى سخنانى مشترك را گرد آورده‌اند كه در بعضى موارد اسناد آنها يكي است و در بعضى موارد اسناد آن مطالب، مستقل از اسناد نهج البلاغه است. در اينجا به تعدادى از اين تاليفات اشاره مى‌شود. (۱). صفحه ۱۰۲. **** (۱) براساس: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۸۶-۶۶.

تاليفات پس از نهج البلاغه

دستور معالم الحكم و مائور مكارم الشيم من كلام امير المومنين على بن ابى طالب (ع)

تاليف «ابوعبدالله محمد بن سلامه بن جعفر بن على شافعى» معروف به «قاضى قضاعى» در گذشته به سال ۴۵۴ هجرى. وى در رشته‌هاى مختلف علوم اسلامى بويژه حديث و تاريخ مبتحر بود. او مدتى در دولت فاطمى مصر مسئوليت كتابت را براى «ابوالقاسم على بن احمد» وزير «الطاهر لاعزاز دين الله» يكي از خلفاى مصر عهده‌دار بود و نيز چندين بارى سفارت به قسطنطنيه رفت و زمانى نيز قاضى القضاة مصر بود. كتاب شهاب الاخبار فى الحكم و الامثال و الاداب من الاحاديث النبويه «قاضى قضاعى» مورد توجه عالمان اهل سنت و شيعى قرار گرفت و جمعى از عالمان دو فرقه آن را شرح کرده‌اند. از ديگر آثار اوست: تفسير القرآن، مناقب الشافعى و اخباره، الانباء عن الانبياء تواريخ الخلفاء، خطط مصر، نزهه الالباب، دره الواعظين و ذخرة العابدین، عيون المعارف و فنون اخبار الخلائف و دقائق الاخبار و حقائق الاعتبار. (۱). «قاضى قضاعى» به شيوهى سيد رضى گزيده‌اى از سخنان امير مومنان (ع) را در نه باب ابتكارى به نقل از راويانى بزرگ و معتبر گرد آورده است. اين تاليف گرانقدر چند بار به چاپ رسيده است. **** (۱) مختصر تاريخ دمشق، ج ۲۲، صص ۲۱۵-۲۱۴، وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۲۱۲، سير اعلام النبلاء، ج ۱۸، صص ۹۳-۹۲، تاج الدين ابونصر عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى السبكى، طبقات الشافعية الكبرى، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد الطناحى، دار احياء الكتب العربية، القاهرة، ج ۴، صص ۱۵۱-۱۵۰، الكنى و اللقب، ج ۳، صص ۴۸-۴۷، الاعلام، ج ۶، ص ۱۴۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۶۸-۶۶.

كلام على (ع) و خطبه

تاليف «ابوالعباس يعقوب بن ابى احمد صيمرى». (۱). «ابن ابى الحديد معتزلى» در شرح نهج البلاغه خود در ذيل نامه‌ى دهم كه امير

مومنان (ع) به معاويه نوشته، ياد آور شده است كه او اين نامه را در كتاب «ابوالعباس يعقوب بن ابى احمد صيمرى» ديده است كه او در (صفحه ۱۰۳) اين كتاب بخشى از سخنان و خطبه‌هاى على (ع) را گرد آورده بوده است. (۲) در كتابهاى تراجم و رجال چيزى درباره‌ى «يعقوب بن ابى احمد صيمرى» نيامده است و تاريخ وفات او نيز روشن نيست. صفحه ۱۰۳. ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۹. (۲) شرح ابن ابى الحديد، ج ۸۲ و ۱۵.

عيون الحكم و المواعظ و ذخيره المتعظ و الواعظ

گرد آورده‌ى «على بن شاکر مودب لى و واسطى» كه در سال ۴۵۷ هجرى از تاليف آن فارغ شده و آن را در سى باب به ترتيب حروف تنظيم كرده است. (۱) اين كتاب در تهران چاپ سنگى شده است. (۲). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۹. (۲) عبد الجبار الرفاعى، معجم المطبوعات العربيه فى ايران، الطبعه الاولى، موسسه الطباعة و النشر، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامى، ۱۴۱۴ ق. ص ۱۱۰.

خطب على بن ابى طالب (ع)

تاليف «ابوموسى محمد بن عمر بن احمد بن عمر اصفهاني» معروف به «ابن مدينى» در گذشته به سال ۵۸۱ هجرى. وى از حافظان و عالمان بزرگ حديث و مولفان آن بوده است. اصل او از اصفهان بود و در طلب حديث به سير و سفر پرداخت و سپس به اصفهان بازگشت و در آنجا ماند. از آثار اوست: الاخبار لطوال، الطائف، خصائص المسند، الوظائف و عوالى التابعين. (۱). ***** (۱) وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۲۸۶، سير اعلام النبلاء، ج ۲۱، صص ۱۵۹-۱۵۲، تاريخ ابن الوردى، ج ۲، ص ۱۳۶، طبقات السبكى، ج ۶، صص ۱۶۳-۱۶۰، الاعلام، ج ۶، ص ۳۱۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۰.

نثر الالى

تاليف «امين الاسلام ابو على فضل بن حسن طبرسى» مفسر بزرگ و مشهور شيعه در گذشت به سال ۵۴۸ هجرى كه گزيده‌اى از كلام امير مومنان (ع) را به ترتيب حروف الفبا گرد آورده است كه اين كتاب به چاپ رسيده است. (۱). «امين الاسلام طبرسى» از بزرگترين عالمان شيعه شمرده شده است چنانكه دوست و دشمنش به فضل و كمال او معترفند. (۲). از جمله آثار اوست: مجمع البيان فى تفسير القرآن، جوامع الجامع، اعلام الورى باعلام الهدى، تاج الموالي، غنيه العابد و مختصر الكشاف. (۳). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۱، معجم المطبوعات العربيه فى ايران، صص ۳۲۱-۳۲۰. (۲) م: الكنى و اللقب، ج ۲، ص ۴۰۹. (۳) روضات الجنات، ج ۵، صص ۳۴۶-۳۴۲، الاعلام، ج ۵، ص ۱۴۸.

نثر الالى

تاليف «عزالدين ابوالحسن على بن فضل الله بن على حسنى راوندى» از عالمان برجسته و از فقيهان فاضل و از محدثان مورد اعتماد، چنانكه معاصر او شيخ منتجب الدين تصريح كرده است. (۱) او از خاندان عالم و فضيلت بود. (۲) و از آثار اوست: حسيب النسيب للحسيب النسيب، غنيه المتغنى و منيه المتهنى، مزن الحزن، غمام الغموم، مجمع اللطائف و (صفحه ۱۰۴) منبع الطرائف و الطراز المذهب فى ابراز المذهب. (۳). صفحه ۱۰۴. ***** (۱) منتجب الدين ابوالحسن على بن عبيدالله ابن بابويه الرازى، فهرست اسماء علماء الشيعة و مصنفيهم، تحقيق السيد عبدالعزيز الطباطبائى، الطبعه الاولى، مجمع الذخائر الاسلاميه، ۱۴۰۴ ق. صص ۱۳۰-۱۲۹، الذريعه، ج ۲۴، ص ۵۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۲. (۲) كمال الدين ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد الشيبانى الحنبلى،

المعروف بابن الفوطى، مجمع الاداب فى معجم الالقب، تحقيق محمد الكاظم، الطبعة الاولى، موسسه الطباعة و النشر، وزراء الثقافة و الارشاد الاسلامي، ۱۴۱۶ ق. ج ۱، ص ۲۶۳. (۳) فهرست منتجب الدين، ص ۱۳۰.

مطلوب كل طالب من كلام على بن ابي طالب (ع)

تأليف «محمد بن محمد بن عبد الجليل عمرى بلخى» معروف به «رشيد الدين وطواط، اديب و شاعر و كاتب بزرگ، در گذشته به سال ۵۷۳ هجرى. وی از نوادر زمان خود و در نظم و نثر سر آمد مردمان و در شناخت دقائق كلام عرب و اسرار نحو و ادب داناترين كسان بوده است. «رشيد الدين وطواط» در بلخ دیده به جهان گشود و در مدرسه‌ی نظامیه‌ی آنجا تحصیل کرد، سپس به خوارزم رفت و به درگاه خوارزم شاهیان پیوست و تا آخر عمر در خدمت آنان بود و سمت صاحب دیوانی رسایل را داشت. او را آثاری در نظم و نثر است از جمله: دیوان شعر، منشآت فارسی، حدائق السحر، فی دقائق الشعر، فصل الخطاب من كلام عمر بن الخطاب، تحفه الصديق الى الصديق من كلام ابي بكر الصديق، انس اللهفان من كلام عثمان بن عفان و نثر اللالی. (۱). وی صد کلمه از کلمات امیر مومنان (ع) را گرد آورده و به فارسی برگردانده و شرح کرده و نام آن را مطلوب كل طالب من كلام على بن ابي طالب گذاشته است. (۲) البته آنچه با این عنوان به چاپ رسیده است ترجمه و شرح «صد کلمه‌ی» جاحظ است و ممکن است. این غیر از آن بوده باشد. (۳). از جمله اشعار «رشيد الدين وطواط» در مدح امیر مومنان (ع) بیت زیر است: لقد تجمع فى الهادی ابي الحسن ما قد تفرق فى الاصحاب من حسن (۴). هر حسن و نیکویی که در صحابه بخشی از آن است، در ابوالحسن (علی) که هادی است یکجا همه گرد آمده است. **** (۱) معجم الادباء، ج ۱۹، ث ۳۶-۲۹. (۲) معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۳۰، الکنی و الالقب، ج ۲، ص ۲۴۷. (۳) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۳. (۴) الکنی و الالقب، ج ۲، ص ۲۴۷.

غرر الحکم و درر الکلم

تأليف «ناصر الدين ابو الفتح عبدالواحد بن محمد تميمي آمدی» فاضل و دانشمند و محدث شيعه، در گذشته به سال ۵۵۰ هجرى. (۱) وی از مشايخ «ابن شهر آشوب» در گذشته به سال ۵۸۸ هجرى، در روايت بوده است، چنانکه «ابن شهر آشوب» در مقدمه كتاب (صفحه ۱۰۵) مناقب یاد آور شده است که «آمدی» به من برای روايت غرر الحکم اجاره داده است. (۲). «آمدی» در مقدمه‌ی كتاب غرر الحکم درباره انگیزه‌ی تأليف و روش خود در این اثر گرانقدر می‌نویسد که آنچه مرا به گرد آوری سخنان امیر مومنان (ع) برانگیخت، افتخاری است که «ابو عثمان جاحظ» در جمع آوری صد کلمه از امیر مومنان (ع) نموده است و بسی مایه‌ی شگفتی است که این مرد با اینکه علامه‌ی روزگار خویش و یگانه‌ی امثال و اقران بوده است و با وجود پیشی گرفتن وی در فنون و الای‌اش در مراتب فهم و نزدیکی او به صدر اول و بهره‌مندی او از مراتب فضل و کمال، چگونه عظمت کلمات دیگر آن حضرت بر او مخفی مانده و از آن همه کلمات بی‌شمار بدین شمار اندک بسنده کرده است؟ و من با اینکه شایستگی این مقام را ندارم، بسیاری از کلمات آن حضرت را گرد آوردم، گرچه در برابر حکم و مواعظ و کلمات آن حضرت اندکی از بسیار و یکی از هزار است و آنها را به ترتیب حروف معجم مرتب ساختم و اسانید آنها را برای اختصار انداختم و آخر کلمات را هم چون ذوق و طبع مردمان متمایل به سجع بود و به گوش خوشتر است، مسجع قرار دادم و آن را غرر الحکم و درر الکلم نامیدم. (۳). «آمدی» با چنین انگیزه و روشی ۱۱۰۵۰ جمله‌ی کوتاه از سخنان حکمت آمیز امیر مومنان (ع) را گرد آورد که پس از او پیوسته مورد توجه و مراجعه و استفاده عالمان و محدثان و دوستان کلام علی (ع) بوده است و آن را به نظم در آورده و به چند زبان ترجمه کرده‌اند و نیز بر آن شرح‌های متعدد نگاشته‌اند. (۴). صفحه ۱۰۵. **** (۱) عبدالله بن عيسى الاصفهاني الشهير بالافندي، رياض العلماء و حياض الفضلاء، تحقيق السيد احمد الحسيني، الطبعة الاولى، مكتبة المرعشي النجفي، قم ۱۴۰۱ ق. ج ۳، صص ۲۸۴-۲۸۱، مستدرک

الوسائل، ج ۳، صص ۴۹۱-۴۹۲، روضات الجنات، ج ۵، صص ۱۶۴-۱۶۲، الذريعة، ج ۱۶، صص ۳۹-۳۸. ۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲. ۳) جمال الدين محمد خوانسارى، شرح غرر الحکم و درر الکلم، با مقدمه و تصحيح و تعليق ميرجلال الدين حسيني ارموى، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰، ش. ج ۱، صص ۷-۸. ۴) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۷۶-۷۵.

مشور الحكم

تأليف «ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد بکرى» مشهور به «ابن جوزى» از بزرگان علای اهل سنت، در گذشته به سال ۵۹۷ هجرى. (۱). «ابن جوزى» مردى فاضل و محقق بود و در تفسير، حديث، صناعت موعظه و کليه ی علوم متبحر بود و در فنون و علوم گوناگون تالیفاتی داشت. (۲). نقل کرده اند که وقتى تراشه ی قلمهاىى که او با آنها در طول عمر خود قلم زده بود جمع شد، چیزی انبوه گردید و او وصیت کرده بود که آب غسل پس از مرگش را با آن تراشه قلمها گرم نمایند و چون پس از مرگش به وصیت او عمل کردند، آب آب گرم کافى بود و زیاد هم آمد. (۳). «ابن جوزى» دارای تالیفاتی بسیار بوده که از آن جمله است: زاد المسیر فى علم التفسیر، المنتظم، الموضوعات، الوجوه و النظائر، الحقائق، (صفحه ۱۰۶) التحقيق فى مسائل الخلاف، جامع المسانید، الواهيات، الضعفاء، تلخیص المفهوم، المذهب فى المذهب، اليواقیت، صفوه الصفوه، اخبار النساء، صیدالخطر، الوفاء باحوال المصطفى، مناقب على، ما قبل الحسن و فضائل الايام. (۴). ۱۰. الحكم المنسوب: تألیف «عزالدين عبدالحمید بن هبه الله ابن ابى الحديد معتزلى» دانشمند و ادیب و متکلم و فقیه و مورخ و شاعر بزرگ معتزلى مذهب و شار گرانقدر نهج البلاغه، در گذشته به سال ۶۵۶ هجرى. (۵). «ابن ابى الحديد» در پایان شرح خود بر نهج البلاغه هزار کلمه از کلمات قصار امیرمومنان (ع) را آورده و متذکر شده است که این کلمات را سید رضی جمع آورى ننموده و منسوب به آن حضرت است. (۶) او در مدائن دیده به جهان گشود و دوران جوانی را در آنجا گذراند و به تحصیل علوم پرداخت و به معتزله گرایش یافت و در برخی علوم بى مانند شد، سپس به بغداد رفت و مورد توجه دستگاه دولت عباسی قرار گرفت و عهده دار مشاغل مهم گردید. نخست دبیر دارالتشریفات شد و سپس به دبیری خزانه اموال دولتی منصوب گردید و پس از آن دبیر دیوان خلافت شد. مدتی بعد به عنوان ناظر بیمارستان گماشته شد و سرانجام عهده دار سرپرستی کتابخانه های بغداد گردید. (۷) پس از تصرف بغداد به دست مغلولها از جمله کسانی بود که از کشته شدن نجات یافت و نزد خواجه نصیرالدین طوسی رفت و امور کتابخانه های بغداد به او و برادرش موفق الدین و علی بن انجب واگذار شد ولی دبیری نیاید که در گذشت. (۸). از جمله آثار اوست: الفلک الدائر على المثل السائر، نظم فصیح ثعلب، القصائد السبع العلویات، العبقری الحسان، الوشاح الذهبی فی العلم الالبی، القصائد المستنصریات و دیوان شعر. (۹). صفحه ۱۰۶. ***** (۱) وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۱۴۲-۱۴۰، شمس الدی ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، تذکره الحفاظ، تصحیح عبدالرحمن بن یحیی المعلمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۴، صص ۱۳۴۸-۱۳۴۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، صص ۳۸۴-۳۶۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۷. (۲) وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۰. (۳) همان، ص ۱۴۱. (۴) وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۱۴۰، تذکره الحفاظ، ج ۴، صص ۱۳۴۴-۱۳۴۳، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، صص ۳۶۹-۳۶۸. (۵) وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۹۲، مجمع الادب، ج ۱، صص ۲۱۴-۲۱۳، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲، فوات الوفيات، ج ۲، صص ۲۶۲-۲۵۹، الوافی بالوفیات، ج ۱۸، صص ۸۰-۷۶، روضات الجنات، ج ۵، صص ۲۶-۱۹، شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، مقدمه، صص ۱۸-۱۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۷۸-۷۷. (۶) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲۰، ص ۲۵۱. (۷) مجمع الادب، ج ۱، ص ۲۱۳، شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، مقدمه، ص ۱۵. (۸) مجمع الادب، ج ۱، ص ۲۱۴، شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، مقدمه، ص ۱۸. (۹) روضات الجنات، ج ۵، ص ۲۱، شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، مقدمه، صص ۱۹-۱۸.

مؤلف اين كتاب مشخص نيست كه چه كسى است، اما وي در مقدمه‌ي تاليف خود انگيزه‌اش را كاري مي‌داند كه ابوعثمان جاحظ كرده است و در آن صد كلمه اميرمؤمنان (ع) را گرد آورده و بدان افتخار كرده است. او ياد آور شده است كه چون اين گونه ديدم، مصمم شدم كه بخشي از كلام اميرمؤمنان (ع) را گرد آورم و در اين راه از نهج البلاغه و دستور معالم الحكم و غرر الحكم و مناقب خطيب خوارزم و مثور الحكم و الفرائد و القلائد و الخصال و جز اينها بهره گريتم و تاليف خود را در سي باب و نود و يك (صفحه ۱۰۷) فصل بر اساس حروف معجم تنظيم كردم و نام آن را عيون الحكم و المواعظ گذاشتم. از اين كتاب نسخه‌هايي خطي موجود است. (۱). صفحه ۱۰۷. *****(۱) لذريعه، ج ۱۵، صص ۳۸۰-۳۷۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۸.

استخراج الوقائع المستقبله من كلام امير المومنين (ع)

تاليف «جمال الدين ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلي» عالم بزرگ و مورد وثوق و فقيه گرانقدر شيعه، در گذشته به سال ۸۴۱ هجري. «ابن فهد» در حله ديده به جهان گشود و نزد شاگردان شهيد اول و محقق اول تلمذ كرد. او در پارسايي و پروا پيشگي سر آمد بود و گذشته از آنكه فقيهي بلند مرتبه و برجسته بود، عارفي وارسته و اهل سلوكي و رياضت بود، چنانكه برخي آثارش جلوه گر مشرب عرفاني و سلوك الهی اوست. «ابن فهد» صاحب مقاماتي عالي و تاليفاتي ارزنده بود. از جمله آثار اوست: عده الداعي و نجاح الساعي، التحصين و صفات العارفين، المذهب البارع في شرح مختصر النافع، الموجز الحاوي، المحرر، المقتصر، شرح الارشاد و مصباح المبتدي و هدايه المهتدي. (۱). *****(۱) رياض العلماء، ج ۱، صص ۶۶-۶۴، روضات الجنات، ج ۱، صص ۸۴-۸۰، الكنى و الالقاب، ج ۱، صص ۳۷۵-۳۷۴، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۷۹-۷۸.

منتخب وصايا امير المومنين (ع) و حكمه

مجموعه‌اي است از كلمات اميرمؤمنان (ع) كه به ترتيب حروف معجم تنظيم شده و در پايان آن وصيت اميرمؤمنان (ع) به فرزندش حضرت حسين (ع) آمده است. از اين كتاب نسخه‌اي به خط نستعليق به قلم «ميرقاسم قره باغي» موجود است كه در سال ۹۹۱ هجري از كتابت آن فارغ شده است و تعليقاتي فارسي دارد. (۱). *****(۱) الذريعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲.

نظم وصيه امير المومنين (ع) لولده الحسين الشهيد (ع)

كتابي است مشتمل بر وصيت اميرمؤمنان (ع) به حضرت حسين (ع) كه به فارسي به نظم كشيده شده است و ابيات آغازين آن چنين است: كردم آغاز اين به نام خدا هم عطا بخش و هم عطا بخشا گفت سلطان اوليا به حسن كاي دل آرام جان و قرت عين نسخه‌اي از اين كتاب به خط «امين به مسيح» به سال ۱۱۰۴ هجري موجود است. (۱). *****(۱) همان، ج ۲۴، ص ۲۳۲.

وصاياي امير المومنين (ع)

مجموعه‌اي است از وصيتهاي اميرمؤمنان (ع) كه نسخه‌اي از آن به خط «سلطان محمد خوشنويس اصفهاني» به سال ۱۱۱۰ هجري موجود است. (۱). (صفحه ۱۰۸) *****(۱) همان، ج ۲۵، ص ۹۶.

وصايا امير المومنين (ع) لولده الحسن (ع)

كتابي است در وصيتهاي اميرمؤمنان (ع) به حضرت حسن (ع) همراه با ترجمه‌ي فارسي آنها. (۱). *****(۱) همان، ص ۱۰۵.

اللالی المشوره

رساله‌ای است منظوم در بحر رجز (ارجوزه) در شرح حدیث امیرمومنان (ع): «ان فساد العامه من الخاصه و الخاصه خمسہ اقسام: العلماء و الزهاد و التجار و العزاه و الحکام... الخ» تألیف «سید قطب الدین محمد» ملقب الاقطاب حسینی ذهنی شیرازی و آن را در ذیل ارجوزه‌ی خود در «عوامل نحو» قرار داده که آن را در سال ۱۱۳۰ هجری در قزوین به نظم کشیده است و بیت آغازین آن چنین است: الحمد لله وسیع الرحمه یرزق من یشاء نور الحکمه (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱، ص ۴۷۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸.

الصحیفه العلویه و التحفه المرتضویه

تألیف «عبدالله بن صالح بن جمعه بن علی بحرانی سماهیجی» از عالمان پارسا و بزرگوار بحرین، در گذشته به سال ۱۱۳۵ هجری که مجموعه‌ای از کلام امیرمومنان (ع) را بدون ذکر سند گرد آورده است. این کتاب چند بار چاپ شده است و آن الصحیفه العلویه الاولی نامیده‌اند. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۱.

انیس السالکین فی بعض کلمات امیرالمومنین (ع)

تألیف «سید زین العابدین بن ابی‌القاسم طباطبائی طهرانی» مشهور به «سید آقا» از شاگردان آیت الله مجدد «سید محمد حسن شیرازی» صاحب فتوای تنباکو، وی در سال ۱۳۰۳ هجری در تهران در گذشت و جنازه‌ی او به نجف اشرف منتقل شد و در آنجا به خاک سپرده شد. این کتاب گزیده‌ای است از «غرر الحکم و دررالکلم» آمدی که بر اساس حرف اول کلمات تنظیم شده است و مولف در سال ۱۲۹۳ هجری از تدوین آن فارغ شده است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۲، صص ۴۵۸-۴۵۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۱.

الصحیفه العلویه الثانیه

تألیف «حسین بن محمد بن تقی بن علی محمد طبرسی» مشهور به «محدث نوری» از فقیهان برجسته و محدثان خیبر و کم نظیر، در گذشته به سال ۱۳۲۰ هجری. از وی آثاری (صفحه ۱۰۹) گرانقدر بر جای مانده که از آن جمله است: مستدرک الوسائل، دارالسلام، نفس الرحمن فی فضائل سلمان، معالم العبر، جنة الماوی، کشف الاستار، لواء لواء و مرجان و تحیه الزائر. (۱). کتاب الصحیفه العلویه الثانیه مستدرکی است بر کتاب الصحیفه العلویه الاولی تألیف «سماهیجی». «محدث نوری» در این کتاب صد و سه دعا و مناجات امیرمومنان (ع) را گرد آورده است. (۲). صفحه ۱۰۹. **** (۱) شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه، انتشارات مرکزی، ۱۳۲۷ ش. ج ۱، صص ۱۵۳-۱۴۹، الاعلام، ج ۲، صص ۲۵۸-۲۵۷. (۲) الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۸۳-۸۲.

حکم علی بن ابی‌طالب (ع)

تألیف برخی از فضلالی مسیحی که با ترجمه و همراه با توضیحات و شرح در سال ۱۸۰۶ میلادی چاپ شده است. (۱). **** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۳.

گزيده‌اى است از سخنان امير مومنان (ع) از مولفى ناشناخته كه آنها را به ترتيب حروف الفبا تنظيم كرده است. (۱). ***** (۱) همان، صص ۸۴-۸۳.

مائۀ كلمه جامعہ

تأليف «شيخ عباس بن محمد رضا قمي» مشهور به «محدث قمي» عالم پارسا و محدث و رجال شناس برجسته در گذشته به سال ۱۳۵۹ هجری قمری. آثار و تالیفات «محدث قمی» بسیار و همه‌ی آنها مورد استفاده و اقبال عوام و خواص است. (۱). از جمله آثار اوست: الكنى و الالقاب، الانوار البهيه فى تواريخ الحجج الالهيه، متهى الامال، تتمه النتهى، سفينه البحار و مدینه الحكم و الاثار، الفوائد الرضويه، كحل البصر فى سيره سيد البشر، نفثه المصدور فيما يتجدد به حزن يوم العاشور، نفس المهموم فى مصيبه سيدنا الحسين المظلوم و مفاتيح الجنان. وی در کتاب ائۀ كلمه جامعہ صد سخن از امير مومنان (ع) را گزيده و شرحى مختصر به فارسى بر آنها نگاشته است. (۲). ***** (۱) الاعلام، ج ۳، ص ۲۶۵، فوائد الرضويه، مقدمه محمود شهابى، صص ج و د. (۲) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۴.

خطب امير المومنين (ع) فى الملاحم مع شرحها

مجموعه‌اى از خطبه‌هاى امير مومنان (ع) درباره‌ی فتنه‌ها و پيشگوييهاى آن حضرت در حوادث آينده پيش از ظهور امام زمان (ع) و هنگام ظهور و پس از آن كه «محمد حرز الدين على هندى» براى شاگردان خود املا كرده است. (۱). ***** (۱) همان، صص ۸۵-۸۴.

هدى و نور من كلام امير المومنين على بن ابي طالب (ع)

تأليف «ثروت منصور هيكل احمدى شرقاوى مصرى» كه مجموعه‌اى از خطبه‌ها و (صفحه ۱۱۰) سخنان و نامه‌هاى على (ع) را در هفت بخش تدوين كرده است. (۱). صفحه ۱۱۰. ***** (۱) همان، ص ۸۵.

منتخبات من حكم الامام على (ع)

تأليف «اسماعيل على يوسف اديب صحفى اردنى». (۱). ***** (۱) همان.

جوامع ماورد عن امير مومنان فى المواضع المختلفه

تأليف «محمد باقر محمودى» صاحب كتاب نهج السعاده فى مستدر ك نهج البلاغه. (۱). (صفحه ۱۴۵) ***** (۱) همان.

شناخت نهج البلاغه

نهج البلاغه چيست؟

«كتابى نهج البلاغه كه نازله‌ى روح اوست، براى تعليم و تربيت ما خفتگان در بستر منيت و در حجاب خود و خودخواهى، خود معجونى است براى شفا و مرهمى است براى دردهاى فردى و اجتماعى و مجموعه‌اى است داراى ابعادى به اندازه‌ى ابعاد يك انسان

و يك جامعه‌ي بزرگ انساني از زمان صدور آن تا هر چه تاريخ به پيش رود و هر چه جامعه‌ها به وجود آيد و ملتها متحقق شوند و هر قدر متفكران و فيلسوفان و محققان بيابند و در آن غور كنند و غرق شوند.» (۱). «نهج البلاغه» عنوان كتابي است كه در فرهنگ اسلامي مانند آفتاب نيمروز مي‌درخشد و صدفي مشحون به گوهرهايي از همت هاي عالي است. (۲). اين عنوان را شريف رضى بر منتخبى از خطبه‌ها و مواعظ، نامه‌ها و عهدنامه‌ها و كلمات کوتاه و قصار اميرمومنان على (ع) انتخاب كرد. (۳). اين كتاب مقدس شامل ۲۴۱ خطبه و سخن، ۷۹ نامه و رساله و ۴۸۹ كلمه از سخنان گهربار پيشواي موحدان و امير بيان است. (۴). ***** (۱) بخشي از پيام امام خميني (ره) به مناسبت برگزاري كنگره هزاره نهج البلاغه (۲۷ ارديبهشت ۱۳۶۰)، صفيه نور، ج ۱، ص ۲۲۴. (۲) سيد هبه الدين شهرستاني، در پيرامون نهج البلاغه، ترجمه‌ي سيد عباس ميرزاده اهرى، چاپ سوم، بنياد نهج البلاغه، ۱۳۵۹ ش. ص ۱۹. (۳) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۷. (۴) در نسخه‌ها و شروح مختلف نهج البلاغه اين تعداد اندكي مختلف است و دليل آن اين است كه برخي، يك خطبه و جز آن را دو بخش نموده و گاهي دو خطبه و غير آن را تحت يك عنوان و شماره ذكر کرده‌اند. ر. ك: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۸.

انگيزه‌ي تاليف

شريف رضى در مقدمه‌اي كه بر گردآوري بي‌نظير خويش از سخنان اميرمومنان على عليه‌السلام آورده، انگيزه جمع‌آوري و تاليف خود را چنين بيان کرده است: «در آغاز جواني و طراوت زندگاني به تاليف كتابي در خصايص و ويژگيهاي ائمه (ع) (صفحه ۱۴۶) دست زدم كه مشتمل بر خبرهاي جالب و سخنان برجسته‌ي آنان بود. انگيزه‌ي اين عمل را در آغاز آن كتاب يادآور شده‌ام و آن را آغاز سخن قرار داده‌ام. (۱) پس از گردآوري خصايص اميرمومنان (ع) موانع ايام و گرفتاريهاي روزگار مرا از تمام كردن باقي كتاب بازداشت. آن كتاب را به بابها و فصلهايي مختلف تقسيم کرده بودم و در پايان آن فصلي بود كه سخنان کوتاه امام (ع) در زمينه‌ي مواعظ و حكم و امثال و آداب نقل شده از او را- بجز خطبه‌هاي بلند و نامه‌هاي مفصل- در آن فصل آورده بودم. گروهی از دوستان، اين فصل را پسنديدند و از نكات بي‌نظير آن دچار شگفتي شدند از من خواستند كتابي تاليف كنم كه سخنان برگزيده‌ي امام در همه‌ي رشته‌ها و شاخه‌هاي گفتارش، از خطبه‌هاي آن حضرت گرفته تا نامه‌ها و مواعظ و ادبش را دربر داشته باشد، زيرا مي‌دانستند اين كتاب، دربر دارنده‌ي شگفتيهاي بلاغت و نمونه‌هاي ارزنده فصاحت و گوهرهاي ادبيات عربي و نكات درخشان از سخنان ديني و دنياي خواهد بود كه در هيچ كتابي جمع آوري نشده و در هيچ نوشته‌اي تمام جوانب آن گردآوري نگشته است، زيرا تنها اميرمومنان (ع) است كه سرچشمه و ابشخور فصاحت و منشا و آفريدگار بلاغت است، گوهرهاي نهفته‌اش به وسيله‌ي او آشكار گردیده و آيين و آدابش از او گرفته شده است. تمام خطبا و سخنرانان به او اقتدا کرده و همه‌ي واعظان بليغ از سخن او استمداد جسته‌اند. با وجود اين، او هميشه پيشرو است و آنان دنباله رو، او مقدم است و آنان موخر، زيرا سخنان آن حضرت رنگ علم الهی و عطر سخنان پيامبر را به همراه دارد. از اين رو خواسته‌ي آنان را اجابت كردم و اين كار بزرگ را آغاز نمودم، در حالي كه يقين داشتم سود و نفع معنوي آن بسيار است و بزودي همه جا را تحت سيطره‌ي خود قرار خواهد داد و اجر آن ذخيره‌ي آخرت خواهد بود و بدین وسيله خواستم علاوه بر فضاييل بي‌شمار ديگر، بزرگي قدر و شخصيت اميرمومنان (ع) را در فضيلت سخنوري نيز آشكار سازم، زيرا او تنها فردی است كه از ميان تمام گذشتگان كه سخني از ايشان به جا مانده، به آخرين مرحله‌ي فصاحت و بلاغت رسيده است. اما سخنان آن حضرت اقيانوسي است بي‌كرانه و انبوه گوهرهايي است كه هرگز درخشش آن كاستي نگیرد.» (۲). (صفحه ۱۴۷) ***** (۱) ر. ك: ابوالحسن محمد بن الحسين الموسی (الشريف الرضى) خصائص اميرالمومنين على بن ابی طالب (ع)، منشورات الرضى، قم، ۱۳۶۳ ش. صص ۴-۱. (۲) مقدمه نهج البلاغه، صص ۳۴-۳۳.

تبویب نهج البلاغه

سید رضی سخنان امیرمومنان (ع) را از میان کتابهای گوناگون استخراج کرده، با سبکی دلپذیر و مطلوب تنظیم نموده است. خود درباره نحوه باب بندی و تقسیم مطالب آن چنین نوشته است: «دیدم سخنان آن حضرت بر گرد سه محور می گردد نخست: خطبه‌ها و فرمانها، دوم: نامه‌ها و پیغام‌ها و سوم کلمات حکمت آمیز و موعظه‌ها، پس به توفیق الهی ابتدا خطبه‌های شگفت و سپس نامه‌های زیبا و سرانجام حکمتها و کلمات جالب را انتخاب کردم و هر یک را در بابی مستقل قرار دادم و هرگاه سخنی از آن حضرت در مورد بحث و مناظره یا پاسخ سوال و یا منظوری دیگر بود که به آن دست یافتم ولی جزء هیچ یک از این سه بخش نبود، آن را در مناسبترین و نزدیکترین باب قرار دادم. چه بسا قسمتهایی نامتناسب در این برگزیده‌ی سخنان آمده باشد، زیرا من در این کتاب نکته‌های شگفت و قطعه‌های درخشان را برگزیده‌ام و قصدم هماهنگی و نظم تاریخی و پیوستگی میان سخنان بوده است.» (۱).

***** (۱) همان، ص ۳۵.

تکرار در نهج البلاغه

بدین ترتیب سید رضی از سخنان امیرمومنان (ع) گزینشی زیبا کرد و با تبویبی جالب آنها را مرتب نمود. در این میان برخی سخنان تکرار شده است که شریف رضی در این باره می‌نویسد: «بسا در ضمن سخنان برگزیده، لفظی چندبار بیاید و موضوعی تکرار شود. عذرم در این باره آن است که در روایات مربوط به سخنان آن حضرت اختلافی شدید وجود دارد چه بسا اتفاق افتاده است که سخن برگزیده‌ای به حسب روایتی به دست آمده و به همان صورت نقل گردیده است، سپس روایتی دیگر به شکلی متفاوت با آن، یا با لفظی بیشتر یا با عبارتی زیباتر از آن، یافت شده است که به منظور استواری و درستی بیشتر این گزینش و غیرت ورزیدن در حفظ و نگهداری گوهرهای با ارزش کلام، اقتضا داشته است بار دیگر آن صورت از روایت را هم بیاورم، گاهی نیز فاصله‌ی زیاد زمانی موجب شده است که سخنی انتخاب شده، بار دیگر انتخاب گردد و این تکرار از روی سهو و فراموشی بوده است نه از روی قصد و توجه.» (۱). (صفحه ۱۴۸) چنین مواردی نه تنها از زیبایی و شگفتی «نهج البلاغه» نکاسته است که بر استواری و درستی این مجموعه افزوده است. صفحه ۱۴۸. ***** (۱) همان، ص ۳۶.

کمیت نهج البلاغه

«نهج البلاغه» گزینشی است بی‌نظیر از کلام انسانی بی‌بدیل: ۲۴۱ خطبه و کلام، ۷۹ نامه و مکتوب و ۴۸۹ حکمت و موعظه، چنانکه سید رضی خود اشاره دارد که آنچه در این مجموعه گرد آورده است، منتخب و گزیدای از سخنان امیرمومنان (ع) است، نه همه‌ی آنچه از آن حضرت در کتابها موجود بوده است. وی در این باره می‌نویسد: «ادعا نمی‌کنم که من به همه‌ی جوانب سخنان امام (ع) احاطه پیدا کرده، به طوری که هیچ یک از سخنان آن حضرت را از دست نداده باشم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه نیافته‌ام بیش از آن باشد که یافته‌ام و آنچه در اختیارم قرار گرفته است کمتر از آن چیزی باشد که به دستم نیامده است.» (۱). یعقوبی، مورخ برجسته، در گذشته به سال ۲۸۴ هجری، اظهار می‌کند مردم چهارصد خطبه از خطبه‌های آن حضرت را به خاطر سپرده‌اند و این خطبه‌ها میان ایشان رایج است و آنها را در خطبه‌ها و سخنان خود به کار می‌گیرند. (۲) همچنین مسعودی، مورخ نامدار، در گذشته به سال ۳۴۶ هجری، می‌نویسد: «آنچه مردم از خطبه‌های آن حضرت به خاطر سپرده‌اند، چهارصد و هشتاد و چند خطبه است که بالبدیهه ایراد می‌کرد و مردم آن را حفظ می‌کردند و می‌نوشتند و از هم می‌گرفتند.» (۳). علامه سبط ابن جوزی حنفی، در گذشته به سال ۶۵۴ هجری، نیز از قول شریف مرتضی تعداد خطبه‌های آن حضرت را چهارصد می‌نویسد. (۴) یعنی آنچه در دسترس وی

بوده، این مقدار بوده است و قطعا بسیاری از خطبه‌ها- با توجه به سخن مسعودی- در دسترس نبوده است. «قطب الدین راوندی» عالم بزرگ شیعی، در گذشته به سال ۵۷۳ مصر دیده بود که بالغ بر بیست و چند مجلد بوده است. (۵). ***** (۱) همان. (۲) احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح یعقوبی، مشاکله الناس لزمانهم، دارالکتاب الجدد، بیروت، ص ۱۵. (۳) مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۹. (۴) تذکره الخواص، ص ۱۱۴. (۵) کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، شرح نهج البلاغه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش. ج ۱، ص ۱۰۱.

وجه تسمیه و وجه شاخص کتاب

شریف رضی در وجه تسمیه این گنجینه‌ی گرانقدر به «نهج البلاغه» (راه روشن بلاغت) چنین اظهار داشته است (صفحه ۱۴۹) «پس از تمام شدن کتاب، چنین دیدم که نامش را نهج البلاغه بگذارم، زیرا این کتاب درهای بلاغت و سخنوری را به روی بیننده‌ی خود می‌گشاید و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد. هم دانشمند و دانشجو را بدان نیاز است و هم مطلوب سخنور و پارسا در آن وجود دارد.» (۱) او عنوانی را برای این کتاب جاودان برگزید که مناسبترین عنوان بود. «شیخ محمد عبده» در مقدمه‌ای که بر شرح خود بر نهج البلاغه نوشته است درباره این عنوان می‌نویسد: «این کتاب جلیل، مجموعه‌ایست از سخنان سید و مولای ما امیرمومنان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که سید شریف رضی از سخنان متفرق آن حضرت گزینش و گردآوری کرده و نام آن را نهج البلاغه نهاده است و من اسمی مناسبتر و شایسته‌تر از این اسم که دلالت بر معنای آن بکند، سراغ ندارم و بیشتر از آنچه این اسم بر آن دلالت دارد، نمی‌توانم آن را توصیف کنم.» (۲). نامی که شریف رضی برای تالیف خود انتخاب کرد گویای وجهی از کلمات علی (ع) بود که او را سخت مجذوب شیفته ساخته بود و این وجه نهج البلاغه یعنی فصاحت و بلاغت کلام و نفوذ آن تا عمق جان، هر کسی را متحیر می‌سازد. استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «سید رضی شیفته‌ی سخنان علی (ع) بوده است. او مردی ادیب و شاعر و سخن شناس بود... سید رضی به خاطر همین شیفتگی که به ادب عموما و به کلمات علی (ع) خصوصا داشته است، بیشتر از زاویه فصاحت و بلاغت و ادب به سخنان مولی می‌نگریسته است و به همین جهت در انتخاب آنها این خصوصیت را در نظر گرفته است، یعنی آن قسمت‌ها بیشتر نظرش را جلب می‌کرده است که از جنبه بلاغت برجستگی خاص داشته است و از این رو نام مجموعه‌ی منتخب خویش ر نهج البلاغه نهاده است.» (۳). صفحه ۱۴۹. ***** (۱) مقدمه نهج البلاغه، ص ۳۶. (۲) شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، صص ۱۳-۱۲. (۳) مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات عین الهی، ۱۳۵۸ ش. ص ۵-۴.

نیاوردن اسناد

شریف رضی در تالیف گرانقدر خود کلمات امیرمومنان (ع) را بدون ذکر اسناد آورده (صفحه ۱۵۰) است و نهج البلاغه «مرسل» است یعنی از سند رها شده است و سید رضی منقولان خود را جز در هفده مورد، آن هم به طور کلی، مستقیما از امیرمومنان (ع) نقل کرده و سلسله راویان حدیث را حذف کرده است. از این رو نهج البلاغه مرسل و فاقد پیوستگی سند است. البته پس از سید رضی جمعی از عالمان برای مشخص نمودن اسناد و مدارک نهج البلاغه و اثبات مستند بودن این مجموعه‌ی بی نظیر تلاش‌ها کرده‌اند و آثاری با ارزش تالیف نموده‌اند که در بخشی کتابشناسی نهج البلاغه بدان خواهیم پرداخت. اما در توضیح این امر که چرا شریف رضی سندهای این کتاب را نیاورده و خبرها را اسناد نکرده است. توجه به چند نکته راه گشاست: صفحه ۱۵۰.

جایگاه تالیف

سيد رضى در مقام تاليف كتابى فقهى يا گردآورى احاديث در احكام و امور شرعى نبوده است، (۱) بلكه همان طور كه خود وى در مقدمه‌ى نهج البلاغه تصريح كرده در پى آن بوده است كه كتابى تاليف كند كه دربر گيرنده‌ى شگفتيهاى بلاغت و نمونه‌هاى ارزنده فصاحت و گوهرهاى ادبيات عربى و نكات درخشان از سخنان دينى و دنيوى باشد كه در هيچ كتابى جمع آورى نشده و در هيچ نوشته‌اى تمام جوانب آن گرد آورى نگشته است، (۲) و در اين امر كاملا- موفق بوده است. «از اين رو نام مجموعه‌ى منتخب خویش را نهج البلاغه نهاده است و به همین جهت نیز اهمیتی به ذکر مآخذ و مدارك نداده است فقط در مواردی معدود به تناسبی خاص نام کتابی را می‌برد كه آن خطبه يا نامه در آنجا آمده است. در يك مجموعه‌ى تاريخى و يا حديثى در درجه اول بايد سند و مدرك مشخص باشد و گر نه اعتبار ندارد، ولى ارزش يك اثر ادبى در لطف و زيبايى و حلاوت و شيوايى ن است. در عين حال نمى توان گفت كه سيد رضى از ارزش تاريخى و ساير ارزشهاى اين اثر شريف غافل و تنها متوجه ارزش ادبى آن بوده است.» (۳).

***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷. (۲) مقدمه نهج البلاغه، ص ۳۴. (۳) سیرى در نهج البلاغه، ص ۵.

اعتبار سيد رضى

سيد رضى از چنان جلالت مقام و اعتبار علمى برخوردار بوده است كه تاليف بى نظيرش از همان ابتدا تاكنون همواره مورد اعتماد دانشمندان و فقيهان بزرگ و شيعه و محدثان بوده (صفحه ۱۵۱) است، چنانكه گستردگى دانش و ميزان تبحر او در علوم گوناگون و حسن انتخاب بى مانندش از تاليف بى دليلش كاملا آشكار است. (۱). شريف رضى با دقت علمى خاص خود از چشمه‌ى خورشيد گوهرهاى بى مانند را از منابع معتبرى كه در دسترس داشته برگزيده است. به بيان دكتر زكى مبارك: «چاره‌اى نيست جز اينكه اعتراف كنيم كه نهج البلاغه از اصلى معتبر نقل شده است.» (۲). شان سيد رضى نيز چنين اقتضا مى كند و درباره‌ى تاليف گرانقدر او بايد گفت روايات مرسل او مانند روايات مسند اوست كه وى در وثاقت بى نياز از توصيف است. (۳). صفحه ۱۵۱. ***** (۱) ر. ك: وسائل الشيعه، ج ۲۰، ص ۳۲۵، رياض العلماء، ج ۵، ص ۸۰. (۲) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۸۷. (۳) ن. ك: السيد مصطفى بن الحسين الحسينى التفرشى، نقد الرجال، طبع حجرى، طهران، ۱۳۱۸ ق. ص ۳۰۳، امل الامل، ج ۲، ص ۲۶۲.

شان نهج البلاغه

نهج البلاغه از چنان شانى برخوردار است كه هيچ كلامى و قلمى با آن قابل قياس نيست، به گونه‌اى كه نهج البلاغه خود حجت و دليل صحت و راستى خویش است. آفتاب آمد دليل آفتاب گر دليلت بايد از وى رو متاب (۱). درباره‌ى نهج البلاغه بايد اذعان كرد كه هيچ سندی گوياتر و محكم تر از الفاظ و معانى آن نيست و نهج البلاغه خود برترين شاهد صحت صدور آن از امير مومنان (ع) است. اين كتاب از نظر لفظ و معنا در حد اعجاز است و چه كسى جز على (ع) مى توانسته است چنين معجزه آسا سخن گويد؟ شريف رضى خود متوجه اين حقيقت بوده است و در مقدمه‌ى خویش بر نهج البلاغه يادآور شده است كه چون كتاب خصائص الاثمه را تاليف كرده و در انتهاى جزء نخست آن در فصلى نمونه‌هاى از كلام امير مومنان (ع) را آورده است، گروهى از دوستان، آن فصل را پسنديدند و از نكات بى نظير آن دچار شگفتى شدند. (۲). الفاظ و معانى نهج البلاغه چنان است كه نظير آن از نوايح سخنوران تاريخ صادر نشده است. از محالات عادى است كه كسى بتواند چنين عباراتى بسازد و ممكن نيست كسى بتواند با آن همتاى نمايد، چنانكه بزرگانى با مقايسه‌ى برخى خطبه‌ها و سخنان نام آوران عرصه‌ى فصاحت و بلاغت غير قابل قياس بودن كلام امير مومنان (ع) را با احدى ثابت كرده اند. «ابن ابى الحديد معتزلى» در مقايسه‌اى ميان خطبه جهاديه‌ى (۳) امير مومنان (ع) و خطبه‌اى از «عبدالرحيم ابن نباه» از بزرگان (صفحه ۱۵۲) خطباى تاريخ و خطيب يگانه‌ى عصر خویش، در گذشته به سال ۳۷۴ هجرى، (۴) سستى و ضعف خطبه‌ى «ابن نباه» را توضيح داده و يادآور شده است كه كلام على (ع) از نظر لفظ و معنا و سبك و سياق برگرفته

از قرآن کریم است که هیچ کلامی را با آن قیاس نتوان نمود و کلام علی (ع) نظیر و مانند ندارد و پس از قرآن کریم و کلام سید المرسلین، هیچ کلامی فصیح تر و والاتر و برتر و زیباتر و ارجمندتر از آن نیست. (۵) وی در مقایسه‌ای دیگر میان خطبه‌های امام (ع) و «ابن نباته» بی‌مانندی کلام امیرمومنان (ع) را آشکار کرده و یادآور شده است که سخن شناسان و آشنایان به علم بیان، چون به دیده‌ی انصاف بنگرند، دانند که جمله‌ای از نهج البلاغه برابر هزار جمله از «ابن نباته» است، بلکه برتر و والاتر است. (۶). «قلقشندی» مورخ و ادیب و نقاد برجسته، در گذشته به سال ۸۲۱ هجری، (۷) در مقایسه‌ای میان حکمتی از امام (ع) و سروده‌ی یکی از شاعران معروف عرب در موضوعی واحد، به برتری والاتری بی‌قیاس کلام امیرمومنان (ع) اشاره کرده است. (۸). هر سخن شناس و اهل معرفتی که به نهج البلاغه توجه نموده و در الفاظ و معانی آن تأمل کرده است، در شگفتی فرورفته و در برابر عظمت آن اظهار عجز نموده است. (۹). صفحه ۱۵۲. ***** (۱) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷. (۲) مقدمه، ص ۳۴. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷. (۴) ر. ک: وفیات الاعیان، ج ۳، صص ۱۵۸-۱۵۶. (۵) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۸۳-۸۰. (۶) همان، ج ۷، صص ۲۱۴-۲۱۱. (۷) ر. ک: الاعلام، ج ۱، ص ۱۷۷. (۸) احمد بن علی القلقشندی، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء شرحه و علق علیه و قابل نصوصه حسین شمس الدین، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱، صص ۹۰-۸۹. (۹) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۹۹-۸۷.

کتابی شگفت

نهج البلاغه نازله‌ی روح امیرمومنان علی بن ابی‌طالب (ع) و چون خود آن حضرت شگفت و شگفت‌آور است و همان‌گونه که مولای موحدان، آدمیان را شیفته و واله خود می‌سازد، نهج البلاغه نیز با روی آوردن‌گان به خود چنین می‌کند. نهج البلاغه از وجوه مختلف شگفت و بی‌نظیر و در والاترین مرتبه است: الفاظ و جملات، بافت و هندسه‌ی کلام، قوت و استحکام، آهنگ و موسیقی کلام، لطافت و سحر بیان و معانی و تاثیر بر جان. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد: «از امتیازات برجسته‌ی سخنان امیرالمومنین که به نام نهج البلاغه امروز در دست ما است، این است که به زمینه‌ای خاص نیست. علی (ع) به تعبیر خودش تنها در یک میدان اسب نتاخته است در میدانهای گوناگون که احيانا بعضی با بعضی متضاد است تکاور بیان را به جولان آورده است. نهج البلاغه شاهکار است، اما نه تنها در یک زمینه، (صفحه ۱۵۳) مثلاً: موعظه، یا حماسه، یا فرضا عشق و غزل، یا مدح و هجا و غیره، بلکه در زمینه‌های گوناگون. اینکه سخن شاهکار باشد ولی در یک زمینه البته زیاد نیست و انگشت شمار است، ولی به هر حال هست. اینکه در زمینه‌های گوناگون باشد ولی در حد معمولی نه شاهکار، فراوان است، ولی اینکه سخنی شاهکار باشد و در عین حال محدود به زمینه‌ای خاص نباشد، از مختصات نهج البلاغه است. بگذریم از قرآن کریم که داستانی دیگر است، کلام شاهکار را می‌توان پیدا کرد که به اندازه‌ی نهج البلاغه متنوع باشد؟ سخن نماینده‌ی روح است. سخن هر کس به همان دنیایی تعلق دارد که روح گوینده‌اش به آنجا تعلق دارد. طبعاً سخنی که به چندین دنیا تعلق دارد نشانه‌ی روحیه‌ای است که در انحصار یک دنیای بخصوص نیست. و چون روح علی (ع) محدود به دنیایی خاص نیست، در همه‌ی دنیاها و جهانها حضور دارد و به اصطلاح عرفا، انسان کامل» و «کون جامع». «جامع همه‌ی حضرات» و دارنده‌ی همه‌ی مراتب است، سخنش نیز به دنیایی خاص محدود نیست. از امتیازات سخن علی این است که به اصطلاح شایع عصر ما چند بعدی است، نه یک بعدی. خاصیت همه جانبه بودن سخن علی و روح علی مطلبی نیست که تازه کشف شده باشد، مطلبی است که حداقل از هزار سال پیش اعجابها را برمی‌انگیخته است. سید رضی که به هزار سال پیش تعلق دارد، متوجه این نکته و شیفته‌ی آن است، می‌گوید: «از عجایب علی (ع) که منحصر به خود او است و احدی با او در این جهت شریک نیست، این است که وقتی انسان در آن گونه سخنانش که در زهد و موعظه و تنبه است تأمل می‌کند و موقتا از یاد می‌برد که گوینده‌ی این سخن، خود، شخصیت اجتماعی عظیمی داشته و فرمانش همه جا نافذ و مالک

الرقاب عصر خویش بوده است، شک نمی‌کند که این سخن از آن کسی است که جز زهد و کناره‌گیری چیزی را نمی‌شناسد و کاری جز عبادت و ذکر ندارد، گوشه‌ی خانه یا دامنه‌ی کوهی را برای انزوا اختیار کرده، جز صدای خود چیزی نمی‌شود و جز شخص خود کسی را نمی‌بیند و از اجتماع و هیاهوی ن‌بی‌خبر است. کسی باور نمی‌کند که سخنانی که در زهد و تنه و موعظه تا این حد موج دارد و اوج گرفته است، از آن کسی است که در میدان جنگ تا قلب لشکر فرو می‌رود، شمشیرش در اهتزاز است و آماده‌ی ربودن سر دشمن است، دلیران را به خاک می‌افکند و (صفحه ۱۵۴) از دم تیغش خون می‌چکد و در همین حال این شخص زاهدترین زهاد و عابدترین عباد است.» (۱). سید رضی آنگاه می‌گوید: «من این مطلب را فراوان با دوستان در میان می‌گذارم و اعجاب آنها را بدین وسیله بر می‌انگیزم.» (۲). شیخ محمد عبده نیز تحت تاثیر همین جنبه‌ی نهج البلاغه قرار گرفته است، تغییر پرده‌ها در نهج البلاغه و سیر دادن خواننده به عوالم گوناگون بیش از هر چیز دیگر مورد توجه و اعجاب قرار گرفته است، چنانکه خود او در مقدمه‌ی شرح نهج البلاغه‌اش اظهار می‌دارد.» (۳). شیخ محمد عبده می‌نویسد: (۴). «به واسطه‌ی اطلاع بر کتاب نهج البلاغه به طور تصادف و بدون رنج و کوشش، حکم تقدیر با من روی وفاداری نشان داده است. در هنگام آشفته‌گی حال و تشویش خاطر و گرفتاریهای گوناگون و خستگی از کار بر این کتاب دست یافتم، آن را موجب تسلیت و وسیله‌ی خلوت دانستم. بعضی از صفات آن را از نظر گذراندم و قسمتی از عبارات آن را از موارد مختلف و موضوعات متفرق تامل کردم. در هر مقامی در صفحه‌ی خیال میدان جنگی را برپا می‌دیدم، گویا آتش زد و خورد در گرفته و حمله‌های پی در پی شروع شده است، در آن میان برای بلاغت اقتدار و دولتی است و برای فصاحت سرفرازی و صولتی است، اوهام نیز به سرکشی و تاخت و تاز در آمده، شکوک هم به فعالیت و بازیگری برخاسته، لشکرها و دسته‌های جنگجوی خطابه در صفوف منظم قرار گرفته با پیوستگی و نظمی کامل پیش می‌روند، با شمشیرهای منطق درخشان و نیزه‌های دل شکاف برهان، به کارزار پرداخته و با دندانهای تیز، خون قلبها را مکیده (ماده اوهام را از قلبها بیرون می‌کشند) و تاخت و تاز و سوسه‌ها را از کار می‌اندازند، خیالات فاسد را هر یک پس از دیگری به خاک هلاک می‌افکنند. چیزی نمی‌گذشت حق را فیروزمند و باطل را در هم شکسته و گرد و غبار فتنه را فرونشسته می‌دیدم. هیجان شوک آرام شده، هرج و مرج و اشتباهات برطرف گردیده، زمامدار این دولت عقل و منطق، قهرمان این حمله‌ی بلاغت و سخنوری همان پرچمدار فاتحش امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب است. وه چه مناظری در تامل صفحات این کتاب در جلوی دیده‌ی عقل نمایان می‌گشت، از هر موضعی به موضع دیگر منتقل می‌شدم، حس می‌کردم که منظره‌ها تغییر می‌یابد! مشاهداتی نو به نو پیش می‌آید. گاهی خود را در عالمی می‌دیدم که ارواح عالیه در (صفحه ۱۵۵) حله‌هایی از عبارات زیبا و به تعمیرش سرگرم بودند و آن ارواح در اطراف نفوس زکیه طواف می‌کردند و به قلبهای پاک از آلائش نزدیک می‌شدند و با وحی ضمیر به رشدش هدایت می‌کردند و به طرف هدفهای عالی متوجهش می‌کردند و از لغزشگاهها برکنارش می‌بردند و به شاهراه فضل و کمالش می‌رساندند. زمانی از پشت پرده‌ی عبارات قیفه‌های عبوس و دندانهای تیز آشکار می‌گشت، ارواح مقدسی می‌دیدم در پوست پلنگ و با چنگال شکاری که برای ربودن صید، خود را درهم کشیده به چابکی از جا بسته و دلها را چون باز شکاری صید نموده و از چنگال هواهای پستش ربوده و عقاید باطل و اندیشه‌های شیطانی را از میان برده است. بار دیگر عقلی نورانی را که شباهتی به مخلوق جسمانی نداشت مشاهده می‌کردم از موبک الهی جدا شده خود را پیوسته‌ی روح انسانی نموده و روح انسانی را از آلودگیها و پوششهای طبیعی برهنه کرده، تا ملوت اعلا- صعودش داده و تا حد منظره‌های اجلی بالا-یش برده و پس از خلاصی‌اش از شائبه‌های اشتباهات در ردیف قدسیان نشسته عمران قرارش داده است. و در لحظاتی چند، با گوش جان، آهنگ ندای آن خطیب حکمت را می‌شنیدم که زمامداران و اولیای امور امت را می‌خواند تا به مواقع صواب آشنا و به مواضع اشتباهاتشان بینا کند و از لغزشها بهراساند و به دقایق سیاست و راههای حساس حیاتی متوجهشان گرداند. سپس ن را بالای کرسی سیاست برنشانده به مقام عالی تدبیر مملکت صعودشان داده خود مراقب جزئیات حسن سلوک و رفتار آنان است... هیچ مقصودی از مقاصد عالی را در نظر نگرفته مگر آنکه

حقیقت را به نحو اتم و اکمل ادا کرده و هر اندیشه‌ی دقیق و فکری که در خاطر آمده با قدرتی مخصوص آن را در لباس عبارات رسا تعبیر نموده است.» (۵). الفاظ نهج البلاغه چون گوهرهایی به نیکویی و هنرمندی تراش خورده و چون مرواریدهای سفته و با نظمی خاص به رشته در آمده است که در خدمت والا-ترین معانی و عمیق‌ترین اندیشه و موثرترین ذوق انسانی قرار گرفته و از موسیقی ویژه‌ی آن موضوع بهره‌مند شده است، به گونه‌ای که این الفاظ و معانی در موضوعات متنوع و رنگارنگ، خواننده را با خویش همراه می‌سازد و در عرصه‌های گوناگون سیر می‌دهد، عواطفش را متأثر می‌نماید، روحش را تلطیف می‌کند، عقلش را نورانی می‌سازد و دیده‌اش را بصیر می‌نماید. (صفحه ۱۵۶) «تعجب ادبا تنها به ملاحظه انجام الفاظ نهج البلاغه نیست و دهشت تحریر دانشمندان منحصر به این نیست که تفوق معانی بلیغ آن به سر حد اعجاز رسیده است، بلکه تمام شفقتی و تحیر انسان، همه و همه در تنوع مقاصدی است که در این خطبه‌ها و کلام است و هدفها و منظوره‌های گوناگونی است که در آن می‌باشد. می‌بینید ضمن اینکه از وعظ و پند و اندرز و زهد و زجر سخن می‌گوید، به امور جنگی و بسیج عمومی برای جهاد می‌پردازد، سپس رشته‌ی سخن را به آموزش عملی آنها و درسهای عالی از چگونگی آسمانها و بحثهای نجومی و اسراری از موجودات زمینی و آنچه در آسمان نهفته است می‌کشاند و از آنجا به فلسفه‌ی آفرینش و اثبات وجود آفریدگار جهان و تفنن در معارف الهی و بحث خداشناسی و کیفیت مبدا و معاد پرداخته و توجه خود را به امور مملکت داری و سیاست کشوری و زندگی ملتها معطوف می‌دارد و به دنبال آن از آشنا ساختن مردم به فضایل اخلاقی و قوانین اجتماعی و آداب معاشرت و مکارم اخلاق و ظواهر زندگی دنیا و غیر از اینها از مقاصد گوناگونی که با متجلی‌ترین مظاهر خود در نهج البلاغه می‌درخشد، سخن می‌گوید.» (۶). نهج البلاغه چشمه‌ای است از خورشید حقیقت که رایحه‌ی وحی الهی و شمیم کلام نبوی از آن استشمام می‌شود. کتابی که دربر گیرنده حکمت‌های متعالی، قوانین راستین سیاسی، مواظب نورانی، سلوک الهی، نظام تربیتی، آیین حکومت داری، سنت‌های تاریخی و عرفان حقیقی است. شیخ آقابزرگ تهران درباره‌ی این کتاب شگفت می‌نویسد: «پس از انقطاع وحی الهی کتابی از نظر اعتماد و اطمینان چون نهج البلاغه تدوین نشده اس. نهج البلاغه راه روشن علم و عمل است که پرتوی از علم الهی بر آن تابیده است و بوی خوش کلام نبوی از آن به مشام می‌رسد. نهج البلاغه صدف مرواریدهای حکمت و گنجینه یاقوت‌های سخن است. موعظه‌های رسا و پر نفوذ آن در میان خطبه‌ها و نامه‌ها قلبها را مجذوب می‌سازد و به سوی خود می‌کشد و کلمات قصار و حکمت‌های کوتاه آن ضامن سعادت دنیا و آخرت است و جویندگان حقیقت را به دیدن گم گشته‌ی خویش ارشاد و راهنمایی می‌کند و فرزندگان را به راه سیاست و سیادتشان رهنمون می‌سازد.» (۷). «نهج البلاغه از لحاظ اشتها و مقام والا- و ارزشمندی و جایگاه بلندی که دارد همچون آفتاب نیمروز است که درخشش و روشنی آن بر کسی پوشیده و پنهان نیست و (صفحه ۱۵۷) چقدر زشت است که خردمند بینا بپرسد که آفتاب تابان چیست؟ در حالی که می‌بیند پرتو آن سراسر عالم را فرا گرفته است. نهج البلاغه نیز چنین است، زیرا آوازه‌ی آن شرق و غرب عالم را پر ساخته و اخبار آن به گوش جهانیان رسیده است. از تعلیمات آن تمام افراد نوع بشر نورانی می‌شوند و بهره می‌گیرند، زیرا محتوای این کتاب از گنجینه‌ی وحی الهی صادر گردیده است. نهج البلاغه در تبلیغ و تعلیم برادر قرآن کریم است، دوی درد هر دردمندی و داروی هر بیماری در آن است و آن دستورالعملی است که موجبات رسیدن به سعادت زندگی این جهانی و سیادت زندگی آن جهانی را فراهم می‌سازد، با این فرق که قرآن را حامل وحی الهی بر قلب پیامبر امین (ص) نازل کرده است و نهج البلاغه انشای باب مدینه‌ی علم پیامبر و حامل وحی او، سرور یکتاپرستان و پیشوای پروا پیشگان، امیر مومنان علی (ع) است.» (۸). نهج البلاغه سرچشمه‌ی معارف الهی و حکمت نورانی است. پرفسور هانری کربن می‌نویسد: «نهج البلاغه پس از قرآن و احادیث پیامبر، در درجه‌ی نخست اهمیت قرار دارد، نه تنها به طور کلی برای حیات مذهبی تشیع، بلکه برای تفکر فلسفی شیعه. از این رو می‌توان نهج البلاغه را از مهمترین سرچشمه‌های اصول عقاید دانست که از طرف متفکران شیعه و بویژه از سوی متفکران دوره‌ی چهارم مورد توجه و تعلم قرار گرفته است. تاثیر این کتاب از چند جهت احساس می‌شود: تنظیم ارتباط منطقی در کلام، روش

استنتاج صحيح و اصولي، ابداع و خلق اصطلاحات فني در زبان عربي که اين اصطلاحات با زيبايي و غناي فراوان در زبان ادبي و فلسفي وارد شده است و همه اينها از متون يوناني چه به زبان عربي ترجمه شده کاملاً مستقل است... فلسفه‌ي شيعه ترکيب و شکل خاص خود را از اين سرچشمه اتخاذ کرده است، زيرا متفکران شيعه با توجه به آنکه کلمات امام، يک دوره‌ي کامل فلسفه را تشکيل مي‌دهد، از اين کتاب کليه‌ي مطالب مربوط به الهيات را استساخ کرده‌اند.» (۹). نهج نه تنها سرچشمه‌ي معرفت‌هاي نوراني است، بلکه طبيب الهی نفوس انسانی است. به تعبير استاد امين نخله: «هرگاه کسی بخواهد بيماري نفس خود را درمان نمايد، بايد به کلام امام در نهج البلاغه روي آورد و راه رفتن در پرتو نهج البلاغه را بياموزد.» (۱۰). (صفحه ۱۵۸) روي آوردن به نهج البلاغه، به منزله‌ي نشستن رد مدرسه‌ي تعليم و تربيت اميرمومنان (ع) و تأثير گرفتن از روح آن حضرت و پرورده شدن به خوي آن حضرت است. دکتر زکي مبارک مي‌گويد: «من معتقدم که مطالعه‌ي نهج البلاغه، روح مردانگي و شهامت و عظمت نفس را به انسان انتقال مي‌دهد، زيرا از روح پرتواني صادر شده است که در دشواريها و مصيبتها با همت شير گونه‌ي خود مواجه گشت.» (۱۱). شگفتي الفاظ و معاني نهج البلاغه و هندسه‌ي معجزه آسا و موسيقي قدسي آن هر انسان صاحب ذوق و اندیشه را متأثر و منقلب مي‌سازد. «جرج جرداق» انديشمند برجسته مسيحي در برخورد با نهج البلاغه، اين کتاب شگفت را چنين توصيف مي‌کند: «آيا درباري نهج البلاغه تحقيقي کرده‌اي؟ نهج البلاغه که از فکر و خيال و عاطفه آياتي به دست داده که تا انسان هست و تا خيال و عاطفه و فکر انساني وجود دارد، با ذوق بديع ادبي و هنري او پيوند خواهد داشت. آيات به هم پيوسته و متناسب، جوشان از حسي عميق و ادراکي ژرف، بيان شده با شور و شوق واقعي و گرمي حقيقت، با ميل به شناخت ماوراي اين حقيقت و واقعي... زيبا و نغز که زيبايي موضوع و بيان در آن به هم آميخته تا آنجا که تعبير با مدلول و شکل با معني چنان يکي مي‌شود و متحد مي‌گردد که حرارت با آتش و نور با خورشيد و هوا با هوا يکي هستند! و تو در قبال آن چيزي نستي مگر به مثابه‌ي مردی در برابر سيل خروشان و دريای موج و بادی که می‌وزد و تکان می‌دهد. يا مانند مردی در مقابل يک پديده‌ي طبيعي که بايد بالضروره و به حکم جبر جريان، به آن نحوی باشد که اکنون هست... با يگانگي و وحدتي که اگر در اجزای آن تغييری داده شود، وجود آن می‌رود و تغيير ماهيت می‌دهد! بياني است که در اشتراک حس شنوايي با عقل آن چنان است که معاني را به شکل زمزمه‌ها و سرودهايی در می‌آورد که آنها آن سان که طبيعت زنده می‌خواهد و می‌جوید، خود دارای معاني کاملی هستند. و از نقطه نظر اشتراک حس دید و بينايي با عقل به طوري است که گویی معاني را به صورت تابلوهای هنري بدیعی در می‌آورد که دارای خطوط، شکلها و رنگهايی است و ناگهان برای تو جهاني است مملو از بدایع هنري، آميخته با شکلها و آهنگها، سرودها و رنگها! بياني است که اگر برای انتقاد سخن گوید، گویی تندباد خروشانی است. اگر فساد و مفسدين را تهديد کند همچون آتشفشانهای سهمناک و پر غرش زبانه می‌کشد و اگر به (صفحه ۱۵۹) استدلال منطقي پردازد، عقلها و احساسات و ادراکات بشري را مورد توجه قرار می‌دهد و راه هر دليل و برهاني را می‌بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت می‌کند و اگر به رای و تفکر و دقت دعوت کند، حس و عقل را در تو همراه می‌سازد و به سوی آنچه که می‌خواهد سوق می‌دهد و تو را با جهان و هستی پيوند می‌دهد و نیروها و قوای تو را متحد می‌گرداند تا حقيقت را کشف کنی! و اگر تو را پند و اندرز دهد، مهر پدر و عاطفی پدری و راستی و وفای انسانی و گرمی محبت بی انتها را در آن خواهی یافت. و اگر برای تو از ارزش هستی و زيباييهای خلقت و کمالات جهان هستی سخن گوید، آنها را با مرکبي از نور ستارگان در قلب تو می‌نويسد! بياني است بلاغت از بلاغت و قرآنی از قرآن! بياني است که در اسباب و اصول بيان عربي، به آنچه که بوده و خواهد بود، پيوند دارد، تا آنجا که درباري گفته‌اند: گفتار او از کلام خداوند پايين تر و از سخن مخلوق بالاتر است.» (۱۲) و نهج البلاغه چنين کتاب شگفتی است. دکتر زکي نجيب در اين باره می‌نويسد: «هنگامي که به همين منتخب کلمات امام علي (ع) که شريف رضى برگزيده و بدان نهج البلاغه نام نهاده است به دقت می‌نگريم، خود را در مقابل دنيايي از شگفتي تعبير و عمق معني، حيرت زده می‌يابيم. اگر بخواهيم گفته‌های علي (ع) را تحت

عناوینی کلی قرار دهیم، ملاحظه می شود که بخش اعظم آن در اطراف سه موضوع اصلی، خدا، جهان و انسان دور می زند و این هر سه، موضوعاتی است که همواره اهم کوشش فیلسوفان گذشته و حال، بدان برمی گردد. (۱۳). ***** (۱) مقدمه نهج البلاغه، صص ۳۶-۳۵. (۲) همان ص ۳۶. (۳) سیری در نهج البلاغه، صص ۲۸-۲۶. (۴) شرح نهج البلاغه عبده، صص ۱۲-۱۱. (۵) سید محمد مهدی جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، پژوهش و برگردان و ویراستاری با استفاده از ترجمه‌ی سید محمود طالقانی، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ ش. ج ۱، صص ۶۵-۶۳. (۶) در پیرامون نهج البلاغه، صص ۲۴-۲۳. (۷) الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۴. (۸) همان، ج ۱۴، ص ۱۱۱. P.۴۶۹۱, Paris, Galimard. Vol, Philosophie al ed. (۱۰) dramilag, Corbin, Henri. مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۹۲-۹۱. (۱۱) عبقریه الشریف الرضی، ج ۱، ص ۲۹۶. (۱۲) جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانیت، ترجمه‌ی سید هادی خسرو شاهی، موسسه‌ی مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴ ش. ج ۱، صص ۶۸-۶۶. (۱۳) المعقول و اللامعقول فی التراث العربی، ص ۳۰، به نقل از: محمد حسن آل یاسین، نهج البلاغه از کیست؟ ترجمه‌ی محمود عابدی، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۰، ش. ص ۱۸.

تردید در انتساب نهج البلاغه به امام

برخی از تذکره نویسان و مولفان تراجم و رجال در کتابهای خود در انتساب نهج البلاغه به امیرمومنان علی (ع) تردید روا داشته‌اند و آن را ساخته‌ی جمعی از سخنوران شیعی و از جمله شریف رضی یا شرف مرتضی معرفی کرده‌اند و گفته‌اند که نسبت دادن بخش عمده‌ای از نهج البلاغه به علی بن ابی طالب (ع) نسبتی نادرست است. «برای بعضی از گذشتگان دشوار بوده است که بپذیرند نهج البلاغه نمونه‌ای از کلام علی (ع) و نموداری است خط مشی کلی او در دین و سیاست و اداره‌ی مملکت و (صفحه ۱۶۰) برنامه‌ای که وی می‌خواست در زمان خلافت خود آن را به اجرا در آورد. و از این جهت آن را آماج تیرهای شک و تردید کرده‌اند و پنداشته‌اند که نهج البلاغه از سخنان علی (ع) نیست، بلکه سید رضی - که آن را جمع کرده - خود ساخته و به آن حضرت نسبت داده است.» (۱). نخستین شخصی که در درستی انتساب نهج البلاغه به امیرمومنان علی (ع) تشکیک روا داشته، «ابن خلکان» (۲). در گذشته به سال ۶۸۱ هجری است. وی در ضمن شرح حال سید مرتضی می‌نویسد: «میان مردمان درباره گرد آورنده‌ی نهج البلاغه که مجموعه‌ای از سخنان امام علی بن ابی طالب (رض) است اختلاف نظر وجود دارد که آیا سید مرتضی آن را گرد آورده است یا بردارش سید رضی؟ و نیز گفته‌اند که این کتاب از کلمات علی نیست، بلکه همان کسی که آن را گرد آوری کرده، به وی نسبت داده است و همان کس، آن کلمات را ساخته و پرداخته است، والله اعلم.» (۳). پس از «ابن خلکان» عده‌ای دیگر هم، به همین سبک و سیاق، گفته‌ی او را تکرار کرده‌اند و انتساب نهج البلاغه به امام علی (ع) را مورد تردید قرار داده‌اند. «ابن اثیر حلبی» در گذشته به سال ۷۳۷ هجری، در کتاب «المختصر المختار من وفيات الاعیان»، همین مطلب را عیناً آورده است. (۴). «شمس الدین ذهبی» در گذشته به سال ۷۴۸ هجری، در شرح حال سید مرتضی می‌نویسد: «وی متهم به ساختن و جعل کتاب نهج البلاغه است.» (۵). «صلاح الدین صفدی» در گذشته به سال ۷۶۴ هجری، در شرح حال شرف مرتضی سخن «بان خلکان» را تکرار کرده است. (۶) البته «صفدی» در شرح حال شریف رضی می‌نویسد: «گمان می‌کنند که نهج البلاغه انشای اوست ولی من از شیخ الامام علامه تقی الدین احمد بن تمیمه رحمه الله تعالی شنیدم که می‌گفت چنین نیست که نهج البلاغه انشای سید رضی باشد، بلکه کلام علی بن ابی طالب و کلام سید رضی در نهج البلاغه شناخته شده است.» (۷). «عفیف الدین یافعی» در گذشته به سال ۷۶۸ هجری نیز همان گفتار را نقل کرده است. (۸). «ابن حجر عسقلانی» در گذشته به سال ۸۵۲ هجری، هم در شرح حال سید مرتضی او را متهم به جعل نهج البلاغه دانسته است. (۹) و «ابن عماد حنبلی» هم عین عبارات «ابن خلکان» را به نقل از او آورده است. (۱۰). (صفحه ۱۶۱) از متأخران هم گروهی به راه گذشتگان یاد شده رفته‌اند و بدون اندیشه و تحقیق همان شبهات و شکوک را تکرار کرده‌اند. (۱۱).

«احمد امين» مى نويسد: «مطالب نهج البلاغه را به او (امير مومنان على بن ابى طالب) نسبت داده اند و آن كتاب مشتمل بر بسيارى از خطبه ها و دعاها و نامه ها و موعظه ها و همت هاست و منتقدان از قديم و جديد مانند «صفدى» (در الوافى بالوفيات) و «هوار Hvart» (در الادب العربى) در مجموع آنها شك کرده اند.» (۱۲). «جرجى زيدان» در شرح حال شريف مرتضى، نهج البلاغه را از تاليفات او بر شمرده و مى نويسد كه نهج البلاغه مشتمل بر خطبه ها و سخنان منسوب به امام على است ولى بسيارى از آن خطبه ها به دليل اختلاف سبك و مخالفت با اسلوب و شيوه و معانى متداول آن عصر متعلق به على نيست. (۱۳). «خير الدينزركلى» نيز در شرح حال شريف مرتضى مى نويسد كه بسيارى از شرح حال نويسان معتقدند كه او گردآورنده نهج البلاغه است، نه برادرش شريف رضى و آنگاه عبارات «شمس الدين ذهبي را در اين باره نقل کرده است. (۱۴). «بروكلمان» نيز هنگام بيان اثار شريف رضى، مى نويسد كه كتاب نهج البلاغه را نيز به شريف رضى نسبت مى دهند، درست آن است كه اين كتاب از گردآورده هاى برادرش شريف مرتضى است. (۱۵) بدین ترتيب جمعى از پيشينيان و گروهى از معاصران بر مبنای اوهام «ابن خلکان» در انتساب نهج البلاغه به امير مومنان (ع) با عبارات ياد شده و بدون ارائه هيچ گونه دليل و مدركى تشكيك کرده اند. صفحه ۱۶۰، ۱۶۱. پاسخ **** (۱) نهج البلاغه از كيست؟، ص ۱۹. (۲) «ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابى بكر بن خلکان» از مورخان و تراجم نويسان بلند آوازه است كه كتاب «وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان» وى از مشهورترين كتابهاى تراجم است. «ابن خلکان» مردى فاضل و اديب و عاشق و شيفته اشعار «يزيد بن معاويه بن ابى سفيان» بود و آن قدر به شعر «يزيد» اهميت مى داد و بدان ارادت داشت و آن را مى شناخت كه اصيل آن را از منحولش جدا مى ساخت و اشعار اصيل او را حفظ داشت و بدان مباهات مى كرد. وى در بيان شرح حال «محمد بن عمران مرزبانى» در گذشته به سال ۳۸۴، كه نخستين بار ديوان «يزيد بن معاويه» را جمع کرده است، مى گويد شعر «يزيد» يا وجود اندك بودن، در نهايت حسن است و من به سبب شيفتگى به شعر «يزيد تمام ديوان او را حفظ کرده ام. و اضافه مى كند كه اشعار خالص و صحيح «يزيد» را از اشعار منسوب به او خوب شناخته و تشخيص داده است. «ابن خلکان» از عالمان بسيار متعصب بوده كه آثار و نشانه هاى اين تعصب در كتاب او واضح و آشكار است. ر. ك: وفيات: الاعيان، ج ۴، ص ۳۵۴. فوات الوفيات، ج ۱، صص ۳۳۶ - ۳۳۰. الكنى و الالقاب، ج ۱، صص ۲۷۵ - ۲۷۳. (۳) وفيات الاعيان، ج ۳، ص ۳۱۳. (۴) پژوهشى در اسناد و مدارك نهج البلاغه، ص ۴۸. (۵) ميزان الاعتدال، ج ۱۲۴ و ۳. (۶) الوافى بالوفيات، ج ۲۱، ص ۷. (۷) همان، ج ۲، ص ۳۷۵. (۸) مرآه الجنان، ج ۳، ص ۵۵. (۹) لسان الميزان، ج ۴، ص ۲۵۶. (۱۰) ابوالفلاح عبدالحى ابن العماد الحنبلى، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، دارا حياء التراث العربى، بيروت، ج ۳، ص ۲۵۷. (۱۱) ن. ك: نهج البلاغه از كيست؟، صص ۲۰ - ۱۹. (۱۲) احمد امين، فجر الاسلام، الطبعة العاشرة، دارالكتاب العربى، بيروت، ۱۹۶۹ م. ص ۱۴۹ - ۱۴۸. (۱۳) جرجى زيدان، تاريخ آداب اللغة العربيه، راجعها و علق عليها شوقى ضيف، دارالهلل، القاهرة، ۱۹۱۴ - ۱۹۱۱ م. ج ۲، ص ۳۳۳. (۱۴) الاعلام، ج ۴، ص ۲۷۸. (۱۵) تاريخ الادب العربى للبروكلمان، ج ۲، ص ۶۴.

پاسخ

اى كاش «ابن خلکان» براى ادعاى خود دليلى ذكر مى كرد و حتى يك نفر را براى نمونه از كسانى كه در انتساب نهج البلاغه به امام على (ع) ترديد روا داشته اند، نام مى برد و به ذكر اينكه ميان مردمان درباره گردآورنده نهج البلاغه اختلاف نظر وجود دارد كه آيا سيد مرتضى آن را گردآورده است يا برادرش سيد رضى، اكتفا نمى كرد. (۱) ولى وى هيچ دليلى براى اين ادعا عرضه نمى كند و منبعى هم براى اختلاف مردمان درباره مولف نهج البلاغه و گفته برخى افراد درباره ي مجعول بودن آن ذكر نمى كند. (۲). (صفحه ۱۶۲) جالب آن است كه تمام پيروان «ابن خلکان» در اين مورد، هرگز در صدد بر نيامده اند كه براى اين مدعا دليلى متقن بيايند و همان اوهام را عينا تكرر کرده اند، حال آنكه هيچ كس ترديد ندارد كه كتاب المجازات النبويه و كتاب حقائق التاويل و

کتاب خصائص الائمة از تالیفات سید رضی است، (۳) و شریف رضی در پنج جای کتاب المجازات النبویه تصریح نموده که وی نهج البلاغه را از مجموعه‌ی سخنان و مکتوبات امیرمومنان (ع) گردآوری نموده است. (۴) همچنین در کتاب حقائق التاویل این مطلب را عنوان کرده که وی کتابی از مجموعه‌ی خطبه‌ها و نامه‌ها و موعظه‌ها و حکمت‌های علی (ع) تالیف کرده و آن را نهج البلاغه نامیده است. (۵). شریف رضی در مقدمه‌ی نهج البلاغه نیز آورده است که در آغاز جوانی و طراوت زندگانی به تالیف کتابی در خصایص و ویژگی‌های ائمه (ع) دست زده که مشتمل بر خبرهای جالب و سخنان برجسته‌ی آنان بوده ولی پس از گردآوری خصایص امیرمومنان (ع) موانع ایام و گرفتاری‌های روزگار او را از تمام کردن باقی کتاب بازداشته است. وی سپس توضیح داده که در پایان این کتاب نمونه‌هایی از سخنان کوتاه علی (ع) را آورده و همین سبب شده است تا گروهی از دوستانش اصرار ورزند که مجموعه‌ای از کلام امیرمومنان (ع) را گرد آورد و بدین ترتیب تالیف شده است. (۶) بنابراین هیچ تردیدی وجود ندارد که نهج البلاغه تالیف سید رضی است و نه سید مرتضی. اما چگونه جرئت کرده‌اند که به شخصیتی منزّه چون سید رضی ه از والاترین و گرانقدرترین عالمان امامیه است، چنین تهمتی بزنند؟ شخصیتی که از نظر پارسایی و پروا پیشگی و پاکدامنی کم نظیر است. (۷). مرحوم سید هبه الله شهرستانی در این باره می‌نویسد: «بعضی از نویسندگان بی هدف و مغرض اهل تسنن و بیگانه، به پندار خود، خواسته‌اند بگویند سید رضی کتاب با عظمت نهج البلاغه را به تمامی یا یک خطبه یا یک کلمه‌ی آن را خود ساخته و به مولای متقیان علی علیه‌السلام نسبت داده و در این خصوص تعمد به دروغ داشته است. با هر بهانه و دستاویزی که باشد، به هیچ وجه مورد قبول کسانی که سید رضی را می‌شناسند و از احوال او مطلع می‌باشند، نیست. زیرا ساحت قدس و پاکدامنی سید رضی نزد همگان معلوم و زهد و وارستگی او نسبت به دنیا مشهور و تقوا و پرهیزگاری او معروف می‌باشد. داستانهای صراحت، شهادت، پاکدلی، صداقت، راستگویی و آزاد منشی وی با خلفا و وزرای عصرش به قدری مشهور (صفحه ۱۶۳) است و د کتب تراجم آمده است که ما را از هر گونه توضیحی بی‌نیاز می‌گرداند. پارسایی و قداست نفس سید رضی تا آنجا بود که ابواسحاق صابی (صبی ادیب و نویسنده‌ی معروف با اینکه مسلمان نبود، مع الوصف به خاطر رابطه‌ی ادبی که میان آنها برقرار بود و احترامی که برای سید رضی قائل بود، ماه رمضان را روزه می‌گرفت! سید رضی هم بعد از وفات صابی قصیده‌ای در مرثیه‌ی وی گفت که مشهور است. دوستی و رابطه‌ی ادبی آنها سالها طول کشید و در این مدت دیده نشده بود که سید رضی از نظر مذهبی اعتراضی به صابی بکند و حتی بوی تعصب دینی از وی در مقابل ابواسحاق صابی استشمام نشد. با این وصف چگونه تعصب و جرئت او را وادار می‌کند که نهج البلاغه را خود بسازد و به نام امیرالمومنین علیه‌السلام موسوم و مشهور کند؟» (۸) علاوه بر این اسناد اجازت عالمان بزرگ شیعه که در آن از نهج البلاغه به عنوان تالیف سید رضی نام برده‌اند، چندان زیاد است که جای شکی برای کسی باقی نمی‌گذارد. (۹). «نجاشی» عالم بزرگ رجالی و معاصر سید رضی، در گذشته به سال ۴۵۰ هجری، در رجال خود نهج البلاغه را از جمله تالیفات سید رضی دانسته است و انتساب آن را به او مسلم می‌داند. رجال النجاشی، ص ۲۸۳ و نیز ن. ک: روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۸). مرحوم علامه‌ی امینی نیز می‌گوید: «من نسخه‌ای از نهج البلاغه را نزد یکی از عالمان نجف ملاحظه کردم که اجازه‌ی سید مرتضی به خط خودش به بعضی از شاگردانش در مورد نهج البلاغه موجود بود که در آنجا سید مرتضی چنین نوشته بود: «اجزت لقلان روایه کتاب اخي...» من به فلاینی اجازه دادم کتاب بردارم (نهج البلاغه) را روایت کند و این کتاب با نسخه‌های موجود تفاوتی نداشت.» (۱۰). این گونه اسناد و اجازات نیز در مورد نهج البلاغه بسیار بوده است و جای تردید برای هر منصفی باقی نمی‌گذارد که نهج البلاغه تالیف سید رضی از مجموعه‌ی سخنان و نامه‌ها و موعظه‌ها و همت‌های امیرمومنان علی (ع) است و تشکیک در صحت انتساب آن ادعایی واهی و بی‌اساسی و زائیده‌ی تعصبات است. (۱۱). دکتر زکی مبارک در رد این گونه ادعاها و اثبات انتساب نهج البلاغه به امام (ع) می‌نویسد: «مسیو دیمومبین (Demombynes) خواسته با استناد به اینکه از زمانهای پیشین شایع بوده که شریف رضی نهج البلاغه را جعل کرده و ساخته است، از ارزش خطبه‌ها و (صفحه ۱۶۴) نامه‌هایی که به علی بن ابی طالب نسبت

داده شده است بکاھد. اما ما بايد در اين باره کمال دقت و احتياط را به کار بنديم، زيرا بنا بر گفته‌ی جاحظ خطبه‌های علی و عمر و عثمان در مجموعه‌هایی گرد آمده بوده و نگهداری می‌شده است و معنی سخن او اين است که خطبه‌های علی پيش از شريف رضى معروف و مشهور بوده است و آنان که نهج البلاغه را ساخته و پرداخته‌ی شريف رضى دانسته‌اند، دليلشان اين است که او برای مقاصد مذهبی خود- تشيع- آنها را جعل کرده است. اگر چنین احتمالی پذيرفته باشد، چرا نگوییم که تهمت جعل نهج البلاغه از سوی اهل تسنن به دليل دشمنی و مخالفت با شيعه به شريف رضى بسته شده است؟» (۱۲). صفحه ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴. ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۳. (۲) پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۴۸. (۳) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۰۹- ۱۰۳. (۴) ن. ک: ابوالحسن محمد بن الحسين الموسوی (الشريف الرضى)، المجازات النبویه، شرح و تحقيق طه محمد الزيتی، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۶، ق. صص ۳۸۷ و ۲۴۷ و ۱۹۵ و ۶۳ و ۳۶- ۳۵. (۵) ن. ک: حقائق التاويل، ج ۵، ص ۱۶۷. (۶) مقدمه نهج البلاغه، صص ۳۴- ۳۳. (۷) ن. ک: الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۲۴۸، عبقريه الشريف الرضى، ج ۲، صص ۱۳۸- ۱۳۶. مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۱۰- ۱۰۹. (۸) در پيرامون نهج البلاغه، صص ۲۹- ۲۸. (۹) مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۳، الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۲۴۸، در پيرامون نهج البلاغه، ص ۲۷. (۱۰) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۷. (۱۱) ر. ک: شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۰، صص ۱۲۹- ۱۲۷، حاکد حنفی داود، نهج البلاغه، توثيقه و نسبت به الی الامام علی (ع)، الطبعة الاولى، مؤسس نهج البلاغه، ۱۴۰۱ ق. صص ۱۲- ۵. (۱۲) النثر الفنى فى القرن الرابع، ج ۱، ص ۶۹.

سخن ابن ابی الحديد معتزلی و دیگر عالمان

ابن ابی الحديد معتزلی در شر نهج البلاغه خود رد صحت و اصالت نهج البلاغه سخنی بس گویا و استوار دارد، وی می‌نویسد: «بسیاری از هواپرستان می‌گویند بخشی عظیم از نهج البلاغه را دسته‌ای از سخنوران شیعی ساخته و پرداخته و چه بسا قسمتهایی از این کتاب را به سید رضى و دیگران نسبت داده‌اند، اما اينان کسانی هستند که پرده‌ی عصبيت چشم حقيقت بيشان را کور کرده است و از راه مستقيم و آشکار حق منحرف گشته‌اند. برای اينکه نادرستی اين پندار را به اختصار روشن کنیم، بايد بگويم که وضع نهج البلاغه، بنا به ين تصور که از علی (ع) نباشد، از دو حال خارج نیست. یا همه‌ی آن از دیگران است یا بخشی از آن، اما سستی و بطلات صورت اول به وضوح آشکار است، زیرا که صحت اسناد بعضی از قسمتهای آن به علی (ع) به تواتر ثابت شده و همه با اغلب محدثان و بسیاری از مورخان، قسمتهای زیادی از آن را نقل کرده‌اند و چون شيعه نبوده‌اند کسی نمی‌تواند نقل آنان را به غرضی حمل کند. صورت دوم نیز، همان معنی را تاييد می‌کند، چون کسی که به آيين سخن و خطابه آشنا و مانوس باشد و از علم بیان طرفی بر بسته و در اين زمینه از ذوقی سالم و مجرب برخوردار باشد، بی تردید سخن رکیک و فصیح و افسح و کلام اصیل و نو آمده و جدید را بازمی‌شناسد و چنانچه در برابر دفتري شامل مجموعه‌ای از سخنان دو یا چند خطيب قرار گیرد، اختلاف سبک و تفاوت سخن را در می‌یابد، چنانکه ما به سبب آشنایی و معرفتی که به شعر و نقد آن (صفحه ۱۶۵) داریم وقتی دیوان ابی تمام را ورق بزنیم و در میان شعر او، قصیده یا قصایدی از دیگران باشد، به مدد ذوق، آن را از شعر ابی تمام تمیز می‌دهیم. برای اينکه شعر او و روح سبک و اندیشه‌ی او در شعر، با دیگران تفاوت‌هایی محسوس دارد... وقتی خواننده به تامل در نهج البلاغه می‌اندیشد، همه‌ی آن را آب زلالی از یک سرچشمه، برخوردار از یک رو و جوهر و دارای یک طرز و سبک می‌یابد، عینا مانند جسم ساده و بسیطی که هیچ جزء آن در ماهی با دیگر اجزا اختلافی ندارد و همانند قرآن کریم که اول آن چون وسط آن و وسط آن مانند آخر آن است... با اين برهان قاطع و روشن خطای کسانی که می‌پندارند اين کتاب یا بخشی از آن به نام علی علیه السلام جعل و نوشته شده است آشکار می‌شود.» (۱) همچنین «ابن ابی الحديد» از شيخ و استاد خود «ابوالخير مصدق بن شبيب واسطی» نقل کرده اس که روزی خطبه‌ی «شقشقيه» (خطبه‌ی سوم نهج البلاغه) را نزد استادش «ابومحمد عبدالله بن احمد» معروف به «ابن خشاب» می‌خوانده

است، پس از پایان خطبه «ابوالخیر» از «ابن خشاب» می پرسد: «آیا معتقدی این خطبه مجعول و ساختگی است؟» و «ابن خشاب» پاسخ داد: «به خدا سوگند هرگز! و من یقین دارم که این گفتار علی (ع) است، همانگونه که یقین دارم تو مصدق پسر شبیبی.» «ابوالخیر» گوید به او گفتم: «بسیاری از مردمان می گویند این خطبه از خود شریف رضی است که خدایش رحمت کند.» گفت: «این روح و اندیشه و این سبک و اسلوب سخن کجا و شریف رضی و دیگران کجا. ما با رسائل شریف رضی آشنایم و سبک و روش و هنر او را هم در نثر می شناسیم و با همه ی ارزشی که دارد در قبال این کلام ارزشی ندارد، نه سرکه است و نه شراب.» «ابن خشاب» سپس گفت: «به خدا سوگند من این خطبه را در کتابهایی دیده ام که دوست سال پیش از تولد شریف رضی تالیف شده است و آن را به خط عالمان و ادیبانی دیده ام که خط آنها را می شناسم و آنان پیش از آنکه نقیب ابوالاحمد پدر شریف رضی متولد شود می زیسته اند.» آنگاه «ابن ابی الحدید» می گوید: «من بخش عمده این خطبه را در کتابهای شیخ خود ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزلیان بغداد دیده ام و او به روزگار مقتدر عباسی، مدتها پیش از آنکه شریف رضی به دنیا بیاید می زیسته است. همچنین بخش عمده ی این خطبه (صفحه ۱۶۶) را در کتاب ابوجعفر بن قبه، یکی از متکلمان بزرگ امامیه، دیده ام. کتاب او مشهور به کتاب الانصاف است و ابوجعفر قبه از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی بود و در همان روزگار و پیش از آنکه شریف رضی دیده به جهان گشاید، در گذشته است.» (۲). امام زیدی، یحیی بن حمزه ی علوی، در گذشته به سال ۷۴۵ هجری در شرح حال علی (ع) می نویسد: «بخش اعظم سخنان امیرمومنان علی (ع) همان است که در نهج البلاغه گرد آمده و این موضوع به تواتر نقل شده است و همگی در صحت این قول اتفاق نظر دارند.» (۳) و استاد «خلیل هندآوی» می گوید: «هیچ کتابی را مانند نهج البلاغه پیدا نمی کنی که دارای فصول مختلف و سبک واحد باشد و از شخصی واحد صادر شده باشد. از این رو تاکید داریم و تکرار می کنیم که نهج البلاغه از یک شخصیت صادر شده و یک نفس در آن دمیده است.» (۴). کلام علی کلام علی فو ما قاله المرتضی مرتضی (۵). (صفحه ۱۷۳) ***** (۱) نهج البلاغه از کیست؟ صص ۲۴-۲۳. (۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، صص ۲۰۶-۲۰۵. (۳) مشکاه الانوار، ص ۱۷۵، به نقل از: نهج البلاغه از کیست؟، ص ۲۶. (۴) سید جواد مصطفوی، پرتوی از نهج البلاغه، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۲ ش. ص ۱۶۵. (۵) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱.

منبع شناسی نهج البلاغه

مصادر نهج البلاغه [۱]

دستیابی به تمام مصادر که شریف رضی در گردآوری نهج البلاغه از آنها بهره برده، امری ناممکن است، زیرا بیشترین آن مصادر بر اثر حوادث روزگار از بین رفته و نابود شده است و ما امروز جز نامی از آنها در کتب فهرست و رجال از قبیل فهرست ابن ندیم، فهرست نجاشی، فهرست طوسی، معجم الادبای یاقوت حموی، کشف الظنون حاجی خلیفه و ذریعه ی آقابزرگ تهرانی چیزی در دست نداریم. اگر در آن زمان در اختیار شریف رضی چیزی جز کتابخانه ی برادرش علم الهدی معروف به کتابخانه یدارالعلم نبود، همین کتابخانه برای گردآوری نهج البلاغه کفایت می کرد، زیرا گفته اند که در آن متجاوز از هشتاد هزار جلد کتاب بوده است. (۲) البته علاوه بر آن، در روزگار سید رضی کتابخانه های عمومی برجسته و بی نظیری وجود داشته است که شریف رضی براحتی می توانست از آنها در گردآوری کلمات امیرمومنان (ع) بهره گیرد. از جمله کتابخانه ی «بیت الحکمه» که «ابونصر شاپور بن اردشیر» وزیر «بهاء الدوله دیلمی» در سال ۳۸۱ هجری آن را تاسیس کرده بود و این کتابخانه در محله ی «کرخ» قرار داشت. «شاپور بن اردشیر» کتابهای ارزشمند و نفیسی که در ایران و عراق پراکنده بود، در این کتابخانه جمع کرد و فرمان داد از روی تالیفات اهل هند و چین و روم استنساخ کنند تا اینکه بیش از ده هزار کتاب ارزشمند و نفیس که بیشتر آنها به خط مولفان اصلی بود، در آن

کتابخانه گرد آورد. (۳) این کتابخانه از غنی ترین کتابخانه ها در پایتخت عباسیان شمرده می شده است. «یاقوت حموی» درباره ی این کتابخانه می نویسد: «در جهان بهتر از کتابهای این کتابخانه وجود نداشته و تمام آن کتابها به خط عالمان معتبر نوشته بوده است.» (صفحه ۱۷۶) این کتابخانه مخصوص شیعه بوده است. (۴). «شاپور بن اردشیر» آن را در مقابل «بیت الحکمه» ای که هارون الرشید ایجاد کرده و در آن کتابهایی گوناگون را در زمینه های مختلف علوم گرد آورده بود، بنا کرد. (۵) و طبیعی است که این کتابخانه ها ابزاری بسیار مناسب در خدمت شریف رضی بوده است تا به کمک آن اثری بزرگ و بی نظیر چون نهج البلاغه تالیف گردد. در روزگار سید رضی کتابخانه های بزرگ فراوانی در سرزمینهای اسلامی وجود داشته است. از جمله کتابخانه های بزرگ اندلس و مصر که در دوران عظمت حکومت اندلس (بخصوص عر عبدالرحمن ثالث و حکم ثانی) و عظمت دولت فاطمی ایجاد شده بود. «حکم ثانی» که از سال ۳۵۰ تا ۳۶۶ هجری در اندلس حکومت کرد، شدیداً علاقه مند و دوستدار علم بود و عالمان را گرامی می داشت و در جمع کتب به قدری کوشا بود که هیچ یک از زمامداران پیش از او این قدر تلاش ننموده بودند. وی در «قرطبه» کتابخانه ای ایجاد کرد و در آن از تمام نقاط جهان کتاب گرد آورد. «ابن خلدون» (۶) و «مقری» (۷). مجموع کتابهای آن کتابخانه را ۴۰۰,۰۰۰ مجلد ذکر کرده اند. (۸) همچنین کتابخانه های مصر رد دولت فاطمی از اعتبار و گستردگی بی نظیر برخوردار بوده است، چنانکه هنگام استیلای «صلاح الدین ایوبی» بر مصر تنها از تاریخ طبری در «خزانه الکتب» ۱۲۰۰ نسخه موجود بوده است و دارای ۳۴۰۰ قرآن خطی و مذهب بوده است و گفته اند مشتمل بر ۶۰۱,۰۰۰ مجلد کتاب بوده است. (۹) در این دوران وضع سرزمینهای اسلامی به گونه ای بود که در هر مسجد جامع بزرگ کتابخانه ای هم وجود داشت، زیرا عالمان معمولاً کتابهای خود را وقف مساجد می کردند، (۱۰) و مشهور بود که کتابخانه ی مرو حاوی کتب یزدگرد است که با خود به آنجا آورده بود. (۱۱). «یاقوت حموی» بعدها از کتابخانه های مرو یاد کرده و گفته است که در آن شهر دوازده کتابخانه بود هر یک شامل تقریباً دوازده هزار مجلد. «یاقوت» سه سال در آن شهر زیسته است و می نویسد: «مراجعه و استفاده از آن کتابخانه ها بسیار آسان بود. چنانکه همیشه دویست جلد کتاب به ارزش دویست دینار- بدوی گروی- در خانه ی من داشتند و من در باغ و بستان علم و ادب می چیدم و گلها و میوه ها می چیدم، تا آنجا که مهر زن و فرزند و شهر و پیوند فراموشم شده بود.» (۱۲). (صفحه ۱۷۷) مسلم است که «دارالحمه» و «دارالعلم» که در سال ۳۵۰ هجری به فرمان «حاکم بامرالله» تاسیس شده بود، کمتر از کتابخانه های بزرگ اندلس و مصر کتاب نداشته است و می توان در مقایسه با این کتابخانه ها وضعیافت کتاب و کتابخانه را در سایر شهرهای اسلامی به دست آورد و اینها به غیر از کتابخانه هایی است که در مدارس و حوزه های علمیه و بیمارستها و دانشگاهها و سایر مراکز علمی و فرهنگی و نیز کتابخانه های بزرگ شخصی وجود داشته است. (۱۳). «ابن ندیم» از قول «محمد بن اسحاق» آورده است که او در خزانه ی «محمد بن حسین» معروف به «ابن ابی بعره» اشیایی گرانقیمت و کتابهایی مختلف از نقاط گوناگون دنیای آن روز دیده است، از جمله قرآنی به خط «خالد بن ابی هیاج» از اصحاب علی علیه السلام و نیز به خط امام حسن و امام حسین علیهما السلام و همچنین عهدنامه هایی به خط امیرمومنان علی علیه السلام مشاده کرده است. و یادآور شده است که خزانه ی کتاب «ابن ابی بعره» از نظر تعداد آن قدر کتاب داشت که کسی مانندش را ندیده بود. (۱۴) بنابراین باید توجه داشت که سید رضی در روزگاری می زیسته است که از نظر شکوفایی علمی و وجود امکانات تحقیقی بی نظیر بوده است و آیا می توان تعداد کتابهایی که وی بر آن اطلاع یافته و در زمانش موجود بوده تصور کرد؟ و آیا آن مجموعه ی عظیم و بی مانند تا کنون باقی مانده است؟ پاسخ منفی است و بسیاری از آن کتابها طی حملات و جنگها و غارتها ی گوناگون از بین رفته است، چنانکه گفته اند پس از سقوط بغداد به دست مغولان در سال ۶۵۶ هجری، هلاکوخان از کتابهای موجود در خزائن بغداد پلی بر رودخانه ی دجله بسته بود که لشکریان بر آنها عبور می کردند و فرمان داد که باقیمانده کتب را بسوزانند و خواجه نصیرالدین طوسی موفق گردید از ورق پاره های آنها ۴۰۰,۰۰۰ مجلد کتاب جمع آوری کند و در کتابخانه ی مراغه قرار دهد. (۱۵) مشابه این گونه نابود شدن کتابها و تراث اسلامی در سایر نقاط نیز روی داده

است، از جمله هنگام استیلای فرنگیان بر طرابلس شام، آنان حدود سه میلیون کتاب را سوزاندند. علاوه بر اینها مجموعه‌ای کثیر از کتابهای با ارزش در نتیجه‌ی درگیریها و جنگهای فرقه‌های اسلامی نابود شده است و همچنین آثار فلسفی به اتهام زندقه در سرزمینهای مختلف طعمه‌ی حریق گردیده است. (۱۶). (صفحه ۱۷۸) کتابخانه‌های با ارزش مصر نیز از این سرنوشت شوم محفوظ نماند و هنگام انقراض دولت فاطمی تعدادی بسیار از کتابهای کتابخانه‌های مصر به آتش کشیده شد و بسیاری را در رود نیل افکندند و تعدادی از آن کتابها را در صحرا ریختند و باد و باران تلی از آن کتابها ساخت که به تل کتاب مشهور شد و غلامان و بردگان از جلد آن کتابها برای خود کفش می‌ساختند. (۱۷). در همان دوره ایوبیها به سبب دشمنی‌شان ب شیعه، تصمیم گرفتند تمام آثار شیعه را محو سازند. (۱۸). نظری اجمالی به کتابهایی که متعرض این حوادث و وقایع اندوه بار شده‌اند، از جمله خطط مقریزی و الازهر فی الف عام اثر خفاجی و جز اینها، این وضعیت اسفبار را که موجب از بین رفتن تراث اسلامی از سر تعصب کور و کینه و دشمنی گردیده است روشن می‌سازد. (۱۹) به آتش کشیدن کتابخانه‌ی شخصی شیخ طوسی در عصر طغرل بیک سلجوقی و آتش زدن خانه‌ی وی، همان گونه که کتابخانه‌ی شاپور بن اردشیر را نیز در عصر طغرل بیک طعمه حریق نمودند، خود نمونه‌ای دیگر از این جریان اسفبار است (۲۰) و این روند همچنان ادامه داشته است. بدین ترتیب با آنچه بر سر تراث اسلامی و آثار شیعه گذشته است، آیا می‌توان گفت تمام منابع و مآخذی که شریف رضی از آنها در گردآوری کلمات امیرمومنان (ع) و تالیف نهج البلاغه بهره گرفته است، باقی مانده باشد؟ هرگز! (۲۱). ***** (۱) برگرفته از: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۹-۱۹. (۲) عمده الطالب، ص ص ۲۳۵، روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۷، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۴۳۹، خزائن الکتب القدیمة فی العراق، ص ۲۳۴. (۳) خزائن الکتب العربیة فی الخافقین، ص ۱۰۱، به نقل از مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰ و نیز ن. ک: خزائن الکتب القدیمة فی العراق، صص ۱۴۱-۱۴۰. (۴) الذریعة، ج ۷، ص ۱۹۲. (۵) ن. ک: جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، دارمکتبه الحیاء، بیروت، ج ۲، ص ۲۲۶. (۶) تاریخ ابن خلدون، ج ۴، صص ۱۸۸-۱۸۷. (۷) احمد بن محمد المقرئ التلمسانی، نفخ الطیب من غصن الاندلس الرطیب، حققه و وضع فهارسه یوسف الشیخ محمد البقاعی، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، ص ۳۷۸. (۸) تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۲۲۷. (۹) الخطط المقریزیة، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۰۸. (۱۰) المنتظم، ج ۱۶، ص ۹۲. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۴۳. تمدن الاسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۲۰۱. (۱۱) کتاب بغداد لطیفور، ص ۱۵۷ به نقل از تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۲۰۱. (۱۲) معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۱۴، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، صص ۲۰۲-۲۰۱. (۱۳) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳. (۱۴) الفهرست، ص ۴۶. (۱۵) تاریخ ابن خلدون، ج ۵، ص ۶۱۳، خزائن الکتب القدیمة فی العراق، ص ۳۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴. (۱۶) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴. (۱۷) تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۲۲۹. (۱۸) الازهر فی الف عام، ج ۱، ص ۵۸، به نقل از مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵. (۱۹) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵. (۲۰) معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۴، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۷، خزائن الکتب القدیمة فی العراق، ص ۲۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵. (۲۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶.

اقسام مصادر نهج البلاغه

مصادر و مدارک نهج البلاغه را که می‌توان بدانها اعتماد نمود و آنچه را که در نهج البلاغه آمده است بر اساس آنها از امام (ع) دانست، عبارتند از: ۱. کتابهایی که پیش از سال ۴۰۰ هجری (سال تالیف نهج البلاغه) تالیف شده‌اند و تاکنون باقی مانده و موجودند. ۲. کتابهایی که پیش از تدوین نهج البلاغه تالیف گردیده‌اند و با واسطه از آنها نقل مطلب شده است. ۳. کتابهایی که پس از زمان شریف رضی نوشته شده است و کلام امام (ع) را به اسنادی (صفحه ۱۷۹) غیر از طریقی که سید رضی آورده و بر اساس مدارکی دیگر نقل کرده‌اند. ۴. کتابهایی که پس از زمان شریف رضی نوشته شده است و کلام امام (ع) را به صورتهایی

متفاوت از آنچه در نهج البلاغه است آورده‌اند. (۱). صفحه ۱۷۹. ***** (۱) همان، ص ۲۹.

فهرست مصادر

در اینجا فهرستی از مصادر کلمات امیرمومنان علی (ع) - پیش از تالیف نهج البلاغه - را می‌آوریم، چه کتابهایی که پیش از نهج البلاغه تالیف شده و موجودند و چه آنها که با واسطه مطالبشان نقل شده است. (۱) این فهرست بیانگر بخشی از مصادر کلام امام (ع) و نموداری برای منبع شناسی آن است. ۱. اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب (ع)، تالیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، در گذشته به سال ۳۴۶ هجری، (چاپ شده). ۲. الاخبار الطوال، تالیف ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، در گذشته به سال ۲۸۲ هجری، (چاپ شده). ۳. اخبار القضاة، تالیف محمد بن خلف بن حیان و کیع، در گذشته به سال ۳۰۶ هجری، (چاپ شده). ۴. الاختصاص، تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). هر چند که شیخ مفید پس از شریف رضی رحلت نموده است اما به دلایل زیر برخی آثار او به عنوان مصادر نهج البلاغه ذکر شده است: الف. شیخ مفید از استادان شریف رضی بوده و معمول چنین است که شاگردان از استادان خود کسب علم و نقل مطلب و روایت می‌کنند، نه استادان از شاگردان. ب. شیخ مفید در هیچ یک از کتابهای خود حتی یک روایت از نهج البلاغه نقل نکرده و بدان اشاره‌ای نیز ننموده است و به نظر می‌رسد بیشتر تالیفات وی پیش از تالیف نهج البلاغه انجام شده باشد. (۲). (صفحه ۱۸۰). ۵. اختلاف اصول المذهب، تالیف قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، در گذشته به سال ۳۶۳ هجری، (چاپ شده). ۶. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). ۷. اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیه و الاسلام، تالیف محمد بن حبیب بغدادی، در گذشته، به سال ۲۴۵ هجری، (چاپ شده). ۸. الاشتقاق، تالیف ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی بصری، در گذشته به سال ۳۲۱ هجری، (چاپ شده). ۹. اعجاز القرآن، تالیف ابوبکر محمد بن طیب باقلانی، در گذشته به سال ۳۷۲ هجری، (چاپ شده). ۱۰. الاغانی، تالیف ابوالفرج علی بن حسین بن محمد اصفهانی، در گذشته به سال ۳۶۵ هجری، (چاپ شده). ۱۱. الامالی، تالیف ابوعلی قالی اسماعیل بن قاسم بغدادی، در گذشته به سال ۳۵۶ هجری، (چاپ شده). ۱۲. الامالی، تالیف ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق نهاوندی زجاجی، در گذشته به سال ۳۳۷ هجری، (چاپ شده). ۱۳. الامالی، تالیف محمد بن حبیب بغدادی، در گذشته به سال ۲۴۵ هجری، (مفقود). ۱۴. الامالی، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری. (چاپ شده). ۱۵. الامالی، تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری. (چاپ شده). ۱۶. الامامه و السیاسه، تالیف ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، در گذشته به سال ۲۷۶ هجری. (چاپ شده). ۱۷. الامتاع و الموانسه، ابو حیان علی بن محمد توحیدی، در گذشته حدود سال ۴۰۰ هجری. (چاپ شده). ۱۸. الامثال، تالیف مفضل بن محمد ضبی، در گذشته به سال ۱۶۸ هجری. (چاپ شده). (صفحه ۱۸۱). ۱۹. انساب الاشراف، تالیف ابوالحسن احمد بن یحیی بلاذری، در گذشته به سال ۲۷۹ هجری. (چاپ شده). ۲۰. الانصاف فی الامامه، تالیف ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی، از عالمان قرن چهارم هجری. (مفقود). ۲۱. الاوائل، تالیف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری، در گذشته به سال ۳۹۵ هجری. (چاپ شده). ۲۲. البدیع، تالیف عبدالله بن معتر بن متوکل عباسی، در گذشته به سال ۲۹۶ هجری. (چاپ شده). ۲۳. البصائر و الذخائر، تالیف ابو حیان علی بن محمد توحیدی، در گذشته در حدود سال ۴۰۰ هجری. (چاپ شده). ۲۴. بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد (ع)، تالیف ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، در گذشته به سال ۲۹۰ هجری. (چاپ شده). ۲۵. البلدان، تالیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی معروف به ابن فقیه، در گذشته حدود سال ۳۴۰ هجری. (چاپ شده). ۲۶. البیان و التبین، تالیف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری. (چاپ شده). ۲۷. تاریخ الامم و الملوک، تالیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری، در گذشته به سال

۳۱۰ هجری. (چاپ شده). ۲۸. تاريخ یعقوبی، تالیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح یعقوبی، در گذشته به سال ۲۸۴ هجری. (چاپ شده). ۲۹. تحف العقول عن آل الرسول، تالیف ابو محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه حرانی، از عالمان قرن چهارم، (چاپ شده). ۳۰. التصحیف و التحریف، تالیف ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری، در گذشته به سال ۳۸۲ هجری. (چاپ شده). ۳۱. تفسیر القمی، تالیف ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، در گذشته در سده‌ی چهارم هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۲) ۳۲. تفسیر العیاشی، تالیف ابونضر محمد بن مسعود سلمی عیاشی، در گذشته به سال ۳۲۰ هجری، (چاپ شده). ۳۳. تفسیر فرات کوفی، تالیف ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی، از عالمان عصر غیبت صغری، (چاپ شده). ۳۴. التوحید، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۳۵. الجعفریات (الاشعثیات)، تالیف ابوعلی محمد بن محمد بن اشعث کوفی، (چاپ شده). ۳۶. الجمع بین الغریبین، تالیف ابو عبید احمد بن محمد بن عبدالرحمن هروی، در گذشته به سال ۴۰۱ هجری، (مخلوط). ۳۷. الحمل، تالیف ابومخنف لوط بن یحیایزدی، در گذشته به سال ۱۵۷ هجری، (مفقود). ۳۸. الجمل، تالیف ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مدائنی، در گذشته به سال ۲۲۵ هجری، (مفقود). ۳۹. الحمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره. تالیف ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). ۴۰. الجمل، تالیف ابو عبدالله محمد بن عمر ب واقد مدنی (واقدی)، در گذشته به سال ۲۰۷ هجری، (مفقود). ۴۱. جمهره الامثال، تالیف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری، در گذشته به سال ۳۹۵ هجری، (چاپ شده). ۴۲. جمهره الانساب، تالیف ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی، در گذشته به سال ۲۰۴ هجری، (مفقود). ۴۳. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی، در گذشته به سال ۴۳۰ هجری، (چاپ شده). به احتمال قوی این اثر پیش از نهج البلاغه تالیف شده است، زیرا کتابی است بزرگ و جامع الاطراف و بعید است که در زمانی کوتاه تالیف شده باشد. علاوه بر این آنه در این کتاب از امیر مومنان علی (ع) روایت شده است با سندهای متصل و به صورتهایی (صفحه ۱۸۳) متفاوت از آنچه در نهج البلاغه آمده، چه از نظر برخی الفاظ و چه از نظر افزونی و کاستی نسبت بدانها از امام (ع) وارد شده است. (۳). ۴۴. الحیوان، تالیف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). ۴۵. الخصال، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۴۶. خطب امیرالمومنین علیه السلام، تالیف مسعده بن صدقه عبدی، از عالمان قرن دوم هجری، (مفقود). ۴۷. الخوارج، تالیف ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مدائنی، در گذشته به سال ۲۲۵ هجری، (مفقود). ۴۸. دعائم الاسلام، تالیف قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، در گذشته به سال ۳۶۳ هجری، (چاپ شده). ۴۹. دلائل الامامه، تالیف ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری امامی، از عالمان قرن چهارم، (چاپ شده). ۵۰- ذیل الامالی و النوادر، تالیف ابوعلی قالی اسماعیل بن قاسم بغدادی، در گذشته به سال ۳۵۶ هجری، (چاپ شده). ۵۱. رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال)، تالیف ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، در گذشته به سال ۴۶۰ هجری. این کتاب تلخیص و تهذیب کتاب معرفه الناقلین الائمة الصادقین مشهور به الرجال. تالیف ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، در گذشته در حدود نیمه‌ی قرن چهارم هجری است، (چاپ شده). ۵۲. رسائل الجاحظ، تالیف ابن عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). ۵۳. الرسائل، تالیف ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، در گذشته به سال ۳۲۹ هجری، (مفقود). ۵۴. الروضه من الکافی، تالیف ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، در گذشته به سال ۳۲۹ هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۴) ۵۵. الزواجر و المواعظ، تالیف ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری، در گذشته به سال ۳۸۲ هجری، (مفقود). ۵۶. زهد امیرالمومنین علیه السلام، تالیف ابونضر محمد بن مسعود سلمی عیاشی، در گذشته به سال ۳۲۰ هجری، (مفقود). ۵۷. الزهد، تالیف ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی، در گذشته به سال ۲۴۱ هجری، (چاپ شده). ۵۸. الزهد، تالیف ابومحمد حسین بن سعید کوفی اهوازی، در گذشته به سده‌ی سوم هجری، (چاپ شده). ۵۹. زیادات السقیفه، تالیف ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، در گذشته به سال ۳۲۳ هجری، (مفقود). ۶۰. السقیفه و فدک،

تأليف ابوبكر احمد ب عبدالعزيز جوهرى، در گذشته به سال ۳۲۳ هجرى، اين كتاب براساس آن مقدار كه ابن ابى الحديد معتزلى در گذشته به سال ۶۵۶ هجرى در شرح نهج البلاغه اش آورده چاپ شده است. ۶۱. الشورى، تأليف ابو عمرو عامر بن شراحيل شعبى حميرى، در گذشته به سال ۱۰۳ هجرى، (مفقود). ۶۲. الشورى، تأليف ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد مدنى (واقدى)، در گذشته به سال ۲۰۷ هجرى، (مفقود). ۶۳. صحيفه الامام الرضا عليه السلام، منسوب به امام ابوالحسن على بن موسى كاظم عليهما السلام، شهيد به سال ۲۰۳ هجرى، (چاپ شده). ۶۴. الصديق و الصداقه تأليف ابوحيان على بن محمد توحيدى، در گذشته حدود سال ۴۰۰ هجرى، (چاپ شده). ۶۵. صفين، تأليف ابراهيم بن حسين بن ديزيل، در گذشته به سال ۲۸۱ هجرى، (مفقود). ۶۶. صفين، تأليف ابوالحسن على بن محمد بن عبدالله دائنى، در گذشته به سال ۳۲۵ هجرى، (مفقود). ۶۷. صفين، تأليف ابواحمد عبدالعزيز بن يحيى جلودى از دى بصرى، در گذشته به سال ۳۳۲ هجرى، (مفقود). (صفحه ۱۸۵) ۶۸. صفين، تأليف ابوالفضل نصر بن مزاحم منقرى، در گذشته به سال ۲۱۲ هجرى، (چاپ شده). ۶۹. الصناعتين، تأليف ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسكرى، در گذشته به سال ۳۹۵ هجرى، (چاپ شده). ۷۰. الطبقات الكبرى، تأليف ابو عبدالله محمد بن سعد، در گذشته به سال ۲۳۰ هجرى، (چاپ شده). ۷۱. طبقات النحويين و اللغويين، تأليف ابوبكر محمد بن حسن الزبيدى، در گذشته به سال ۳۷۹ هجرى، (چاپ شده). ۷۲. العقد الفريد، تأليف ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسى، در گذشته به سال ۳۲۸ هجرى، (چاپ شده). ۷۳. علل الشرايع، تأليف ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجرى، (چاپ شده). ۷۴. عيون اخبار الرضا، تأليف ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (صدوق) در گذشته به سال ۳۸۱ هجرى، (چاپ شده). ۷۵. عيون الاخبار، تأليف ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، در گذشته به سال ۲۷۶ هجرى، (چاپ شده). ۷۶. الغارات، تأليف ابواسحاق ابراهيم بن محمد كوفى معروف به ابن هلال ثقفى، در گذشته به سال ۲۸۳ هجرى، (چاپ شده). ۷۷. غريب الحديث، تأليف ابو عبيد قاسم بن سلام هروى، در گذشته به سال ۲۲۴ هجرى (چاپ شده). ۷۸. غريب الحديث، تأليف ابو محمد بن عبدالله ب مسلم بن قتيبه دينورى، در گذشته به سال ۲۷۶ هجرى، (چاپ شده). ۷۹. الغيبة، تأليف ابو عبدالله محمد بن ابراهيم نعمانى معروف به ابن ابى زينب، از عالمان قرن چهارم هجرى، (چاپ شده). ۸۰. الفاضل، تأليف ابوالعباس محمد بن يزيد بن عبدالاكبر ثمالى از دى معروف به مبرد، در گذشته به سال ۲۸۶ هجرى، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۶) ۸۱. فتوح البلدان، تأليف ابوالحسن احمد بن يحيى بلاذرى، در گذشته به سال ۲۷۹ هجرى، (چاپ شده). ۸۲. الفتوح، تأليف ابو محمد احمد بن اعثم كوفى، در گذشته به سال ۳۱۴ هجرى، (چاپ شده). ۸۳. الفتوح، تأليف ابوالحسن على بن محمد بن عبدالله مدائنى، در گذشته به سال ۲۲۵ هجرى، (مفقود). ۸۴. الفرج بعد الشدة، تأليف قاضى ابو على محسن بن على بن محمد تنوخى بصرى، در گذشته به سال ۳۸۴ هجرى، (چاپ شده). ۸۵. الفضائل، تأليف ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شيبانى، در گذشته به سال ۲۴۱ هجرى (مفقود). ۸۶. قرب الاسناد، ابوالعباس عبدالله بن جعفر حميرى قمى، در گذشته به سال ۳۱۰ هجرى، (چاپ شده). ۸۷. قوت القلوب، ابوطالب محمد بن على مكى، در گذشته به سال ۳۲۹ هجرى، (چاپ شده). ۸۸. الكافى، تأليف ابوجعفر محمد بن يعقوب كلينى، در گذشته به سال ۳۲۹ هجرى، (چاپ شده). ۸۹. الكامل فى اللغة الادب و النحو و التصريف، تأليف ابوالعباس محمد بن يزيد بن عبدالاكبر ثمالى از دى معروف به مبرد، در گذشته به سال ۲۸۶ هجرى، (چاپ شده). ۹۰. كتاب السقيفه، تأليف سليم بن قيس هلالى عامرى كوفى، در گذشته حدود سال ۸۵ هجرى، (چاپ شده). ۹۱. كتاب ابن داب، تأليف عيسى بن يزيد بن بكر داب لثى، در گذشته به سال ۱۷۱ هجرى، (مفقود). ۹۲. كمال الدين و تمام النعمه، تأليف ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى، در گذشته به سال ۳۸۱ هجرى، (چاپ شده). ۹۳. نقض العثمانى، تأليف ابوجعفر محمد بن عبدالله معتزلى، در گذشته ب سال ۲۴۰ هجرى، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۷) ۹۴. مائه كلمه لامير المومنين على بن ابى طالب، تأليف ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجرى، (چاپ شده). ۹۵. المجالس، تأليف ابوالعباس احمد بن يحيى ثعلب، در گذشته به سال ۲۹۱ هجرى، (چاپ شده). ۹۶. المجتنى، تأليف ابوبكر محمد بن حسن بن دريد از دى، در گذشته

به سال ۳۲۱ هجری، (چاپ شده). ۹۷. المحاسن، تالیف ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، در گذشته به سال ۲۸۰ هجری، (چاپ شده). ۹۸. المحاسن و الاضداد، تالیف ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). ۹۹. المحاسن و المساوی، تالیف ابراهیم بن محمد بیهقی، از عالمان قرن سوم هجری، (چاپ شده). ۱۰۰. مروج الذهب و معادن الجواهر، تالیف ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، در گذشته به سال ۳۴۶ هجری، (چاپ شده). ۱۰۱. المسترشد فیامامه عی بن ابی طالب علیه السلام، تالیف ابوجعفر محمد بن جریر ابن رستم طبری امامی، از عالمان قرن چهارم، (چاپ شده). ۱۰۲. مشکله الناس لزمانهم، تالیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن واضح یعقوبی، در گذشته به سال ۲۸۴ هجری، (چاپ شده). ۱۰۳. المصون، تالیف ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری، در گذشته به سال ۳۸۲ هجری، (چاپ شده). ۱۰۴. المعارف، تالیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، در گذشته به سال ۲۷۶ هجری، (چاپ شده). ۱۰۵. معانی الاخبار، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق) در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۱۰۶. المعمرن و الوصایا، تالیف ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی، در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، (چاپ شده). (صفحه ۱۸۸) ۱۰۷. مقاتل الطالبیین، تالیف ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد اصفهانی، در گذشته به سال ۳۵۶ هجری، (چاپ شده). ۱۰۸. المقنعه، تالیف ابوعبدالله محمد بن نعمان بغدادی ملقب به مفید، در گذشته به سال ۴۱۳ هجری، (چاپ شده). ۱۰۹. من لا یحضره الفقیه، تالیف ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (صدوق)، در گذشته به سال ۳۸۱ هجری، (چاپ شده). ۱۱۰. الموشی، تالیف ابوطیب محمد بن احمد بن اسحاق معروف معروف به وشاء، در گذشته به سال ۳۲۵ هجری، (چاپ شده). ۱۱۱. الموفقیات، تالیف زبیر بن بکار، در گذشته به سال ۲۵۶ هجری، (چاپ شده). ۱۱۲. المونق، تالیف ابو عبیدالله محمد بن عمران بن موسی مرزبانی، در گذشته به سال ۳۸۴ هجری، (مفقود). ۱۱۳. الوزراء و الکتاب، تالیف ابوعبدالله محمد بن عبدوس بن عبدالله جهشیاری، در گذشته به سال ۳۳۱ هجری، (چاپ شده). ۱۱۴. الولاه و القضاء، تالیف ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب کندی، در گذشته بعد از سال ۳۵۵ هجری، (چاپ شده). ***** (۱) همان، صص ۴۱-۲۹. (۲) همان، ص ۲۰. (۳) همان، ص ۳۵.

برخی مصادر شریف رضی

شریف رضی در تالیف گرانقدر خویش به مصادر و روایات زیر به طور صریح اشاره کرده است: ۱. خطبه‌ی امام (ع) درباره‌ی «روزگار و مردمان» که شریف رضی یادآوری کرده است که این خطبه را جاحظ در البیان و التیین آورده است: (۱). خطبه‌ی ۳۲ نهج البلاغه. ۲. روایت «مسعده بن صدقه» از امام صادق (ع): خطبه‌ی ۹۱ نهج البلاغه معروف به خطبه‌ی اشباح. ۳. روایت «نوف بکالی» از امیرمومنان (ع): خطبه‌ی ۱۸۲ نهج البلاغه. ۴. خطبه‌ی امام (ع) در «ذی قار» پیش از جنگ جمل به نقل از کتاب الجمل واقدی: خطبه‌ی ۲۳۱ نهج البلاغه. (صفحه ۱۸۹) ۵. سخن امام (ع) به نقل از «ذعلب یمامی» از «احمد بن قتیبه» از «عبدالله بن یزید» از «مالک بن دحیه»: کلام ۲۳۴ نهج البلاغه. ۶. نامه‌ی امام (ع) به «طلحه» و «زبیر» به نقل از ابوجعفر اسکافی در کتاب المقامات فی مناقب امیرالمومنین علیه السلام: نامه‌ی ۵۴ نهج البلاغه. ۷. عهدنامه‌ای که امام (ع) برای قبایل «ریعه» و «یمن» تنظیم فرموده و از خط هشام بن کلبی نقل شده است: نامه‌ی ۷۴ نهج البلاغه. ۸. نامه‌ی امام (ع) به معاویه که در آغاز بیعت مردم با آن حضرت نوشته شده و «واقدی» آن را در کتاب الجمل آورده است: نامه‌ی ۷۵ نهج البلاغه. ۹. نامه‌ی امام (ع) به «ابوموسی اشعری» در پاسخ نامه‌ی او درباره حکمین که این نامه را «سعید بن یحیی اموی» در کتاب المغازی آورده است: نامه‌ی ۷۸ نهج البلاغه. ۱۰. خبر «ضرار بن ضمیره ضبایی» در توصیف امام (ع) نزد معاویه و بیان کلمات آن حضرت نیمه‌های شب در حال عبادت: حکمت ۷۷ نهج البلاغه. ۱۱. حکایت ابوجعفر محمد بن علی باقر (ع) از امیرمومنان (ع): حکمت ۸۸ نهج البلاغه. ۱۲. روایت «نف بکالی» از امیرمومنان (ع) نیمه‌های شب در توصیف پارسایان و شب زنده داران: حکمت ۱۰۴ نهج البلاغه. ۱۳. روایت «کمیل بن زیاد نخعی» در همراهی امام

(ع) در صحرا و نقل حکمتی بلند از آن حضرت: حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه. ۱۴. آنچه «ابوعبيد قاسم بن سلام هروی» از غریب الحديث در کتاب خود ذکر کرده است: غریب الکلام ۴ نهج البلاغه. ۱۵. سخنی که «ابن جریر طبری» در تاریخ خود از عبدالرحمن پسر ابی لیلی فقیه روایت کرده است: (۲) حکمت ۳۷۳ نهج البلاغه. ۱۶. روایت «ابوجحیفه» از امام (ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر: حکمت ۳۷۵ نهج البلاغه. ۱۷. روایت «ثعلب» از «ابن اعرابی» از امام (ع) درباره آزمایش مردم: حکمت ۴۳۴ نهج البلاغه. (صفحه ۱۹۳) **** (۱) ن. ک: ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، البیان و التبيين، تحقیق علی ابوملحم، الطبعة الثانية، دار و مکتبه الهلال، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۲. صص ۴۰-۳۹. (۲) ن. ک: تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۵۷.

شناخت رابطه نهج البلاغه و قرآن

علی (ع) و قرآن

علی (ع) مظهر همه آیات الهی و جلوه‌ی تام کتاب تدوینی (قرآن) است. او کتاب عینی خداوند است و همان راهی را پیموده که قرآن کریم ترسیم نموده و همان گونه زیست کرده که خداوند در کتابش رهنمون شده است. پیوند علی (ع) و قرآن پیوندی حقیقی است و یکی بدون دیگری متصور نیست، چنانکه پیامبر اکرم (ص) در سخنی بلند فرموده است: «علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا (لا یفترقان) حتی یردا علی الحوض.» (۱). علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. علی (ع) از آغاز وحی در کنار پیامبر اکرم (ص) بود و همه چیز را می‌شنید و می‌دید. «و لقد سمعت رنه الشیطان حین نزل الوحی علیه- صلی الله علیه و آله- فقلت یا رسول الله ما هذه الرنه؟ فقال: هذا الشیطان قد ایس من عبادته. انک تسمع ما اسمع و ترى ما اری، الا انک لست بنبی و لکنک لوزیر و انک لعلی خیر.» (۲). به هنگام نزول وحی بر محمد (ص) صدای ناله‌ی شیطان را شنیدم. از رسول خدا (ص) پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده است. تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را (صفحه ۱۹۶) من می‌بینم، می‌بینی، تنها فرق من و تو این است که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر و درستی قرار داری. علی (ع) پیوسته در کنار حامل وحی و تحت تربیت وحی بود، (۳) تا آن زمان که وحی انقطاع یافت و حامل وحی در حالی که سر بر سینه‌ی علی (ع) داشت به سوی رفیق اعلا شتافت. «و لقد قبض رسول الله- صلی الله علیه و آله- و ان راسه لعلی صدری.» (۴) و رسول خدا (ص) جان سپرد در حالی که سر او بر سینه‌ی من بود. علی (ع) با قرآن بود و عالم به همه‌ی امور آن. او جامع قرآن بود و مفسر آن. او معلم قرآن بود و اهل آن. در روایاتی متعدد نسبت علی (ع) با قرآن از وجوه مختلف بیان شده است، چنانکه از حضرتش روایت شده است که فرمود: «و الله ما نزلت آیه الا- و قد علمت فیما نزلت و این نزلت، ان ربی وهب لی قلبا عقولا- و لسانا سوولا.» (۵). به خدا سوگند که هیچ آیه‌ای نازل نشد مگر اینکه دانسته‌ام درباره‌ی چه و در کجا نازل شد، برآستی که پروردگارم به من قلبی پر فهم و زبانی پر سوال بخشیده است. علی (ع) تحت تربیت حامل وحی همه‌ی علوم قرآن و رموز آن را فراگرفت، چنانکه از «ابن مسعود» نقل شده است ه درباره‌ی علم قرآن آن حضرت گفت: «بدرستی که علی بن ابی طالب علم ظاهر و باطن را دارد.» (۶). آن حضرت خود فرموده است: «ما نزلت ایه علی رسول الله (ص) الا- اقرانیها و املاها علی، فکتبتها بخطی و علمنی تاویلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابهها و خاصها و عامها.» (۷) (صفحه ۱۹۷) امام صادق (ع) نیز در این باره فرموده است: «ان الله علم نبیه (ص) التنزیل و التاویل فعلمه رسول الله (ص) علیا (ع).» (۸). همانا خداوند تنزیل و تاویل قرآن را به پیامبرش آموخت و رسول خدا (ص) نیز آن را به علی (ع) آموخت. علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) سرچشمه‌ی علم به قرآن کریم و گنجینه‌ی معارف آن بود «حاکم حسانی» از عالمان برجسته‌ی اهل سنت در قرن پنجم در ذیل آیه‌ی (و من عنده علم الکتاب) قرآن، رعد ۴۳. (کسی که نزد او علم کتاب است) از قول «ابوصالح»

چنین آورده است: «علی بن ابی طالب کان عالما بالتفسیر و التاویل و الناسخ و المنسوخ و الحلال و الحرام» (۹). (علی بن ابی طالب عالم به تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام (قرآن) بود.) آن حضرت وارث علم نبوی و معلم حقیقی قرآن بود. در حدیثی از امام صادق (ع) درباره‌ی این شان علی (ع) آمده است: «کان علی (ع) صاحب علم بالقرآن و نحن علی منهاجه» (۱۰). علی (ع) صاحب علم به قرآن بود و ما بر راه و روش اویم. امیرمومنان علی (ع) در راه آموزش قرآن کریم سخت کوش و پیگیر بود. «ابن ابی الحدید معتزلی» از امام باقر (ع) روایت کرده است که در این باره فرمود: «کان علی (ع) اذا صلی الفجر لم یزل معقبا الی ان تطلع الشمس، فاذا طلعت اجتمع الیه الفراء و المساکین و غیرهم من الناس، فیلعلمهم الفقه و القرآن» (۱۱). علی (ع) پیوسته پس از نماز صبح در مسجد می ماند و در پی کاری نمی رفت تا خورشید سر می زد، آنگاه فقیران و مسکینان و دیگر مردمان گرد او را می گرفتند و آن حضرت بدیشان فقه و قرآن می آموخت. وجود علی (ع) با قرآن یکی بود، او جلوه‌ی تام و تمام آیات کتاب الهی بود، او کتاب ناطق خدا بود، چنانکه خود در توصیف خویش فرمود: «هذا کتاب الله الصامت و انا کتاب الله الناطق» (۱۲). (صفحه ۱۹۸) این (قرآن) کتاب خاموش خداوند است و من کتاب سخنگوی خدایم. زندگی علی (ع) همه تلاشی بود در جهت برپایی و نگهداری و فهم درست قرآن در معنای جامعش و در هندسه‌ی حقیقی اش. نه او از قرآن جدایی گزید و نه قرآن از او. امیرمومنان (ع) در نامه‌ای با ارزش در تبیین حوادث و مسائل پس از پیامبر (ص) این پیوند ناگسستنی را مطرح کرده و چنین فرموده است: «فلما مضی لسیله ترک کتاب الله و اهل بینه امامین لا یختلفان و اخوین لا یتخاذلان و مجتمعین لا یفترقان» (۱۳). پیامبر به راه خویش رفت (و به رفیق اعلا پیوست و کتاب خدا و خاندان خود را به جای گذاشت که دو پیشوای بدون اختلافند و دو برادری که دست از یاری یکدیگر بر نمی دارند و دو همراه (و متحدی) که از هم جدایی ندارد. «کتاب» و «اهل کتاب» متحد با یکدیگرند و جدایی میان آنان معنا ندارد و هرگاه یکی از آن دو طرد شود، دیگری نیز نخواهد ماند، چنانکه علی (ع) این حقیقت را بروشنی بیان کرده است: «فالكتاب... و اهله طریدان منقیان و صاحبان مصطحبان فی طریق واحد» (۱۴). قرآن و اهل قرآن هر دو رانده و تبعید می شوند و هر دو همگان. مصاحب یکدیگر در یک راه روند. علی (ع) همه‌ی وجود خود را در راه حفظ و تعالی قرآن گذاشت که او بحق برپا دارنده‌ی آن بود. امام صادق (ع) فرمود: «فاشهد ان علیا (ع) کان قیم القرآن» (۱۵). شهادت می دهم که همانا علی (ع) قیم و متولی قرآن بود. بیست و سه سال دوران نبوت برای علی (ع) جهادی بود در کنار پیامبر (ص) در راه تکوین امت و تاسیس دولت و پاسداری از آن. به بیان «ابن ابی الحدید معتزلی»: و لو لا ابوطالب و ابنه لما مثل الدین شخصا فذاک بمکه آوی و حامی و هذا بیثرب جس الحما (۱۶). (صفحه ۱۹۹) اگر ابوطالب و فرزندش علی نبودند، هرگز دین (اسلام) تجسم نمی یافت و این دو به پا خاستند: آن- ابوطالب- در مکه دین را پناه داد و حمایت کرد و این- علی- در مدینه تا پای جان در راه اسلام مبارزه کرد. عصر نبوت مبارزه بر سر تنزیل قرآن بود و علی (ع) تا پای جان در راه آن کوشید و پس از آن در دوران خلفا تلاش برای حفظ قرآن و نگاهبانی آن و دوران حکومت آن حضرت، مبارزه بر سر تاویل قرآن بود، چنانکه رسول خدا (ص) در حدیث مشهور خویش بدان تصریح کرده بود: «ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و هو علی بن ابی طالب» (۱۷). همانا کسی از شما خواهد بود که برای تاویل قرآن جنگ خواهد کرد، همان گونه که من برای تنزیل قرآن جنگ کردم و او علی بن ابی طالب است. بنابراین زندگی علی (ع) حیاتی قرآنی بود، برای قرآن بود و او تجلی قرآن بود. آن حضرت چنان در قرآن کریم و معارف بلند آن ذوب شده بود که آنچه می اندیشید و بیان می کرد و عمل می نمود قرآن بود. برخی از اندیشمندان بدین حقیقت توجه کرده اند، چنانکه «محمد امین نوای» می نویسد: «حفظ علی القرآن کله، فوقف علی اراره و اختلط به لحمه و دمه و القاری یری ذلک فی نهج البلاغه» (۱۸). علی (ع) تمام قرآن را به خاطر سپرده بود و بر اسرار آن واقف و آگاه بود و قرآن با خون و گوشت او در آمیخته بود، کسی که نهج البلاغه را مطالعه نماید، این حقیقت را در می یابد. علی (ع) بحق معلم قرآن (۱۹) و مترجم، (۲۰) مفسر، (۲۱) و مؤول آن بود، (۲۲) و بیش از هر چیز به قرآن اهتمام داشت و برپا دارنده و متولی آن

بود. (۲۳). «ابن ابی الحديد معتزلى» در مقدمه‌ی شرح نهج البلاغه خویش درباره‌ی اهتمام علی (ع) به قرآن چنین می‌نویسد: (صفحه ۲۰۰) «دیگر از علوم، علم تفسیر قرآن است که این علم از آن حرت سرچشمه گرفته و هر چه هست از او گرفته شده و فرع وجود اوست. اگر به کتابهای تفسیر مراجعه کنی، صحت این امر را در می‌یابی، زیرا بیشتر تفسیر قرآن از او و از ابن عباس نقل شده است و همگان می‌دانند که ابن عباس همواره ملازم علی (ع) و متصل به او بود و او شاگرد و پرورش یافته‌ی آن حضرت بوده است. و چون به ابن عباس گفته شد: میزان دانش تو در برابر علم پس عمویت چگونه است؟ گفت: همچون قطره‌ای از باران نسبت به اقیانوس بی‌کران.» (۲۴) وی همچنین می‌نویسد: «اما اهتمام علی (ع) به قرائت قرآن و اشتغال آن حضرت به قرآن منظور نظر همگان است و در این مورد همگان اتفاق نظر دارند که او به روزگار رسول خدا (ص) قرآن را حفظ کرد و در آن زمان جز او کسی قرآن را حفظ نداشت. وانگهی او نخستین کسی است که قرآن را جمع آوری کرده است... و چنانچه به کتابهای قرائات قرآن مراجعه کنی، می‌بینی که پیشوایان علم قرائت همگی به او ارجاع می‌دهند، مانند ابوعمر و بن علا و عاصم بن ابی‌نجد و کسانی دیگر جز آن دو به به ابوعبدالرحمان سلمی قاری ارجاع می‌دهند که او نیز شاگرد علی (ع) بوده و قرآن را از او آموخته است. و این فن هم مثل فنون بسیار دیگر به آن حضرت منتهی می‌شود.» (۲۵) بدین ترتیب پیوند علی (ع) با قرآن پیوندی حقیقی و میان آن دو وحدت و یگانگی بوده است و همه‌ی معارف قرآن از او و به اهتمام او شکل گرفته است و این حقیقت در نهج البلاغه بتمامه جلوه کرده است. **** (۱) ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، المعجم الصغیر، تحقیق محمد سلیم ابراهیم سمارة، دار احیاء التراث العربی، بیروت ص ۳۰۳، ابوعبدالله محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری، المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفه، بیروت، ج ۳، ص ۱۲۴، نور الدین علی بن ابی‌بکر الهیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۲ ق. ج ۹، ص ۱۳۴، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ج ۲، ص ۱۷۷. سلیمان القندوزی الحنفی، ینابیع الموده، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ج ۱، ص ۸۸، مومن بن حسن مومن الشبلنجی، نورالابصار (۱) فی مناقب بیت النبی المختار، دار الجیل، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۶۳. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲. (۳) صحیفه ی نور، ج ۱۴، ص ۲۴۴. (۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۷. (۵) انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۱، حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۶۸-۶۷، مناقب الخوارزمی، ص ۴۶، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، الطبعة الرابعة، شرکه مکتبه و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر ۱۳۹۸ ق. ج ۲، ص ۲۳۹، بدین صورت نیز وارد شده است: «ما نزلت آیه الا و انا علمت فیمن انزلت و این انزلت و علی من نزلت، ان ربی وهب لی قلبا عقولا- و لسانا طلقا.» ابوالنضر محمد بن مسعود السلمی العیاشی، تفسیر العیاشی، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، المکتبه العلمیه الاسلامیه، طهران، ج ۱، ص ۱۷، السید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۱۷ «لسانا ناطقا» آمده است. (۶) حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵، الاتقان، ج ۲، ص ۲۳۹. (۷) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴، الکافی، ج ۱، ص ۶۴، محمد بن المرتضی المدعو ملامحسن الفیض الکاشانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، تصحیح حسن الحسینی اللواسانی النجفی، الطبعة الخامسة، المکتبه الاسلامیه، طهران، ۱۳۵۶ ش. ج ۱، ص ۱۱، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۶ و نیز ن. ک: سلیم بن قیس الهلالی العامی الکوفی، السقیفه (کتاب سلیم بن قیس)، دارالفنون للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۱۰۶، «و خاصها و عامها» فقط در الکافی آمده است هیچ آیه‌ای بر رسول خدا (ص) نازل نشد مگر اینکه خواند آن را به من می‌آموخت و آن را به من املا می‌کرد و من آن را با خط خود می‌نوشتم و رسول خدا (ص) تاویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من می‌آموخت. (۸) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷. (۹) ابوالقاسم عبیدالله بن الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التنزیل لقواعد التفضیل فی الایات النازله فی اهل البیت علیهم السلام، تحقیق و تعلیق محمد باقر المحمودی، الطبعة الاولى، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزراء الثقافه و الارشاد الاسلامی، طهران، ۱۴۱۱ ق. ج ۱، ص ۴۰۵. (۱۰) تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵، تفسیر البرهان،

ج ۱، ص ۱۷. (۱۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۴، ص ۱۰۹. (۱۲) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰. (۱۳) ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری الامامی، المسترشد فی امامه علی بن ابی طالب (ع)، المطبعه الحیدریه، النجف، ۱۳۶۸ ق. ص ۹۶. رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه، تحقیق محمد الحسون، الطبعه الاولى، مرکز النشر المکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۲ ق. ص ۲۳۸، محمد باقر المحمودی، نهج البلاغه فی مستدرک نهج البلاغه، الطبعه الاولى، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، مؤسسه التضامن الفکری، بیروت، ۱۳۹۷-۱۳۸۵ ق. ج ۵، صص ۲۰۰-۱۹۹. (۱۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷. (۱۵) الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۰. (۱۶) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۴، ص ۸۴. (۱۷) ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی، مسند احمد بن حنبل، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۳، صص ۸۲ و ۳۳، ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب النسائی، خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، دارمکتبه التریبه، بیروت، ۱۹۸۷. ص ۵۰، ابویعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی الموصلی، مسند ابی بعلی الموصلی، حققه و خرج احادیثه حسین سلیم اسد، الطبعه الثانيه، دارالمأمون للتراث، دمشق، ۱۴۱۰ ق. ج ۲، ص ۳۴۱، تفسیر العیاشی، ج ۱، صص ۱۶-۱۵، المستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۳، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷، ابوبکر احمد بن الحسین السیهقی، دلائل النبوه، وثق اصوله و خرج حدیثه و علق علیه عبدالمعطی قلعجی، الطبعه الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۶، ص ۴۳۶، ابوالحسن علی بن محمد الشافعی المعروف بابن المغازلی، مناقب الامام علی بن ابی طالب، تحقیق محمد باقر المحمودی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳، اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۱۱، شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۲۰۷، محب الدین ابوجعفر احمد بن عبدالله الطبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، دارالمعرفه، بیروت، ص ۷۶، الرياض النضره فی مناقب العشره المبشرین بالجنه، دارالندوه الجدیده، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۳، ص ۱۳۹-۱۳۸. البدايه و النهايه، ج ۶، ص ۲۴۳، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۹، ص ۱۳۳، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳، احمد بن محمد بن حجر الهیتمی، الصواعق لالمحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، تخريج و تعليق عبدالوهاب بن عبداللطیف، الطبعه الثانيه، مکتبه القاهره، ۱۳۸۵ ق. ص ۱۲۳، علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی، کنز العمال فی احادیث الاقوال و الافعال، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۱۳، صص ۱۰۸-۱۰۷، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۰، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷، ینایع الموده، ج ۱، ص ۵۸، باختصر اختلاف در لفظ. (۱۸) جولان اسلامیه، ص ۹۹، به نقل از: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۹۲. (۱۹) ن. ک: الکافی، ج ۸، ص ۳۹۰، شرح ابن ابی الحديد، ج ۴، ص ۱۰۹، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۷. (۲۰) ن. ک: الکافی، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۱۹۲، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، من لا یحضره الفقیه، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، الطبعه الثانيه، منشورات جماعه المدرسين، قم، ۱۴۰۴ ق. ج ۲، ص ۶۱۱، ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الحکام، حققه و علق علیه السید حسن الخراسان، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۹۰ ق. ج ۶، ص ۹۷. (۲۱) ن. ک: الکافی، ج ۱، صص ۲۲۹ و ۶۴. (۲۲) ن. ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳، ج ۲، ص ۵۷۴. (۲۳) ن. ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۳۰. (۲۴) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۱۹. (۲۵) همان، صص ۲۸-۲۷.

رابطه نهج البلاغه با قرآن

رابطه نهج البلاغه با قرآن رابطه ای تنگاتنگ و سخت نزدیک است، زیرا نهج البلاغه نازل می شود روح مطهری است که وجودش با قرآن یکی بود و چنان در قرآن کریم جذب گردیده بود که جسم و روحش از آن بود. از همین وجه است که نهج البلاغه را «اخ القرآن الکریم» (۱) نامیده اند. واژه «اخ» در اصل به معنی برادر، رفیق و مصاحب است و در واقع کسی را گویند که با دیگری در پدر و مادر و یا در یکی از آن دو و یا همشیر بودن با دیگری شریک باشد و به صورت استعاره به هر که با دیگری در قبیله یا در دین یا در کار و (صفحه ۲۰۱) صفت یا معامله و دوستی و در ماسبات دیگر مشارکت داشته باشد. برادر گویند، (۲) و در معنای

مجازی به مفهوم مصاحب و همزاد و مانند و مشابه به کار می‌رود و روشن است که اخوت نهج البلاغه با قرآن از همین باب است و به همین دلیل است که نهج البلاغه هرگز طراوت و تازگی و جلوه‌گری خویش را از دست نمی‌دهد و از هر زبان که شنیده شود نا مکرر است. یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شنوم نا مکرر است (۳). رابطه‌ی نهج البلاغه با قرآن کریم رابطه‌ای طولی است و نهج البلاغه تالی تلو قرآن عزیز و محرم اسرار آن و بیانگر حقایق آن و جلوه‌ی لطایف آن است. هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آن که این کار ندانست در انکار بماند از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد که حدیثش همه جا بر در و دیوار بماند (۴). نورانیت قرآنی و بوی خوش کلام نبوی در آشکار است (۵) و به تعبیر برخی اندیشمندان تنها فرق نهج البلاغه با قرآن در آن است که وحی منزل نیست. کتاب کان الله رصع لفظه بجوهر آیات الکتاب المنزل حوی حکما کالدرد تنطق صادقاً فلا فرق الا انه غیر منزل (۶). نهج البلاغه کتابی است که گویا خداوند الفاضل را با گوهرهای آیات قرآنی زینت داده است، این کتاب شامل حکمتهایی است مانند مروارید درخشان که به راستی و صداقت سخن می‌گوید و فرقی میان آن و قرآن کریم نیست، جز آنکه نهج البلاغه از طرف خداوند نازل نشده است. (صفحه ۲۰۲) قرآن کریم بیانگر حقایقی است برای هدایت انسانها و سیر دادن آنها از ملک تا ملکوت و تأمین سعادت زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی آنان و نهج البلاغه در همین جهت است و علاوه بر مطرح کردن مباحث قرآنی، به تفسیر و تبیین و تشریح و ارائه مصادیق آنها می‌پردازد. نهج البلاغه مسائل قرآنی را با ارائه دستورالعملها ملموس و عینی تر می‌سازد و سنتها و قوانین کلی قرآن عزیز را به مواردش تطبیق می‌دهد و راه درک و به کارگیری و استفاده از آنها را هموار می‌کند. **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱. (۲) خلیل بن احمد الفراهیدی، کتاب العین، تحقیق مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، تصحیح اسعد الطیب، الطبعة الاولى، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ ق و ج ۱، ص ۷۱، ابوالقاسم الحسین بن محمد الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید کیلانی، دارالمعرفه، بیروت، ص ۱۳، جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، نسقه و علق علیه و وضع فهارسه علی شیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، صص ۹۳-۸۹. (۳) شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان اشعار، به اهتمام انجوی شیرازی، انتشارات محمد علی علمی، ۱۳۴۶ ش. ص ۱۵. (۴) همان، صص ۱۲۱-۱۲۰. (۵) الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۴. (۶) السید حبیب الله الهاشمی الخوئی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، الطبعة الثانیه، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، ص ۲۴۵.

موضوعات نهج البلاغه و قرآن

اشاره

قرآن کریم مجموعه‌ای است از معارف حقیقی درباره‌ی خدا، انسان، هستی، جامعه و تاریخ و در آن بینشها، گرایشها، ارزشها، روشها، کنشها و گویشهای تبیین شده است و نهج البلاغه نیز به تبع قرآن کریم کتابی است که در آن بینشها و نگرشهای اصیل و حقیقی نسبت به عالم و آدمی و خالق عالم و آدم تبیین شده است و بیانگر گرایشها و تعلقها و ریشه‌یابی تعلقهای انسانی و تلاش برای سیر دادن آدمیان به تعلق صحیح است که موجب سعادت و عزت این جهانی و فلاح و رستگاری آن جهانی مردمان می‌شود. نهج البلاغه به تبع قرآن کریم بیانگر ارزشها و ضد ارزشها و راه نمونی انسان و جوامع انسانی به سوی ارزشهای الهی- انسانی و همچنین نشان دادن روشها و خط مشی‌های درست برای رساندن انسان و جوامع به مقصد و مقصود و دور کردن آنان از به کارگیری روشهای باطل و فروغلطیدن در راههای نادرست است و مجموعه‌ای تربیتی است که همه‌ی وجود تربیتی انسان و جامع انسانی را دربر دارد و کنشها و گویشهای آدمیان را به سامانی مطلوب می‌آورد و تعالی نهج البلاغه راهی است برای شکوفا شدن

استعدادهای انسان در جهت کمال مطلق. نهج البلاغه به تبع قرآن کریم مجموعه‌ای است از: ۱. بحثهای توحیدی و معارف حقیقی. ۲. مباحث نبوت و هدایت الهی، ۳. معرفی جامعیت اسلام و قرائت و فهم درست آن و تبیین هندسه‌ی صحیح اسلام، ۴. بحث از کائنات و خلقت، (صفحه ۲۰۳) ۵. ارائه نظامنامه‌ی رهبری و سیاست و مدیریت و حکومت، ۶. بیان مواعظ و آموزش حکمت، ۷. تبیین تاریخ و درس عبرت، ۸. تعلیم احکام و آموزش عبادات، ۹. مباحث معاد و قیامت، ۱۰. راه بندگی و عبودیت. (۱). مطالب مطرح شده در نهج البلاغه را در ارتباط با قرآن کریم می‌توان دو گونه یافت: قسم اول مطالبی که در پیوند و ارتباط مستقیم با قرآن کریم است و قسم دوم مطالبی که در پیوند و ارتباط غیر مستقیم با قرآن کریم است اما نور وحی از آن می‌تابد و بوی کلام نبوی از آن استشمام می‌شود. به منظور روشن شدن این پیوند و ارتباط به نمونه‌هایی از دو قسم یاد شده می‌پردازیم. ***** (۱) ن. ک: محمد تقی التستری، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، الطبعة الاولى، امیر کبیر للنشر، طهران، ۱۴۱۸ ق. ج ۱، صص ۳۱-۲۷، سید محمد مهدی جعفری، آموزش نهج البلاغه، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش. صص ۲۸-۲۷.

پیوند و ارتباط مستقیم نهج البلاغه با قرآن

اشاره

این قسم شامل سخنانی از امام (ع) است که در آن به قرن توجه داده است و به تبیین و توصیف این کتاب عزیز پرداخته و آیات آن را تفسیر نموده و یا بدانها استشهاد و استناد کرده است.

تحریر تمسک به قرآن

امیرمومنان علی (ع) در ضمن وصیتی به حسن و حسین علیهما السلام پس از آنکه پسر ملجم - که نفرین خدا بر او باد - او را ضربت زد و فرمود: «و الله و الله فی القرآن لا- یسبقکم بالعمل به غیرکم». (۱). خدا را! خدا را! درباره‌ی قرآن، مبادا دیگران بر شما پیشی بگیرند و در عمل بدان. آن حضرت در ضمن نامه‌ای به «حارث همدانی» (۲). به او چنین سفارش فرمود: «و تمسک بحبل القرآن و انتصحہ و احل حلاله و حرم حرامه». (۳) و در ریسمان قرآن چنگ زن و از آن نصیحت پذیر و حلالش را حلال و حرامش را حرام گیر. (صفحه ۲۰۴) امام (ع) در ضم خطبه‌ای مشهور به «دیباج» (۴). چنین فرموده است: «و تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث و تفقهوا فیه فانه ربيع القلوب و استشفوا بنوره فانہشفاء الصدور و احسنوا تلاوته فانه احسن القصص». (۵) و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و آن را نیک بفهمید که دلها را بهترین بهار است و به روشنائی آن بهبودی خواهید که شفای دلهای بیمار است و آن را نیکو تلاوت کنید که سودمندترین بیان و تذکر است. صفحه ۲۰۴. ***** (۱) نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷. (۲) «حارث بن عبدالله» مشهور به «حارث اعور» یا «حارث همدانی» از خواص اصحاب امیرمومنان علی (ع) و یکی از ده نفر یاران مورد اعماد آن حضرت بوده است. «ذهبی» او را بزرگان علمای تابعین شمرده و از قول «ابوبکر بن ابی داود» آورده است که او فقیه‌ترین مردمان بوده است. درگذشت او را به سال ۶۵ هجری نوشته‌اند. ر. ک: رجال الکشی، ص ۸۹ میزان الاعتدال، ج ۱، صص ۴۳۷-۴۳۵، مجالس المومنین، ج ۱، صص ۳۰۹-۳۰۸، منتهی الامال، ج ۱، صص ۲۴۱-۲۴۰، معجم الرجال الحدیث، ج ۴، صص ۱۹۷-۱۹۶. (۳) نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۹. (۴) ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول، مکتبه بصیرتی، قم ۱۳۹۴ ق. ص ۹۹. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰.

تبیین محتوای قرآن

امیرمومنان علی (ع) در سخنی حکیمانه به «حارث اعور» فرموده است: (۱). «و فی القرآن نبا ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم». (۲). در قرآن است خبر آنچه پیش از شما بود و خبر آنچه پس از شماست و حکم آنکه چگونه بایدتان زندگی نمود. آن حضرت در ضمن خطبه‌ای که در آن مردمان را موعظت کرده و فضایل قرآن را بیان نموده و مردمان را از بدعت نهی کرده، درباره‌ی محتوای قرآن فرموده است: «فانه فيه شفاء من اكبر الداء وهو الفكر والنفاق والغى والضلال». (۳). بی‌گمان قرآن بزرگترین درد را بهبودی است و آن کفر و دورویی و بیراهه شدن و گمراهی است. ***** (۱) مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۶. (۲) نهج البلاغه، حکمت ۳۱۳. (۳) همان، خطبه‌ی ۱۷۶.

توصیف قرآن

امیرمومنان (ع) در توصیف قرآن و بیان فضایل آن فرموده است: «و اعلموا ان هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل و المحدث الذی لا یکذب. و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیاده او نقصان: زیاده فی هدی، او نقصان من عمی. و اعلموا انه ليس على احد بعد القرآن من فاقه ولا احد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من اوائکم و استعینوا به على لاوائکم... (صفحه ۲۰۵) فاسألوا الله به و توجهوا الیه بحبه و لا تسالو به خلقه، انه ما توجه العباد الى الله تعالى بمثله. و اعلموا انه شافع مشفع و قائل مصدق و انه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه و من محل به القرآن يوم القيامة صدق علیه، فانه ینادی مناد يوم القيامة، «الا ان کل حارث مبتلى فی حرثه و عاقبه عمله، غیر حرثه القرآن». فکونوا من حرثه و اتباعه و استدلو به علی ربکم و استنصحوه علی انفسکم و اتهموا علیه آراءکم و استغشوا فيه اهواءکم». (۱) و بدانید که این قرآن پند دهنده‌ای است که فریب ندهد و راهنمایی است که گمراه نکند و سخنگویی است که دروغ نگوید و کسی با قرآن نشست جز که چون برخاست افزون شد یا از وی کاست: افزونی در رستگاری و کاهش از کوری (و دل بیماری) و بدانید کسی را که با قرآن است نیاز نباشد و بی قرآن بی‌نیاز نباشد، پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید و در سختیها از آن طلب یاری نمایید.. پس آنچه می‌خواهید به وسیله‌ی قرآن از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به خدا روی آرید و هرگز به وسیله‌ی کتاب خدا چیزی نخواهید از آفریدگان، که بندگان روی به خدا نکردند با وسیله‌ای مانند قرآن و بدانید که قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و گوینده‌ای است که سخنش تصدیق شده است. ان را که قرآن در قیامت شفاعت کند، شفاعتش را بپذیرند و آن را که قرآن سعایت کند، گواهاش به زیان او گیرند. همانا روز رستخیز منادی بانگ برآرد که: «هان! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده». پس در شار بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید. با قرآن خدا را بشناسید و بدان خویشتن را اندرز دهید و رای هایتان را (که با قرآن سازوار نیست) متهم دارید و خواهشهای نفسانی خود را خیانتکار انگارید. علی (ع) در خطبه‌ای دیگر که در آن درباره‌ی قدرت خداوند و فضایل قرآن و سفارش به پروا پیشگی سخن رانده چنین فرموده است: «فالقرآن آمر زاجر و صامت ناطق. حجه الله علی خلقه، اخذ علیه میثاقهم و ارتهن علیهم انفسهم. اتم نوره و اکمل به دینه». (۲). (صفحه ۲۰۶) پس قرآن فرمان دهنده است و بازدارند، خاموش است و گوینده. حجت خداست بر آفریدگانش که بدان پیمان گرفته است از ایشان و همگان را نهاده است در گرو آن. نور (هدایت) خود را با قرآن تمام گرداند و دین خود را بدان به کمال رساند. امام (ع) در خطبه‌ای که درباره‌ی احاطه‌ی علم خداوند به تمام امور و جزئیات و تشویق به پروا پیشگی و برتری اسلام و قرآن سخن رانده فرموده است: «ثم انزل علیه الکتاب نورا لا تطفا مصابیح و سراجا لا یخبو توقده و بحر الا یدرک قعره و منهاجا لا یضل نهجه و شعاعا لا یظلم ضووه و فرقانا لا یحمد برهانه و تیبانا لفا تهدم ارکانه و شفاء لا تخشی اسقامه و عزا لا تهزم انصاره و حقا لا تخذل اعوانه. فهو معدن الايمان و بحبوحة و ینابیع العلم و

بحوره، و ریاض العدل و غدرانه و اثنافی الاسلام و بنیانه و اودیة الحق و غیطانه. و بحر لا- ینزفه المستنزفون و عیون لا- ینضبها الماتحون و مناهل لا- یغضیها الواردون و منازل لا- یضل نهجها المسافرون و اعلام لا- یعمی عنها السائرون و آکام لا یجوز عنها القاصدون. جعله الله ریا لعطش العلماء و ربیعا لقلوب الفقهاء و مجاج لطرق الفصلحاء و دواء لیس بعده داء و نورا لیس معه ظلمته و حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذورته و عزا لمن تولاه و سلما لمن دخله و هدی لمن ائتم به و عذرا لمن انتحله و برهانا لمن تکلم به و شاهدا لعن خاصم به و فلجا لمن حاج به و حاملا لمن استلام و علما لمن وعی و حدیثا لمن روی و حکما لمن قضی.» (۳). پس فروفرستاد بر او قرآن را، نوری که چراغهای آن فرو نمیرد و چراغی که افروختگی اش کاهش نپذیرد و دریایی که ژرفای آن کس نداند و راهی که پیمودنش رهرو را به گمراهی نکشاند. و پرتوی که فروغ آن تیرگی نگیرد و فرقانی که نور برهانش خاموش نشود و تیبانی که ارکانش ویرانی نپذیرد و بهبودی بی که در آن بیم بیماری نباشد و ارجمندی بی که یارانش را شکست و (صفحه ۲۰۷) ناپایداری نباشد و حقی که یاورانش را زیان و خواری نباشد. پس قرآن معدن ایمان است و مرکز آن و چشمه سار دانش است و دریاهای آن و باغستان عدالت است و انگیزه‌های آن و پایه‌های اسلام است و بنیان استوار آن. وادیهای حقیقت است و سبزه‌زارهای آن و دریایی است که بر دارندگان، آب آن را خشک نگردانند و چشمه سار هاست که آب کشندگان آب آن را به ته نرسانند و آبشخور هاست که در آیندگان، آب آنرا کم نکند و منزلگاه هاست که مسافران، راهش را گم نکنند و نشانه هاست روندگان از نظرش دور ندارند و پشته هاست که روی آورندگان از آن نگذرند و آن را نگذارند. خداوند قرآن را مایه‌ی سیرابی دانشمندان کرده است و بهار دل‌های فقیهان و مقصد پارسایان و دارویی که از پس آن بیماری نیست و نوری که با آن تاری نیست و ریسمانی که گرفتن گاه آن استوار است و پناهن گاهی که قله‌ی آن پناهنده را نگاهدار است و ارجمندی هر که با او دوستی ورزد و امان آن کس که بدان در شود و راهنمای هر که بدان اقتدا کند و عذرخواه آن که آن را مذهب خود گیرد و برهان هر کس که بدان سخن گوید و آن را بپذیرد و گواه هر که در مخاصمت پشتیبان خویشش شمارد و پیروزی ن کس که بدان حجت آرد و راهبر آن که آن را به کار دارد و برنده‌ی آن که آن را کار فرماید و نشان آن کس که در آن بنگرد چنانکه باید و نگاهدار کسی که خود را بدان از آسیب پاید و دانش کسی که آن را نیک به خاطر سپارد و حدیث کسی که از آن روایت کند و حکم آن کس که خواهد حکم دهد. **** (۱) همان. (۲) همان، خطبه‌ی ۱۸۳. (۳) همان، خطبه‌ی ۱۹۸.

پروا پیشگان و قرآن

امیرمومنان علی (ع) در توصیف نسبت پروا پیشگان- که به کمال تربیت دست یافته‌اند- با قرآن فرموده است: «تالین لاجزاء القرآن یرتلون ترتیلبا. یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء ذائهم. فاذا مروا بایه فیها تشویق رکعوا الیها طمعا و تطلعت نفوسهم الیها شوقا و ظنوا انها نصب اعینهم. و اذا مروا بایه فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم و ظنوا ان زفیر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم.» (۱). (صفحه ۲۰۸) قرآن را جزء جزء با تامل و درنگ بر زبان دارند و با خواندن آن اندوه بارند و در آن اندوه داوری درد خود را به دست می‌آرند. و اگر به آیه‌ای گذشتند که تشویقی در آن است، به طمع بیارمند و جانهایشان چنان از شوق برآید که گویی دیده‌هایشان بدان نگران است و اگر آیه‌ای را خوانند که در آن بیم دانی است، گوش دل‌های خویش بدان نهند، آن سان که پنداری بانگ برآمدن و فروشدن آتش دوزخ را می‌شنوند. صفحه ۲۰۸. **** (۱) همان، خطبه‌ی ۱۹۳.

تفسیر آیات قرآن

در نهج البلاغه مواردی متعدد از تفسیر امیرمومنان علی (ع) وارد شده است که تفسیری یگانه و بی‌همتاست. شریف رضی آورده

است که حضرت فرمود: «کفی بالقناعه ملکاً و بحسن الخلق نعیماً. و سئل علیه السلام عن قوله تعالى (فلنحینه حیاة طیه) (۱). فقال: «هی القناعه» (۲). قناعت دولتمندی را بس و خوی نیک نعمتی بود در دسترس. (و حضرتش را از تفسیر آیه (فلنحینه حیاة طیه) (قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات - حقیق - بخشیم) پرسیدند، فرمود: آن قناعت است. امام (ع) در تبیین زهد براساس تفسیری از قرآن کریم فرمود: «الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال الله سبحانه: (لکیلا- تأسوا علی ما فاتکم و لا- تفرحوا بما آتاکم) (۳). و من لم یأس علی الماضي و لم یفرح بالآتی فقد اخذ الزهد بطرفیه» (۴). همه‌ی زهد در دو کلمه از قرآن فراهم است، خدای سبحان فرماید: «تا بر آنه از دستتان رفته دریغ مخورید و بدانچه به شما رسیده شادمان مباشید». و آن که بر گذشته دریغ مخورد و به آینده شادمان نباشد از دو سوی زهد گرفته است. علی (ع) در تبیین حاکم شدن ضد ارزشها در جامعه به سبب پشت کردن به فرمانهای الهی و فراموش کردن قواعد زندگی دینی فرموده است: «یاتی علی الناس زمان عضوض، یعض الموسر فیه علی ما فی یدیه و لم یومر (صفحه ۲۰۹) بذلک، قال الله سبحانه: (و لا تنسوا الفضل بینکم) (۵). تنهد فیه الاشرار و تستذل الاخیار و یبایع المضطرون و قد نهی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - عن بیع المضطربین» (۶). مردمان را روزگاری رسد بس دشوار، توانگر در آن روز آنچه را در دست دارد سخت نگاه دارد و او را چنین نفرموده‌اند، خدای سبحان فرماید: «بخشش میان خود را فراموش مکنید». بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان خوار و خرید و فروش کنند با درماندگان به ناچار (رمدمان بینوا هستی خود را از سر اضطرار و ناچاری به بهایی اندک می‌فروشدند و متمکنان آنان را استثمار می‌کنند) در حالی که رسول خدا از چنین معاملتی نهی کرده است. آموزگار حقیقی قرآن گاهی آیه‌ای از قرآن را تلاوت کرده و آنگاه در امتداد آن به بیان لطایف و حقایقی شگفت پرداخته است. آن حضرت پس از تلاوت آیات (الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر) (۷). (تفاخر به فزون داری شما را به خود مشغول نمود تا با گورها رودرو شوید) فرمود: «یا له مرا ما ابعده! و زوروا ما اغفله» و خطراً ما افطعه! لقد استخلوا منهم ای مدکر و تناوشوهم من مکان بعید! اقبصارع آبائهم یفخرون! ام بعدید الهلکی یتکاثرون! یرتجعون منهم اجسادا خوت و حرکات سکنت. و لا یکنونوا عبراً، احق من ان یکنونوا مفتخراً و لان یهبطوا بهم جناب ذله، احجی من ان یقوموا بهم مقام عزه! لقد نظروا الیهم بابصار العشوه و ضربوا منهم فی غمره جهاله و لو استطقوا عنهم عرصان تلک الدیار الخاویه و الربوع الخالیه، لقات: ذهبوا فی الارض لالا و ذهبتم فی اعقابهم جهالا، تطوون فی هامهم و تستنبتون فی اجسادهم و ترتعون فیما لفظوا و تسکنون فیما خربوا و انما الایام بینکم و بینهم بواک و نوائح علیکم. اولئکم سلف عایتکم و فراط مناهلکم، الذین کانت لهم مقاوم العز و حلبات الفخر، ملوکا و سواق. (صفحه ۲۱۰) سلکوا فی بطون البرزخ سیلا سلطت الارض علیهم فیه، فاکلت من لحومهم و شربت من دمائهم، فاصبحوا فی فجوات قبورهم جمادا لا یمنون و ضمارا لا یوجدون، لا یفرعهم ورود الاهوال و لا یحزنهم تنکر الاحوال و لا یحفلون بالرواجف و لا یاذنون للقواصف. غیبا لا ینتظرون و شهودا لا یحضرون و انما کانوا جمیعا فتشتوا و آلافا فافترقوا و ما عن طول عهدهم و لا بعد محلهم، عمیت اخبارهم و صمت دیارهم و لکنهم سقوا کاسا بدلتهم بالنطق خرسا و بالسمع صمما و بالحركات سکونا، فکانهم فی ارتجال الصفه صرعی سبات. جیران لا یتانسون و احباء لا یتراورون. بلیت بینهم عرا التعارف و انقطعت منهم اسباب الاخاء فکلهم و حید و هم جمیع و بجانب الهجر و هم اخلاء، لا- یتعارفون للیل صباحا و لا لنهار مساء...» (۸). وه! که چه مقصد بسیار دور و چه زیارت کنندگان بیخبر- و در خواب غرور- و چه کار دشوار و مرگبار. پنداشتند که جای مردگان تهی است، در حالی که سخت مایه‌ی عبرتند- لیکن عبرت گیرنده کیست؟- از جایی دور، دست به مردگان یازیدند (۹). - و به آنان نازیدند- آیا بدانجا می‌نازند که پدرانشان خفته‌اند، یا به کسان بسیرای که در کام مرگ فرو رفته‌اند؟ خواهند کالبدهای خفته بیدار شود، و جنبشهای آسوده در کار؟ در حالی که مایه‌ی پند باشند بهتر است تا وسیله‌ی فخر و بزرگواری و اگر به آستانه‌ی تواضع فرود آیند خردمندانه‌تر است تا آنان را قرار دهند وسیله‌ی عزت و سربلندی. با دیده‌ی تار بدانها نگریستند و نابخردانه نگریستند که چیستند و اگر از فراخنای خانه‌های ویران و سرزمینهای تهی از باشندگان می‌پرسیدند، می‌گفتند: آنان به زمین در شدند گمراه و شما که به جای آنانید،

مردمی هستيد ناآگاه. برجمجمه‌ی آنان قدم می‌گذاريد و بر اجساد آنان زراعت می‌کنيد و از آنچه باقی گذاشته‌اند می‌خوريد و در کهنه خانه‌های آنان سکوت می‌گزینيد و روزگاری که ایمان آنان و شماس، بر شما در گریه و عزاست. آنان پیش از شما به جایی که مقصد شماس رخت کشيدند و زودتر از شما به آبشخورتان رسيدند. پایه‌هایی (صفحه ۲۱۱) داشتند بلند و در جرگه‌هایی بودند سرافراز و ارجمند. پادشاهان یا رعیت راه خویش را تا به درون دوزخ سپردند و رخت به دل زمین بردند. خاک گوستهایشان را خورد و خونهایشان را در خود فرو برد. پس در شکافت گورها بیجان مانده‌اند و نا رویا و نهان و ناپیدا، نه از چیزی بیمناکند و نه از دگرگونیها اندوهناک. نه از زلزله‌ها ترسان و نه بانگ تندرهای را شنوا و از آن هراسان، غایبانی‌اند که انتظارشان را نبرند و حاضرانی که از جمع به درند. فراهم بودند و پراکندیدند و پیوسته بودند و جدا گردیدند. نه از درازی زمان است و نه از دوری مکان که خبرهایشان پوشیده مانده است و خانه‌هایشان خموش گردیده، بلکه جامی به آنان نوشاندند که گویا بودند و گنگ گردیدند، شنوا بودند و از آن پس نشنیدند. جنبان بودند و آرمیدند، گویی چون بی هوشان به خاک افتادند و خوابیدند. همسایگانند و باهم نمی‌آرمند و دوستانی‌اند به دیدار هم نمی‌روند. رشته‌های آشنایی‌شان پوسیده، پیوندهای برادری‌شان از هم بریاه. همگی تنهایند و با هم در یکجایند و از هم دورند ح‌الی که رفقایند. نه برای شب بامدادی می‌شناسند و نه برای روز شامی می‌دانند... «ابن ابی‌الحدید معتزلی» درباره‌ی این خطبه‌ی امام (ع) می‌نویسد: «من به همه‌ی آنچه امتهام بدان سوگند یاد می‌کنند، سوگند می‌خورم که از پنجاه سال پیش تا کنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و هرگز نشده است که آن را بخوانم مگر آنکه در درونم لرزش و ترس و موعظه‌ای تازه پیدا شده است و این کلمات بشدت در دل و جانم تاثیر گذاشته و اعضا و جوارحم را به لرزه افکنده است. هرگز نشده است که در این کلمات تامل کنم مگر آنکه به یاد مرگ خانواده، نزدیکان و دوستانم افتاده‌ام و چنان تصور کرده‌ام که گویا من آنم که امام (ع) حالش را توصیف نموده است. و چه بسیار واعظان و خطیبان و سخنوران که در این باب سخن گفته‌اند و من به آن سخنان گوش فرا داده‌ام و مکرر در آن سخنان دقت نموده‌ام، اما در هیچ کدام از آن سخنان تاثیر این کلام را در وجود خویش نیافته‌ام. بنابراین تاثیری که این کلام در من دارد یا به سبب اعتقادی است که من به گوینده‌ی آن دارم، یا نیت صالح و یقین ثابت و اخلاص محض گوینده‌ی کلام باعث شده است که تاثیر سخنش در جانها بیشترین تاثیر را داشته باشد و جریان موعظه‌ی کلامش در دلها بیشترین نفوذ را داشته باشد.» (۱۰). (صفحه ۲۱۲) بر همین سیل امیرمومنان (ع) چون آیات (یسبح له فیها بالغدو و الاصال رحال لا تلهمهم تجاره و لا یبع عن ذکر الله) (۱۱). (در آن خانه‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند، مردانی که نه بازرگانی و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌دارد) را تلاوت کرد فرمود: «ان الله سبحانه و تعالی جعل الذکر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقره و تبصر به بعد العشوه و تنقاد به بعد المعانده و ما برح الله - عزت الاوه فی البرهه بعد البرهه و فی ازمان الفترات، عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم فاستصبحوا بنور یقظه فی الابصار و الاسماع و الافنده، یدکرون بايام الله و یخوفون مقامه، بمنزله الادله فی الفلوات. من اخذ القصد حمدوا الیه طریقه. و بشروه بالنجاه و من اخذ یمینا و شمالا ذموا الیه الطریق و حذروه من الهلکه و کانوا کذل مصابیح تلك الظلمات و ادله تلك الشبهات. و ان للذکر لاهلا اخذوه من الدنیا بدلا، فلم تشغلهم تجاره و لا بیع عنه، یقطعون به ایام الحیاه و یهتفون بالزواج عن محارم الله، فی اسماع الغافلین و یامرون بالقسط و یاتمرون به و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه، فکانما قطعوا الدنیا الی الاخره و هم فیها، فشهدوا ما وراء ذلک، فکانما اطلعوا غیوب اهل البرزخ فی طول الاقامه فیها و حققت القیامه علیهم عداتها، فکشفوا غطاء ذلک لاهل الدنیا، حتی کانهم یرون ما لا- یری الناس و یسمعون ما لا یسمعون...» (۱۲). همانا خدای سبحان یاد خود را صیقل دلها قرار داده است. دلها بین وسیله از پس ناشنایی به شنوا و از پس نابینایی بینا و از پس ستیزه جویی و سرکشی رام می‌گردند و همواره چنین بوده و هست که خداوند- که بخششهای او بی‌شمار است و نعمتهایش بسیار- در ربره‌ای از زمان و در زمانهایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگانی داشته و دارد که در سر ضمیر آنان با ایشانرازی می‌گوید و از راه عقلهایشان با آنان تکلم می‌کند. آنان چراغ هدایت را به نور بیداری گوشها و دیده‌ها و

دلها برافروخته‌اند. آنان ایام خدا را فرا یاد مردمان می‌آورند و ایشان را از بزرگی و جلال او می‌ترسانند. همانند نشانه‌هایند که در (صفحه ۲۱۳) بیابانهای بی‌نشان برپایند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش و به نجات مزده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی‌اش برحذر دارند و این چنین، چراغ ظلمتها بوده‌اند و راهنما در شبها. و همانا یاد خدا را مردمانی است که آن یاد، آنان را جایگزین زندگی (جهانی فانی) است. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته و نه داد و ستدی یاد خدا را از دل آنان انداخته. روزهای زندگی را بدان می‌گذرانند و نهی و منع خدا را (در آنچه حرام فرموده) به گوش بیخبران می‌خوانند. به داد فرمان می‌دهند و خود از روی دادکار می‌کنند و از کار زشت باز می‌دارند و خود از زشتکاری به کنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت درند و آنچه از پس دنیاست دیده‌اند و بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند. پیشوای موحدان چون آیهی (یا ایها الانسان ما عرک بربک الکریم)(۱۳). (ای انسان، چه چیز تو را درباره‌ی پروردگارت مغرور ساخته؟) را تلاوت کرد فرمود: «ادحض مسوول حجه و اقطع مغتر معذره، لقد ابرح جهاله بنفسه. یا ایها الانسان، ما جراک علی ذنبک و ما عرک بربک و ما انسک بهلهکه نفسک؟ اما من دائک بلول، ام لیس من نومتک یقطه؟ اما ترحم من نفسک ما ترحم من غیرک؟ فلربما تری الضاحی من حر الشمس فتظله، او تری المبتلی بالم یمض جسده فتبکی رحمه له! فما صبرک علی دائک و جلدک علی مصابک و عزاک عن البکاء علی نفسک و هی اعز الانفس علیک! و کیف لا یوقظک خوف بیات نومه و قد تورطت بمعاصیه مدارج سطواته! فتداو من داء الفتره فی قلبک بعزیمه و من کری الغفله فی ناظرک بیقظه و کن لله مطیعا و بذکره آنسا. و تمثل فی حال تولیک عنه اقباله علیک، یدعوک الی عفوه و یتغمدک بفضله و انت متول عنه الی غیره فتعالی من قول ما اکمره! و تواضعت من ضعیف ما اجراک علی معصیته! (صفحه ۲۱۴) و انت فی کنف ستره مقیم و فی سعه فضله متقلب. فلم یمنعک فضله و لم یهتک عنک ستره، بل لم تخل من لطفه مطرف عین فی نعمه یحدثها لک، او سیئه یسترها علیک، او بلیه یصرفها عنک، فما ظنک به لو اطعته...» (۱۴). حجت شخص گناهکار بی‌پایه‌ترین حجت و عذرش ناپذیرفته‌ترین عذر است و بی‌گمان برای نادان ماندن خود اصرار نموده است. ای انسان، چه چیز تو را بر گناه کردنت دلیر گردانیده و چه چیز تو را به پروردگارت به غرور آورده و چه چیز تو را به به تباه کردن خویش مانوس ساخته؟ آیا درد تو را بهبودی یا خواب تو را بیداری نیست؟ تو که بر دیگری مهربانی، چرا در کار خود و ایمانی؟ بسا که یکی را در تابش آفتاب بینی و او را به سایه آری، یا بر گرفتاری گه بیماری وی را گذاخته از روی رحمت اشک باری! پس چه چیز تو را بر درد خود شکیا نموده و در مصیبت توانایی بخشیده و در گریستن بر نفس خویش که نزد تو گرانبهارترین جانهاست، به شکیبایی ات امر فرموده؟ و چگونه بیم کیفری بیدارت نمی‌سازد که شبانگاه بر تو بتازد؟ در حالی که با نافرمانی خدا خود را تباه ساخته‌ای و در پنجه‌ی قهرش انداخته‌ای. پس سستی دل را با پایداری درمان کن و خواب غفلت دیده‌ات را به بیداری. و طاعت خدا را بپذیر و به یاد او انس گیر. و به خاطر آر آنگاه که تو روی از او گردانده‌ای، او روی به تو گرداند و تو را به خواستن بخشایش از خود می‌خواند و جامعه‌ی کرم خویش بر تو می‌پوشاند و تو از او رویگردانی و دیگری را خواهانی. پس چه نیرومندی است و بزرگواری و چه ناتوانی تو و بی‌مقدار و چه گستاخ در نافرمانی پروردگار. در سایه‌ی پوشش او می‌آرامی و در پهنه‌ی بخشایش او می‌خرامی، نه بخشش خویش را از تو بریده و نه پرده‌ی خود را بر تو دریده، بلکه چشم برهم زدنی بی‌احسان او به سر نبرده‌ای، در نعمتی که بر تو تازه گردانیده، با گناهی که بر تو پوشانیده، یا از بلایت رهانیده. (با نافرمانی این چنین به نعمتش اندری) پس چه گمان بدو بری، اگر وی را فرمان بری؟ و آن حضرت در ضم خطبه‌ای درباره‌ی قدرت پروردگار و فضایل قرآن و سفارش به پروا پیشگی برخی آیات را چنین تقسیم کرده است (صفحه ۲۱۵) «و استعملوا اقدامکم و انفقوا اموالکم و خذوا من اجسادکم فجودوا بها علی انفسکم و لا تبخلوا بها عنها، فقد قال الله سبحانه: (ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم)» (۱۵) و قال تعالی: (من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر

كريم) (۱۶). فلم يستنصركم من ذل و لم يستقرضكم من قل، استنصركم و: له جنود السماوات و الارض و هو العزيز الحكيم، (۱۷). و استقرضكم و له خزائن السماوات و الارض و هو الغنى الحميد (۱۸). و انما اراد ان (يلوكم ايكم احسن عملا) (۱۹). فبادروا باعمالكم تكونوا مع جيران الله فى داره. رافق بهم رسله و ازارهم ملائكته و اكرم اسماعهم ان تسمع حسيس نار ابداء و صان اجسادهم ان تلقى لغوبا و نصبا: (ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم). (۲۰). (۲۱). قدمهاى خود را به كار افكنيد و مالهاى خویش را (در راه خدا) انفاق كنيد. از تن هايتان بگيريد و به جانهايتان ببخشيد و در بخشیدن از اين بدان بخل مورزيد، كه خداى سبحان فرموده است: «اگر خدا را يارى كنيد، يارى تان مى كند و گامهايتان را استوار مى دارد» و فرموده است: «كيسيت آن كس كه به خدا وامى نيكو دهد، پس براى وى دو چندان گرداند و او را پاداشى بزرگ باشد». خدا از روى خوارى از شما يارى نمى خواهد، از تنگدستى وام از شما نمى گيرد. از شما يارى خواسته در حالى كه سپاهيان آسمانها و زمين در فرمان اوست و او عزيز و حكيم است. و از شما وام مى گيرد در حالى كه گنجينه هاى آسمانها و زمين از آن اوست و او بى نياز و ستوده است. او خواسته است: «شما را بيازمايد تا كار كداميك از شما بهتر آيد». پس با كردارهاى خود پيشى گريد تا در خانه ي خدا با همسايگان خدا باشيد. پيامبران خود را رفيقان آنان کرده و فرشتگان را به زيارتشان برانگيخته و گوشه ايشان را حرمت نهاده است تا بانگ آتش را نشنود و تن هايشان را نگاه داشته است از اينكه رنجى يا سختي يى بدان رسد. «اين بخشش خداست، به هر كس كه خواهد دهد و خدا صاحب بخشش بزرگ است». (صفحه ۲۱۶) امير مومنان (ع) در ضم خطبه اى چنين مى فرمايد: «لم يوجس موسى خيفه على نفسه، اشفق من غلبه الجهاد و دوله الضلال». (۲۲). هراسى كه موسى را (هنگام روبه رو شدن با ساحران) گرفت، به سبب بيم جان خود نبود. بلكه از چيرگى نادانان و به حكومت رسيدن گمراهان انديشناك شد. اين حسن امام در واقع تفسيرى است بر آيه زير: (فاوجس فى نفسه خيفه موسى). (۲۳). و موسى در خود بيمى احساسى كرد. شيخ محمد عبده در شرح كلام امام (ع) يادآور شده است كه اين بيان بهترين تفسير براى آيه و والاترين معنا در تبرئه پيام آور حق -موسى (ع) از شك و ترديد (و بيم) در امر رسالت خویش است. (۲۴). ***** (۱) قرآن، نحل ۹۷. (۲) نهج البلاغه، حكمت ۲۲۹. (۳) قرآن، حديد ۲۳. (۴) نهج البلاغه، حكمت ۴۳۹. (۵) قرآن، بقره ۲۳۷. (۶) نهج البلاغه، حكمت ۴۶۸. (۷) قرآن، تكاثر ۲-۱. (۸) همان، كلام ۲۲۱. (۹) و انى لهم التناوش من مكان بعيد). (و چگونه از جايى چنين دور دست يافتن براى آنان مىسر است). قرآن، سبا ۵۲. (۱۰) شرح ابن ابى الحديد، ج ۱۱، صص ۱۵۴-۱۵۳. (۱۱) قرآن، نور ۳۷-۳۶. (۱۲) نهج البلاغه، كلام ۲۲۲. (۱۳) قرآن، انفطار ۶. (۱۴) نهج البلاغه، كلام ۲۲۳. (۱۵) قرآن، محمد ۷. (۱۶) قرآن حديد ۱۱. (۱۷) و لله جنود السماوات و الارض و كان الله عزيزا حكيمًا). (و سپاهيان آسمانها و زمين از آن خداست و خدا عزيز و حكيم است). قرآن، فتح ۷. (۱۸) (و لله خزائن السماوات و الارض). (و حال آنكه گنجينه هاى آسمانها و زمين از آن خدايت). قرآن، منافقون ۷. (۱۹) قرآن، هود ۷. (۲۰) قرآن، حديد ۲۱. (۲۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳. (۲۲) نهج البلاغه: خطبه ۴. (۲۳) قرآن، طه ۶۷. (۲۴) ن. ك: شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، ص ۹۴.

استناد و استشهاد به آيات

امير مومنان على (ع) در موارد متعدد در كلمات خود به آيات قرآن كريم استناد و استشهاد کرده است، (۱) كه نمونه هاىي از آن ذكر مى شود. آن حضرت در خطبه مشهور به «شقشقيه» درباره ي قاسطين و ناكثين و مارقين فرموده است: «فلما نهضت بالامر نكثت طائفه و مرقت اخرى و قسط آخرون كانهم لم يسمعوا الله سبحانه يقول: (تلك الدار الاخره نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقين) (۲). بلى! و الله لقد سمعواها و وعوها و لكنهم حليت الدنيا فى اعينهم و راقهم زبرجها! (۳). چون بهكار برخاستم گروهى پيمان بسته شكستند و گروهى از جمع دينداران بيرون جستند و گروهى ديگر به ستمكارى و تباهگرى پرداختند. گويآ هرگز كلام خداى سبحان را نشنیده بودند كه فرمايد: «سراى آن جهان از آن كسانى است كه برترى نمى جويند و راه تبه

کاری نمی‌پویند و پایان کار، ویژه‌ی پروا پیشگان است». آری، به خدا شنیدند و خوب درک کردند، ولی دنیا در دیده‌ی آنان خود را آراست و زر و زیور آن ایشان را فریفت. (صفحه ۲۱۷) امام (ع) در ضمن خطبه‌ای که صفات خداوند را بیان کرده، فرموده است: «فاتعظوا عبادالله بالعبر النوافع واعتبروا بالای السواطع و ازدجروا بالنذر البوالغ و انتفعوا بالذکر والمواعظ، فکان قد علقتمکم مخالف المنیه و انقطعت منکم علائق الامنیه و دهمتکم مفضعات الامور و السیاقه الی الورد المورود، ف (کل نفس معها سائق و شهید) (۴)». «سائق یسوقها الی محشرها و شاهد یشهد علیها بعملها». (۵). پس بندگان خدا! از عبرت‌های سودمند، پند پذیرید و از نشانه‌های آشکار عبرت گیرید. از آنچه با بیانی رسا شما را ترسانده‌اند، خود را بازدارید و از یادآوریها و موعظتها سود بردارید، که گویی چنگالهای مرگ بر شما آویخته و رشته‌های آرزویتان را بهم گسیخته و سختی‌ها (ای واپسین دم زندگی) به ناگاه بر سر شما رسیده و سوق دادن به جایی که همگان بدانجا وار خواهند شد شما را فراگرفته، «و هر کسی را سوق دهنده و گواهی دهنده‌ای است: سوق دهنده‌ای که او را تا به محضر وی می‌راند و گواهی دهنده‌ای که بر کرده‌ی وی گواهی می‌دهد و آنچه را کرده است می‌داند. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای درباره‌ی عالم نمایان فرموده است: «وآخر قد تسمى عالما و لیس به، فاقتبس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال و نصب للناس اشراکا من حبال غرور و قول زور. قد حمل الکتاب علی آرائه و عطف الحق علی اهوائه یومن الناس من العظائم و یهون کبیر الجرائم، یقول: اقف عند الشبهات و فیها وقع و یقول: اعتزل البدع و بینها اضطجع فالصوره صوره انسان و القلب قلب حیوان، لا یعرف باب الهدی فیتبعه و لا باب العمی فیصد عنه و ذلک میت الاحیاء! (فاین تذهبون؟) (۶)». «و انی توفکون؟» (۷). و الاعلام قائمه و الایات واضحه و المنار منصوبه، فاین یتاه بکم! و کیف تعمهون! و بینکم عتره نیکم و هم ازمه الحق و اعلام الدین و السنه الصدق! فانزلوهم باحسن منازل القرآن وردوهم ورورد الهمیم العطاش». (۸). (صفحه ۲۱۸) و دیگری که عالیشان خوانند بهره‌ای از علم نبرده است، ترهاتی چند از نادانان و مطالبی گمراه کننده از گمراهان به دست آورده و دامهایی از فریب و دروغ بر سر راه مردمان گسترده است. کتاب خدا را به رای خویش تفسیر کند و حق را چنانکه دلخواه اوست تعبیر کند. مردم را از بلاهای سخت ایمن دارد و گناهان بزرگ را اسان شمارد. در کارهای شبهه‌ناک افتاده است و گوید چون شبهه‌ای باشد بازایستم. در بدعتها آرمیده است و گوید اهل بدعت نیستم. صورت او صورت انسان است و قلب او قلب حیوان. نه راه رستگاری را می‌شناسد تا در آن راه رود و نه راه گمراهی را تا از آن باز گردد. چنین کس مرده‌ای است میان زندگان. «پس کجا می‌روید!» و چگونه از حق منحرف می‌شوید؟ که علامتها برپاست و دلایلها هویداست و نشانه‌ها برجاست. گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبران میان شماست که زمامداران حق و یقینند و با ذکر جمیل و گفتار راست قرینند. پس همچون قرآن، نیک حرمت آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، به آنان روی آرید. امام (ع) پس از پایان گرفتن فتنه‌ی جمل خطبه‌ای در بصره ایراد کرد و در ضمن آن به پرسشهایی که از او شد پاسخ گفت و مردمان را از برخی رویدادها و فتنه‌های آینده و آنچه برای بصره پیش خواهد آمد آگاه نمود. (۹) و در ضمن همین مباحث مردی برخاست و گفت: «ای امیرمومنان، ما را از فتنه آگاه ساز! آیا درباره‌ی آن از رسول خدا (ص) پرسشی کردی؟» و امام (ع) گفت: «انه لما انزل الله سبحانه، قوله: (الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یقتنون) (۱۰). علمت ان الفتنه لا- تنزل بنا و رسول الله- صلی الله علیه و اله- بین اظهرنا. فقلت: یا رسول الله، ما هذه الفتنه التي اخبرک الله تعالی بها؟ فقال: «یا علی، ان امتی سیفتنون من بعدی»، فقلت: یا رسول الله، او لیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من المسلمین و حیزت عنی الشهاده، فشق ذلک علی، فقلت لی: «ابشر، فان الشهاده من ورائک؟» فقال لی: «ان ذلک لکذلک، فکیف صبرک اذن؟ فقلت: یا رسول الله، لیس هذا من مواطن الصبر و لکن من (صفحه ۲۱۹) مواطن البشری و الشکر. و قال: «یا علی، ان القوم سیفتنون باموالهم یمنون بدینهم علی ربهم و یتمنون رحمته و یمنون سطوته و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنیذ و السحت بالهدیه و الربا بالبیع، قلت: یا رسول الله، فبای المنازل انزلهم عند ذلک؟ ابمنزله رده، ام بمنزله فتنه؟ فقال: «بمنزله فتنه». (۱۱). چون خدا این آیات را فرستاد: «الف، لام، میم. آیا

مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟» دانستم تا رسول خدا (ص) در میان ماست، فتنه نتواند برخاست. پرسیدم: ای رسول‌خدا، این فتنه‌ای که خدا تو را از آن خبر داده چیست؟ فرمود: «ای علی، امت من پس از من بزودی دچار فتنه گردند.» گفتم: ای رسول‌خدا، روز احد که از مسلمانان گروهی به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نگردید بر من دشوار نمود، گفتم: «ای علی، مژده باد تو را که شهادت به دنبال خواهد بود.» گفتم: «سخن بدین منوال است، شکیبایی تو آن هنگام بر چه حال است؟» گفتم: ای رسول‌خدا، نه جای شکیبایی کردن است، که جان مژده شنیدن و شکرگزاردن است، و گفتم: «ای علی، پس از من، مردم به مالهای خود فریفته شوند و به دین خویش بر خدا منت نهند. رحمت پروردگار آرزو کنند و از سطوت او ایمن زنند. حرام خدا را حلال شمارند با شبهه‌های دروغ و هوسهایی که به غفلت در سر دارند. می‌را نیبند گویند و حلال پندارند. حرام را هدیه خوانند و ربا را معامله دانند.» گفتم: ای رسول‌خدا، آن زمان آن مردم را در چه پایه نشانم؟ از دین برگشتگان، یا فریفتگان؟ فرمود: «فریفتگان.» ***** (۱) در نهج البلاغه ۱۲۲ مورد استناد به آیات قرآن آمده است. (۲) قرآن قصص ۸۳. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۴) قرآن، ق ۲۱. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۵. (۶) قرآن، تکویر ۲۶. (۷) فانی توفکون؟ (پس چگونه از حق منحرف می‌شوید) قرآن، انعام ۹۵. (۸) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۷. (۹) مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۵۸. (۱۰) قرآن، عنکبوت ۱-۲. (۱۱) نهج البلاغه، کلام ۱۵۶.

پیوند و ارتباط غیر مستقیم نهج البلاغه با قرآن

اشاره

در این قسم، مطالب برگرفته از روح قرآن کریم است. گاهی ارائه مصادیق آیات و مباحث قرآن است و زمانی توضیح مضامین و مفاهیم وحی الهی و البته قسمت عمده‌ی آنچه در نهج البلاغه آمده است و ما آن را پیوند و ارتباط غیر مستقیم با قرآن کریم نامیده‌ایم، مسائل و مباحثی نو و تازه است، اما متأثر از نور وحی و برخاسته از منطقی (صفحه ۲۲۰) الهی و این امری طبیعی است، زیرا علی (ع) فرزند قرآن و ذوب شده در کلام الهی بود و تمام حرکات و اقدامات و مواضع آن حضرت الهی و قرآن، منطبق با اصول و مبانی الهی و نشأت یافته از روح قرآنی بود و این امر در جای جای نهج البلاغه، متجلی و قابل مشاهده است. «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در ذیل خطبه‌ای که امام (ع) پس از تلاوت آیات (الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر) (۱) ایراد کرد، (۲) می‌نویسد: «هر که در این فصل از نهج البلاغه تامل و تدبر کند، درستی سخن معاویه را درباره‌ی (ع) درمی‌یابد که گفته است: «به خدا سوگند او بود که فصاحت و سخنوری را میان قریش معمول ساخت.» و اگر تمام سخنوران عرب یکجا در مجلسی گرد آیند و این خطبه‌ی علی (ع) بر آنان خوانده شود، سزاوار است که همگی‌شان در برابر آن سجده کنند، همانطور که قرآن سوره‌هایی دارد که در آن سوره‌ها آیاتی است که چون خوانده شود باید سجده نمود.» (۳) استاد جوادی آملی گوید این معنی در حضور درس استاد علامه طباطبایی (ره) مطرح شد که چگونه ابن ابی‌الحدید، یک همچو تعبیر بلندی دارد؟ استاد فرمودند: «ابن ابی‌الحدید گزاف نگفته، زیرا اگر سجده است برای کلام خداست و همان محتوای قرآنی است که به صورت خطب علی بن ابی‌طالب (ع) در آمده است و در حقیقت برای کلام خداوند سجده می‌کنند نه برای کلام مخلوق خدا.» (۴) نهج البلاغه حقیقتاً چنین است، محتوای کلام الهی است در قالب الفاظ علوی. در ذیل به نمونه‌هایی از این بخش بسنده می‌کنیم. ***** (۱) قرآن، تکاثر ۱-۲. (۲) نهج البلاغه، کلام ۲۲۱. (۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، صص ۱۵۳-۱۵۲. (۴) عبدالله جوادی آملی، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش. ص ۲۷.

(هو الاول و الآخر) (۱). اوست اول و آخر. امیرمومنان (ع) در خطبه‌ای که در آن به بحث صفات خدای متعال پرداخته است می‌فرماید: «و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له. الاول لا شیء قبله و الآخر لا غایه له» (۲). (صفحه ۲۲۱) و گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، که بی‌انباز است و بی‌همتا. آغاز اوست، که پیش از او چیزی نیست. انجام اوست و نامنتهی است. و آنحضرت در خطبه‌ی «اشباح» که از خطبه‌های شگفت و گرانقدر و درخشان آن حضرت است همین حقیقت را بیان فرموده است. (۳). «الاول الذی لم یکن له قبل فیکون شیء قبله. و الآخر الذی لیس له بعد فیکون شیء بعده» (۴). اولی است، که آغازی ندارد تا پیش از او چیزی بود و آخری است، که پایانش نیست تا تصور چیزی پس از او رود. و نیز فرموده است: «الاول الذی لا غایه له فینتهی و لا آخر له فینقضی» (۵). اول است که نهایتش نیست تا به پایان رسد و آخری ندارد تا سپری گردد. «الحمد لله الاول فلا شیء قبله و الآخر فلا شیء بعده» (۶). سپاس خدای راست که اول است و چیزی پیش از او نیست و آخر است و پس از او موجودی نیست. «الحمد لله الاول قبل کل اول و الآخر بعد کل آخر و باولیه وجب ان لا اول له و بآخریه وجب ان لا آخر له» (۷). پیش از هر چیزی است که آن را نخستین انگارند و پس از هر چیزی است که او را آخرین شمارند، چون پیش از او چیزی نیست، بایست که او را ابتدایی نباشد و چون پس از او چیزی نیست او را انتهای نباشد. «لیس لاولیه ابتداء و لا لآخریه انقضاء. هو الاول لم یزل و الباقی بلا اجل» (۸). اول او را آغازی نیست و بقای او سپری ناشدنی است. او اول است همیشه و جاودان و پایدار است بی‌مدت و زمان. «الاول قبل الاشیاء بلا اولیه و آخر بعد الاشیاء بلا نهایه» (۹). آغاز همه چیزهاست و او را اولیت نیست و آخر است پس از همه‌ی اشیا و او را نهایت نیست. (صفحه ۲۲۲) خداوند اول است و آخر و جز او هرچه هست اعتباری است. ذات حق بر هر آغاز و ابتدایی تقدم دارد و خداوند ازلی است، اما معنای ازلیت حق فقط این نیست که او همیشه بوده است. شک نیست که او همیشه بوده است، اما همیشه بودن یعنی زمانی نبوده که او نبوده اس. ازلیت حق فوق همیشه بودن است، زیرا «همیشه بودن» مستلزم فرض زمان است و ذات حق علاوه بر اینکه با همه‌ی زمانها بوده است، بر همه چیز، حتی بر زمان تقدم دارد و این است معنی «ازلیت» تو. (۱۰). (والظاهر و الباطن) (۱۱). و امیرمومنان (ع) فرموده است: «الحمد لله... الظاهر فلا شیء فوقه و الباطن فلا شیء دونه» (۱۲). سپاس خدای راست که آن چنان آشکار است که چیزی از او آشکارتر نیست و آن چنان مخفی است که چیزی از او مخفی تر نیست. هستی او پیداتر از هستی سایر اشیا است، زیرا که هستی او به خود پیداست و هستی سایر اشیا بدو هویداست، چنانکه می‌فرماید: (الله نور السماوات و الارض) (۱۳). چه نور چیزی را گویند که به خود پیدا و پیدا کننده‌ی سایر اشیا باشد. همه عالم به نور اوست پیدا کجا گردد از عالم هویدا زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان (۱۴). او هم پیداست و هم پنهان است. او در ذات خود پیداست، اما از حواس انسان پنهان است. پنهانی او از حواس انسان از ناحیه‌ی محدودیت حواس است، نه از ناحیه‌ی ذات او. در جای خود ثابت شده است که وجود مساوی با ظهور اس و هر چه وجود کاملتر و قوی‌تر باشد ظاهرتر است و بر عکس هر چه ضعیف تر و با عدم مخلوط تر باشد، از خود و از غیر پنهانتر است. برای هر چیز دو نوع وجود است: «وجود فی نفسه» و «وجود برای ما» وجود هر چیزی برای ما وابسته است به ساختمان قوای ادراکی ما و به شرایط خاصی که باید باشد و از این رو ظهور نیز بر دو قسم است: «ظهور فی نفسه» و «ظهور برای ما». (صفحه ۲۲۳) حواس ما به حکم محدودیتی که دارد فقط قادر است موجودات مقید و محدود و دارای مثل و ضد را در خود منعکس کند. حواس ما از آن جهت رنگها و شکلهای و آوازه‌ها و غیر اینها را درک می‌کند که به مکان و زمان محدود می‌شوند، در یک جا هستند و در جایی دیگر نیستند، در یک زمان هستند و در زمانی دیگر نیستند ۷ مثلاً- اگر روشنی همیشه و همه جا به طور یکنواخت می‌بود قابل احساس نبود، اگر یک آواز به طور مداوم و یکنواخت شنیده شود هرگز شنیده نمی‌شود. (۱۵). ذات حق که صرف الوجود و فعلیت محض است و هیچ مکان و زمان او را محدود نمی‌کند، نسبت به حواس ما باطن است اما در ذات خود عین ظهور است و همان کمال ظهورش که ناشی از

کمال وجودش است، سبب خفای او از حواس ما است. جهت ظهور و جهت بطون در ذات او یکی است. او از آن جهت پنهان است که در نهایت پیدایی است، او از شدت ظهور در خفا است. یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره (۱۶). حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدایی. (۱۷) بنابراین خدای متعال ظاهر است به ظهور اشیا، اما نه همچون ظهور اجسام به وسیله نورهای محسوس و نه مانند ظهوری چیزی به چیزی و باطن است در اشیا، نه مانند باطن بودن چیزی در چیزی و با این وصف، ظهور حق تعالی به اشیا از پیدایی هر پدیده‌ای شدیدتر است و نهان بودنش در اشیا از پنهانی هر محجوب و مستوری تمام‌تر است. پس خدای سبحان در عین پیدایی نا پیدا و در عین ناپیدایی اش پیداست، (۱۸) همان‌طور که در دعای مبارک ماه رجب از امام زمان (عج) بر آن تصریح شده است: «یا باطنا فی ظهوره و ظاهرا فی بطونه و مکنونه». (۱۹). یا آن که در عین پیدایی اش ناپیداست و در عین ناپیدایی اش پیداست. این مقام، مقام اسما و صفات فعلیه است که ظهور به اسما و صفات ذاتیه است و مرتبه‌ی تجلی به صفات جلالیه و جمالیه است و این مقام، مقام «معیت قیومی» است. (۲۰). (و هو معکم این ما کنتم). (۲۱). و هر کجا باشید او با شماست. و پیشوای موحدان، امیرمومنان علی (ع) فرموده است: «مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله». (۲۲). با هر چیز هست، اما قرین آن نیست و غیر از هر چیز است، اما از آن جدا نیست. «و انه لیکل مکان و فی کل حین و اوان و مع کل انس و جان». (۲۳). و او در هر جاست و در هر زمان و با آدمیان است و با پریان. «الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی ازلیته... و الشاهد لا بمماسه و البائن لا بتراخی مسافه و الظاهر لا برویه و الباطن لا بلطافه. بان من الاشياء بالقهر لها و القدره علیها و بانت الاشياء منه بالخضوع له و الرجوع الیه». (۲۴). سپاس خدایی را که به آفرینش خویش بر هستی خود راهنماست و آفریده‌های نو به نو بر ازلیت وی گواست... همراه هر چیزی است، نه چنانکه آن را بساید و جدا از آن است، نه آنکه مسافتی در میان آید. آشکار است نه به دیدار و نهان است، نه ناپایدار. از چیزها جداست، چه بر آنها چیره و تواناست و هر چیز جز اوست، که در برابر او خاضع است و بازگشتش به خداست. خدای سبحان در عین آنکه نامحدود و بیکران است. با هر چیزی هست، اما در او حلول نمی‌کند. او نامحدود است، ولی با هر محدود هست. او قیم هر محدود است، ولی با هیچ چیز قرین و متحد نیست. اگر با موجودات نباشد، محدود خواهد بود و اگر با موجودات قرین باشد، باز خواهد بود. پس لازمه‌ی ازلیت حق این که با هر چیز باشد ولی قرین او نباشد و خارج از هر چیز باشد، ولی جدای از آن نباشد. (۲۵). حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دویی عین ضلال است حلول و اتحاد از غیر خیزد ولی وحدت همه از سیر خیزد تعین بود کز هستی جدا شد نه حق شد بنده، نه بنده خدا شد وجود خلق و کثرت در نمود است نه هر چه آن می‌نماید عین بود است (۲۶). (صفحه ۲۲۵) معیت خداوند معیت قیومت است و او قیوم اشیا است. معیت وجود با موجود مانند معی صاحب سایه با سایه است. وجود استقلال برای هیچ موجودی متصور نیست و غیر او وجودی نیست مگر به اعتبار و همه چیز وجودی اعتباری دارد. (۲۷). ما عدمهاییم و هستیهای ما تو وجود مطلق فانی نما ما همه شیران ولی شیر علم حمله‌شان از باد باشد دم به دم حمله‌شان پیداست و ناپیداست باد آنک ناپیداست هرگز گم مباد باد ما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست (۲۸). جلوه‌ها از متجلی جدا نیست، زیرا غیر حق تعالی چیزی نیست. هر چه هست اوست، جلوه هم جلوه‌ی اوست. البته تصورش مشکل است، ولی پس از تصور تصدیقش آسان است و البته نمی‌توان مثالی منطبق پیدا کرد. (۲۹). تو بهاری ما چو باغ سبز خوش او نهان و آشکارا بخششش تو چو جانی ما مثال دست و پا قبض و بسط دست از جان شد روا تو چو عقلی ما مثال این زبان این زبان از عقل دارد این بیان تو مثال شادی و ما خنده‌ایم که نتیجه‌ی شادی فرخنده‌ایم جنبش ما هر دمی خود اشهدست که گواه ذوالجلال سرمدست گردش سنگ آسیا در اضطراب اشهد آمد بر وجود جوی آب ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من (۳۰). امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «اصلا به حسب واقع، غیر حق تعالی چیزی نیست، هر چه هست اوست. جلوه هم جلوه‌ی اوست. نمی‌توانیم یک مثال منطبق پیدا کنیم، «ظلل» و «ذی ظل» ناقص است. شاید نزدیکتر از همه‌ی مثالها، موج دریا باشد، موج نسبت به دریا. موج از دریا خارج نیست.

موج درياست، نه دريا. اين موجهايي كه حاصل مي شود، درياست كه متموج مي شود، اما وقتي ما به حسب ادراكمان تصور بكنيم كانه به نظر ما مي آيد كه دريا و موج (دو چيزند، در حالي كه) موج يك معنای عارضی است برای آن. واقع مطلب (اين است كه) غير دريا چيزی نيست، موج همان درياست، عالم يك موجی است. البته مثال باز هم همان طور است كه قائل گفته است كه «خاك بر فرق من و تمثيل من»، مثال ندارد. (۳۱). (صفحه ۲۲۶) ما همه موج و تو درياي جمالي اي دوست موج درياست، عجب آنكه نباشد دريا (۳۲). خدای سبحان بر همه چيز احاطه ي قیومی دارد و مالکیت حق تعالی بر موجودات مالکیت ذاتیه ي حقیقه حقه است كه به هيچ وجه شائبه تباین عزلی در ذات و صفاتش با موجودی از موجودات نيست و مالکیت آن ذات مقدس به همه ي عوالم علی السواء است، بدون آنكه با موجودی از موجودات به هيچ وجه تفاوت كند يا به عوالم غيب و مجردات محيط تر و نزديكتر از عوالم ديگر باشد، زيرا اين امر مستلزم محدوديت و بينونت عزلی شود و ملازم با افتقار و امكان گردد. (۳۳). (و نحن اقرب اليه من حبل الوريد). (۳۴). و ما از شاهرگ او به تو نزديكتريم. و امير بيان و پيشوای موحدان علی (ع) فرموده است: «قرب فناء و علا فدا و ظهر فبطن و بطن فعلم». (۳۵). نزديك است و دور از دسترس و بالاست و با همه كس. آشكار است و نهان و پنهان است و عيان. «سبق في العلو فلا شيء اعلى منه و قرب في الدنو فلا شيء اقرب منه. فلا استعلاوه باعده عن شيء ثمن خلقه و لا قربه ساواهم في المكان به. لم يطلع العقول على تحدیده صفته و لم يحجبها عن واجب معرفته، فهو الذي تشهد له. اعلام الوجود. على اقرار قلب ذلي الجحود تعالی الله عما يقوله المشبهون به و الجاحدون له علوا كبيرا». (۳۶). در برتری زا همه پيش است و هيچ چيز برتر از او نيست و در نزديك بودن چنان است كه چيزی نزديكتر از او نيست. پس نه برتر بودن او، وی را از آفريده اش دور داشته و نه نزديك بودنش آفريده ها را با او در يك رتبت بداشته. خردها را بر چگونگی صفات خود آگاه نساخته و در شناخت خویش تا آنجا كه بايد بر ديده ي آنها پرده نينداخته. اوست كه نشانه های هستی بر او گواه پيدااست و زبان دل منكر بدین حقیقت گویاست و از آنچه مشبهان و منكران درباره ي او گویند مبرااست. (صفحه ۲۲۷) خدای سبحان در عين حال كه در كمال علو و عظمت است، نزديك است و اين چنين نيست كه در مقام بلند و عالی باشد و در مقام تنزل و دنو نباشد. آن چنان بلند است كه اندیشه هيچ كس به او نمی رسد و آن چنان نازل و نزديك است كه هيچ چيز از خدا به انسان يا غير انسان نزديكتر نيست. او در عين حال كه در مقام علو است و از هر بلندی اعلاست و از هر عالی بلندتر است و علو و بلندی او سابق بر هر اعتلا و علو هر عالی است، با نازلترین موجودات هم هست و به هر موجودی از خود او هم به او نزديكتر است. چيزی نيست كه خدا به او از خود او نزديكتر نباشد، زيرا لازمه ي اطلاق ذاتی و نامحدود بودن، اين است. او از هر معلومی، معلوم تر و روشن تر است و از هر معروفی، معروفتر و آشكارتر است. لازمه ي نامحدود بودن اين است كه جایی از او خالی نباشد و لازمه ي نامحدود بودن اين است كه نشود او را آن چنان كه هست وصف كرد. (۳۷). (ليس كمثله شيء). (۳۸). چيزی مانند او نيست. (سبحان ربك رب العزه عما يصفون). (۳۹). منزّه ات پروردگار تو، پروردگار شكوه مند، از آنچه وصف می كنند. سرور مخلصان، امير مومنان علی (ع) چنين بيان کرده است: «و اشهد ان من ساواك بشيء من خلقك فقد عدل بك. و العادل بك كافر بما تنزلت به محكمات آياتك و نطقته عنه شواهد حجج بيناتك». (۴۰). و گواهی می دهم آن كه تو را به چيزی از آفريده های برابر نهاد، به تو شرک آورد و شرک آورنده به تو كافر است بدانچه آيتهای محكم تو نازل كرد و حجت های روشن تو بدان گویاست و بر يكتايی تو گواست. «من وصفه فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد ابطل ازله و من قال كيف فقد استوصفه و من قال اين فقد حيزه». (۴۱). آن كه وصفش كرد محدودش کرده است و آن كه محدودش كند او را به شمار در آورده است و آن كه او را به شمار در آورد، ازليت او باطل کرده است و کسی كه بگويد چون است صفت او را زايد بر ذات شناخته و کسی كه گوید در كجاست او را در جایی محدود ساخته (صفحه ۲۲۸) «اول الدين معرفته و كمال معرفته التصديق به و كمال التصديق به توحیده و كمال توحیده الاخلاص له و كمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف و شهادة كل موصوف انه غير الصفة: فمن وف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد

جزاه و من جزاه فقد جهله و من جهله فقد اشار اليه و من اشار اليه فقد حده و من حده فقد عده و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علام فقد اخلی منه. کائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم» (۴۲). سرلوحه‌ی دین شناختن اوست و درست شناختن او، باور داشتن او و در درست باور داشتن او، یگانه انگاشتن او و یگانه انگاشتن او، او را بسزا اطاعت نمودن، و بسزا اطاعت نمودن او، صفتها را از او زدودن، چه هر صفتی گواه است که با موصوف دوتاست و هر موصوف نشان دهد از صفت جداست: پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه داند او را با قرینی پیوسته و آن که با قرینش پیوندد، دوتایش دانسته و آن که دوتایش خواند، جزء جزءاش داند و آن که او را جزء جزء داند، او را نداند و آن که او را نداند در جهتش نشاند و آن که در جهتش نشاند، محدودش انگارد و آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش در آرد و آن که گوید فراز چیزی است، دیگر جایها را از او خالی دارد. همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده و وجودی است که سابقه‌ی عدم برای او نیست. «ما وحده من کیفه و لا- حقیقه اصاب من مثله و لا- ایه عنی من شبهه و لا- صمد من اشار اليه و توهمه» (۴۳). یگانه‌اش ندانسته، آن که برای او چگونگی انگاشته و به حقیقت او نرسیده، آن که برایش همانندی پنداشته و نه بدو پرداخته، آن کس که او را به چیزی همانند ساخته و نه قصد او کرده، آن که بدو اشارت نموده و یا به و همش در آورده. (صفحه ۲۲۹) هر که بخواهد خداوند را توصیف نماید قهرا به صفاتی توصیف می‌کند که غیر ذات است و اگر صفت غیر ذات باشد، هم ذات و هم صفت محدود می‌شود، زیرا اگر این وصف کمالی غیر از ذات باشد، یعنی ذات فاقد این کمال است و این کمال در مقام ذات نیست، پس هم ذات و هم صفت محدود می‌شود و در نتیجه نه این ذات، ذات خدا خواهد بود و نه این صفت، صفت خدا خواهد بود. در توحید خالص، صفات زاید بر ذات نفی می‌شود: (۴۴) و آن صفتی که زاید بر ذات و محدود است، خود شهادت می‌دهد که غیر از موصوف است، زیرا زاید بر اوست و موصوفی که فاقد صفت است و بعد متصف به این صفت می‌شود، خود شهادت می‌دهد که غیر از صفت است. بنابراین نمی‌شود خدا را به صفتهای زاید بر ذات متصف کرد و صفات او هم چون عین ذات است باید نامحدود باشد و هر که به خدای سبحان اشاره‌ی عقلی هم بکند، خدا را محدود کرده است و اگر خدا محدود شود، واحد عددی می‌شود، زیرا هر موجود محدودی، در کنارش یک موجود محدود دیگر هست، این می‌شود اول و آن دوم. البته اگر مجرد باشد، وحدتش عددی نیست، ولی از وحدت اطلاقی ذات خارج می‌شود، زیرا کسی که خدای سبحان را با اوصاف زاید بر ذات متصف کند، خدا را از ازلیت انداخته است و اگر خداوند ازلی نباشد، خدا نیست. لازمه‌ی آن هستی بیکران ازلیت است و اگر ازلیت نفی شود، حادث خواهد بود. (قل هو الله احمد الله الصمد) (۴۵). بگو: اوست خدای یگانه، خدای صمد. و پیشوای موحدان، علی (ع) فرموده است: «الاحد لا بتاویل عدد». (۴۶). یکتاست ولی نه به معنای یک عددی. «مستشهد بحدوث الاشياء علی ازلیته و بما وسمها به من العجز علی قدرته و بما اضطرها اليه من الفناء علی دوامه. واحد لا بعدد و دائم لا بامد و قائم لا بعمد» (۴۷). نو پدید بودن موجودات گواه ازلیت اوست و نشان عجزی که در آفریده‌ها نهاده، توانایی او را نموده است و به نیست شدنی که آفریدگان را از آن ناچار ساخته، دلیل آرد که خود پاینده است. یکی است ولی نه به شمار و همیشه هست و به خود پایدار و بر پاست نه با نگاهدار. «کل مسمی بالوحده غیره قليل». (۴۸). هر چه را واحد نامند اندک و تنهاست، جز او (که یگانه است و بر همه فرمانرواست و در عین وحدت بی انتهاست). «لا یشمل بحد و لا یحسب بعد». (۴۹). نه در حدی در آید و نه در شمار آید. «کل معروف بنفسه مصنوع و کل قائم فی سواه معلول. فاعل لا اضطراب آله، مقدر لا بجلول فکره، غنی لا باستفاده. لا تصحبه الاوقات و لا ترفده الادوات، سبق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء ازله. بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له و بمضادته بین الامور عرف ان لا ضد له و مقارنته بین الاشياء عرف ان لا قرین له». (۵۰). هر چه به ذات شناخته باشد، ساخته است و هر چه به خود بر پا نباشد، دیگری‌اش پرداخته. سازنده است، نه با به کار بردن ابزار. هر چیز را به اندازه پدید آرد، نه با اندیشیدن در کیفیت و مقدار. بی نیاز است بی آنکه از چیزی سود برد. با زمانها همراه نیست و دست افزارها او را یاری ندهد. هستی او بر زمانها پیش است و وجودش بر عدم مقدم است و ازلیت او را آغازی نیست و از

ازل تا به ابد قائم به خویش است. و با نهادن قوه‌ی ادراک (در انسان) معلوم گردید که او را مرکزی برای ادراک نیست، چه ذات او با ادراک، چون دیگر صفات او یکی است. و از اینکه برخی آفریده‌ها را ضد دیگری آفرید، نبودن ضدی برای او دانسته گردید و با سازواری که میان چیزها پدید آورد، دانسته شد که برای او قرینی تصور نتوان کرد. «یکی دیگر از مسائل توحیدی نهج البلاغه این است که وحدت ذات اقدس احدیت، (صفحه ۲۳۱) وحدت عددی نیست. نوعی دیگر از وحدت است. وحدت عددی یعنی وحدت چیزی که فرض تکرر وجود در او ممکن است. هرگاه ماهیتی از ماهیات و طبیعتی از طبایع را در نظر بگیریم که وجود یافته است، عقلاً فرض اینکه آن ماهیت فرد دیگر پیدا کند و بار دیگر وجود یابد، ممکن است. در این گون موارد وحدت افراد آن ماهیت، وحدت عددی است این وحدت در مقابل اثنیت و کثرت است. یکی است، یعنی دوتا نیست و قهراً این نوع از وحدت با صفت کمی (قلت) متصف می‌شود ۷ یعنی ۱ یک فرد نسبت به نقطه‌ی مقابلش که دثو یا چند فرد است کم است. ولی اگر وجود چیزی به نحوی باشد که فرض تکرر در او ممکن نیست (نمی‌گوییم وجود فرد دیگر محال است، بلکه می‌گوییم فرض تکرر و فرض فرد دیگر غیر آن فرد ممکن نیست، زیرا بی‌حد و بی‌نهایت است و هر چه را مثل او دوم او فرض کنیم یا خود او است و یا چیزی هست که ثانی و دوم او نیست) در این گونه موارد وحدت عددی نیست، یعنی این وحدت در مقابل اثنیت و کثرت نیست و معنی اینکه یکی است، این نیست که دوتا نیست، بلکه این است که دوم برای او فرض نمی‌شود. این مطلب راب یک تمثیل می‌توان روشن کرد: می‌دانیم که دانشمندان جهان درباره‌ی تناهی یا عدم تناهی ابعاد عالم اختلاف نظر دارند، بعضی مدعی لا تناهی ابعاد جهانند و می‌گویند عالم اجسام را حد و نهایی نیست، بعضی دیگر معتقدند که ابعاد جهان محدود است و از هر طرف که برویم بالاخره به جایی خواهیم رسید که پس از آن جایی نیست. مسأله‌ای دیگر نیز محل بحث است و آن اینکه آیا جهان جسمانی منحصر اس به جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم و یا ی و یا چند جهان دیگر نیز وجود دارد؟ بدیهی است که فرض جهان جسمانی دیگر غیر از جهان ما، فرع بر این است که جهان جسمانی ما محدود و متناهی باشد. تنها در این صورت است که می‌توان فرض کرد مثلاً دو جهان جسمانی و هر کدام محدود و به ابعادی معین وجود داشته باشد. اما اگر فرض کنیم جهان جسمانی ما نامحدود است، فرض جهانی دیگر غیر ممکن است، زیرا هر چه را جهانی دیگر فرض کنیم، خود همین جهان و یا جزئی از این جهان خواهد بود. فرض وجودی دیگر مانند وجود ذات احدیت با توجه به اینکه ذات حق وجود محض و آیت صرف و واقعیت مطلعه است، نظیر فرض جهان جسمانی دیگر در کنار جهان جسمانی غیر متناهی است، یعنی فرض غیر ممکن است. (صفحه ۲۳۲) در نهج البلاغه مکرر در این باره بحث شده است که وحدت ذات حق وحدت عددی نیست و او با یکی بودن عددی توصیف نمی‌شود و تحت عدد در آمدن ذات حق ملازم است با محدودیت او. (۵۱). وحدت ذات اقدس احدیت، وحدت حقه‌ی حقیقه است و وحدت او همان عظمت و ازلیت او و عدم تصور ثانی و مثل و مانند برای او و وحدت وجود است. که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو (۵۲). ***** (۱) قرآن، حدید ۳. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۵. (۳) «مسعده بن صدقه» از امام صادق (ع) نقل کرده است که امیرمومنان (ع) این خطبه را بر منبر کوفه از آن رو ایراد کرد که شخصی از امام (ع) خواست خدا را آن چنان برایش وصف نماید که گویی آشکارا او را می‌بیند تا بر محبت معرفتش افزوده شود. امام (ع) از این سخن در خشم شد و اعلام کرد همه حاضر شوند. مسجد از جمعیت پر شد و امام (ع) همچنان بر آشفته بر منبر رفت و این خطبه‌ی بی نظیر را ایراد کرد. ر. ک: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، التوحید، صححه و علق علیه السید هاشم الحسینی الطهرانی، مکتبه الصدوق، تهران و کتابفروشی کتبی نجفی، قم، ۱۳۹۱ ق. ص ۴۹. (۴) آن شخص گمان می‌کرد که می‌شود خدای سبحان را با اوصاف آفریدگان و مفاهیمی که در آنان است وصف نمود و از امام (ع) چنین درخواستی داشت و از این رو امام (ع) بر آشفته. ن. ک: القاضی سعید محمد بن محمد مفید القمی، شرح توحید الصدوق، صححه و علق علیه نجفقلی حبیبی، الطبعة الاولى، موسسه الطباعة و النشر و الزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، طهران، ۱۴۱۵ ق. ج ۱، ص ۲۴۹. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱. (۶) همان، خطبه‌ی ۹۴. (۷) همان، خطبه‌ی

۹۶. (۸) همان، خطبه‌ی ۱۰۱. (۹) همان، خطبه‌ی ۱۶۳. (۱۰) مان، نامه‌ی ۳۱. (۱۱) سیری در نهج البلاغه، ص ۶۵. (۱۲) قرآن، حدید ۳. (۱۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۶. (۱۴) قرآن، نور ۳۵. (۱۵) محمد بن مرتضی المدعو ملامحسن الفیض الکاشانی، کلمات مکنونه من علوم اهل الحکمه و المعرفه، صححه و علق علیه عزیز الله العطار، موسسه انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ ش. ص ۸. (۱۶) ن. ک: همان، ص ۹. (۱۷) ملاهادی السبزواری، شرح منظومه، مکتبه المصطفوی، قم، قسمت فلسفه، ص ۵. (۱۸) سیری در نهج البلاغه، صص ۶۷-۶۵. (۱۹) مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، ص ۱۰. (۲۰) رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، اقبال الاعمال، الطبعة الثانیه، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۹۰ ق. ص ۶۴۶. (۲۱) امام روح الله خمینی، چهل حدیث چاپ ششم، موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ ش. ص ۵۹۸. (۲۲) قرآن، حدید ۴. (۲۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱. (۲۴) همان، خطبه‌ی ۱۹۵. (۲۵) همان، خطبه‌ی ۱۵۲. (۲۶) حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، ص ۹۱. (۲۷) سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، انتشارات طهوری، ۱۳۶۱، ش. ص ۴۹. (۲۸) ن. ک: السید حیدرالاملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات و مقدمه‌ی هائری کربن و عثمان یحیی، چاپ دوم، انجمن ایرانشناسی فراسنه و شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش. صص ۳۱۲-۳۰۸، ملاهادی السبزواری، شرح الاسماء، شرح دعاء الجوشن الکبیر و تحقیق نجفقلی حبیبی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش. صص ۴۱۲-۴۱۱. (۲۹) مثنوی معنوی، دفتر اول، صص ۲۷-۲۶. (۳۰) امام روح الله خمینی، تفسیر سوره‌ی حمد، چاپ اول، موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۵ ش. صص ۱۶۰-۱۵۹. (۳۱) مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۷۷۶. (۳۲) تفسیر سوره‌ی حمد، ص ۱۶۰. (۳۳) امام روح الله خمینی، دیوان امام، مجموعه‌ی اشعار امام خمینی، چاپ چهارم، موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳ ش. ص ۴۳. (۳۴) امام روح الله خمینی، آداب الصلوه، چاپ چهارم، موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ش. ص ۲۷۰. قرآن، ق ۱۶. (۳۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۵. (۳۶) همان، کلام ۴۹. (۳۷) حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، صص ۹۸-۹۲. (۳۸) قرآن، شوری ۱۱. (۳۹) قرآن، صافات ۱۸۰. (۴۰) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱. (۴۱) همان، خطبه‌ی ۱۲۵. (۴۲) همان، خطبه ۱. (۴۳) همان، خطبه‌ی ۱۸۶. (۴۴) ر. ک: صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدرالمتألهین)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (الاسفار الاربعه)، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۷۸ ق. ج ۶، صص ۱۱۸-۱۱۰. (۴۵) قرآن، اخلاص ۲-۱. (۴۶) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۲. (۴۷) همان، خطبه‌ی ۱۸۵. (۴۸) همان، خطبه‌ی ۶۵. (۴۹) همان، خطبه‌ی ۱۸۶. (۵۰) همان. (۵۱) سیری در نهج البلاغه، صص ۶۲-۶۰. (۵۲) سید احمد هائف اصفهانی، دیوان اشعار، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ ششم، کتابخانه‌ی ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷، ش. ص ۱۶.

سیرت نبوی

(لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا). (۱). هر آینه شما را در (خصلتها و روش) رسول خدا نمونه و سرمشقی نیکو و پسندیده است برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدای را بسیار یاد می‌کند. خدای متعال پیامبر اکرم (ص) را منبعی معرفی کرده است که مسلمانان می‌توانند آن حضرت را الگویی تام و تمام بگیرند و همه‌ی اعمال و رفتار و وظایف خود و راه و روش زندگی خویش را در همه‌ی وجوه از آن استخراج کنند و بدو تاسی نمایند و به سلامت، قوت، عزت و عظمت دست یابند. هر که عشق مصطفی سامان اوست بحر و بر در گوشه‌ی دامان اوست (۲). امیرمومنان علی (ع) رد موارد متعدد الگو بودن پیامبر اکرم (ص) به عنوان الگویی تام و تمام را مطرح کرده و راه و رسم و سیرت آن حضرت را تبیین نموده است. «و لقد کان فی رسول الله- صلی الله علیه و اله- کاف لک فی الاسوه. و ذلیل لک علی ذم الدنیا و عیبا و کثره مخازیها و مساویها، اذ قبضت عنه اطرافها و وطئت لغيره اکنافها و فطم عن رضاعها و زوی عن زخارفها» (۳). برای تو بسنده است رسول خدا (ص) را مقتدا گردانی و راهنمای شناخت بدی و یعبهای دنیا و بسیاری خواری و زشتیهای فراوانش بدانی، که چگونه (صفحه ۲۳۳)

دلبستگی های آن از او گرفته شده و برای غیر او گسترده شده. از نوش آن نخورد، و از زیورهایش بهره نبرد. «فتاس بنییک الاطیب الا-طهر- صلی الله علیه و اله- فان فيه اسوه لمن تاسی و عزاء لمن تعزی. و احب العباد الى الله المتاسی بنبيه و المقتص لاثره. قضم الدنيا قضمًا و لم یعرها طرفًا. اهضم اهل الدنيا كشحا و اخصمهم من الدنيا بطنا. عرضت علیه الدنيا فابی ان یقبلها و علم ان الله سبحانه ابغض شیئا فابغضه و حقر شیئا فحقره و صغر شیئا فصغره. و لو لم یکن فینا الا-حبنا ما ابغض الله و رسوله و تعظیمنا ما صغر الله و رسوله، لكفی به شقاقا لله و محاده عن امر الله.» (۴). از پیامبر پاک و پاکیزهات پیروی کن، زیرا راه و رسمش سرمشقی (نیکو) است برای کسی که بخواهد تاسی جوید و انتسابی است (عالی) برای کسی که بخواهد منتسب گردد و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیمبرش سرمشق گیرد و قدم در جای قدم او گذارد. از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و بدان ننگریست چندان که گوشه‌ی چشم بدان افکند. تهیگاه او از همه‌ی مردم دنیا لاغرتر بود و شکم او از همه خالی تر. دنیا را به او نشان دادند، آن را نپذیرفت و- چون- دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد، آن را دشمن داشت (و ترک آن گفت) و چیزی را که خار شمرده است، آن را خوار انگاشت و چیزی را که کوچک شمرده است، آن را کوچک داشت و اگر در ما نبود جز دوستی آنچه خدا و رسول، آن را دشمن می‌دارند و بزرگ دیدن آنچه خدا و رسول، ن را خرد می‌شمارند، برای نشان دادن مخالف ما با خدا کافی بود و سرپیچی ما را از فرمانهای او آشکار می‌نمود. «و لقد کان- صلی الله علیه و آله و سلم- یاکل علی الارض و یجلس جلسہ العبد و یخصف بیده نعله و یرقع بیده ثوبه و یركب الحمار العاری و یردف خلفه و یكون الستر علی باب بیده فتكون فیها لتصاویر فیقول: «یا فلانه- لاحدی ازواجه- غیبیه عنی، فانی اذا نظرت الیه ذكرت الدنيا و زخارفها.» (صفحه ۲۳۴) فاعرض عن الدنيا بقلبه و امات ذکرها من نفسه و احب ان تغیب زینتها عن عینه، لکیلا- یتخذ منها ریاشا و لا- یعتقدها قرا را و لا- یرجو فیها مقاما، فاخرجها من النفس و اشخصها عن القلب و غیبتها عن البصر و كذلك من ابغض شیئا ابغض ان ینظر الیه و ان یدکر عنه.» (۵). او که درود خدا بر وی و خاندانش باد، روی زمین غذا می‌خورد و همچون بندگان می‌نشست و به دست خود پای افزار خویش را پینه می‌زد و جامه‌ی خود را وصله می‌کرد و بر خر بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر ترک خود سوار می‌کرد پرده‌ای بر در خانه‌ی او آویخته بود که نقش و نگار داشت، یکی از زنان خویش را گفت: «این پرده را از نظرم پنهان کن که هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم». آن حضرت با تمام قلب خویش از دنیا روی برگرداند و یاد آن را در وجود خود میراند و دوست داشت که زینت دنیا از او نهان ماند تا زیوری از آن بر ندارد. دنیا را پایدار نمی‌دانست و در آن امید ماندن نداشت. پس آن را از وجود خود بیرون کرد و دل از آن برداشت و دیده از آن برگرفت. آری چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد، خوش ندارد بدان بنگرد یا نام آن نزد وی بر زبان رود. «و لقد کان فی رسول الله- صلی الله علیه و آله- ما یدلک علی مساوی الدنيا و عیوبها: اذ جاع فیها مع خاصته و زویت عنه زخارفها مع عظیم زلفته. فلینظر ناظر بعلقه: اکرم الله محمدا بذلک ام اهان! فان قال: اهان، فقد کذب- و الله العظیم- بالافک العظیم و آن قال: اکرمه، فلیعلم ان الله قد اهان غیره حیث بسط الدنيا له و زواها عن اقرب الناس منه. فتاسی متاس و اقتص اثره و ولج مولجه و الا فلا یامن الهلکه.» (۶). در زندگی رسول خدا (ص) برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتیها و عیبهای دنیا راهنماست و چه او با نزدیکان خویش گرسنه به سر می‌برد و با منزلتی بزرگ که داشت زینتهای دنیا از او دور بود و آنها را به کار نمی‌برد. پس باید بیننده با چشم خرد بنگرد که آیا خدا، محمد (ص) را به داشتن چنین صفتها (صفحه ۲۳۵) (و این گونه زیستن) گرامی داشته و اکرام کرده است یا خوار کرده و کوچک شمرده است؟ اگر بگوید: او را خوار کرده، دروغ گفته است و بهتانی بزرگ آورده است و اگر بگوید خدا او را گرامی داشته، پس باید بداند که خداوند غیر آن حضرت را خوار کرده که دنیا را به او ارزانی داشته و آن را از کسی که نزدیکتر از همه بدوست، دور کرده است. پس باید پیروی کننده، پیامبر حق را پیروی کند و بر پی او رود و پای بر جای او نهد و گرنه از تباهی ایمن نبود. «فان الله جعل محمدا- صلی الله علیه و آله- علما للساعة و مبشرا بالجنة و منذرا بالعقوبة. خرج من الدنيا خمیصا و ورود الاخره سلیمًا. لم یضع حجرا علی حجر، حتی مضی لسیله و اجاب داعی ربه. فما اعظم

منه الله عندنا حين انعم علينا به سلفا نتبعه و قائدا نطا عقبه!» (۷). همانا خداوند محمد (ص) را نشانه‌ای قرار داده است برای قیامت و مژده دهنده به بهشت و ترسانند از عقوبت. با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت به سرای دیگر وارد شد. سنگی بر سنگی نهاد تا جهان را ترک گفت و دعوت پروردگارش را پذیرفت. پس چه بزرگ است منتی که خدا بر ما نهاده و چنین نعمتی به ما داده. پیشرویی که باید او را پیروی کنیم و پیشوایی که پای بر جای پای او نهیم. پیامبر اکرم (ص) هیچ دلبستگی به دنیا نداشت و ساده زیستن را سخت پاس می‌داشت و همین وارستگی و سادگی و بی‌پیرایگی آن حضرت در رفتار، معاشرت، نشست و برخاست و وجوه گوناگون زندگی هر کسی را شیفته و ارادتمند او می‌ساخت. رسول خدا (ص) برترین آفریده‌ی حق و سیرت او بهترین سیرت‌هاست تا با پیروی از آن، زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی مردمان به کمال مطلوبش برسد. (و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا). (۸). و ما تو را جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردمان نفرستادیم. (یاایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی اللهباذنه و سراجا منیرا و بشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا). (۹). (صفحه ۲۳۶) ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک. و مومنان را مژده ده که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود. (انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکره و اصیلا). (۱۰). ای پیامبر، ما تو را گواه و بشارتگر و هشدار دهنده‌ای فرستادیم تا به خدا و فرستاده‌اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید و خدا را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستاید. والاترین نمونه‌ی تربیت شده مدرسه‌ی پیامبر (ص) علی (ع) در این باره فرموده است: «حتی بعث الله محمدا- صلی الله علیه و آله- شهیدا و بشیرا و نذیرا، خیر البریه طفلا و انجبها کهلا و اطهر المطهرین شیمه و اجود المستمطین دیمه». (۱۱). تا اینکه خداوند محمد (ص) را برانگیخت، گواه و بشارتگر و هشدار دهنده. بهترین آفریدگان، به هنگام کودکی و بزرگ‌ترین مردمان در بزرگسالی. اخلاق نیکوی او از همه‌ی پاکان پاکتر بود و بخشش و رحمت و جودی او از رحمت و بخشش مورد انتظار مردمان از باران فروزتر بود. «امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته». (۱۲). امین وحی اوست و خاتم فرستادگان، رحمت او را بشارت دهد و از کیفر او ترساننده. بلغ عن ربه معذرا و نصح لامته منذرا و دعا الی الجنه مبشرا و خوف من النار محذرا». (۱۳). رسالت پروردگار را چنان رساند، که برای کسی جای عذر نماند و امت خود را اندرز گفت و ترساند و مژده‌ی بهشتشان داد و بدان خواند و مردمان را از دوزخ بیم داد و از آن بر حذر نمود. «و اشهد ان محمدا- صلی الله علیه و آله- عبده و رسوله، ارسله لانفاذ امره و انهاء عذره و تقدیم نذره». (۱۴). (صفحه ۲۳۷) و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده‌ی اوست. او را فرستاد برای روان ساختن فرمان و بستن راه عذر بر مردمان و بیم دادن از کیفر آن جهان. آن حضرت در راه تحقق رسالت خویش چون پدری مهربان و پزشکی دلسوز، مردمان را به حق و سعادت فراخواند و از گرایش به باطل و شقاوت بیم داد و راه عدالت و سیر به سوی حقیقت هستی را بر آنان هموار ساخت. «طیب دواره بطبه، قد احکم مراهمه و احمی مواسمه، یضع ذلک حیث الحاجه الیه، من قلوب عمی و آذان صم و السنه بکم، متتبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره، لم یستضیوا باضواء الحکممه و لم یقدحوا بزناد العلوم الثاقبه». (۱۵). او طیبی بود که به وسیله‌ی طب و معالجه‌ی خویش (برای بهبود امراض مهلک و بیماریهای گوناگون در میان مردم) همواره گردش می‌کرد و مرهمایش را بخوبی آماده ساخته و ابزارها را سرخ کرده و تافته بود. آن را به هنگام حاجت بر دل‌هایی می‌نهاد که (از دیدن حقیقت) نابینا بود و گوش‌هایی که (بر شنیدن حق) ناشنوا بود و زبان‌هایی که (در بیان حق) گنگ بود. با داروی خود دل‌هایی را می‌جست که در غفلت و حیرت فرو رفته بود: کسانی که از چراغ حکمت بهره‌ای نیندوختند و آتشنه‌ی علم را برای روشنی جان نیفروختند. پیامبر اکرم (ص) در راه انجام دادن رسالت هدایت مردمان و رساندن آنان به سعادت حقیقی، بی‌پیرایه و بی‌تکلف، با رحمت و محبت و با استواری و استقامت عمل کرد و مردمان را به حریت، عدالت و اخوت فراخواند و در بیان راه هیچ سستی نشان نداد. «ارسله داعیا الی الحق و شاهدا علی الخلق. فبلغ رسالات ربه غیر و ان و لا مقصر و جاهد فی الله اعداء غیر واهن و لا معذر. امام من اتقی و بصره من اهتدی». (۱۶). او را

فرستاد تا حق را دعوت کننده‌ی راه باشد و بر آفریدگان گواه باشد. او پیامهای پروردگارش را رساند. نه سستی کرد و نه بازماند و در راه خدا با (صفحه ۲۳۸) دشمنان او جهاد کرد، نه ناتوان شد و نه عذری آورد. پیشوای هر که پروا پیشگی گزیند و دیده‌ی هر که هدایت پذیرد. (الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحمید). (۱۷). الف، لام، راء. کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردمان را به اذن پروردگارش از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری، به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده. رسالت کتاب این است که مردمان را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آورد: از بت پرستی به خدا پرستی، از گستاخی به پروا پیشگی، از خود خواهی به از خود گذشتگی، از گمراهی به راه یافتگی، از قساوت به رحمت، از جهالت به بصیرت، از رقت به حریت و از ذلت به عزت. «فبعث الله محمدا- صلی الله علیه و آله- بالحق لیخرج عباده من عبادة الاوثان الى عبادة و من طاعة الشیطان الى طاعته، بقرآن قد بینه و احکمه، لیعلم العباد ربهم اذ جهلوه و ليقروا به بعد اذ حجدوه و لیثبتوه بعد اذ انکروه. فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر ان یكونوا راوه بما اراهم من قدرته و خوفهم من سطوته و کیف محق من محق بلمثلات و احتصد من احتصد بالنقمات!» (۱۸). پس خدا، محمد (ص) را به راستی برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او وادار و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند با قرآنی که معنی آنرا آشکار نمود و اساسش را استوار فرمود، تا بندگان بدانند-بزرگی- پروردگار خود را که دانای آن نبودند و بدو اقرار کنند، از پس آنکه بر انکار می‌افزودند و او را نیک بشناسند، از آن پس که خود را نا آشنا بدو می‌نمودند. پس خدای سبحان، در کتاب خویش- قرآن- بی آنکه او را ببینند خود را به ایشان آشکار گرداند، بدانچه از قدرتش به آنان نمایاند و از قهر خود ترسانند. و اینکه چگونه با کیفرها، آن را که باید نابود گردانید و با داس انتقام خرمن هستی‌شان را دروید. (صفحه ۲۳۹) «اضاءت به البلاد بعد الضلالة المظلمة و الجهالة الغالبة و الجفوة الجافية و الناس یستحلون الحريم و یستذلون الحکیم. یحیون علی فتره و یموتون علی کفره!» (۱۹). شرها به نور هدایت او روشن گشت، از آن پس که در گمراهی تیره بود و نادانی بر همه جا چیره و درشتخویی و ستمکاری را همگان پذیره. مردم حرام را حلال می‌شمردند و خردمند ا خوار می‌گرفتند. می‌زیستند، بی داشتن پیامبران و می‌مردند، خداشناس و بی‌ایمان. **** (۱) قرآن، احزاب ۲۱. (۲) محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه‌ی احمد سروش، کتابخانه‌ی سنائی، تهران، ۱۳۴۳ ش. ص ۱۹۲. (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۴۰. همان. (۴) همان. (۵) همان. (۶) همان. (۷) همان. (۸) قرآن، سبا ۲۸. (۹) قرآن، احزاب ۴۷-۴۵. (۱۰) قرآن، فتح ۹-۸. (۱۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۵. (۱۲) همان، خطبه‌ی ۱۷۳. (۱۳) همان، خطبه‌ی ۱۰۹. (۱۴) همان، خطبه‌ی ۸۳. (۱۵) همان. خطبه‌ی ۱۰۸. (۱۶) همان، خطبه ۱۱۶. (۱۷) قرآن، ابراهیم ۱. (۱۸) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۷. (۱۹) همان، خطبه‌ی ۱۵۱.

بازگشت جاهلی

(و ما محمد الا- رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین). (۱). و محمد، جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده‌اند و) گذشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده‌ی خود بر می‌گردید؟ و هر کس از عقیده‌ی خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و بزودی خداوند شاکران را پاداش می‌دهد. امیرمومنان علی (ع) درباره‌ی تحولات پس از پیامبر (ص) و تجدید نظر در راه و رسم نبوی و بازگشت به ارزشهای جاهلی، حقایقی بیان کرده است که خود از والاترین آموزشهای سیاسی و درسهایی در آفت شناسی انقلابهاست. «حتى اذا قبض الله رسوله- صلی الله علیه و آله- رجع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و اتكلوا علی الولائج و وصلوا غیر فی غمره. قد ماروا فی الحیره و ذهلوا فی السکره، علی سنه من آل فرعون: من منقطع الی الدنیا راکن، او مفارق للدين مباین». (۲). (صفحه ۲۴۰) و چون خداوند فرستاده‌ی خود را نزد خویش برد، گروهی به گذشته برگردیدند و با پیمودن راههای گوناگون به

گمراهی رسیدند و به دوستانی که خود گزیدند پیوستند و از خویشاوند گسستند. از وسیلتی که به دوستی آن مامور بودند جدا افتادند و بنیان را از بن برافکندند و در جای دیگر بنا نهادند. (آنان) معادن هرگونه گناهان و درگاه همه‌ی گمراهان و عقیده‌مندان به باطلند. از این سو بدان سو سرگردان، رد غفلت و مستی به سنت فرعونیان، یا از همه بریده و دل به دنیا بسته و یا پیوند خود را با دین گسسته. «الا و انکم قد نفضتم ایدیکم من حبل الطاعه و ثلتم حصن الله المضررب علیکم، باحکام الجاهلیه. فان الله سبحانه قد امتن علی جماعه هذه الامه فیها عقد بینهم من حبل هذه الالفه التي ینتقلون فی ظلها و یأوون الی کنفها، بنعمه لا یعرف احد من المخلوقین لها قیمه، لانها ارجح من کل ثمن و اجل من کل خطر. و اعلموا انکم صرتم بعد الهجره اعرابا. و بعد الموالاه احزابا. ما تتعلقون من الاسلام الا باسمه و لا یعرفون من الایمان الا رسمه. تقولون: النار و لا العار! کانکم تریدون ان تکفثوا الاسلام علی وجهه انتهاکا لحريمه و نقضا لميثاقه الذی وضعه الله لکم حرما فی ارضه و امنا بین خلقه. و انکم ان لجاتم الی غیره حاربکم اهل الکفر، ثم لاجبرائیل و لا میکائیل و لا مهاجرون و لا انصار ینصرونکم الا المقارعه بالسيف حتی یحکم الله بینکم». (۳). هان! بهوش باشید که دست از ریسمان اطاعت برگرفته‌اید و با تجدید رسوم جاهلیت، دژ محکم الهی را درهم شکسته‌اید. خداوند بر این امت منت نهاد و به الفت آنان را با یکدیگر پیوند داد، پیوندی که در سایه‌ی آن زندگی کنند و در پناه آن بیارامند. این نعمتی است که هیچ از آفریدگان بهایش را نمی‌داند، زیرا بهای الفت و یگانگی از هر بهایی گرانقدرتر و از هر چیز پر ارزشی، باارزستر است. و بدانید که شما پس از هجرت - و ادب آموختن از شریعت - به خوی بادیه‌نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی دسته‌دسته شدید. با اسلام جز به نام آن (صفحه ۲۴۱) بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی‌شناسید. گویا می‌خواهید اسلام را واژگون کنید با دریدن پرده‌ی حرمتش و شکستن پیمانش، پیمانی که خداوند آنرا برای شما در زمین خود پناه و در میان آفریده‌هایش ایمنی و آسایشی قرار داده است و اگر شما به چیزی جز اسلام پناه ببرید، کافران با شما پیکار خواهند کرد، آنگاه نه جبرئیل ماند و نه میکائیل و نه مهاجران و نه انصار که شما را یاری کنند. راهی جز زد و خورد با شمشیر نخواهید داشت تا اینکه خداوند میان شما داوری کند. امیرمومنان (ع) پس از آنکه بیعت عمومی با وی صورت گرفت، در ضمن نخستین خطبه‌ی حکومتی خود به بازگشت جاهلی مسلمانان اشاره کرد و فرمود: «الا و ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه». (۴). هشیار باشید که بلیه و آزمایش کنونی شما به وضع و سامان همان روزی برگشته است که خدا پیامبرش را برانگیخت (تا آن اوضاع را دگرگون کند). علی (ع) درباره‌ی فتنه‌های ارتجاعی و دگرگون کردن دین و دینداری با تعبیری شگفت فرمود: «ایها الناس، سیأتی علیکم زمان یکفاه فی الاسلام کما یکفاه الاناء بما فیہ». (۵). ای مردم! بزودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن خالی نمایند، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آنچه درون دارد تهی سازند. قرآن ناطق در خطبه‌ای که از حادثه‌های بزرگ خبر داده، درباره‌ی بازگشت جاهلی و ویژگیها و نشانه‌های آن چنین فرموده است: «رایه ضلال قد قامت علی قطبها و تفرقت بشعبها، تکلیکم بصاعها و تخبطکم بیاعها... فعند ذلک اخذ الباطل مأخذه و ركب الجهل مراکبه و عظمت الطاغیه و قلت الداعیه. و صال الدهر صیال السبع العقور و هدر فنیق الباطل بعد کظوم و تواخی الناس علی الفجور و تهاجروا علی الدین و تحابوا علی الکذب و تباغضوا علی الصدق. فاذا کان ذلک کان الولد غیظا و المطر قیظا و تفیض (صفحه ۲۴۳) اللثام فیضا و بتغیض الکرام غیضا و کان اهل ذلک الزمان ذنابا و سلاطینه سباعا و اوساطه اکالا و فقراوه امواتا و غار الصق و فاض الکذب و استعملت الموده باللسان و تشاجر الناس بالقلوب و صار الفسوق نسبا و العفاف عجبا و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا». (۶). درفش گمراهی - چون درختی تناور - بر پای مانده و شاخه‌ها به هر سوی دوانده، به پیمانه‌ی خود به شما می‌پیماید و هر ستم که تواند به شما می‌نماید... در این هنگام است که باطل بر جای استوار شود و نادانی بر طبیعتها سوار و کار ستمکار بزرگ گردد و دعوت - به حق - اندک و کم خریدار و روزگار چون درنده‌ی دیوانه حمله‌آرد و باطل آرمیده برخیزد و چون شتر نر بانگ بردارد. مردم در گناه برادر و یار شوند و در کار دین جدایی پذیرند و در دروغ با هم دوست باشند و در راست یکدیگر را دشمن گیرند. و چون چنین شود، فرزند - با پدر - کینه توزد و باران، کشت را سوزد،

فرومایگان درم افشانند و جوانمردان تهیدست مانند. مردم این زمان گرگانند و زمامدارانشان درندگان و فرودستان طعمه‌ی آنان و مستمندان-چون- مردگان. سرچشمه‌ی راستی خشک شود و از آن دروغ جوشان. دوستی را به زبان به کار برند و به دل با هم دشمنان. گناه و نافرمانی وسيلت پیوند گردد و پارسایی عجب- و موجب ریشخند- و اسلام پوستین باژگونه پوشد- و کس سخن حق نیوشد. (صفحه ۲۵۳) ***** (۱) قرآن، آل عمران ۱۴۴. (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. (۳) همان، خطبه‌ی ۱۹۲. (۴) همان، کلام ۱۶. (۵) همان، خطبه‌ی ۱۰۳. (۶) همان، خطبه‌ی ۱۰۸.

صورت شناسی نهج البلاغه

جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه

نهج البلاغه جلوه‌ای است از جمال و جلال مظهر همه‌ی اسما و صفات الهی- علی علیه السلام- و صورت نهج البلاغه جلوه‌ای از صورت علی علیه السلام که در اوج فصاحت و بلاغت به فعلیت در آمده است ناموس هستی بر موزونی و زیبایی است و کتاب تکوینی (هستی)، کتاب تدوینی (قرآن) و کتاب عینی (معصوم) جلوه‌ی تام و تمام بلاغت الهی است. همه‌ی کائنات و هستی‌ها، از کوچک و بزرگ، بر پایه‌ی دقیق‌ترین اصول و نوامیس پدید آمده‌اند و بر پایه‌ی همان اصول و نوامیس، حیات و هستی همه ادامه می‌یابد. آفریننده‌ی حکیم خود چنین قرار داده است. یکی از این نوامیس، تاثیر شی ملایم و متناسب در نفس انسانی. انسان از هر چیز خوب و زیبا و متناسب خوش می‌گردد و به سوی آن جذب می‌شود. یکی از این چیزها لفظ فصیح و شیرین و کلام بلیغ و متناسب است. این جعل و آفرینش الهی است که لفظ خوب، در جانها و دلها می‌نشیند و اثر می‌کند. بر عکس، لفظ ناهنجار و کلام غیر بلیغ کمترین نقشی و تاثیری ندارد و خستگی و بی‌زاری می‌آورد. خداوند خود نیز، مطابق ناموس و قانونی که قرار داده است، عمل فرموده و کتاب خویش، قرآن، را در کاملترین صورت فصاحت و زیبایی و بلاغت نازل کرده است... جهات کماليه‌ی قرآن مجید منحصر به فصاحت و بلاغت نیست. اما همه‌ی آن جهات و معانی و هدايات، در قالب بلیغ‌ترین و بالاترین نوع ممکن سخن ادا شده است. پس ناموس لاغت در آن، به حد اعلا، رعایت و معمول گشته است. بدین گونه قرآن، به جز (صفحه ۲۵۶) دیگر جهات و جنبه‌های بسیار مهم آن، از نظر لفظ و بلاغت و زیبایی و فصاحت و وفور عنصر ادبی در آن، نمونه‌ای مانند ناپذیر است. و رعایت حکمت بلاغت در آن اصلی است بنیادی و استوار. خلفای خدا در زمین نیز، از قانون الهی و حکمت بلاغت پیروی کرده‌اند، بلکه این امر در وجود آنان مفطور بوده است.» (۱). نهج البلاغه- اخ القرآن- نازله‌ی فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مخلوق خدا، علی مرتضی است و جلوه‌های بلاغت الهی در آن ملایم و متناسب، زیبا و فریبا، موج و خروشان می‌درخشد و فصاحت (۲) و بلاغت (۳) را در اوج به نمایش می‌گذارد و همین جلوه‌های بلاغت پیوسته اهل معرفت و حکمت و شیفتگان عدالت و خدمت و دوستداران بینایی و زیبایی را- از هر مذهب و مرامی- مجذوب خود ساخته و به تامل و تعمق در آن واداشته است. صفحه ۲۵۶. ***** (۱) ادبیات و تعهد در اسلام، صص ۲-۳. (۲) «فصاحت» در اصل پاک شدن چیزی است از آنچه آلوده‌اش می‌کند و درباره شیر پاک و خالص استعمال می‌شده است، چنانکه گویند: «فصیح اللبن و افصح فهو مفصح و فصیح» یعنی شیر از سر شیر و کف روی شیر پاک شد و خالص و صافی آن باقی ماند و ب معنای واضح و آشکار شدن و روشن شدن و پرده برداشتن از چیزی به کار می‌رود، چنانکه گویند: «افصح الامر» یعنی آن کار واضح و آشکار شد و «افصح الصبح» یعنی هوای صبح روشن شد و «افصح عن الشی» یعنی از آن چیز پرده برداشت و آن را آشکار کرد و «یوم فصیح» و «یوم مفصح» یعنی روز بدون ابر. و به طور استعاره درباره‌ی انسان به کار رفته است، چنانکه گویند: «فصح الرجل» یعنی آن مرد زبانش گویا و روان شد و «کلام فصیح» یعنی سخن روان و بدون تعقید و پیچیدگی. «فصاحت» در اصطلاح ادب به معنی روان بودن سخن، روان کلام، تیز زبانی و زبان آوری است. و فصاحت بر سه قسم

است: فصاحت کلمه، فصاحت کلام، فصاحت متکلم. فصاحت کلمه عبارت است از سلامت آن از تنافر حروف، غرابت استعمال، مخالفت قیاس صرفی و کراهت در شنیدن. فصاحت کلام عبارت است از خلوص آن از تنافر کلمات، ضعف تالیف، تعقید لفظی و تعقید معنوی و برخی خلوص آن را تکرار و تتابع اضافات نیز شرط کرده‌اند. فصاحت متکلم عبارت است از توانایی متکلم بر تالیف کلام فصیح هر چند به کلام فصیح تکلم نکند و بدون داشتن این قوه فصیح نیست هر چند بر حسب اتفاق به کلام فصیح تکلم کند. ر. ک: ابوالحسن احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، بتحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، شرکه مکتبه و مطبعة الحلبي، مصر، ۱۳۸۹ ق. ج ۴، صص ۵۰۷-۵۰۶، المفردات، ص ۳۸۰، مجد الدين ابوالسعادات المبارك بن محمد الجزري المعروف بابن الاثير، النهاية في غريب الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد الزاوي، محمود محمد الطناحي، چاپ چهارم، افست انتشارات اسماعيليان، قم، ۱۳۶۴. ج ۳، ص ۴۵۰، لسان العرب، ج ۱۰، صص ۲۷۰-۲۶۹، سعد الدين مسعود بن عمر التفتازاني، المطول و بهامشه حاشيه السيد مسيرشريف، مکتبه الداوري، قم، صص ۲۴-۱۵، السيد احمد الهاشمي، جواهر البلاغه في المعاني و البيان و البديع، الطبعة السادسة، دارالكتب العلمية، بيروت، صص ۲۷-۵. (۳) «بلاغت» در اصل لغت به معنی انتهای هدف و مقصد رسیدن و یا انجام دادن کاری در پایان زمان و مکانی مشخص و نیز به معنی به پایان رسیدن است، چنانکه گویند: «بلغ الثمر» یعنی میوه رسید و «تبالغ الدباغ في الجلد» یعنی داروی دباغی کاملاً در پوست اثر کرد و «الابلغ» یعنی آنچه که نهایت کوشش در آن شده است. «بلاغت» همچنین به معنی بلیغ شدن، چیره زبانی، شیوا سخنی و زبان آوری است. «بلاغت» در اصطلاح معانی بیان، رسیدن به مرتبه‌ی منتهای کمال در ایراد کلام به رعایت مقتضای حال و آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت است. ر. ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۱، صص ۳۰۲-۳۰۱، المفردات، ص ۶۰، النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۱، صص ۱۵۳-۱۵۲. لسان العرب، ج ۱، صص ۴۸۷-۴۸۶، المطول، صص ۳۲-۲۵، جواهر البلاغه، صص ۳۲-۲۸، فرهنگ معین، ج ۱، صص ۵۶۴-۵۶۳. با توجه به آنچه گفته شد «بلغ الرجل» یعنی آن مرد توانست مراد خود را با الفاظی بیان کند که نه ایجاز مخل باشد و نه اطناب ممل. پیشوای بزرگ بلاغت علی بن ابی طالب (ع) درباره‌ی بلاغت فرموده است: «آیه البلاغه قلب عقول و لسان قائل». نشانه‌ی بلاغت دلی است آکنده از خرد و هشیاری و زبانی توانا بر گفتار. شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۸۶ در این سخن امام، خردمندی و هوشیاری (عاملی اصلی شناخت و تجربه)، جزو عناصر اصلی بلاغت شمرده شده است. و در تعبیر «قلب عقول» نکته‌ای نهفته است، تعقل و هوشیاری و خردمندی را به قلب (دل) نسبت داده است، یعنی خردی روییده در زمینه‌ی احساس عاطفی، نه در زمینه‌ی ذهن حسابگر. یعنی نویسنده و گوینده‌ی شایسته و صادق، همه چیز را با قلب خویش تجربه و درک می‌کند، نه با ذهن خشک و حسابگر. نیز: «البلاغة النصر بالحجة و المعرفة بمواضع الفرصه. و من البصر بالحجة، ان يدع الافصاح بها الى الكناية عنها، اذا كان الافصاح اوعر طريقة و كانت الكناية ابلغ في الدرك و احق بالظفر». شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۵. بلاغت آن است که دلیل آوری و پیروز گردی و فرصت استوار سازی و مراد خویش نیک بشناسی. و گاه بینایی در حجت آوری به آن است که صراحت به کار نداری و مقصود خویش در پرده‌های سخن (کنایه) پیچی، هرگاه صریح گویی درشتناک آید و کنایه بلیغ‌تر باشد و پیروز بخش‌تر. امام جعفر صادق (ع) نیز فرمود است: «لیست البلاغه بحده اللسان و لا کثره الهذیان و لكنها اصابه المعنی وقصد الحجة». تحف العقول، ص ۲۳۰. بلاغت آن نیست که زبانی تیز و تند داشته باشی و همی یاوه گویی. بلاغت آن است که بشایستگی ادای مقصود کنی و دلیل در خور آوری. ادبیات و تعهد در اسلام، صص ۸۶-۸۵.

زیبایی شناسی سید رضی

سید رضی خود نخستین کسی است که به کلام زیباترین جلوه‌ی جمال الهی نگاهی زیباشناسانه نموده و بر این اساس نازلات وجودی او را گزینش کرده است. سید رضی خود در مقدمه‌ی نهج البلاغه هنگام بیان انگیزه‌ی تالیف خویش به این حقیقت اشارت

دارد که نهج البلاغه طراز فصاحت و بلاغت خواهد بود و همه‌ی اسرار بلاغت و شگفتیهای فصاحت را در بر خواهد داشت. (۱) وی در موارد متعدد به این ام توجه داده و شگفتی بی‌حد و زیبایی بی‌حصر در کلام امام (ع) را یادآور شده است که به این موارد می‌پردازیم. سید رضی در مقدمه‌ی خطبه‌ی ۴ می‌نویسد که این خطبه از شیواترین سخنان امام (ع) است که در آن مردم را اندرز می‌دهد و آنان را از گمراهی به راه هدایت می‌کشاند و گفته‌اند که این خطبه را پس از کشته شدن طلحه و زبیر ایراد فرمود: «بنا اهتديتم في الظلمات و تسنمت ذوره العلياء و بنا افجرتم عن السرار. وفر سمع لم يفقه الواعيه و كيف يراعى النباه من اصمته الصحيه؟ ربط جنان لم يفارقه الخفقان. ما زلت انتظر بكم عواقب الغدر و اتوسمكم بحليه المغترين، (صفحه ۲۵۷) حتی سترنی عنكم جلباب الدين و بصرنيكم صدق النيه، اقامت لكم على سنن الحق في جواد المضله، حيث تلتقون و لا- دليل و تحتفرون و لا تميهون..» (ای مردم) به وسیله‌ی ما از تاریکیهای جهالت و گمراهی هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید و صبح سعادت شما در پرتو وجود ما درخشیدن گرفت. کرباد گوشی که بانگ بلند هشدار دهنده را نشنوند، که آن کسی که بانگ بلند را نشنود، آوای نرم در او چگونه اثر کند؟ دلی که از ترس خدا لرزان است، پایدار و با اطمینان است. پیوسته پیمان شکنی شما را می‌پاییدم و نشان فریفتگی را در چهره‌تان می‌دیدم. راه دینداران را می‌پیمودید و آن را نبودید که می‌نمودید. به صفای باطن، درون شما را می‌خواندم و بر شما حکم ظاهر می‌راندم. بر راه حق ایستادم و آن را از راههای گمراهی جدا کردم و به شما نشان دادم. حالی که می‌پیمودید و راهنمایی نمی‌دیدید، چاه می‌کندید و به آبی نمی‌رسیدید... شریف رضی در ذیل قسمتی از کلام ۱۶ که بخشی از خطبه‌ی مفصل امام (ع) پس از بیعت با آن حضرت در مدینه است، می‌گوید: «به نظر من زیبایی این سخن کوتاه نه چندان است که بتوان گفت و هیچ تحسین و استحسانی بیانگر کمترین مورد زیبایی آن نیست و بی‌گمان بهره‌ی شیفتگی به آن از بهره‌ی بالیدن به آن بیشتر است. در این کلام علاوه بر این خصوصياتی از فصاحت و نکاتی از بلاغت است که نه زبانی از عهده‌ی وصفش بر آید و نه انسانی را قدرت آن است که ژرفای آن را دریابد. و حقیقت آنچه را بیان کردم تنها کسی درک می‌کند که در میدان صنعت بیان، با بصیرت رکابی زده و با خوی و سجه‌ی بلاغت در این جولانگاه به تاخت و تاز آمده باشد (و ما يعقلها الا العالمون) (۲) و این حقیقت را جز دانشوران در نیابند.» این دری که هیچ هنرمندی را یارای سفتن آن نیست و هیچ زبان آوری را یارای گفتن آن نیست و سخن شناس را در برابر آن جز بهت و حیرت و درماندگی و شیفتگی راهی نیست، چنین است: «الا- و ان الخطايا خيل شمس حمل عليها اهلها و خلعت لجمها، فتقحمت بهم في النار، الا- و ان التقوى مطايا ذلل، حمل عليها اهلها و اعطوا ازمتها، فاوردتهم (صفحه ۲۵۸) الجنة. حق و باطل و لكل اهل، فلئن امر الباطل لقدمنا فعل و لئن قل الحق فلربما و لعل و لقلما ادبر شيء فاقبل! هان اى مردم! خطاکاریها چون اسبهای بد رفتارند و خطا کارند بر آن سوار، عنان گشاده می‌تازند تا سوار خود را به آتش در اندازند. های ای مردم! پروا پیشگی مرکبهای را ماند رام، سواران بر آنها عنان به دست و آرام، می‌رانند تا سواران خود را به بهشت در آرند. از دیرباز حق و باطل- در پیکارند- و هر یک را گروهی خریدار. اگر باطل پیروز شود شیوه‌ی دیرین اوست و اگر حق اندک است، روزی، قدرت قرین اوست. کم اتفاق افتد که آنه پشت کرده، بار دیگر روی بنماید. شریف رضی در خطبه‌ی ۲۱، عبارتی از خطبه‌ی امام (ع) را نقل کرده است که از جهت بار معنا و نا پیدایی ژرفا مسحور کننده است: «فان الغايه امامكم و ان وراءكم الساعه تحذوكم. تخففوا تلحقوا، فاننا ينتظر باولكم آخركم.» منزلگاه آخرین پیشاپیش شماست و مرگ سرود خوانان در پس. سبکباران باشید تا زودتر برسید، که پیش رفتگان را بداشته‌اند و در انتظار رسیدن شما نگاه داشته‌اند. رسید رضی در ذیل این کلام می‌نویسد: «پس از کلام خدا و سخنان محمد مصطفی، این سخنان را با هر گفتار بسنجند، از آن بیش باشد و در مسابقه پیش و چون جمله‌ی «تخففوا تلحقوا» هیچ کلامی اندک لفظ و بسیار معنی نیست. جمله‌ای است دو رنگ، که آکنده از معرفت است و سرشار از حکمت و ما در کتاب الخصائص (۳) به بزرگی قدر و شرافت گوهر آن اشارت کرده‌ایم.» شریف رضی در ذیل عبارتی از خطبه‌ی ۲۳ که از جمله خطبه‌هایی است که امیرمومنان (ع) در نماز جمعه ایراد می‌کرده است، (۴) یادآور نیکویی و زیبایی این

عبارت شده و توجه همگان را بدان معطوف داشته است: «الا لا يعدلن احدكم عن القرابه یرى بها الخصاصه ان يسدها بالذی لا یزیده ان (صفحه ۲۵۹) امسکه و لا ینقصه ان اهلکه و من یقبض یدیه عن عشیرته، فانما تقبض منه عنهم ید واحده و تقبض منهم عنه اید کثیره و من تلن حاشيته یستدم من قومه الموده.» اگر یکی از شما خویشاوند خود را درویش بیند، مبادا یاری خود را از او دریغ دارد و از پای نشیند. آن همه به چیزی که اگر نبخشد بر مال او نیفزاید و اگر بخشد کاهش در مالش پدید نیاید. کسی که یاری خود را از کسانش دریغ دارد، یک دست را از آنان بازداشته و دستهایی را از یاری خود برداشته و آن که با اطرافیان طریق نرمی گیرند، پیوسته از کسان خویش مودت بیند. از دیگر خطبه‌هایی که نگاه زیبا شناسانه‌ی شریف رضی در آن متوقف شده و خوانندگان را به غور در زیبایی و شیوایی و بلندی معانی و تاثیر نهانی آن یادآور گشته، خطبه‌ی ۲۸ است که شیواترین سخن در بر انگیختن به پارسایی است: «اما بعد، فان الدنيا ادبرت و ادبرت و آذنت بوادع و ان الاخره قد اقبلت و اشرفت باطلاع، الا و ان اليوم المضمار و غدا السباق و السبقه الجنه و الغایه النار، افلا تائب من خطیئته قبل منیه! الا عامل لنفسه قبل یوم بوسه! الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل، فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله فقد نفعه عمله و لم یضرره اجله. و من قصر فی ایام امله قبل حضور اجله، فقد خسر عمله و ضره اجله. الا فاعلموا فی الرغبه کما تعملون فی الرهبه. الا و انی لم ار کالجنه نام طالبها و لا کالنار نام هاربها. الا و انه من لا ینفعه الحق یضره الباطل و من لا یستقیم به الهدی یجر به الضلال الی الردی. الا و انکم قد امرتم بالظعن و دلتم علی الزاد و ان اخوف ما اخاف علیکم اثنتان: اتباع الهوی و طول الامل، فتزودوا فی الدنيا من الدنيا ما تحرزون به انفسکم غدا.» اما بعد. همانا دنیا پشت کرده و اعلام وداع کرده است و آخرت روی آورده و آثار و مقدماتش از هر جانب سرکشیده است. بدانید که امروز روز ریاضت است و فردا گاه مسابقت و گوی سبقت بهشت است و آن که بدان نرسد، برایش (صفحه ۲۶۰) غایت آتش است. آیا کسی نیست که پیش از آنکه مرگش در رسد، از خطای خود توبه کند؟ آیا کسی نیست که پیش از روز بیچارگی و شوربختی، برای خویش بکوشد و کاری کند؟ بدانید که شما در روزهایی به سر می‌برید که فرصت ساختن برگ است و از پس این روزها مرگ است. آن که اجل نارسیده، ساز خویش بگیرد، سود آن بیند و از مرگ آسیب نپذیرد و آن که تا دم مرگ کوتاهی کند، حاصل کارش خسران است و مرگ او موجب زبان. در خوشی و آسایشی به عمل کوشید، چنانکه در سختی و هراس می‌کوشید! متوجه باشید، من مطلوبی چون بهشت ندیدم که طالبش سستی کند و بخوابد و منفوری چون آتش دوزخ ندیدم که گریزان از آن به خواب رفته باشد. آگاه باشید، کسی که حق سودش نرساند، باطل بیقین زیانش رساند و کسی که هدایت او را به راه مستقیم ندارد، حتما گمراهی به پرتگاهش کشاند. شما را فرموده‌اند که بار بر بندید و توشه بگیرید. من بر شما از دو چیز بیشتر بیم دارم: از دنبال هوای نفس رفتن و آرزوی دراز در سر پروردن پس تا در این جانید، از آن چندان توشه بردارید که فردا خود را بدان نگاهداشتن توانید. سید رضی در ذیل این خطبه‌ی امام (ع) می‌نویسد: «به نظر من اگر سخنی توان یافت که مردمان را به پارسایی و زهد ورزی در دنیا کشاند و به کار آخرت ناچار گرداند. همین سخن است و بس. سخنی است کافی برای بریدن پیوندهای وابستگی به آرزوهای دنیایی و بر افروختن شعله‌ی پند پذیری و خودداری از معاصی. و شگفت‌ترین جمله‌های آن این است که آن حضرت می‌فرماید: «الا و ان اليوم المضمار و غدا السباق و السقه الجنه و الغایه النار.» (بدانید که امروز روز ریاضت است و فردا گاه مسابقت و گوی سبقت بهشت است و آن که بدان نرسد، برایش غایت آتش است). چه در این سخن گذشته از فخامت لفظ و عظمت معنی و تمثیل راست و تشبیه حقیقی و بی‌کم و کاست. سری عجیب و معنایی بس لطیف نهفته است که امام (ع) فرماید: «و السبقه الجنه و الغایه النار» که در اینجا دو لفظ مختلف آورده، زیرا معنا مختلف است و نگفته است: «السبقه النار» بلکه گفت: «السبقه الجنه»، چون مسابقه فقط به سوی چیزی محبوب و غرضی مطلوب است و آن بهشت است نه دوزخ- که از شر آن به خدا پناه می‌بریم- و روا نبود (صفحه ۲۶۱) که گوید: «و السبقه النار»، بلکه گفت: «و الغایه النار» چون غایت چیزی است که خواه ناخواه کار بدان منتهی می‌شود، خواه منتهی شونده بدان مسرور نباشد و خواهد مسرور باشد، لذا می‌توان به کلمه‌ی غایت از هر دو حال تعبیر کرد. غایت

در اینجا مانند کلمه‌ی «مصیر» یا «مال» است، چنانکه خدای متعال فرموده است: «قل تمنعوا فان مصیرکم الی النار» (۵). (بگو بهره گیرید تا می‌توانید، چه سرنوشت نهایی شما به سوی آتش است)، که باطنی بس عجیب و ژرفای بس عمیق و لطیف دارد و بیشتر سخنان امام (ع) چنین است. «امیر بیان علی (ع) پیش از آغاز چنگ جمل سخنی به «ابن عباس» فرمود آن گاه که او را نزد «زبیر» فرستاد تا وی را به فرمانبرداری خویش بازگرداند که سخنی شگفت و بی‌نظیر است: «لا تلقین طلحه، فانک، ان تلقه تجده کالثوره عاقطاً قرنه، یرکب الصعب و یقول: هو الذلول، ولكن الق الزبیر، فانه الین عریکه، فقل له: یقول لک ابن خالک: عرفتنی بالحجاز و انکرتنی بالعراق، فما عدا مما بدا!» (۶). هرگز با طلحه دیدار مکن، چه اگر با او برخوردی، او را چون گاو نر بی‌باکی می‌یابی که (در حال غضب و حمله سرش را به زیر آورده) شاخهای پیچاپیچش را بهروی طرف خود راست می‌کند (به هر مشکلی تن می‌دهد). بر هر مرکب سرکشی سوار می‌شود و آن را رام می‌خواند، ولی با زبیر دیدار کن، که طبیعتش نرمتر است. پس به او بگو: دایی‌زاده‌ات می‌گوید: در حجاز مرا شناختی در عراق نرد بیگانگی باختی، چه شد که بر من تاختی؟ سید رضی در ذیل این سخن امام (ع) درباره جمله کوتاه و پر معنای «فما عدا مما بدا» یادآوری می‌شود که این عبارت (شگفت) برای نخستین بار از امام (ع) شنیده شده است. به کار گرفتن واژه‌ها نزد امیرمومنان (ع) در رساندن معنا تا عمق جان انسانها پیوسته سخن شناس و سخنوری چون شریف رضی سا مسحور ساخته است، (۷) و از آن جمله است سخن امام (ع) در وصف دنیا: (صفحه ۲۶۲) «ما اصف من دار اولها عناء و آخرها فناء! فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب. من استغنی فیها فتن و من افتقر فیها حزن و من ساعاها فاته و من قعد عنها واتته و م ابصر بها بصرته و من ابصر الیها اعمته» (۸). چه بگویم درباره‌ی سرایی که آغاز آن رنج بردن است و پایان آن مردن. در حلال آن حساب است و در حرام آن عقاب. آن که خود را در آن بی‌نیاز بیند، در فتنه و فریب افتد و آن خود را در آن نیازمند بیند، افسرده و اندوهبار شود. آن که در پی آن کوشید بدان نرسی و آن که به دنبال آن نرفت. او رام وی گردید. آن که بدان نگریست (و آن را وسیله دید) حقیقت را به وی نمود و آن که در آن نگریست (و آن را هدف دید) دیده‌اش را بر هم دوخت. شریف رضی در ذیل این سخن امام (ع) می‌گوید: «اگر تامل کننده در گفته‌ی امام «من ابصر بها بصرته» نیک بیندیشد، معنای بس شگفت و مقصودی والا در آن می‌یابد که به نهایت آن نمی‌توان رسید و ژرفای آن را نمی‌توان دید، بویژه اگر با گفته‌ی آن حضرت مقارن شود که «و من ابصر الیها عمه» که ف عرق میان «ابصر بها» و «ابصر الیها» تا کجاست و این سخن تا چه اندازه آشکار و درخشان و شگفت و خیره کنان است.» تاثیر شگفت سخن امیر بیان و رساندن معنا به عمق جان و منقلب ساختن مردمان چنان است که شریف رضی در ذیل خطبه‌ی مشهور به «غرا» که با این جمله آغاز می‌شود «الحمد لله الذی علا بحوله و دنا بوطله» (۹). (سپاس خدایی را که برتر است به قدرت و نزدیک است از جهت عطا و نعمت) بگوید: «در خبر است که چون امیرمومنان (ع) این خطبه را ایراد می‌کرد، بدن‌ها از شنیدن آن می‌لرزید و دیده‌ها باران اشک می‌بارید و دل‌ها از بیم می‌تپید.» هر سخنی از امام (ع) در بر گیرنده وجوهی بی‌شمار از رسایی و شیوایی است آن حضرت در یکی از روزهای پیکار صفین، چون فرزندش حسن (ع) را دید که به جنگ شتابان است چنین فرمود: «املکوا عنی هذا الغلام لا یهدنی، فانی انفس بهذین (یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام) علی الموب لثلا- ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» (۱۰). (صفحه ۲۶۳) این جوان را نگه دارید و به آمدن با منش مگذارید (که به جنگ شتاب نکند و کشته نشود) تا با مرگ خود پشت مرا نشکند. دریغم آید که این دو (یعنی حسن و حسین (ع)) را مرگ در رسد و با کشته شدن آنان دودمان رسول خدا (ص) به سر رسد. شریف رضی در ذیل این سخن امام گوید: «و گفته‌ی آن حضرت: «املکوا عنی هذا الغلام» از برترین گفتار و فصیح‌ترین سخنان است.» امام (ع) پس از بازگشت از صفین وصیتی درباره‌ی اموال خود نوشت که در آن وصیت در جمله‌ای به وصی خود چنین سفارش می‌کند: «و الا بیع من اولاد نخیل هذه القرى و دیه حتی تشکل ارضها غراسا» (۱۱). دیگر اینکه نهالهای آن قریه‌ها را نفروشد تا به قدری فراوان گردد که شناختن نخلستانها برای کسی که آنها را پیش از این دیده دشوار باشد. سید رضی در ذیل این وصیت گوید: «سخن امام (ع) که می‌گوید از

نخلها «وديه» را نفرشند: «وديه نهال نخل است و جمع آن «ودی» است و آنجا که می‌فرماید «حتى تشكل ارضها غراسا» از فصیح‌ترین سخنان است و مقصود این است که نخلها چنان بسیار شود که کسی که آن را پیش از این به گونه‌ی دیگر دیده است، اکنون شناختش برای او دشوار باشد و پندارد که زمینی دیگر است.» امیرمومنان (ع) در سخنی شگفت در پایان شورای عمر بن خطاب و به خلافت رسیدن عثمان بن عفان فرمود: (۱۲). «لنا حق فان اعطيناه والا رکبنا اعجاز الابل و ان طال السرى.» (۱۳). ما را حقی است که اگر داند بستانیم و گرنه ترک شتران سوار شویم و برانیم هر چند شب روی به درازا کشد. سید رضی در ذیل این سخن امام (ع) می‌نویسد: «این سخن از سخنان لطیف و فصیح است و معنی آن این است که اگر حق ما را ندادند، ما در زمره‌ی خوار شدگان باشیم، زیرا بنده و اسیر و امثال آنان را بر سرین شتر می‌نشانند یعنی پشت سر آن که شتر رامی راند.» (صفحه ۲۶۴) امیر بیان (ع) در سخنی کوتاه و شگفت فرمود: «لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه.» (۱۴). زبان خردمند در پس دل او ست و دل بی‌خرد پس زبان او. شریف رضی ذیل این بیان گوید: «این از معانی شگفت و شریف است و مقصود امام (ع) این است که خردمند زبان نمی‌گشاید مگر پس از آنکه با اندیشه و فکر خود مشورت کند و بی‌خرد سخنان بیهوده‌اش بر فکر و تامل و اندیشه‌اش پیشی گیرد. پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل بی‌خرد پیرو زبان اوست.» امیرمومنان (ع) در سخنی که بی‌رنگ‌ترین ادیبان در برابرش سر به سجده فرود آورده‌اند فرموده است: «قیمه کل امری ما یحسنه.» (۱۵). انسان را آن بهاست که در دیده‌اش زیباست. شریف رضی در ذیل این کلام امام (ع) گوید: «این سخنی است که آن را بها نتوان گذاشت و هیچ سخن حکمت آمیزی همسنگ آن نتوان یافت و هیچ کلامی را همتای آن نتوان دانست.» پیش از شریف رضی امام ادیبان عرب «ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ» (۱۶). در گذشته به سال ۲۵۵ هجری، درباره‌ی این سخن امام (ع) در کتاب البیان و التبیین خود که «ابن خلدون» آن را از قول شیوخ خود یکی از ارکان چهارگانه علم ادب می‌داند، (۱۷). چنین گوید: «اگر از این کتاب (البیان و التبیین) جز همین کلام را نداشتیم، بی‌تردید آن را بسنده و کفایت کننده و بی‌نیاز کننده می‌یافتیم، بلکه آن را افزون از کفایت و منتهی به غایت می‌دیدیم و نیکوترین سخن آن است که اندک آن تو را از بسیار بی‌نیاز سازد و معنای آن از ظاهر لفظ پدید آید و خدای عزوجل بر حسب نیت صاحب آن و تقوای گوینده‌ی آن، آن را جامه‌ی جلالت پوشاند و به نور حکمت آراسته نماید، پس چون والایی معنا و شیوایی لفظ در سخنی گرد آید و آن سخن سازوار و خوشگوار و بسمان و روان بود، در دلها چنان تاثیری ایجاد کند که باران در زمین بار آورد پدید آورد. و هرگاه سخنی (صفحه ۲۶۵) بدین نهج البلاغه پایان گیرد و بر این صفت بر زبان گوینده جاری شود، خداوند توفیقی همراه آن کند و تاییدی پشتیبان آن سازد که سینه‌ی گردنگشان در تعظیمش به اقرار آید و خرد نادان اندر فهم به تکاپو آید و بدان تسلا یابد.» (۱۸). پس از شریف رضی «ابن عبدالبر قرطبی» پیشوای محدثان روزگار خویش، (۱۹) در گذشته به سال ۴۶۳ هجری، درباره‌ی این کلام امام (ع) می‌نویسد: «این سخن از کلمات شگفت‌آور و والا قدر است و مردمان همه بدان توجه نموده‌اند و عده‌ای از شاعران آن را به نظم آورده و شگفتی خود را نسبت به آن بیان کرده و نیکوییهای آن را بازگو کرده‌اند.» (۲۰). امیر بیان علی (ع) در سخنی که امام باقر (ع) روایت کرده، چنین فرموده است: «کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رف احدهما، فدونکم الاخر فتمسکوا به: اما الامان الذی رفع فهو رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - و اما الامان الباقی فالاستغفار. قال الله تعالی: (و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم و ما کان الله لمعذبهم و هم یستغفرون).» (۲۱) «(۲۲). دو چیز در زمین مایه‌ی امان از عذاب خدا بود، یکی از آن دو برداشته شد، پس دیگری را بگیرد و بدان چنگ زنید: اما امانی که برداشته شد رسول خدا (ص) بود. و اما امانی که مانده است طلب آمرزش است. خدای متعال فرماید: «و تا تو در میان آنانی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب کننده‌ی ایشان نخواهد بود.» سید رضی در ذیل این حکمت والا گوید: «این بیان از نیکوترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباطها (از آیات قرآن) است.» سید رضی آورده است که امام (ع) در پاسخ مردی که از او خواست تا اندرزش دهد، چنین فرمود: «لا تکن ممن یرجو الاخره بغير العمل و یرجى التوبه بطول الامل، یقول

فی الدنيا بقول الزاهدین و یعمل فیها بعمل الراغبین، ان اعطی منها لم یشع و ان منع منها لم یقنع یعجز عن شکر ما اوتی یتغی الزیاده فیما بقی ینهی و لا (صفحه ۲۶۶) ینتهی و یامر بما لا یأتی، یحب الصالحین و لا یعمل عملهم و یبغض المذنبین، و هو احدہم، یکره الموت لکثره ذنوبه و یمیز علی ما یکره الموت من اجله، ان سقم ظلل نادمان و ان صح امن لاهیاء، یعجب بنفسه اذا عوفی و یقنط اذا ابتلی ان اصابه بلاء دعا مضطرا و ان ناله رخاء اعرض مغترا، تغلبه نفسه علی ما یظن و لا یغلبها علی ما یمسک، یمسک علی غیره بادی من ذنبه و یرجو لنفسه باکثر من عمله ان ساتغنی بطر و فتن و ان افتقر قنط و وهین، یقصر اذا عمل و یمالغ اذا سال، ان عرضت له شهوه اسلف المعصیه و سوف التوبه و ان عرته محنه انفرج عن شرائط المله. یص العبره و لا یعتبر و یمالغ فی الموعظه و لا یتعظ فهو بالقول مدل و من العمل مقل ینافس فیما یفنی و یسامح فیما یمقی. یری الغنم مغرما و الغرم مغنما، یخشی الموت و لا یمادر القوت، یمسک من معصیه غیره ما یمسک اکثر منه من نفسه و یمسک من طاعته ما یمسک من طاعه غیره، فهو علی الناس طاعن و لنفسه مداهن، اللہو مع الاغنیاء احب الیہ من الذکر مع الفراء، یمسک علی غیره لنفسه و لا یمسک علیہ لغیره، یرشد غیره و یغوی نفسه، فهو یطاع و یعصى و یمسک و لا یوفی و یخشی الخلق فی غیر ربه و لا یخشی ربه فی خلقه. (۲۳). همانند آن کس مباش که بی آنکه کاری کرده باشد به آخرت امید می‌بندد و به آرزوی دراز خود توبه را واپس می‌اندازد. گفتارش به گفتار پارسایان ماند و کردارش به کردار دنیاپرستان. هر چه از دنیا بهره‌اش دهند، سیر نشود و اگر از آن بازش دارند به بهره خویش خرسند نگردد. از شکر آنچه بدو داده‌اند ناتوان است و بازهم فرونی را خواهان است. از کار بد باز می‌دارد و خود باز نمی‌ایستد و بدانیچه خود نمی‌کند، فرمان می‌دهد. نیکان را دوست می‌دارد ولی عمل نیکان ندارد و گنهکاران را دشمن می‌دارد ولی خود را در زمره‌ی ایشان نگاه می‌دارد. مرگ را خوش نمی‌دارد، چون گناهانش بسیار است و بدانیچه به خاطر آن از مردن می‌ترسد در کار است. چون بیمار شود پیوسته در پشیمانی است و چون تندرستی خویش بازیابد سرگرم خوشگذرانی. چون عافیت یابد (صفحه ۲۶۷) به خود بالان است و چون گرفتار بلا شود نومید و نالان. هرگاه بلایی به او رسد، خدا او را به زاری خواند و هرگاه آسایشی یابد، مغرور وی برگرداند. هوای نفس او را در امور دنیا به انجام دادن آنچه گمان دارد وادار می‌کند ولی او در امور آخرت بدانیچه یقین دارد اعتنا نمی‌کند. اگر دیگران گناهی کنند، خردتر از گناه او، بر آنان بیمناک شود و برای خویش بیشتر از آنچه عمر کرده امید دارد. اگر بی‌نیاز شود، سرمست گردد و مغرور و اگر بینوا شود، نومید و ناتوان و رنجور، چون کار کند در کار کوتاهی ورزد و چون چیزی خواهد فرونخواهی نماید. چون شهوت بر او دست یابد، گناه را مقدم سازد و توبه را واپس اندازد و چون رنج و محنتی بدو رسد از راه شرع و ملت برون تازد. آنچه را مایه‌ی عبرت است وصف کند و خود عبرت نگیرد و در اندرز دادن مبالغه کند و خود اندرز نپذیرد. و در گفتن، بسیار گفتار و در عمل اندک کردار. در آنچه ناپدیدار است با دیگران رقابت کند و در آنچه پایدار است به مسامحت بگذرد. غنیمت را غرامت پندارد و غرامت را غنیمت انگارد. از مرگ بیم دارد و فرصت را و می‌گذارد. گناه جز خود را بزرگ می‌انگارد و بیشتر از آن را که خود کرده، خرد می‌شمارد و از طاعت خود آن را بسیار می‌داند که مانندش را از جز خود ناچیز می‌پندارد. بر مردم طعن می‌زند خویشان را می‌ستاید. در نزد او لذتجویی و لهو با توانگران دوست داشتنی‌تر است از ذکر خدا با فقیران. به زبان دیگران و سود خود داوری کند ولی به سود دیگران و زیان خود داوری نمی‌کند. دیگران را راه می‌نماید ولی خود را به گمراهی می‌کشاند. می‌خواهد که همگان فرمانبردار او باشند و ال آنکه خود همواره راه عصیان در پیش می‌گیرد. حق خود را به کمال می‌ستاند و حق دیگری را به کمال نمی‌دهد. از مردمان در آنچه معصیت خدا نیست می‌ترسد ولی از خدا ستم کردن بر مردمان نمی‌ترسد. سید رضی در ذیل این حکمت نورانی و کلام ربانی گوید: «اگر در این کتاب جز این گفتار نبود، برای اندرز سودمند و حکمت رسا و بینایی بیننده و پند دادن نگرنده‌ی اندیشنده کافی بود.» (صفحه ۲۶۸) ***** (۱) مقدمه نهج البلاغه، صص ۸۶-۸۵. (۲) قرآن، عنکبوت ۴۳. (۳) خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) ص ۸۷. (۴) واقعه صفین، ص ۱۰. (۵) قرآن، ابراهیم ۳۰. (۶) نهج البلاغه، کلام ۳۱. (۷) ن. ک: توضیحات سید رضی در یل خطبه‌ی ۴۸، کلام ۵۹، کلام ۷۰

نهج البلاغه. (۸) نهج البلاغه كلام ۸۲. (۹) همان، خطبه‌ی ۸۳. (۱۰) همان، كلام ۲۰۷. (۱۱) همان، نامه‌ی ۲۴. (۱۲) تاريخ الطبرى، ج ۴، ص ۲۳۶، ابومنصور محمد بن احمد الزهرى، تهذيب اللغة، حققه جماعه من العلماء، الدار المصرىه للتاليف و الترجمة، مصر، ۱۳۸۴ ق. ج ۱، ص ۳۴۱. (۱۳) نهج البلاغه، حكمت ۲۲. (۱۴) همان، حكمت ۴۰. (۱۵) همان، حكمت ۸۱. (۱۶) ن. ك: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۹. (۱۷) تاريخ ابن خلدون، ج ۱ (مقدمه)، ص ۷۶۳. (۱۸) البيان و التبيين، ج ۱، ص ۸۷. (۱۹) ن. ك: وفيات الاعيان، ج ۷، ص ۶۶. (۲۰) يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبى المالکى، جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغى فى روايته و حمله، الطبعة الاولى، اداره الطباعة المنيريه، مصر، ج ۱، ص ۹۹. (۲۱) قرآن، انفال ۳۳. (۲۲) نهج البلاغه، حكمت ۸۸. (۲۳) همان، حكمت ۱۵۰.

زيبايى شناسي ابن ابى الحديد معتزلى

ابن ابى الحديد معتزلى در جاى جاى شرح نهج البلاغه خويش با نگاهی زيباشناسانه جلوه‌هاى بلاغت و شگفتيهاى حكمت كلام على (ع) را مورد توجه قرار داده است. وى گاهى در برابر عظمت كلام على (ع) كه محتوايى قرآنى دارد گويد كه سزاوار است تمام سخنوران عرب در برابر آن سجده كنند، چنانكه در ذيل يكي از خطبه‌هاى شگفت نهج البلاغه، (۱) چنين مى‌گويد، (۲) و مكرر خواننده را به برترى كلام على (ع) - پس از كلام خدا و رسول - بر همگان، توجه مى‌دهد، (۳) و در موارد متعدد به بيان زيباييها و شگفتيهاى نهج البلاغه مى‌پردازد و اثبات مى‌كند كه هيچ كتابى - پس از قرآن كريم - با آن قابل قياس نيست و لطايف و دقايق سخن على (ع) معجزه‌ي قولى است. (۴). ابن ابى الحديد معتزلى در ذيل خطبه‌ي «جهاديه» (۵) يادآور مى‌شود كه بسيارى در تشويق و تحريك به جهاد و فراخواند به آن خطبه ساخته‌اند و همگي ايشان سخن خود را از كلام اميرمومنان (ع) اقتباس کرده‌اند و بهترين آنها خطبه‌ي جهاديه‌ي «ابن نباته» است كه به حق فاصله‌ي آن با خطبه‌ي امام فاصله‌ي زمين تا آسمان است: «سخن ابن نباته در حضيض خاك است و كلام اميرمومنان در بلنداي آسمان». (۶). خطبه‌ي جهاديه‌ي امام (ع) با اين عبارت آغاز مى‌شود: «اما بعد، فان الجهاد باب من ابواب الجنة، فتحته الله لخاصه اوليائه و هو لياس التقوى و درع الله الحصينه و جنته الوثيقه. فمن تركه رغبه عنه البسه الله ثوب الذى و شمله البلاء و ديث بالصغار و القماء و ضرب على قلبه بالاسهاب و ظاديل الحق منه بتضييع الجهاد و سيم الخسف و منع النصف». (۷) اما بعد، جهاد، درى است از درهاى بهشت كه خدا به روى گزيده‌ي دوستان خود گشوده است و جامعه‌ي تقواست كه بر تن آنان پوشيده است. زره استوار الهى است كه آسيب نيند و سپر محكم اوست (كه تير در آن نشيند). هر كه جهاد را واگذارد و ناخوشايند داند، خدا جامه‌ي خوارى برتن او پوشاند و فوج بلا برسرش كشاند و در زبوني و فرومايگي بماند. دل او در پرده‌هاى گمراهي نهان و حق از او روى گردان. به خوارى محكوم و از عدالت محروم. (صفحه ۲۶۹) نهج البلاغه در اوج رسايى و شيوايى و زيبايى است، چنانكه ابن ابى الحديد معتزلى در شرح عبارات زير از خطبه‌ي «غرا» يادآور شده است. «اولى الابصار و الاسماع و العافيه و المتاع، هل من مناص او خلاص، او معاذ او ملاذ، او فرار او محار! ام لا؟ (فانى توفكون!) (۸) ام اين تصرفون! ام بماذا تغترون! و انما حظ احدكم من الارض ذات الطول والعرض. قيد قده متعفرا على خده. الان عباد الله و الخناق مهمل و الروح مرسل، فى فينه الارشاد و رواح الاجساد و باحه الاحتشاد و مهمل البقيه و انف المشيه و انظار التوبه و انفساح الحوبه قبل الضنك و المضيق و الروع و الزوق و قبل قدوم الغائب المنتظر و اخذه العزيز المقتدر». (۹). اى خداوندان ديده‌هاى بينا و گوشه‌هاى شنوا و تندرستى و مال و متاع اين جهاني! آيا گريز گاهي هست؟ يا راه نجاتي؟ يا جاى امنی؟ يا پناهگاهي؟ يا به دنيا بازگشتي؟ يا نه چنين است؟ پس كي باز مى‌گرديد؟ و به كجا مى‌رويد؟ و فريفته‌ي چه هستيد؟ حالي كه بهره‌ي هر يك از شما از زمين پر طول و عرض، همان اندازه است كه با گونه‌ي خاك آلود بر آنخفته است! هم اكنون بندگان خدا! كه طناب مرگ بر گلو سخت نيست، روان ازاد است و وقت ارشاد باقى است و تن‌ها در آسايش است و هنگام گرد آمدن و كوشش است و اندك زماني داريد از ماندن

و مجالی برای اراده کردن و فرصت برای توبت و فراخی برای عرض حاجت بکوشید پیش از تنگی و در سختی به سر بردیم و بیم داشتن و مردن و پیش از در آمدن مرگ غایبی که منتظر رسیدن آنید و گرفتار شدن به خشم خدای بزرگ و توانا، که گریختن از آن نتوانید. ابن ابی‌الحدید معتزلی پس از این جملات گوید که شیخ ما «ابوعثمان» که خدایش رحمت کند از «ثمامه» نقل کرد که «جعفر بن یحیی» - فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین سخنوران روزگار خود - گفته است که کتابت عبارت است از پیوند دادن لفظی با الفاظ همسان و همخوان و برادرش، آیا نشنیدی که شاعری به شاعری دیگر در مقام تفاخر گوید: من از تو شاعرترم، زیرا من هر بیت شعر را با بیتی که برادر آن است همراه می‌کنم، در حالی که (صفحه ۲۷۰) تو هر بیت را با پسر عمویش همساز می‌کنی. وی سپس گفته است که برای دیدن اوج نیکویی و زیبایی در این باب باید به این سخن علی بن ابی‌طالب (ع) گوش فرا داد: «هل من مناص او خلاص، او معاذ او ملاذ، او فرار او محار». (۱۰). ابن ابی‌الحدید معتزلی آنگاه اضافه می‌کند که «ابوعثمان» می‌گفت «جعفر بن یحیی» از این عبارت علی (ع) نیز همواره ابراز شگفتی می‌نمود: «این من جد و احتهد و جمع و احتشد و بنی فشید و فرش فمهد و زخرف فنجهد» و می‌گفت: آیا نمی‌بینی ک هر واژه‌ای از این سخن دست در گردن قرین خود دارد و آن را به خود می‌خواند و ذاتا بر قرین خود دلالت می‌کند؟ «ابوعثمان» نقل می‌کرد که «جعفر بن یحیی» امام (ع) را فصیح قریش می‌نامید. (۱۱) سپس ابن ابی‌الحدید معتزلی فصلی درباره‌ی سخن رسا و شیوا و ویژگیها و نشانه‌های آن نگاشته و علی (ع) را پیشوا و بنیانگذار این عرصه معرفی کرده است. وی می‌نویسد: «در اینکه علی (ع) فصیح‌ترین سخنگو به زبان عربی در میان پیشینیان و پسینیان است و فقط کلام خدا و رسول خدا (ص) بر کلام او پیشی دارد، جای هیچ شک و تردیدی نیست و دلیل این امر آن است که برتری سخنور و نویسنده در سخنوری و نویسندگی بر پایه‌ی دو چیز است: مفردات الفاظ و ترکیب آنها. مفردات باید سهل و سلیس باشد و زانهانجاری و تقید پاک باشد و تمام الفاظ کلام علی (ع) چنین است، اما ترکیب الفاظ عبارت است از نیکویی معنا و سرعت نشانیدن مقصود در فهم ها و اشتمال آن بر صفاتی که به اعتبار آن صفات کلامی بر کلام دیگر رجحان و برتری می‌یابد و این صفات صنایع ادبی است که متاخران آنرا علم بدیع نام نهاده‌اند و از جمله آن است: مقابله، مطابقه، حسن تقسیم، رد آخر کلام به آغازش، ترصیع، تسهیم، توشیح، مماثله، استعاره، لطافت استعمال مجاز، موازنه، تکافو، تسمیط و مشاکله و بی گمان مجموعه‌ی این صفات بتمامه در جای جای سخن علی (ع) و در خطبه‌ها و نامه‌های آن حضرت پخش و پراکنده است، تا آنجا که این نیکویی مفردات و شگفتی ترکیبات را در کلام هیچ کس جز او نمی‌توان یافت. آنگاه که علی (ع) از سر عمد و در پس اندیشه، دقت خویش را در نظم دادن به کلمات و ساختن عبارات به کار گرفته، از او شگفتیها سرزده است و باید او را پیشوای همگان در این فنون دانست، زیرا آن حضرت مبتکر و بنیانگذار این فنون بوده و پیش از (صفحه ۲۷۱) او کسی را بدین فنون راه نبوده است. و زمانی که بی تعد و بی درنگ و از سر داهت و سلاست سخن بر زبان جاری کرده و تنها از سر جوشش طبع و سرریز کردن وجود خود سخن رانده، شگفتیهای دو چندان و باور نکردنی شده است و در هر دو حالت کلام او آشکار و روشن و رسا و روان بوده و سخنوران را در رفتن راه او مجالی نبوده و این طریق بر آنان بسته بوده است». (۱۲). علی (ع) در هر وادی سخن رانده، کلام او را به اوج رسانده و گوی سبقت از همگان ربوده و در جایی پرواز کرده که اندیشه‌ی تیز تک هیچ اندیشمند و سخنوری بدانجا راه ننموده است. ابن ابی‌الحدید معتزلی در ذیل آن بخش از خطبه‌ی «اشباح» (۱۳) که امام (ع) به توصیف فرشتگان پرداخته و آخرین جملات آن حضرت از باب نمونه در زیر آمده، درباره‌ی زیباییها و شگفتیهای کلام امام (ع) توضیحاتی نیکو داده است. «لا یقطعون امد غایه عبادته و لا یرع بهم الاستهتار بلزوم طاعته، الا- الی مواد من قلوبهم غیر منقطعه من رجائه و مخافته، لم تنقطع اسباب الشفقه منهم، فینوا فی جدهم و لم تاسرهم الاطماع فیوثرها و شیک السعی علی اجتهادهم. لم يستعظموا ما مضی من اعمالهم و لو استعظموا ذلك لنسخ الرجاء منهم شفقات و جلهم و لم یختلفوا فی ربهم باستحواذ الشیطان علیهم. و لم یفرقهم سوء التقاطع و لا تولاهم غل التحاسد و لا تشعبتهم مصارف الریب و لا اقتسمتهم اخیاف الهمم، فهم اسراء ایمان لم یفکهم من ربقة زیغ و لا عدول و لا ونی و لا فتور و لیس فی اطباق السماء موضع

اهاب الا و عليه ملك ساجد او ساع حافد يزدادون على طول الطاعة بريهم علما تزداد عزه ريهم فى قلوبهم عظما» (۱۴). پرستش او را نهايتى ندانند و آنچه آنان را شيفتهى طاعت وى کرده، تخم محبت است که در دل پروراند و هيچ گاه دل از بيم و اميد او برندارند. ريشه بيم در آنان نبرد تا در کوشش سست شوند و آزمندى آنان را از راه نبرد، تا سعى اندک را بر کوشش بسيار ترجيح دهند. کردهى خود را بزرگ شمارند که اگر چنين کنند اميدوارند و اميد نگذارد تا از پرورگار بيمى در دل آرند. شيطان بر (صفحه ۲۷۲) آنان چيره نشده تا در پروردگار خود اختلاف آرند و راه جدائي نگيرند، چه برخوردی بد با يکديگر ندارند. نه کينه و رشک بر آنان دست يافته و نه دودلى و خواهشهاى نفسانى از هم جدايشان کرده وصف وحدتشان را شکافته. بندگان ايمانند و پيوسته در بند آنند. نه عدول از حق، نه برگشتن از راه درستی، نه درنگ کردن و نه سستی هرگز نتواند آنان را از بند ايمان رها کند. در آسمانهاى تو بر تو جايى اندازهى پوستى گسترده يافت نشود، جز آنکه فرشتهاى بر آتن سجده کنان است يا چالاک در راه پرستش روان. درازى مدت فرمانبردارى بر معرفت آنان بفايد و عزت پروردگار عظمت او را در دلهايشان بيشتر مى نمايد. ابن ابى الحديد معتزلى گويد که چون اين کلام ربانى و اين الفاظ قدسى به زبان آمد فصاحت عرب از پاى در آمد و اينجا بايد آن مثل را آورد که گفته اند: «اذا جاء نهر الله بطل نهر معقل» (۱۵). (آب که آمد تيمم برخاست). (۱۶). بايد گفت نسبت کلام سخنوران عرب با اين خطبهى امام (ع)، نسبت خاک است با زر ناب و اگر فرض کنيم که عرب قادر بوده است که سخن فصيح مناسب يا نزديک به اين الفاظ بگويد، عرب آن الفاظ را براى بيان کدام مفاهيم و معانى به کار مى گرفته است؟ سخنوران عصر جاهلى و حتى اصحاب معاصر رسول خدا (ص) چگونه مى توانستند اين مفاهيم و معانى پيچيده و والای آسمانى را در وصف فرشتگان دريابند تا بتوانند آن را در قالب الفاظ بکشانند؟ فصاحت سخنوران عصر جاهلى در حد توصيف شتر و اسب و گورخر و گاو وحشى يا وصف کوه و دشت و مانند اينها جلوه داشت و نهايت فصاحت آن دسته از اصحاب پيامبر که مشهور به سخنورى بودند از بيان دو يا سه سطر تجاوز نمى کرد که آن هم بيان موعظه اى بود متضمن ياد مرگ و نکوهش دنيا، يا تشويق به جنگ و جهاد و بيم دادن از پشت کردن بدان. اما سخن درباره ي فرشتگان و اوصاف آنان و صور و عبادات و تسبيح ايشان و معرفتشان به خالق و محبت و شيفتگى شان بدو و ديگر مفاهيم و مضامين موجود در خطبه اى بدین تفصيل هرگز نزد هيچ يک از اصحاب پيامبر (ص) شناخته شده نبود. آرى، آنچه آنان در اين باره مى دانستند، مجملى از ويژگيهاى فرشتگان بود که از قرآن کریم شنیده بودند و آن هم نه با اين تقسيم بندى و (صفحه ۲۷۳) ترتيب. آنان که مختصر دانشى بدین امور داشتند عبارت بودند از «عبدالله بن سلام» و «اميه بن ابى صلت» و برخى ديگر که هيچ يک از آنان را توان گفتن چنين مفاهيمى و در اين مرتبه از فصاحت نبوده است و قطعا بيان چنين امور دقيق و پيچيده در اين مرتبه از فصاحت جز از على (ع) بر نيامده است. (۱۷). امير بيان على (ع) در هر وادى و درباره ي هر موضوعى سخن رانده، کلام را به غايت قصواى آن رسانده و کلام همه ي پيشينيان و پسينين را در برابر کلام خود بى مقدار نموده است. در خطبه ي «اشباح» در وصف زمين و گسترده شدن آن بر آب چنين سخن رانده است: «كس الارض على مور امواج مستفحله و لجج بحار زاخره، تلتطم اوادى امواجها و تصطفق متفاذفات اثباچجها و ترغو زبدا كالفحول عند هياجها، فخضع جماج الماء المتلاطم لثقل حملها و سکن هيچ ارمائه اذ وطئته بکلکله و ذل مستخذيا، اذ تمعكت عليه بکواهلها، فاصبح بعد اصطخاب امواجه، ساجيا مقهورا و فى حکمه الذل متقادا اسيرا و سکت الارض مذحوه فى لجه تياره و ردت من نخوه باوه و اعتلائه و شموخ انفه و سمو غلوائه و کعته على كظه جريره، فهمد بعد نزقاته و لبد بعد زيفان و ثباته. فلما سکن هيچ الماء من تحت اکنافها و حمل شواحق الجبال الشمخ البذخ على اکتافها، فجر ينابيع العيون من عزائين انوفها و فرقها فى سهوب بيدها و اخاديدها و عدل حرکاتها بالرسيات من جلاميدها و ذوات الشناخيب الشم من صياخيدها، فسکت من الميدان لرسوب الجبال فى قطع اديمها و تغلفها متسربه فى جوبات خياشيمها و رکوبها اعناق سهول الارضين و جراثيمها...» (۱۸). زمين را به موجهائى بزرگ خروشنده و کوههائى دريائى جوشنده در پوشانده. موجهائى که بالاي آن به هم مى خورد و هر يک با شانه و پشت، موج ديگر را از جاى مى برد. چون نر شتران

مست، فريادكنان و كف آورده به دهان. پس، سرکشی موجب آب برهم کوبنده، از گرانباری زمین فرونشست و هيجان به هم خوردن آن آرام گشت، که زمينش با برخورد سينه‌ی خویش به هم می‌مالاند و چندانش در خاک خود غلطانند که سست و آرامش گرداند تا پس از آنکه (صفحه ۲۷۴) موجهای آخروشان بود، آرام و خوار شد و در لگام اسير و فرمانبردار. و زمین از برخورد با کوه‌های موج آب، آرام بگستريد و خودبيني و ناز و سرکشی و بلند پروازی و گردان فرازی موجها را فروکشيد. و موج را با خروشندي و تندي که داشت مهار کرد، تا از سبکسری و نازش و جهش و جوشش و جست و خيزش بازداشت و به آرامش باز آورد. چون جوشش و جست و خيزش باز داشت و به آرامش باز آورد. چون جوشش آب در گوشه و کنار زمین بايستاد و کوههای بلند سر به آسمان کشيده را بر دوش آن نهاد، جويها و چشمه‌ها از فراز کوهها بيرون آورد و در شکاف يابانها و زمينهای هموار روان کرد و جنبش زمین را منظم گرداند با صخره‌های استوار و کوههای سر برافراشته‌ی پايدار. پس، زمین آرام گرديد و بر خود نجنبيد، که بن کوهها در جای جای آن درون رفته بود و در سوراخهای آن خزیده و بر زبر همواری و پستیهای آن ايستاده و سرکشیده. ابن ابی‌الحديد معتزلی در ذیل اين بخش از خطبه‌ی اشباح فصولی گشوده و در فصلی به زیباییهای شگفت آن پرداخته است و از جمله گوید که علی (ع) پیشوای ارباب صنايع بدیع است... آیا نمی‌بینی چگونه امواج را به نر شتران مستی تشبیه کرده است که در حال بلوغ جنسی فريادكنان و كف آورده به دهانند؟ سپس امواج دریا را سرکشانی توصیف کرد که به خضوع می‌گرainد و برای زمین سينه‌ای تصوير نمود که امواج بدان می‌کوبند و آب را به آرامی و خواری توصیف کرد، آنگاه که زمین آن را در خاک خود غلطانند، آن چنان که الاغ و اسب بر زمین می‌غلطند و برای زمین شانه‌هایی فرض کرد و برای نشان دادن اسارت و فرمانبرداری موجهای خروشان لگامی به تصوير کشيد و آب را در لگام خواری اسير و فرمانبردار و بی حرکت و مقهور مطرح نمود. آب را چونان گردن فراز گردنگش برتری جوید توصیف کرد که سرانجام زمین آن را فروکشيد و رام و فروتن نمود و باد دماغش را خالی کرد و خودبيني و ناز و گردن فرازی‌اش را سرکوب نمود و تندي و خروشندي‌اش را مهار نمود و آب را شکمبارهای توصیف کرد که چون آزمندی سیری ناپذير درون خویش از خوردنیها آکنده و سرکشها نموده است، ولی پس از آن جنب و جوشها و خيزشها از هيجان باز ايستاد و فروکش کرد و آرام گرفت... (۱۹). (صفحه ۲۷۵) ابن ابی‌الحديد معتزلی پس از آنکه درباره‌ی اين فصل از کلام علی (ع) که مشحون از استعارات شگفت و ديگر انواع صنعت بدیع است، سخن می‌گويد، اضافه می‌کند که به خدا سوگند موجب شگفتی است که مردمانی گمان کرده‌اند که سبب برتری کلامی بر کلام ديگر اين است که آن کلام مشتمل بر مواردی از صنعت بيان و بدیع باشد و اگر دو یا سه نمونه از آن را در صد برگ از کتابی یافته‌اند، قیامتی برپا ساخته‌اند و در نفخ صور دمیده و در وصف نیکوییها و زیباییهای آن کتابها پرداخته‌اند، اما همین مردمان از کنار اين خطبه‌ی علی (ع) براحتی گذشته‌اند، حال آنکه اين خطبه مشحون از جلوه‌های بلاغت و صنايع ادبی است، آن هم در لطيف‌ترین وجه و آراسته‌ترین صورت و شیواترین عبارت و دقیق‌ترین معنا و نیکوترین هدف. با وجود اين، زمانی که به زیباییها و نیکوییهای کلام اين و آن پرداخته‌اند، هوای نفسو تعصب آنان را واداشته است تا درباره‌ی برتری (بی چون و چرای) کلام علی (ع) سکوت اختيار کنند و در برتر معرفی کردن ديگران درنگ نکرده‌اند. به هر حال (درباره‌ی زیباییها و نیکوییهای اين خطبه) جای شگفتی نیست که اين سخن علی (ع) است و بهره‌ی سخن به میزان بهره‌ی سنجی اوست و از کوزه همان تراود که در اوست. (۲۰) سخن نماینده‌ی روح است و کلام نورانی بیانگر مرتبه‌ی والای وجود است که زبان ترجمان درون آدمی است و از مراتب باطنی خبر می‌دهد و گوهر وجود هر کس در سخن او جلوه می‌یابد، چنانکه اميربيان، علی (ع) می‌فرماید: «المرء مخبوء تحت لسانه.» (۲۱) آدمی نهفته در زیر زبان خویش است. آدمی مخفی است در زیر زبان اين زبان پرده است بر درگاه جان چون که بادی پرده را درهم کشيد سر صحن خانه شد بر ما پديد کاند در آن خانه گهر یا گندم است گنج زر یا جمله مار و کژدم است یا در گنج است و ماری بر کران زان که نبود گنج زر بی پاسبان (۲۲). در همین خطبه‌ی اشباح اميرمومنان (ع) در اوج رسایی و شیوایی با لطيف‌ترین و آراسته‌ترین الفاظ و معانی درباره‌ی

علم بارى تعالى سخنى مفصل دارد كه نخستين جملات آن اين است: «عالم السر من ضمائر المضميرين و نجوى المتخافين و خواطر رحم الظنون و عقد عزيزات اليقين و سمارق ايماض الجفون و ما ضمنته اكنان القلوب و غيايات الغيوب و ما اصغت لاستراقه مصائخ الاسماع...» (۲۳). داناي هر رازى است كه رازداران در دل نهان دارند و آگاه از سخن پنهان گويندگان و آنچه در دلها گذرد از گمان و يقين كه در دل نشيند و آنچه پلك چشمها دزدیده بيند و آنچه پرده‌هاى دل آن را پوشاند و اعماق غيب آن را نهان دارد و آنچه گوشها دزدیده نيوشد.... ابن ابى الحديد معتزلى در شرح اين سخن امير بيان (ع) گويد كه اگر «ارسطو» كه خداى متعال را داناي به جزئيات امور نمى دانست. اين سخن امام (ع) را مى شنيد، قلبش مى لرزيد و موى بر اندامش راست مى شد و افكارش پريشان مى گرديد. آيا نمى بينى كه اين سخن از چه زيبايى و شكوه مندى و والايى و سهمگينى و استوارى و محكمى در عين شيرينى و نيكويى و نرمى و روانى برخوردار است؟ من كلامى شبیه بدان نمى شناسم جز آنچه كلام خداى سبحان باشد و اين سخن نيز از كلام الهى سرچشمه گرفته است و شاخه‌اى است از آن درخت (تناور) و جويبارى است از آن درياى (بيكران) و اخگرى است از آن آتش (فروزان) و گويا اين سخن امام (ع) شرح اين آيه است كه خداى متعال فرموده است: (و عند مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و يعلم ما فى البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا يعلمها و لا حبه فى ظلمات الارض لا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين.) (۲۴) و كليدهاى غيب، تنها نزد اوست. جز او (كسى) آن را نمى داند و آنچه را در خشكى و درياست مى داند و هيچ برگى فرو نمى افتد مگر (اينكه) آن را مى داند و هيچ دانه‌اى در تاريخهاى زمين و هيچ تر و خشكى نيست مگر اينكه در كتابى روشن (ثبت) است. از جمله خطبه‌هاى شگفت و حيرت آور امير مومنان على (ع) خطبه‌اى است مشهور به «خطبه‌ى زهرا» (۲۵) كه بحق درخشان‌ترين گوهر آسمان سخن است و با جملات زير آغاز مى شود: (صفحه ۲۷۷) «كل شىء خاشع له و كل شىء قائم به غنى كل فقير و عز كل ذليل و قوه كل ضعيف و مفزع كل ملهوف. من تكلم سمع نطقه و من سكت علم سره و من عاش فعليه رزقه و من مات فاليه منقلبه.» (۲۶). هر چيز برابر او افتاده و خوار است و همه بدو ايستاده و برقرار. بى نيازى هر تهيدستى است و عزت هر خوار. نيروى هر ناتوان و پناه هر اندوه بار. هر كه سخن گويد، سخن او شنود و هر كه خاموش باشد نهان او داند. هر كه زنده باشد، روزى با اوست و هر كه بميرد، بازگشتش بدوست. ابن ابى الحديد معتزلى در شرح اين خطبه يادآور شده است كه هر كس بخواهد فصاحت و بلاغت بياموزد و برترى سخنان را نسبت به يكدیگر بشناسد، بايد كه در اين خطبه تامل و دقت نمايد، زيرا نسبت اين خطبه با هر كلام فصيح ديگر - غير از كلام خدا و رسول - چونان نسبت ستارگان درخشان به سنگهاى تيره‌ى زمين است. آنگاه بايد در ارزش و درخشش آن و زيبايى و نيكويى آن و طراوت و لطافت آن دقت نمايد و ترس و وحشت و اضطرب و خشيتى را كه در شنونده ايجاد مى نمايد مورد توجه قرار دهد كه اين خطبه به گونه‌اى است كه اگر بر كافر زنديقى كه سخت منكر رستاخيز و قيامت است، خوانده شود، قلب او را به لرزه مى كشاند و اعتقادش را متزلزل مى كند. خداوند به گوينده‌ى اين خطبه از جانب اسلام برترين پاداش را كه ويژه‌ى اوليايش قرار داده است نصيب گرراند. خداوند بدین انسان (على عليه السلام) چپدر توفيق داده است! گاهى به دست او و شمشير او، گاهى به زبان و بيان او و گاهى به قلب و اندیشه‌ى او. اگر پاى جنگ و جهاد در ميان باشد، او سالار مجاهدان و جنگجويان است و اگر بحث و عطف و اندرز باشد، او سرور واعظان و اندرز دهندگان است. اگر از فقه و تفسير سخن رانده شود، او پيشواى فقيهان و مفسران است و آنگاه كه پاى عدل و توحيد به ميان آيد، او امام اهل عدالت و پيشواى موحدان است: و ليس على الله بمستنكر ان يجمع العالم فى واحد (۲۷). از «نوف بكالى» روايت شده است كه امير مومنان على (ع) در كوفه در حالى كه بر سنگى ايستاده بود كه «جعفده بن هبيرة مخرومى» (خواهر زاده‌ى امام (ع)) آن را بر پا داشته بود و (صفحه ۲۷۸) جامه‌اى پشمين بر تن داشت و بند شمشيرش از ليف خرما بود و پاى افزارى از ليف خرما به پاى داشت و نشان سجده بر پيشانى‌اش چون پينه‌هاى زانوى شتر پيدا بود، خطبه‌اى ايراد كرد. جملات نخست اين خطبه - كه آخرين خطبه ايستاده‌ى امام (ع) پيش از شهادت است - (۲۸) چنين است: «الحمد لله الذى اليه مصائر الخلق و عواقب الامر. نحمده على عظيم

احسانه و نیز برهانه و نوامی فضله و امتنانه، حمدا يكون لحقه قضا و لشكره اداء و الى ثوابه مقربا ولحسن مزیده موجبا. و نستعين به استعانه راج لفضله، مومل لنفعه واثق بدفعه، معترف له بالطول، مدعن له بالعمل و القول و نومن به ايمان من رجاء موقنا و اناب اليه مومنان و خنع له مدعنا و اخلص له موحدنا و عظمه ممجدا و لاذ به راغبا مجتهدا» (۲۹). ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشت آفریدگان و پایان کارهای جهان. او را سپاس می‌گوییم بر احسان وی که فراوان است و بر برهان او که رخشان است و بخشش او که افزون است و نعمت او که از اندازه برون است. ستایشی که حق او را گزارد و سپاس او را به ج ای آرد و به پاداش او نزدیک کننده باشد و فزونی نعمت او را سبب شونده و از او یاری می‌خواهیم، یاری خواستن آن کس که فضل او را امیدوار است و بخشش او را در انتظار و دفع زیان را بدو اعتماد دارنده و فزونی نعمت او را اقرار آورنده به گفتار و کردار برابر او فروتن و خوار و بدو می‌گرویم، گرویدن آن کس که با یقین بدو ایمان دارد و با ایمان، روی به او آرد و برابر او خوار باشد و بی‌ریایش به یکتایی پرستند و به بزرگی بستاید و با کوشش به پناه او آید. ابن ابی‌الحدید معتزلی پس از شرح بخشی از این خطبه‌ی شگفت که امام (ع) به بحث درباره‌ی ستارگان و هستی بخش آفریدگار و علم خدای منان پرداخته، یادآور شده است که این بخش از کلام امام (ع) از سخنان رسا و شیوا و از نوادر چنین سخنانی است. (۳۰) وی همین زیبایی شناسی را در موارد متعدد دیگر اظهار داشته و کلام امیرمومنان علی (ع) را از هر سخنی برتر معرفی کرده و رسایی و شیوایی بین او را بی‌نظیر اعلام نموده است. (۳۱). (صفحه ۲۷۹) نامه‌های امیرمومنان علی (ع) نیز هر یک معجزه‌ای قوی و گنجینه‌ای از حکمت نورانی و در نهایت رسایی و شیوایی است. امام (ع) در نامه‌ای به «عبدالله بن عباس» پس از شهادت «محمد بن ابی‌بکر» چنین نوشته است: «اما بعد، فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابی‌بکر - رحمه الله - قد استشهد، فعندالله نحتسبه، ولدا ناصحا و عاملا کادحا و سیفا قاطعا و رکنا دافعا و قد کنت حثت الناس علی لحاقه و امرتهم بغياثه قبل الوقعه و دعوتهم سرا وجهرا و عودا و بدءا. فمنهم الاتی کارها و منهم المعتل کاذبا و منهم القاعد خاذلا. اسأل الله ان يجعل لی منهم فرجا عاجلا. فوالله لولا طمعی عندلقائی عدوی فی الشهاده و توطینى نفسى علی المنیه لاحبب الا ابقى مع هولاء یوما واحدا، ولا التقى بهم ابدا.» (۳۲) اما بعد، مصر گشوده شد و محمد بن ابی‌بکر - که خدایش بیامرزد - به شهادت رسید. پاداش او را از خدای می‌خواهم. فرزندی خیرخواه و کارگزاری کوشا و شمشیری برنده و رکنی باز دارنده بود. من مردم را بر انگیختم تا در پی او روند و آنان را فرمودم تا به فریاد وی رسند پیش از آنکه (شامیان) کار او را پایان دهند و آنان را نهان و آشکار، فراوان نه یک بار، فراخواندم. بعضی با ناخوشایندی آمدند و بعضی به دروغ بهانه آوردند و بعضی خوار بر جای نشستند. از خدا می‌خواهم که بزودی از ایشان رهایی‌ام دهد. به خدا سوگند اگر آرزوی شهادتم به هنگام رویارویی با دشمن نبود و دل نهادنم بر مرگ خویش نمی‌نمود، دوست داشتم یک روز با اینان به سر نبرم و هرگز دیدارشان نکنم. ابن ابی‌الحدید معتزلی در ذیل این نامه‌ی امام (ع) می‌گوید: بنگر که فصاحت چگونه مهار را بدین مرد واگذارده و زمام امور خویش را به دست او وا نهاده است! در شگفتی فرو رو که چگونه این واژه‌های منصوب یکی پس از دیگری در پی هم براحتی و سهولت می‌جوشند و چگونه چون زنجیره‌ای نرم و روان بدون هیچ سختی تکلفی از آغاز تا انجام سخن جاری می‌شوند. تو و هر زبان آور دیگری اگر به نوشتن نامه‌ای یا ایراد خطبه‌ای پردازی، قراین و فواصل آن، گاه مرفوع شوند و گاه منصوب و اگر کسی قصد (صفحه ۲۸۰) کند که جملات خود را با اعرابی یکپارچه بیان کند، تکلف در کلام او آشکارا خود را می‌نماید و این فن در علم بیان یکی از اقسام اعجاز در قرآن کریم است که «عبدالقاهر» (۳۳) آن را یادآور شده و گفته است: به سوره‌ی نساء بنگر، آنگاه در سوره‌ی مائده دقت کن و بین که در سوره‌ی نساء فواصل همه منصوبند و در سوره‌ی مائده حتی یک فاصله‌ی منصوب وجود ندارد و اگر این دو سوره را درهم بیامیزی، اختلاط و امتزاج نمی‌یابند و نشانه‌های ترکیب و تالیف آشکارا خود را می‌نمایند. در این دو سوره تک تک فواصل با سیاقی روان به مقتضای بیان طبیعی و بدون هیچ تکلفی در پی یکدیگر چون رشته‌ای نظام یافته می‌آیند. حال به این نامه‌ی امام (ع) دقت کن و بین که چگونه قراین و فواصل را می‌آورد: «ولدا ناصحا»، «عاملا کادحا»، «سیفا قاطعا»، «رکنا دافعا» و اگر به جای

آن گفته می‌شد: «ولدا كادحا» و «عاملا ناصحا» و به همین ترتیب در مورد باقی، نه درست بود و نه به مقتضای بیان بود و نه قدر و قیمت کنونی را داشت. سبحان الله از امتیازهای گرانمایه و ویژگیهای بزرگوارانه که خداوند مختص این مرد قرار داده است... (۳۴). (فتبارك الله احسن الخالقين). (۳۵). آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است. ***** (۱) همان، کلام ۲۲۱. (۲) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۱، ص ۱۵۳. (۳) همان، ج ۱، ص ۲۴، ج ۶، ص ۲۷۸، ج ۷، ص ۲۰۲. (۴) ن. ك: همان، ج ۶، ص ۲۴۳. (۵) نهج البلاغه، خطبه ۲۷. (۶) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۸۴. (۷) نهج البلاغه، خطبه ۴۷. (۸) قرآن، عنكبوت ۶۱، زخرف ۸۷. (۹) نهج البلاغه، خطبه ۸۳. (۱۰) شرح ابن ابی الحديد، ج ۶، ص ۲۷۷. (۱۱) همان، ص ۲۷۸. (۱۲) همان، صص ۲۷۹ - ۲۸۷. (۱۳) نهج البلاغه، خطبه ۹۱. (۱۴) ابواحمد بن محمد النيسابوري (الميداني)، مجمع الامثال، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، الطبعه الثالثه، دارالفكر، بيروت ۱۳۹۳ ق. ج ۱، ص ۸۸. (۱۵) «ياقوت حموى» آورده است که «نهر معقل» منسوب به «معقل بن يسار مزنى» بوده و آن نهری معروف در بصره بوده است و «واقدي» يادآور شده است که «عمر» به «ابوموسى اشعري» فرمان داد تا نهری در بصره حفر گردد و مجرى حفر اين نهر «معقل بن يسار مزنى» بوده و از اين رو اين نهر به او منسوب شده است. نهج البلاغه ج ۵، صص ۳۲۴ - ۳۲۳. اين مثل در جايی استعمال می‌شود که چیزی اصیل و حقیقی بیاید و آنچه فرعی و بدلی بوده است بی اعتبار گردد. اين مثل نظير اين مثل در فارسی است: «آب که آمد تميم برخاست» يعنی چون اصلی آمد بدل و فرعی را مکاتبي نماند، نظیر: تميم باطل است آنجا که آب است. علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، چاپ نهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش. ج ۱، ص ۱۳. (۱۶) امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۰. (۱۷) شرح ابن ابی الحديد، ج ۶، صص ۴۵۲ - ۴۵۱. (۱۸) نهج البلاغه، خطبه ۹۱. (۱۹) شرح ابن ابی الحديد، ج ۶، صص ۴۵۲ - ۴۵۱. (۲۰) همان، ص ۴۵۲. (۲۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۴۸ و نیز حکمت ۳۹۲. (۲۲) مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۲۵. (۲۳) نهج البلاغه، خطبه ۹۱. (۲۴) قرآن، انعام ۵۹. (۲۵) ن. ك: العقد الفريد، ج ۳، ص ۱۲۷. (۲۶) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹. (۲۷) شرح ابن ابی الحديد، ج ۷، صص ۲۰۳ - ۲۰۲. (۲۸) همان، ج ۱۰، ص ۱۱۲. (۲۹) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲. (۳۰) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۰، ص ۴۰. (۳۱) ن. ك: همان، ج ۱، صص ۳۳۵ و ۳۰۲ و ۲۳۷ و ۲۱۱، ج ۲، صص ۱۷۵ و ۸۴ - ۸۲، ج ۶، صص ۲۷۹ - ۲۷۸ و ۲۴۳، ج ۷، ص ۲۱۴، ج ۱۳، صص ۱۱۴ و ۱۰۰ و ۹۴ و ۷۴، ج ۱۵، ص ۱۹۴. (۳۲) نهج البلاغه، نامه ۳۵. (۳۳) «ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی» در گذشته به سال ۴۷۱ هجری، از پیشوایان علم لغت و تدوین کننده اصول بلاغت و بنیانگذار علم بیان است. از جمله آثار اوست: «اسرار البلاغه»، «دلائل الاعجاز»، «الجمال»، «التممه» و «اعجاز القرآن». ر. ك: سير اعلام النبلاء، ج ۱۸، صص ۴۳۳ - ۴۳۲، فوات الوفيات، ج ۲، صص ۳۷۰ - ۳۶۹. طبقات السبکی، ج ۵، صص ۱۵۰ - ۱۴۹، النجوم الاهره، ج ۵، ص ۱۰۸. (۳۴) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۶، صص ۱۴۶ - ۱۴۵. (۳۵) قرآن، مومنان ۱۴.

زیبایی شناسی جرج جرداق مسیحی

جرج جرداق مسیحی ادیب بلند پایه لبنانی نیز نهج البلاغه را معجزه‌ی قولی و اعجاز ادبی دانسته و با نگاهی زیباشناسانه جلوه‌های بلاغت و شگفتی حکمت آنرا در معرض دیده و دل قرار داده است. (۱) او در فصلی از کتاب خود که به شگفتیهای نهج البلاغه پرداخته است چنین می‌نویسد: او پیشوایی بزرگ در ادب بود، همچنان که در اثبات حقوق و تعلیم و راهبری نیز امامی بی‌مانند بود. و نشانه‌ی اعجاز ادبی امام کتاب نهج البلاغه است که براساس بلاغت عرب برخاسته، چنانکه قرآن هم در استوایی برتر چنین بلاغتی را حائز گردیده است. سبک و اسلوب بلاغت عربی طی سیزده قرن بر همین بنیان برخاسته و از فروزش این روش رسای ممتاز فرو گرفته و از بیان سحرانگیزش بهره یافته است. (صفحه ۲۸۱) علی، بلاغت بیان عربی را از گذشته به روزگار خویش پیوند داد و زیباییهای سبک روشن پیش از اسلام را که با سلامت فطرت صحرایی عرب همراه بود با روش پاک و مصفای ادب اسلامی که متضمن پاکیزگی فطرت دینی و منطق استوار آسمانی است بدون هیچ گونه جدایی و گسستی هماهنگ ساخت و آن چنان بلاغت

پيشينه‌ي عرب را با جذبه‌ي سخن پيامبر در آميخت كه سخنش بدانجا رسيد كه گفتند بيان او فروتر از كلام خالق و فراتر از سخن مخلوق است. در اين مورد جاي هيچ گونه شگفتي نيست، زيرا براي علي همه‌ي وسايل اين بلاغت برين و ممتاز آماده بود، بدان جهت كه او در محيطي پاڪ و سالم و صافي رشد يافت و با پيامبر كه حكمتي والاتر از همگان داشت زيست كرد و رسالت راستين پيامبر را در والا-ترين مدار گرمي و نيرو دريافت و استعداد توانا و خدادادي اش را بر اين امتيازات بيفزود و همه‌ي امكانات برتري اجتماعي و فطري و خانوادگي برايش فراهم آمد. اما تيزبيني و ذكاوت سرشار او در همه‌ي عبارات نهج البلاغه تاثير عميق به جا گذاشت، ذكاوتي زنده، توانا، گسترده و ژرف كه هيچ گونه تعمقي را رها نكرد و آنچنان همه‌جانبه و نامتناهي بود كه هيچ جاني را خالي نگذاشت و هيچ كم و بيشي در سخنش ناگفته نماند. او در عميق‌ترين مسائل انساني فرو رفت و پيچيده‌ترين رموز را دريافت و در نهان گاه اسرار حيات نفوذ كرد و نتايجي راستين از کاربرد اين همه ابزار دقيق در نزديكترين و دورترين چشم اندازه‌ي معنوي به دست آورد. از امتيازات اين تيزبين نادر و بي مانند علوي پيوستگي منطق استواري است كه در سخنش مشهود است، چنانكه پيوند اندیشه‌اش را در ابعاد گونه‌گون نشان مي‌دهد و نتايجي متحد و طبعي از پيوست حلقه‌هاي علت و معلول درك و بيان و ابراز مي‌دارد، آنكه افكارش از بحثي به ديگر بحث گرده خورده و انسجامي تام جاي هر گونه انفصالي را گرفته و هر يك به ديگري تكيه كرده است و اين دليل گسترش اندیشه و نظري اس كه الفاظ را چنان به استخدام كشيده كه تامل و ژرف‌اندوشي را به همراه مي‌آورد و هر عبارت آن آفاق تازه را در ورای افقهاي فكري مي‌گشايد. از چه چشم‌انداز گسترده‌اي در روشهاي عميق اندیشه مي‌توان به كشف حقيقي چون گفتار علي دست يافت آنجا كه گويد: (صفحه ۲۸۲) «الناس اعداء ما جهلوا». (۲). مردم با آنچه نمي‌دانند دشمنند. «قيمهكل امري ما يحسنه». (۳). انسان را آن بهاست كه در ديده‌اش زيباست. «الفجور دار حصن ذليل». (۴). بدكاري قلعه‌ي پستي و خواري است. يا کدام سخن کوتاه، اين چنين اعجاز انگيز است كه گفت: «تخففوا تلحقوا». (۵). سبكبار باشيد تا زودتر برسيد. و کدام عبارتهاي بلند و ممتازي است كه همچون گفتار علي الفاضلي را دربر گيرد كه با قالبی تنگ مفهومی گسترده يابد و همچون الهامي بر جان سخن فرود آيد. کدام تيزبين و ژرف‌اندوشي است كه بتواند روان حسود و خاصيت روحي او را بكاود و حقيقت حالش را باز نمايد و درباره‌اش اين چنين بگويد: «ما رايت ظالما اشبه بمظلوم من الحاسد: نفس دائم و قلب هائم و حزن لازم. مغتاط علي من لا ذنب له اليه، بخيل بما لا يملكه». (۶). من هيچ ستمگري را شبیه‌تر به مظلوم از مرد حسود نيافتم كه هميشه غمگين و اندوهگين باشد و بر كسي كه بدو گناهي نكرده است خشم آورد و به آنچه به دست نمي‌آورد بخيل باشد. اندیشه‌هاي تازه همچنان در نهج البلاغه از نهاد فكريتهاي والایش می‌زاید و انسان در برابر مجموعه‌اي بی‌پایان قرار می‌گیرد، ولی نه مطالبی كه روی هم انباشته باشد، بلكه سخنانی پيوند يافته و مرتب كه در مراتبي والا پيش می‌روند و در هر گام هماهنگ همد و هرگز جدایی و فرقی بين نوشته‌هاي علي و گفته‌هاي ارتجالي بليغش نيست. پس چشمه همان چشمه است كه شب و روز می‌جوشد و فرق و اختلافی در جريان شب و روزش نيست. در خطبه‌هاي ارتجالي او معجزاتي از اندیشه‌هاي شكل يافته و خردی حكيمانه و منطقی استوار پديدار است، چنانكه در برابر چنين گفتار مستحكم و منضبط (صفحه ۲۸۳) دچار شگفتي بزرگي می‌شویم، خاصه وقتی كه بدانيم اين سخنان بدون هيچ گونه آمادگي و اندیشه‌ي قبلي ايراد شده و حتى چند دقيقه و لحظه هم براي بيان آنها از فرصتي براي تهيه استفاده نشده است. بلكه شور و جوشي بوده كه در ذهن امام پديد آمده و بر زبانش بدون هيچ رنج و كوششي جريان يافته است، همچون برقي كه می‌درخشد بی‌آنكه درخشيدنش را پيش آگهي باشد و مانند صاعقه‌اي ك بغرد و خود را براي بانگ و غرض آماده نسازد و يا تندي بادی كه می‌وزد و می‌شكند و می‌توفد تا مسيرش پايان يابد و سپس به مدارش باز گردد و هيچ چيز نمي‌تواند كه او را از وزيدن باز دارد. از نمودارهاي ذكاوت نيرومندی كه در نهج البلاغه به كار رفته مرزبنديهاي مستحكمي است كه علي به كمك آن اندوه و اسف عميق خود را كه در جانش آشوبي بزرگ برمی‌انگيخت مهار می‌كرد و نمي‌گذاشت كه امواج آن تاثرات و عواطف سخت او را به كام بكشد و بر حكومت عقل چيرگي يابد. ديگر از امتيازات تيز بيني و

درست اندیشی علی در نهج البلاغه به کار رفته است گونه گونی مباحث و سخنان اوست که در هر کدام نهایت استحکام بیان را رعایت کرده و کم و کاستی در بحث روا نداشته است. او با منطقی استوار و آگاهانه درباره‌ی دگرگونیهای دنیا و شئون مردم و سرشت افراد و گروهها سخن گفته و گاهی رعد و برق و آفرینش آسمان و زمین را توصیف کرده و هم به تفصیل درباره پدیده‌های زنده‌ی طبیعت ابراز نظر کرده و اسرار خلقت خفاش و مورچه و طاووس و ملخ را بیان داشته است و در عین حال برای مردم، فرمانهای اخلاقی و اجتماعی وضع کرده و همچنین از آفرینش و زیباییهای وجود سخن گفته است، چنانکه در ادبیات عرب هرگز چنین توعی در مباحث مختلف، آن چنان که در نهج البلاغه به میان آمده سابقه نداشته است و زیباییهای شگفت انگیزی از اندیشه‌ی درست و منطقی استوار که با اسلوبی بی‌مانند در این بزرگ بیان شده از هر جهت نادر و بی‌همتاست، اما قدرت خیال و هنر ترسیم معانی هم در نهج البلاغه میدانی گسترده دارد و بالهای زیبای خود را در افق گفتاری استوار گشوده است و علی به نیروی این امتیاز بزرگ که خردمندان روزگار و اندیشمندان بزرگ از آن بی‌بهره بوده‌اند توانسته است معانی و مفاهیمی خاص پدید آورد و به زیباترین رنگ و روی آنها را به درخشش آورد و به هر کدام چهره‌ای تازه و رنگین بخشید، چنانکه پیچیده‌ترین مسائل عقلی و فلسفی که (صفحه ۲۸۴) دچار شگفتی بزرگی می‌شویم، خاصه وقتی که بدانیم این سخنان بدون هیچ گونه آمادگی و اندیشه‌ی قبلی ایراد شده و حتی چند دقیقه و لحظه هم برای بیان آنها از فرصتی برای تهیه استفاده نشده است. بلکه شور و جوشی بوده که در ذهن امام پدید آمده و بر زبانش بدون هیچ رنج و کوششی جریان یافته است، همچون برقی که می‌درخشد بی‌آنکه درخشیدنش را پیش آگهی باشد و مانند صاعقه‌ای که بغرد و خود را برای بانگ و غرش آماده نسازد و یا تند بادی که می‌وزد و می‌شکند و می‌توفد تا مسیرش پایان یابد و سپس به مدارش باز گردد و هیچ چیز نمی‌تواند که او را از وزیدن باز دارد. از نمودارهای ذکاوت نیرومندی که در نهج البلاغه به کار رفته مرزبندیهای مستحکمی است که لی به کمک آن اندوه و اسف عمیق خود را که در جانش آشوبی بزرگ بر می‌انگیخت مهار می‌کرد و نمی‌گذاشت که امواج آن تاثرات و عواطف سخت او را به کام بکشد و بر حکومت عقل چیرگی یابد. دیگر از امتیازات تیزبینی و درست‌اندیشی علی که در نهج البلاغه به کار رفته است گونه‌گونی مباحث و سخنان اوست که در هر کدام نهایت استحکام بیان را رعایت کرده و کم و کاستی در بحث روا نداشته است. او با منطقی استوار و آگاهانه درباره‌ی دگرگونیهای دنیا و شئون مردم و سرشت افراد و گروههای سخن گفته و گاهی رعد و برق و آفرینش آسمان و زمین را توصیف کرده است و هم به تفصیل درباره پدیده‌های زنده‌ی طبیعت ابراز نظر کرده و اسرار خلقت خفاش و مورچه و طاووس و ملخ را بیان داشته است و در عین حال برای مردم، فرمانهای اخلاقی و اجتماعی وضع کرده و همچنین از آفرینش و زیباییهای وجود سخن گفته است، چنانکه در ادبیات عرب هرگز چنین توعی در مباحث مختلف، آن چنان که در نهج البلاغه به میان آمده سابقه نداشته است و زیباییهای شگفت انگیزی از اندیشه‌ی درست و منطقی استوار که با اسلوبی بی‌مانند در این کتاب بزرگ بیان شده از هر جهت نادر و بی‌همتاست، اما قدرت خیال و هنر ترسیم معانی هم در نهج البلاغه میدانی گسترده دارد و بالهای زیبای خود را در افق فتاری استوار گشوده است و علی به نیروی این امتیاز بزرگ که خردمندان روزگار و اندیشمندان بزرگ از آن بی‌بهره بوده‌اند توانسته است معانی و مفاهیمی خاص پیدا آورد و به زیباترین رنگ و روی آنها را به درخشش آورد و به هر کدام چهره‌ای تازه و رنگین بخشید، چنانکه پیچیده‌ترین مسائل عقلی و فلسفی که (صفحه ۲۸۵) از اندیشه‌ی علی گذشته پر و بالهایی زیبا از آنها رویداده و خشکی و جمودش را از دست داده و به حرکت و حیات گراییده است. ولی قدرت تخیل علی که نمودار بلوغ و نبوغ اندیشه‌ی اوست بر مبنای واقعیت پا گرفته و از پایگاهی واقعی و طبیعی برخاسته و تجلی کرده است و آن چنان به رنگهای زیبا زیور یافته که حقیقت را بروشی نشان می‌دهد و جویای واقعیت را به مقصدش می‌رساند. علی با نگرش نادر و دریافت گسترده و جوشانش از دیگران امتیاز یافته و چون دوران گذاری زندگانی‌اش به حوادثی برخورد کرده که مکر فریبکاران و کینه‌ی ستیزه‌جویان را برانگیخته و یا وفای پاکمردان و فداکاری مخلصان را جذب کرده است، از این رهگذر تخیل نوپردازش نیرو گرفته و تجربتهای خود را به

خدمت گرفته و تابلوهای زیبا و زنده‌ای از رسم و خط واقعیتها به نقش کشیده است و بر ریشه‌ی همان واقعیتها است که علی شاخه‌هایی پر برگ و بار از شناخت و بیداری و سازندگی به بار آورده است. در همین جاست که می‌توان عناصر نیرومند خیال را در نهج البلاغه با ترسیمی مشهود و رنگین به نظر آورد و شدت واقعیت و پنهی روشن و خطوط نمایان حقایق را به آشکارایی ملاحظه کرد. زیبایی تخیل علی را می‌توان در سخنانی ه با نهایت اسف پس از جنگ جمل به مردم بصره گفت بخوبی احساس کرد، آنجا که فرمود: «لتغرقن بلكم حتى كاني انظر الى مسجدها كجوجو طير في لجة بحر» (۷). شهر شما در امواجی بی‌امام غرق خواهد شد، چنانکه گویی هم اکنون می‌بینم که مسجد آن مانند سینه‌ی مرغی بر تلاطم دریا قرار گرفته است. و یا مثل این تشبیه سحرانگیز که گفت: «فتن كقطع الليل المظلم» (۸). فتنه‌هایی همچون پاره‌های شب تاریک. یا این تصویر و ترسیم زنده و متحرک که فرمود: «و انما انا قطب الرحي، تدور على و انا بمكاني» (۹). من (همچون) قطب آسیایم که سنگ آن بر گرد من می‌چرخد و من همچنان استوار بر جای ایستاده‌ام. (صفحه ۲۸۶) یا این تابلوی شکوهمندی که از خانه‌های مردم بصره ترسیم می‌کند و می‌گوید: «ويل لسكككم العامره و الدور المزخرفة التي لها اجنحة كاجنحة النور و خراطيم كخراطيم الفيلة» (۱۰). وای بر خیابانهای آبادان و خانه‌های زراندود و پر تجمل شما که کنگره‌هایش همچون بالهای عقاب گسترده و ناودانهایش به مانند خرطوم فیل دراز و طولانی است. از مزایای تخیل قوی در ادبیات نیروی تمثیل است و این امتیاز در ادب امام از فروغ حیات پرتو می‌گیرد که نمونه‌اش نشان دادن حالت کسی است که همنشین زمامداری قدرتمند است و همگان ارزومند رسیدن به پایگاه والای اویند، ولی او به موقعیت خطرناکش آگاه است و می‌داند که هرگاه امکان دارد که مورد خشم قرار گیرد و بناگاهان زندگانی‌اش پایان یابد. اکنون به سخن علی در این باره توجه کنیم که چگونه موقعیت او را ترسیم می‌کند آنجا که می‌گوید: «صاحب السلطان كراكب الاسد، يغبط بموقعه و هو اعلم بموضعه» (۱۱). همنشینی زمامدار همچون کسی است که بر شیر سوار باشد، همگان به پایگاه او رشک می‌برند، ولی خود می‌داند که در چه جای خطرناکی نشسته است. در مثال دیگر وضع و حال کسی را ترسیم می‌کند که به سوی دشمنی زیان بخش پیش می‌رود و می‌کوشد تا خود را به او برساند. در این باره امام می‌فرماید: «انما انت كالطاعن نفسه ليقتل ردفه» (۱۲). تو همچون کسی هستی که خویشتن را سرزنش می‌کند که چرا کسی را که در ردیف او بر مرکبش سوار بوده کشته است. و دیگر این مثال زیبا که درباره‌ی دوستی با دروغگویان بیان شده و گفته است: «اياك و مصادقه الكذاب فانه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القريب» (۱۳). از دوستی با دروغگو بپرهیز که او به مانند سراب است و دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نماید. (صفحه ۲۸۷) از دیگر سوی اعجاز هنرمندی در فن ادب آن است که هنرمند بتواند صحنه‌های ترسناک طبیعی را به کمک هنر خویش بخوبی جلوه دهد و اینک می‌بینیم که پسر ابی‌طالب در این مورد هنرمندی را به کمال رسانیده و چهره‌ی هولناک مرگ را با قلمی زیبا نقاشی کرده و سخنی در این باره بیان داشته که از عاطفه‌ای عمیق برخاسته و از تخیلی خرم الهام گرفته است، ترسیمی که نمایانگر هنری بسر بزرگ است و هیچ کس نتواند به پایه و مایه‌ی این فن برسد، هنرمندان بزرگ و نابغه‌ی اروپا هم از تصویر چهره‌ی هولناک مرگ با رنگ آمیزی زیبایی نغمه و شعر ناتوانند. امام پس از آنکه مرگ را به زندگان یادآوری می‌کند و رو آنان را به چنین سرنوشتی پیوند می‌دهد، با بیدارگری شگفت‌انگیزی نزدیک مرگ را به انسانها آگاهی می‌دهد و از گودال وحشتزای گور و تنهایی بی‌امان قبر رنگی سیاه و آهنی اندوهبار به وجود می‌آورد، آنجا که می‌گوید: «فكان كل امری منك قد بلغ من الارض منزل وحدته... فياله م بيت وحده و منزل وحشته و مفرد غربه» (۱۴). گویا هم اکنون هر کدام شما به فرودگاه خود در زمین رسیده است... و وای بر او از خانه‌ی تنهایی و فرودگاه ترس و وحشت و جایگاه دوری و غربت. آنگاه امام مردم را به حقیقت سرنوشتی که به سوی او می‌شتابند و از آن نا آگاهند آگاهی می‌دهد و عبارتهایی بریده و جدا و پشت سرهم بر ایشان می‌سراید که کیا صدای طلبهایی است که به آهنگ خود آنها را می‌ترساند و چنین فرماید: «ما اسرع الساعات في اليوم و اسرع الايام في الشهر و اسرع الشهور في السنه و اسرع السنين في العمر» (۱۵). چه با شتاب ساعتها در روزها می‌گذرد و روزها در ماهها با سرعت پیش

می‌رود و ماهها در سالها شتابان گذر می‌کند و سالها در روزگار عمر پرشتاب می‌گذرد. پس از آن ترسیمی زیبا که خرد را برمی‌انگیزد و عاطفه را شعله‌ور می‌سازد در ذهن مردم رها می‌کند و حقیقتی خیال‌انگیز را تجسم می‌بخشد و حرکاتی پیاپی در بیانش (صفحه ۲۸۸) پدید می‌آورد که از چشمان اشکبار و آهنگهای ناله‌گر و پیکرهای خاک‌شده سخن می‌راند و چنین می‌گوید: «و انما الایام بینکم و بینهم بواک و نوائج علیکم» (۱۶). همان روزگار بین شما و آنان گریان است و برای شما نوحه‌گری می‌کند. آنگاه عاطفت خیال‌انگیزیش، عنان رها کرده و زنده‌ترین تابلوهای جاوید را به صورت لوحه‌ای از شعر زنده شکل می‌بخشد و می‌فرماید: «و لکنهم سقوا کاسا بدلتهم بالنطق خرسا و بالسمع صمما و بالحرکات سکونا. فکانهم فی ارتجال الصفه صرعی سبات. جیران لا یتانسون و احباء لا یتزاورون. بلیت بینهم عری التعارف و انقطعت و نقطعت منهم اسباب الاخاء. فکلهم وحید و هم جمیع. و بجانب الهجر و هم اخلاء. لا یتعارفون للیل صباحا و لا لنها مساء. ای الجدیدین ظعنوا فیه کان علیهم سرمد» (۱۷) اما آنان از جامی نوشیدند که از گویایی به گنگی و از شنوایی به کری و از جنبش به ایستایی افتادند و ناگهان به خوابی گران فرو رفتند. همسایگانی که همدم یکدیگر نیستند و دوستانی که به دیدار هم نمی‌روند. جامه‌ی شناختشان پوسید و رشته‌ی برادرش‌شان از هم گسیخت. همگی تنه‌ایند با آنکه فراهمند و دوستانی که از یکدیگر دور افتاده‌اند. برای شب سحرگاهی و برای روز شامگاهی نمی‌شناسند. در شب و روز کوچیدند و به روزگاری ابدی پیوستند. سپس این سخن ترسناک را به زبان می‌آورد و می‌گوید: «یا یعرفون من اتاهم و لا یحفلون من بکاهم و لا یجیون من دعاهم» (۱۸). کسی را که به دیدارشان می‌رود نمی‌شناسند و با نوحه‌گران خویش همنشین نیستند و توان پاسخگویی به کسی ندارند. آیا این نوپردازی بدیع در تصویر هراس مرگ و هول‌گور و وضع خفتگان در قبور، تکان‌دهنده نیست که می‌گوید: «جیران لا یتانسون و احباء لا یتزاورون» (همسایگانی که همدم هم نیستند و دوستانی که به دیدار یکدیگر نمی‌روند) و کدامین هنرمند می‌تواند (صفحه ۲۸۹) چهره‌ی ترسناک ابدی مرگ را همچون علی‌ترسیم کند و بگوید: «ای الجدید م ظعنوا فیه کان علیهم سرمد» (در کدامین شب و روز کوچیدند که بر ایشان همیشگی باشد) و همانند چنین تصویرهایی زیبا در نهج‌البلاغه فراوان است. این تیزی بی‌نظیر و این بیان خیال‌انگیز و پر تکان در ادب امام پیوندی طبیعی دارند که عاطفه‌ی پر جوش و فریاد آنها را به فروغ گرم حیات می‌کشاند و خونی گرم و پر فوران در رگهای اندیشه می‌دواند و شعور و احساس به میزان نیروی خرد به سخن می‌آید و عاطفه‌ای گرم از مهار عقل رها می‌شود و هم عنان خرد می‌گردد. چون دشوار است که انسان در میدان ادب و دیگر هنرهای والا بدون همپایی فعال عاطفه از آثار اندیشه و خیال، تأثیر پذیرد و ابعاد انسان بدون ترکیب فکر و عاطفه ارضا نمی‌گردد و ما چنین تأثیر مرکبی را به صورتی تام و کامل در نهج‌البلاغه می‌یابیم و به هنگام سیر در نهج‌البلاغه با امواجی خروشان از عواطفی جوشان برخورد می‌کنیم. آیا مهربانی و عاطفت در جانما گسترش نمی‌یابد هنگامی که از علی بشنویم که می‌گوید: «لو احبنی جبل لتهافت» (۱۹). اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم پاشیده می‌شود. «فقد الاحبه غربه» (۲۰). از دست دادن دوستان تنهایی می‌آورد. و در این شکایت که به درگاه خدا می‌آورد و عرضه می‌دارد: «اللهم انی استعذیک علی قریش، فانهم قد قطعوا رحمی و اکفوا انائی... و قالوا: الا ان فی الحق ان تاخذ و فی الحق ان تمنعه فاصبر مغموا او متأسفا. فنظرت فاذا لیس لی رافدا و لا ذاب و لا مساعد الا اهل بیتی» (۲۱). بار خدایا از تو در برابر قریش یاری می‌جویم که آنها پیوند خویشاوندی را بریدند و جام را لبریز کردند... و گفتند حق تو آن بود که می‌گرفتی و اکنون که از تو باز داشته‌اند باید تسلیم شوی، پس با اندوه شکیبایی کن و یا از غصه بمیر. در آن هنگام نظر کردم و جز خاندانم یاور و نگهبان و همراهی نیافتم. (صفحه ۲۹۰) و به این کلام بلند باید توجه کرد که به وقت دفن همسر و الایش فاطمه خطاب به پیامبر گفت: «السلام علیک یا رسول‌الله عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک و السریعه اللحاق بک. قل یا رسول‌الله عن صفیتک صبری و رق عنها تجلیدی. الا ان لی فی التاسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعز... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد الی ان یختار الله لی دارک التی انت بها مقیم» (۲۲). درود بر تو ای پیامبر خدا از سوی من و دخترت که اینک در جوارت فروز آمد و از هر کس زودتر به تو پیوست. ای

پیامبر خدا، از مرگ دختر برگزیده‌ات شکیبایی‌ام به پایان رسید و توانایی‌ام اندک شد، ولی پس از مصیبت بزرگ مرگ تو و دوری از دیدارت در برابر این مصیبت نیز شکیباییم... ولی اندوهم همیشگی است و شبهایم به بیداری می‌گذرد تا اینکه خداوند مرا در جوار تو در آن سرای جای دهد. اکنون از زبان «نوف بکالی» بشنویم که درباره‌ی یکی از خطبه‌های امام چنین گفت: امیرالمومنین علی‌السلام بر روی سنگی که خواهرزاده‌اش «جعده بن هبیره مخرومی» نهاد. ایستاد ردایی پشمین بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما به میان بسته بود و نعلینش نیز از لیف خرما بود و آنگاه چنین گفت: «الا، انه قد ادبر من الدنيا ما كان مقبلا- و اقبل منها ما كان مدبرا و ازمع الترحال عباد الله الاخيار و باعوا قیلا من الدنيا لا یبقی بکثیر من الاخره لا ینفی. ما ضر اخواننا الذین سکفت دماوهم و هم بصفین الا یکنوا الیوم احیاء؟ یسیغون الغصص و یشربون الرنق. قد و الله لقوا الله فوفاهم اجورهم و احلهم دار الامن بعد خوفهم. این اخوانی الذین رکبوا الطريق و مضوا علی الحق؟ این عمار؟ و ابن التیهان؟ و ای ذوالشهادتین؟ و این نظراوهم من اخوانهم الذین تعاهدوا علی المنیه؟» (۲۳). آگاه باشید، پیرویهایی که در دنیا فرایش داشتید به شما پشت کرد و (صفحه ۲۹۱) گذشته‌های سیاه دوران جاهلی را به شما روی آورد و بندگان نیکوکار خدای آماده کوچ به سرای دیگر شدند. آنان کالای اندک و ناپایدار دنیا را به نعیم فراوان و پایدار آخرت فروختند. برادران ما که خونشان در میدان نبرد صفین ریخته شد، هرگز زیان نکردند که امروز زنده نیستند و غصه‌ای گلوگیر ندارند و جام اندوه را نمی‌نوشند. به خدا سوگند که آنان خدا را دیدار کردند و خدای به آنان پاداشی بزرگ بخشید و پس از ترس و وحشت به جایگاه امن و آسایش جایشان داد. کجایند برادرانم، آنان که بر توسن شهادت نشستند و به پایگاه حق رسیدند؟ کجاست عمار؟ و کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانندان که به پیمان خویش وفا کردند؟ (نوف بکالی گفت: آنگاه علی دست به محاسن شریفش کشید و مدتی دراز گریست. «ضرار بن ضمیره ضبایی» می‌گوید من امام را می‌دیدم که در سکوت و تاریکی شب محاسنش را به دست گرفته بود و به خود می‌پیچید و اندوهناک می‌گریست و می‌گفت: «یا دنیا، یا دنیا، الیک عنی! ابی تعرضت؟ ام الی تشوقت؟ لا حان حینک، هیئات! غری غیری، لا- حاجته لی فیک. قد طلقک ثلاثا لا رجعه فیها! فعیشک قصیر و خطرک یسیر و املک حقیر! آهمن قله الزاد و طول الطريق و بعد السفر و عظیم المورد.» (۲۴). ای دنیا، ای دنیا، آیا آهنگ مرا کرده‌ای و به من رو آورده‌ای و به من اشتیاق داری؟ هنگام، هنگام تو نیست، دور است دور، دیگری را فریب ده، مرا به تو نیازی نیست. من تو را سه بار رها کرده‌ام و دیگر بازگشتی در آن نیست. زندگانی تو کوتاه است و جاهت ناچیز و آرزویت کوچک. آه از توشه‌ی اندک و درازی راه و دوری سفر و مقصد بزرگ و خطرناک. این دریافت و عاطفت داغی که امام در روزگار حیاتش شناخت مرا لازم می‌دارد که به نهج‌البلاغه روی آورم و در مسیرش پویا شوم، چه در آن سوی که برداشتی از بار خشم و اندوه دارد و چه در سویی که مهربانی و خشنودی را برمی‌انگیزد. حتی آنگاه که (صفحه ۲۹۲) خواری و پستی بارانش را در حمایت از حکومت حق در برابر یاری دیگران با اسلحه جان از تباهی باطل مشاهده کرد و دلش به درد آمد و زبانش به شکایت افتاد و به سرزنش و توبیخ پرداخت و با سختی و فریاد بانگ زد و همچون رعد در شب تیره غرید، کافی است که خطبه‌ی جهادش را بخوانی که چنین آغاز سخن کرد: «ایها الناس المجتمعه ابدانهم، الختلفه اهواهم. کلامکم یوهی الصم الصلاب..» (۲۵). ای مردمی که پیکرهایتان به هم نزدیک و اندیشه و آرزوهایتان از یکدیگر دور است و سخنان فریب آمیزتان سنگهای سخت را نرم می‌کند. آنگاه در می‌یابی که کدامین حساسیت دردناک و پراکنجه‌ای، همچون عاطفه شعله‌ور علی است که نبض حیات و اضطراب روحی را به هیجان آورد. برماست که نمونه‌های والای آثار امام را در بیان عاطفت و مهرورزی و احساس پاک و گرمش از خلال گفتار و عمل و نوشته‌هایش دریابیم و آنها را مقیاسهایی بنیانی در مسیر دریافت و احساس خود قرار دهیم. در این صورت باید کتاب نهج‌البلاغه را بگشاییم رنگهایی روشن و زیبا از عواطف پسر ابی‌طالب را به چشم آوریم، عاطفه‌ای نیرومند و جهنده و عمیق و جاویدان. (۲۶) این موارد گوشه‌هایی از زیباییها و شگفتیهای نهج‌البلاغه است که نهج‌البلاغه بتمامه چنین است و جلوه‌های بلاغت و چشمه‌های حکمت آن بی‌بدیل

است. *****(۱) ن. ک: جرداق، روائع نهج البلاغه، الطبعة الثانية، مرکز الغدير للدراسات اسلاميه، ۱۴۱۷ ق. صص ۱۶-۹. (۲) نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲ و ۴۳۸. (۳) همان، حکمت ۸۱. (۴) همان، خطبه‌ی ۱۵۷. (۵) همان، خطبه‌ی ۲۱ و ۱۶۷، عبارتی که «جرج جرداق» آورده بدین صورت است: «من تخفف لحق» (سبکباران به آرمان می‌رسند) که در نهج البلاغه و دیگر منابع روایی از علی (ع) چنین وارد نشده است، از این رو به همان عبارت نهج البلاغه که این جمله مفهوم آن است تغییر داده شد. (۶) محمد بن علی بن عثمان الکرّاجکی، کنز الفوائد، تحقیق عبدالله نعمه، دارالاضواء بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، ص ۱۳۶. (۷) نهج البلاغه، کلام، ۱۳. (۸) همان، خطبه‌ی ۱۰۲. (۹) همان، کلام ۱۱۹. (۱۰) همان، کلام ۱۲۸. (۱۱) همان، حکمت ۲۶۳. (۱۲) همان، حکمت ۲۹۶. (۱۳) همان، حکمت ۳۸. (۱۴) همان، خطبه‌ی ۱۵۷. (۱۵) همان، خطبه‌ی ۱۸۸. (۱۶) همان، خطبه‌ی ۲۲۱. (۱۷) همان. (۱۸) همان، خطبه‌ی ۲۳۰. (۱۹) همان، حکمت ۱۱۱. (۲۰) همان، حکمت ۶۵. (۲۱) همان، کلام ۲۱۷. (۲۲) همان، کلام ۲۰۲. (۲۳) همان، خطبه‌ی ۱۸۲. (۲۴) همان، حکمت ۷۷. (۲۵) همان، خطبه‌ی ۲۹. (۲۶) جرج جرداق، شگفتیهای نهج البلاغه، ترجمه و نگارش فخرالدین حجازی، انتشارات بعثت، صص ۱۵۵-۱۴۲.

صنایع ادبی در نهج البلاغه

اشاره

نهج البلاغه گنجینه‌ای است از صنایع ادبی که در بهترین صورت و والاترین قامت و به دور از هرگونه تکلف و تصنع گرد آمده است که سخن امیر بیان، علی (ع) مشحون از صنایع ادبی و ظرافتها و لطافت‌های کلامی است، به گونه‌ای که صورت سخنان آن حضرت را جلوه‌ای خاص است و صنایع ادبی چونان آبی روان و درخشان در جویبارهایی زیبا جاری و ساری گشته و کام تشنگان معرفت و حکمت و حقیقت را در قالب‌هایی بس زیبا سیراب می‌سازد م این منظر از نهج البلاغه خود از عوامل شگفتی این کتاب و به تنهایی (صفحه ۲۹۳) دریایی موج و بی‌کران از گوهرهای ادبی است که هر چه درباره‌ی آن گفته آید کم باشد. (۱) در اینجا تنها به ذکر چند صنعت ادبی و نمونه‌هایی از کلام امیر بیان (ع) بسنده می‌شود. *****(۱) ن. ک: منهاج البراعه الخوئی، ج ۱، صص ۲۱۵-۱۰.

سجع

اشاره

«سجع» در لغت به معنی بانگ کردن قمری و کبوتر و یا نالیدن شتر است و در اصطلاح علم بدیع عبارت است از توقف دو فاصله از نصر بر حرف آخر و مراد از فواصل، لماتی است که در مقاطع عبارت و آخرت فقرات واقع شده باشد و گفته‌اند «سجع» در نثر مانند قافیه است در شعر، بنابراین «سجع» مختص به نثر است، (۱) و به سخن دیگر عبارت از هم وزن آوردن کلمات آخر جمله و کلام امیر بیان، علی (ع) سراسر مسجع است. «ابن ابی‌الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه خویش فصلی درباره‌ی کلام مسجع امام (ع) گشوده و یادآور شده است که برخی از ارباب علوم ادبی گویند که «سجع» جزو معایب کلام است و از این رو خطبه‌های مسجع امیر مومنان (ع) را نیز مخدوش دانسته‌اند و مدعی شده‌اند که کلام عرب، تهی از سجع و عاری از تکلف و تصنع بوده است، چنانکه خطبی پیامبر (ص) در حجه الوداع این گونه است... وی سپس پاسخ می‌دهد: بدان که اگر «سجع» از معایب کلام شمرده شود، پس باید کلام خدای سبحان که کلامی مسجع است و تمام آن دارای فواصل و قرائین است معیوب انگاشته شود و همینکه کلام خدای سبحان مسجع است کافی است در اینکه این ادعا، سخنی بیشتر خطبه‌های آن حضرت مسجع است، (۲) مانند این سخن: «ان

مع العز ذلا و ان مع الحياه موتا و ان مع الدنيا آخره و ان لكل شىء حسابا و لى حسنه ثوابا و لكل سيئه عقابا و ان على كل شىء رقيباً و انه لا بد لك من قرين يدفن معك هو حى و انت ميت فان كان كريماً اكرمك و ان كان لثيماً اسلمك ثم لا يحشر الا معك و لا تبعث الا- معه و لا- تسال الا عنه، فلا تجعله الا صالحاً، فانه ان صلح آنست به و ان فسد لم تستوحش الا منه و هو عمل» (۳). (همانا ارجمندى را خوارى به همراه است و زندگى را مرگ قرين است و دنيا را آخرتى است و براستى هر چيزى را حسابى است و هر نيكي را پاداشى و هر بدى را سزايى است و بر هر چيز مراقبتى است و تو را بى ترديد همنشينى است كه با تو دفن گردد كه تو مى ميرى و او زنده است پس اگر بزرگوار باشد، (صفحه ۲۹۳) با تو بزرگوارى كند و اگر فرومايه باشد تو را فروگذارد سپس او جز به همراه تو محضور نگردد و تو جز به همراه او از قبر بر نخيزى و بجز از جانب او مسئوليتى ندارى، پس همنشينى شايسته اى براى خود بگزين كه اگر شايسته باشد با او مانوس خواهى بود و اگر ناشايست باشد جز از او از هيچ وحشت نخواهى كرد و آن كردار توست). مشاهده مى شود كه بيشتر اين كلام مسجع است و همين گونه است تمام خطبه هاى بلند رسول خدا (ص)، اما در مورد سخنان کوتاه آن حضرت چون اقتضاي سجع نداشته است: غير مسجع است كه البته اين در مورد كلام اميرمومنان (ع) هم صادق است. اما اينكه گفته اند «سجع» در كلام، بر تكلف آن دلالت مى كند و از اين رو امرى نكوهيده است، بايد دانست كه آن سجعى نكوهيده است كه بر گوش گران و بر ذوق سليم ناگوار آيد و گرنه سجعى كه نيكو و دلنشين باشد، چه ايرادى بر آن وارد است كه بسى ستوده و مطلوب است. (۴) موجب شكفتى است كه «احمد امين مصرى» در نهج البلاغه ترديد روا مى دارد از اين رو كه به سجع آراسته است و در آن صنايع لفظى به كار رفته است! (۵) درست است كه در آن عصر قواعد فصاحت و بلاغت مدون نبوده است، اما استعمال سخنان و اشعار فصيح و داراي سجع و قافيه از امتيازات بزرگ مردم آن عصر شمرده مى گردد. على بن ابى طالب (ع) در آغوش فصاحت و بلاغت و تحت تربيت پيامبر اكرم (ص) رشد يافت و البته قواعد فصاحت و بلاغت را بايد از سخنان وى استخراج نمود، نه اينكه از وجود آن در شكفت شد. اگر به كار رفتن فصاحت و بلاغت و صنايع ادبى مانند سجع عيب شمرده شود، بايد نخست به قرآن كريم ايراد كرد و متعرض احاديث شريف نبوى شد. در حالى كه قرآن مشحون از چنين امورى است. سوره هاى ذاريات، طور، نجم، قمر، الرحمن و واقعه را بخوانيد و به سجعى كه در آخر آيات آمده است توجه كنيد، آنگاه خواهيد دانست كه چنين سخنانى ايراده اى تا چه اندازه نابجاست و وجود قرآن كريم براى اثبات وجود سجع و صنايع لفظى معنوى در كلام على (ع) كافى است، (۶) چنانكه در سخنان پيامبر (ص) نيز از اين نمونه ها فراوان يافت مى شود. (۷). همان طور كه در نمونه هاى باقىمانده از ادب عصر جاهلى (۸) و خطبه هاى موجود از صحابه ديده مى شود. (۹). (صفحه ۲۹۴) «ابوهلال عسكرى» لغوى و اديب و فاضل برجسته در گذشته بعد از سال ۳۹۵ هجرى. (۱۰) مى گويد كه نثر تا مزدوج و مسجع نباشد نيكو و با حلاوت نخواهد بود و كلامى كه از اين امر خالى باشد از بلاغت به دور است و اگر كلامى يافت شد كه بليغ باشد و در عين حال از مزدوج و مسجع بى نياز باشد، هر آينه قرآن كريم است، زيرا در نظم از كلام مخلوق بيرون است و البته در ان نيز مزدوج و مسجع بسيار آمده است. (۱۱). دكتور زكى مبارك نيز ياد آور شده است كه در قرآن كريم هم به سجع سخن رانده شده است، زيرا سجع فنى از فنون اعراب عصر جاهلى به شمار مى آمده است و در سخنان پيامبر (ص) نيز سجع فراوان يافت مى شود. (۱۲) بنابر اين قرآن كريم و كلام نبوى مشحون از سجع و ديگر صنايع ادبى است و على (ع) شاگرد مكتب قرآن و تربيت شده پيامبر عظيم الشان اسلام است و چه چيز شايسته تر و سزاوارتر از اينكه از قرآن و پيامبر، حتى در اسلوب كلام و تعبير و ساخت و بافت سخن پيروي كند؟ بى ترديد اميرمومنان (ع) تحت تاثير اين دو منبع نورانى بوده، زيرا مودب به ادب آن دو بوده است و فراوانى سجع در كلام آن حضرت امرى طبيعى بلكه عين وجود اوست كه جلوه ي قرآن كريم و مظهر تربيت نبوى است و به بيان ابن ابى الحديد معتزلى آن حضرت پيشواى ارباب صنايع بديع است. (۱۳). ***** (۱) كتاب العين، ج ۲، ص ۷۹۱، الشريف على بن محمد الجرجانى، التعريفات، تحقيق عبدالرحمن عميره، عالم الكتب، بيروت، ۱۴۰۷ ق. صص ۱۱۸- ۱۱۷، السيد على صدرالدین ابن معصوم المدنى، انوار الربيع فى انواع البدیع، حقه ترجم

لشعرانه شاکر هادی شکر، الطبعة الاولى، مطبعة النعمان، النجف، ۱۳۸۹-۱۳۸۸، ق. ج ۶، ص ۲۴۹، فرهن معین، ج ۲، ص ۱۸۳۹، علی اکبر دهخدا، لغتنامه‌ی دهخدا، چاپ اول، سازمان لغتنامه‌ی دهخدا، ۱۳۵۲-۱۳۲۵ ش. ذیل واژه‌ی «سج»، کریم زمانی جعفری، درآمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷ ش. ص ۹. (۲) ن. ک: المجازات النبویه، صص ۴۳۳-۱۳، موسی الزنجانی، مدینه البلاغه فی خطب النبی رکتبه و مواعظه و وصایاه و احتجاجاته و ادعیه و قصار کلماته، راجعه ابراهیم الانصاری الطبعة الاولى، مطبعة مروی، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، صص ۵۶۳-۳۱. ج ۲، صص ۵۷۷-۶. (۳) در منابع شیعه: ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، معانی الاخبار، عنی بتصحیحه علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، طهران ۱۳۷۹ ق. ص ۲۳۳، همو، الخصال، صححه علق علیه علی اکبر الغفاری، مکتبه الصدوق، طهران، ۱۳۸۹، ق. ج ۱، صص ۱۱۵-۱۱۴، با مختصر اختلاف در لفظ. (۴) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، صص ۱۲۹-۱۲۶. (۵) فجر الاسلام، ص ۱۴۹. (۶) ن. ک: جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، معترک الاقرآن فی اعجاز القرآن، الطبعة الاولى، ضبطه و صحهه کتب فهارسه احمد شمس‌الدین، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۱، صص ۵۴-۳۵، سید جعفر الحسینی، اسالیب البیان فی القرآن، الطبعة الاولى، موسسه الطباعة و النشر وزراه الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۳، ق. صص ۱۸۹-۱۶۵. (۷) ن. ک: تاریخ الادب العربی لشوقی ضیف، ج ۲، صص ۴۰-۳۹. (۸) ن. ک: السید جعفر الحسینی، تاریخ الادب العربی، الادب الجاهلی نقد و تحلیل، الطبعة الاولى، منشورات انوار الهدی و الاعتصام، قم ۱۴۱۴ ق. صص ۶۲-۶۱. (۹) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۵۸-۱۵۵. (۱۰) ن. ک: الاعلام، ج ۲، ص ۱۹۶. (۱۱) ابوهلال الحسن بن عبدالله بن سهل العسکری، کتاب الصناعین: الکنایه و الشعر، تحقیق علی محمد الجبای، محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعة الاولى، داراحیاء الکتب العربیه، القاهرة، ۱۳۷۱ ق. ص ۲۶۰. (۱۲) ن. ک: النشر الفنی فی القرن الرابع، ج ۱، ص ۷۹. (۱۳) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۵۱.

نمونه‌هایی از سج در کلام امیر

۱. امیرمومنان علی (ع) در سخنی که به نکوهش مخالفان پرداخته است و چنین می‌نماید که این خطبه را درباره‌ی طلحه و زبیر و اصحاب جمل گفته باشد، (۱) چنین می‌فرماید: «اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا، فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجورهم، فظفر باعینهم و نطق بالسنتهم، فرکب بهم الزلل و زین لهم الخطل فعل من قد شرکه الشیطان فی سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه». (۲). شیطان را پشتوانه‌ی خود گرفتند و او از آنان دامها یافت، در سینه‌هایشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. پس آنچه می‌دیدند شیطان بدیشان می‌نمود و آنچه می‌گفتند سخن او بود. به راه خطایشان برد و زشت را در دیده‌ی آنان آراست. شریک او شدند و کردند و گفتند، چنانکه او خواست. (صفحه ۲۹۵) ۲. امیر بیان (ع) در نکوهش بصره و مردم آن پس از جنگ جمل چون وارد بصره شد سخنی ایراد کرده، (۳) که در آن سجع به زیباترین و روان‌ترین صورت آمده است: «کنتم جند المرآه و اتباع البهیمه رغا فاجبتم و عقر فهربتم. اخلاقکم دقاق و عهدکم شقاق و دینکم نفاق و ماوکم زعاق و المقیم بین اظهرکم مرتهن بذنبه و الشاخص عنکم متدارک برحمه من ربه». (۴). سیاه زن بودید و از چهارپا پیروی نمودید! بانگ کرد و پاسخ گفتید، پی شد و گریختید. خوی شما پست است و پیمانتان دستخوش شکست. دو رویی‌تان شعار است و آبتان تلخ و ناگوار. آن که میان شما به سر برد، به کیفر گناهای گرفتار و آن که شما را ترک گوید، مشمول آمرزش پروردگار. ۲. امیرمومنان (ع) در خطبه‌ای که پس از جنگ جمل در نکوهش بصره و مردم آن در میان ایشان ایراد کرده چنین فرموده است: (۵). «الرضکم قریبه من الماء، بعیده من السماء. خفت عقولکم و سفهت حلولکم. فانتم غرض لنا بل و اكله لاکل و فريسه لصابل». (۶). سرزمین شما به آب نزدیک است و دور از آسمان. خردهایتان اندک است و سفاهت در شما نمایان. نشانه‌ی تیر بلائید و طعمه‌ی لقمه ربایان و شکار حمله کنندگان. ۴. امیر بیان (ع) در ضمن خطبه‌ای درباره‌ی روزگار و مردم که آن را در مسجد کوفه و در برابر عموم مردم ایراد کرده،

(۷) چنین فرموده است: «ایها الناس، انا قد اصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود، يعد فيه المحسن مسيئا و يزداد الظالم فيه عتوا. لا ننتفع بما علمنا و لا- نسال عما جهلنا و لا نتخوف قارعه حتی تحل بنا.» (۸). مردم! ما در زمانه‌ای کینه توز و روزگاری پر کفران واقع شده‌ایم. زمانه‌ای که نیکوکار در آن بد کردار به شمار آید و ستمگر در آن سرکشی افزایش یابد. از آنچه دانستیم سود نمی‌بریم و آنچه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم و از بلا و فتنه‌ها، تا بر سرمان نیامده نمی‌ترسیم. (صفحه ۲۹۶) مشاهده می‌شود که چگونه سجع در کلام امام (ع) روان و بی‌پیرایه و مطلوب و مناسب جاری می‌گردد. ۵. امیر بیان (ع) در خطبه‌ای در پاسخ به خوارج معترض به حکمیت در میدان جنگ صفین چنین می‌فرماید: (۹). «و لقد كنا مع رسول الله-صلى الله عليه و آله- تقتل آباءنا و إبنائنا و اخواننا و اعمامنا: ما يزيدنا ذلك الا ايماننا و تسليما و مضيا على اللقم و صبرا على مضض الالم و حدا في جهاد العدو و لقد كان الرجل منا و الاخر من عدونا يتصاولان تصاول الفحلين، بتخالسان انفسهما: ايهما يسقى صاحبه كاس المنون، فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا. فلما رأى الله صدقنا انزل بعدونا الكبت و انزل علينا النصر، حتى استقر الاسلام ملقيا جزانه و متبونا اوطانه. و لعمرى لو كنا نأتى ما اتيتم ما، قام للدين عمود و لا- اخضر الايمان عود. و ايم الله لتحلبنهما دما و لتتبعنا ندما.» (۱۰). ما (در میدان کارزار) با رسول خدا (ص) بودیم. پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می‌کشتیم و این امر جز بر ایمان و تسلیم و شکیبایی در سختیها و کوشایی‌مان در جهاد با دشمن نمی‌افزود. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر می‌جستند و چون دو گاو نر سر و تن هم را می‌خستند. هر یک می‌خواست جام مرگ را به دیگری بپیماید و از شربت مرگ سیرابش نماید. گاه نصرت از آن ما بود و گاه دشمن گوی پیروزی را می‌ربود. چون خداوند (ما را آزمود) و صدق ما را مشاهدت فرمود، دشمن ما را خوار ساخت و رایت پیروزی ما را برافراخت. چندان که اسلام به هر شهر و دیار رسید و حکومت آن در آفاق پایدار گردید. به جانم سوگند که اگر رفتار ما همانند شما بود، نه ستون دین بر جای بود و نه درخت ایمان شاداب و خوش نما. سوگند به خدا که از این پس خون خواهید خورد و پشیمانی خواهید برد. در این خطبه‌ی امام (ع) دو نوع سجع به کار رفته است: میان واژه‌ی «اللقم» و «الالم» سجع متوازی، (۱۱). (صفحه ۲۹۷) ۶. ایمرمومنان (ع) در خطبه‌ای که صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم (ص) را تعلیم داده، (۱۲) چنین فرموده است: «اللهم داحی المدحوات و داعم المسموكات و جابل القلوب على فطرتها: شقيها و سعيدها. اجعل شرائف صلواتك و نوامی برکاتك، على محمد عبدك و رسولك الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق و المعلن الحق بالحق و الدافع جيشات الاباطيل و الدامغ صولات الاضاليل، كما حمل فاضطلع، قائما بامرک، مستوفزا فی مرضاتك، غير ناكل عن قدم لا- واه فی عزم و اعيان لوحيك، حافظا لعهدك، ماضيا على نفاذامرک، حتى اوری قبس القابس و اضاء الطريق للخابط و هديت به القلوب بعد خوضات الفتن و الاثام و اقام بموضحات الاعلام و نيرات الاكام، فهو امينك المامون و خازن علمك المخزون و شهيدك يوم الدين و بعثك بالحق و رسولك الى الخلق.» (۱۳). بار خدایا، ای گستراننده هر گستره و ای برافرازننده آسمانهای بالا برده، ای آفریننده دلها، بر وفق سرنوشت، بدبخت بود و یا نیکو سرشت. بهترین درودها و پربرترین برکتها را خاص بنده و پیامبر خود گردان، که خاتم پیامبران پیشین است. و گشاینده درهای بسته (رحمت بر مردم زمین). آشکار کننده حق با برهان، فروشاننده طغیان و درهم کوبنده شوکت گمراهان. چنان که او بار رسالت را نیرومندانه برداشت (و حق آن را چنانکه باید بگذاشت). در انجام دادن فرمانت برپا و در طلب خشنودیت پویا، نه از اقدامی روگردان و نه در عزمی سست و ناتوان. وحی تو را به گوش جان شنوا و عهد تو را نگهبان و در راه اجرای فرمان تو روان. چندان که چراغ جویندگان حق را فروغ بخشید و بر سر راه گمراهان چون خورشیدی بدرخشید و دلهای فرورفته در موجهای شبهت، به راهنمایی او رخت به کنار کشید. نشانه‌های روشن را برپا داشت و احکام را (چون موکلانی) بر مردمان گماشت. او تو را امانتداری است درستکار و گنجینه‌ی علم تو را پاسدار. گواه توست در روز قیامت و برانگیخته‌ی توبه رسالت و فرستاده‌ی تو بر آفریدگان و امت. (صفحه ۲۹۸) ۷. امیر بیان (ع) در تبیین دنیا و پرهیز از دلبستگی بدان در کلامی پیچیده به سجع های نیکو چنین فرموده است: «دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه، لا- تدوم احوالها و لا- یسلم نزالها. احوال مختلفه و تارات متصرفه العیش فیها

مذموم و الامان منها معدوم و انما اهلها فيها اغراض مستهدفه، ترميهم بسامها و تفنيهم بحمامها. و اعلموا عبادالله انكم و ما انتم فيه من هذه الدنيا على سبيل من قد مضى قبلكم، ممكن كان اطول منكم اعمارا و اعمر ديارا و ابعد آثارا، اصبحت اصواتهم هامده و ياحهم راكده و اجسادهم باليه و ديارهم خاليه و اثارهم عافيه. فاستبدلوا بالقصور المشيده و النمارق الممهده الصخور و الاحجار المسنده و القبور اللابطه الملحده، التي قد بنى على الخراب فناوها و شيد بالتراب بناوها، فمحلها مقرب و ساكنها مغرب، بين اهل محلها موحشين و اهل فراغ متشاغلين، لا يستانسون بالاطوان و لا يتواصلون تواصل الجيران، على ما بينهم من قرب الجوار و دنو الدار. و كيف يكون بينهم تزاور و قد طحنهم بكليله ابلى و اكلتهم الجنادل و الثرى! و كان قد صرتم الى ما صاروا اليه و ارتهنكم ذلك المضجع و ضكمك ذلك المستودع. فكيف بكم لو تناهت بكم الامور و بعثت القور: (هنالك تبلو كل نفس ما اسفلت و ردوا الى الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون) (۱۴). دنيا خانه ای است فرا گرفته ی بلا، شناخته به بی وفایی و دغا. نه به یک حال پایدار است و نه مردم آن از سلامت برخوردار. دگرگونی پذیرد، رنگی دهد و رنگ دیگر گیرد. زندگی در آن ناباب است و ایمنی در آن نایاب و مردم دنیا نشانه هاینده، که آماجشان سازد. تیرهای خود به آنان افکندن به کام مرگشان دراندازد. و بندگان خدا، بدانید که شما و آنچه در آنید، به راه آنان که پیش از شما بودند روانید که زندگی شان از شما درازتر بود و خانه هایشان بسازتر و یا در کارهایشان دیر بازتر. کنون آواهایشان نهفته شد و بادهایشان فروخته. (صفحه ۲۹۹) تن هایشان فرسوده گردید، خانه هایشان تهی و نشانه هایشان ناپدید. کاخهای افراشته و بالشهای انباشته رابه جان نهادند و زیر خرسنگها و درون گورهای به هم چسبیده فتادند، جایی که آستانه اش را ویرانی پایه است و استواری بنایش را خاک، مایه. جای آن نزدیک است و باشنده ی آن دور و به کنار، میان مردم محله ای ترسان، به ظاهر آرام و در نهان گرفتار. نه در جایی که وطن گرفته اند، انس گیرند و نه چون همسایگان یکدیگر را پریدند. با آنکه نزدیک به هم آرامیده اند خانه ی هم را ندیده اند و چه سان یکدیگر را دیدار کنند که فرسودگی شان خرد کرده است و سنگ و خاک آنان را در کام فروبرده. گویی شما هم به جایی رفته اید که آنان رفته اند و آن خوابگاه به گروتان برداشته و آن امانت جای شما را در کنار خود داشته. پس چگونه خواهید بود اگر کار شما به سر آید و گورها سر گشاید؟ «آن هنگام آزموده می شود هر کس بدانچه پیشاپیش فرستاده و بازگردانیده می شوند به سوی خدا که مولای راستین آنهاست و به کارشان نیاید آنچه به دروغ برمی یافتند». ۸. امیرمومنان علی (ع) در سخنی که در نکوهش شامیان و پیروان معاویه ایراد کرده، چنین فرموده است: «جفاه طعام و عبید اقزام. جمعوا من کل اوب و تلقطوا من کل شوب، ممن ینبغی ان یفقه و یودب و یعلم و یدرب و یولی علیه یوخذ علی یدیه». (۱۵). درشتخویانی دون پایه و بندگانی فرومایه. از هر گوشه گرد آورده و از این سو و آن سو چیده. مردمی که بایستی کام دینشان اندوزند و ادبشان بیاموزند و تعلیمشان دهند و کار آزموده شان کنند و بر آنان سرپرست بگمارند و دستشان گیرند و به کارشان وا دارند ***** (۱) منهاج البراعه الخوئی، ج ۳، ص ۱۵۱. پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۵. (۲) نهج البلاغه، خطبه ی ۷. (۳) ن. ک: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، عیون الاخبار، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۱، ص ۲۱۷، ابوحنیفه احمد بن داود الدینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، الطبعة الاولى، داراحیاء الکتب العربیه، القا، ۱۹۶۰ م. ص ۱۵۱، ابوعبدالله محمد بن النعمان البغدادی الملقب بالمفید، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، تحقیق السید علی میر شریفی، الطبعة الاولى، مکتبه الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق. ص ۴۰۷. (۴) نهج البلاغه، کلام ۱۳. (۵) الجمل، ص ۴۰۷. (۶) نهج البلاغه، کلام ۱۴. (۷) پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۹۰. (۸) نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۰. (۹) واقعه صفین، ص ۵۲۰، پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۵۳. (۱۰) نهج البلاغه، کلام ۵۶. (۱۱) «سجع متوازی» چنان است که در آخر دو جمله کلماتی آورند که فقط در حرف روی یکی باشند، مانند «هر نفسی که فرو می رود مد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات». (گلستان). فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۸۳۹. (۱۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۹، صص ۱۳۵-۱۳۴. (۱۳) نهج البلاغه، خطبه ی ۷۲. (۱۴) قرآن، یونس ۳۰. (۱۵) همان، کلام ۲۳۸.

«تشبیه» در لغت به معنی چیزی را به چیزی مانند کردن و شبیه گردانیدن و همانند کردن است: (۱) و در اصطلاح علم بیان مانند کردن چیزی به چیز دیگر است در صفتی که میان (صفحه ۳۰۰) هر دو مشترک باشد، (۲) و گفته‌اند که تشبیه وصفی است که به وسیله‌ی آن یکی از دو موصوف به وسیله‌ی ادات تشبیه جانشین دیگری گردد، خواه نایب مناب باشد، خواه نباشد، (۳) و آن شامل چهار رکن است که آنها را ارکان تشبیه گویند: الف. مشبه: چیزی که آن را تشبیه کنند، ب. مشبه به: چیزی که مشبه را بدان مانند کنند، ج. وجه شبه: مری که میان مشبه و مشبه به مشترک است، د. اداب تشبیه: کلماتی که دال بر تشبیه است، مانند: مثل، چون همچون، بسان، همانند، مانند. مثلاً: «گونه‌ی یار در سرخی همچون برگ گل سرخ است.» گونه‌ی بار مشبه، برگ گل سرخ، مشبه به، سرخی، وجه شبه است. (۴). اداب تشبیه در عربی عبارتند از: کاف، کان، مثل، شبه و جز اینها هر چه بر تشبیه دلالت نماید، اعم از آنکه حرف باشد، یا اسم یا فعل و نیز آنچه از نظر معنا مفهوم تشبیه دارد، هر چند که این الفاظ حذف شده باشد. (۵) البته طرفین تشبیه به اعتبار حسی و عقلی بودن چهار صورت دارد: یا هر دو حسی‌اند، یعنی با یکی از حواس پنجگانه قابل ادراکند، یا هر دو عقلی‌اند و به وسیله‌ی ادراک عقلی دریافت می‌شوند، یا مشبه حسی و مشبه به عقلی است و یا مشبه عقلی و مشبه به حسی است. (۶). «عبدالقاهر جرجانی» ادیب و دانشمند بزرگ قرن پنجم و نخستین کسی که کتابهایی مدون در علم بلاغت تالیف کرده است، (۷) گوید که تشبیه و تمثیل و استعاره مهمترین اصل در نیکو ساختن کلام است - اگر نگوییم که همه‌ی نیکوییهای کلام به تشبیه و تمثیل و استعاره برمی‌گردد - و اینها همچون قطبهایی‌اند که معانی پیرامون آنها می‌گردند. (۸) تشبیه از زیباترین جلوه‌های لفظی و صنایع ادبی است که به وسیله‌ی آن وصف و حال و مقدار و میزان و چگونگی مشبه بیان می‌شود و در شفاف نمودن مقصود و نزدیک کردن معانی دور از ذهن و افزون ساختن زیبایی و نیکویی معانی مطلوبتری صورت است و این صنعت زیبا و نیکو در والاترین مرتبه و در بهترین جامه و در تمام اقسام آن در کلام امیر بیان علی (ع) آمده است. ***** (۱) معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۴۳، لويس معلوف اليسوعي، المنجد، الطبعة الحادية والعشرون، دارالمشرق، بيروت ۱۹۷۳ م. صص ۳۷۳-۳۷۲، فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۰۸۴. (۲) النوار الربيع، ج ۵، ص ۱۹۵. (۳) كتاب الصناعتين، ص ۲۳۹. (۴) فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۰۸۴. (۵) جواهر البلاغة، ص ۲۱۷. (۶) همان، صص ۲۰۲-۲۰۱. (۷) ن. ک: الاعلام، ج ۴، صص ۴۹-۴۸. (۸) عبدالقاهر بن عبد الرحمن بن محمد الجرجانی، اسرار البلاغة، شرح و تعليق و تحقيق محمد عبد المنع خفاجی، عبدالعزيز شرف، الطبعة الاولى، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۱ ق. ۴۲-۴۱.

نمونه‌هایی از تشبیه در کلام امیر

۱. از جمله زیباترین و نیکوترین تشبیهات عبارتی است که امیر مومنان (ع) در آغاز خطبه‌ی «ششقیه» ایراد کرده و در آن تشبیه معقول به معقول و محسوس به محسوس و معقول به محسوس را جلوه داده است، آنجا که می‌فرماید: «اما و الله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلی منها محل القطب من الریح.» (۱). آری، به خدا سوگند فلان جامه‌ی خلافت را، بدون اینکه اندامش برای آن متناسب باشد، در بر کرد، با آنکه بخوبی می‌دانست که جایگاه من نسبت به خلافت، جایگاه قطب است نسبت به آسیا. در اینجا امام (ع) جایگاه خویش را نسبت به خلافت، به جایگاه قطب نسبت به آسیا تشبیه کرده است، بدین معنا که خلافت جز او را نشاید که سنگ آسیا فقط گرد قطب استوانه به گردش در آید و این تشبیه خود شامل تشبیهات سه گانه زیر در ادب عرب است: الف. تشبیه

جایگاه خویش به جایگاه قطب استوانه نسبت به سنگ آسیا از نوع تشبیه معقول به معقول است، زیرا جایگاه قطب یعنی نظام دهنده‌ی اوضاع و احوال و حرکات و سکناات آسیا، امری معقول است. ب. تشبیه خویش به قطب آسیا که از نوع تشبیه محسوس به محسوس است. ج. تشبیه خلافت به سنگ آسیا که از نوع تشبیه معقول به محسوس است. (۲). ۲. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای پس از رحلت رسول خدا (ص)، زمانی که «عباس» و «ابوسفیان» نزد او آمدند تا با وی به خلاف بیعت کنند، فرموده است: «و محتنی الثمره لغيره وقت ابناءها كالزارع بغير ارضه». (۳). آن که میوه را نارسیده چینه، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گیرند. امام (ع) با این بیان یادآور شده است که اکنون زمان مطالبه‌ی حکومت - به دلیل نداشتن یار و یاور - نیست و آن حضرت خواهان حکومت در چنین وضعی را کنایه از میوه چینی دانسته است که در وقت نامناسب بخواد میوه چینه، زیرا میان میوه چین و (صفحه ۳۰۲) خواهان حکومت وجه مشترکی است و آن این است که دستیابی به خواسته، موجب التذاذ می‌شود و امام (ع) کسی را که بخواد در وقت نامناسب میوه بچینه، به کشاورزی تشبیه کرده است که در زمین دیگری کشت کند و وجه شبه در این تشبیه آن است که در هر دو مورد سود و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود، زیرا کشاورزی که در زمین دیگری کشت کند، بیم آن می‌رود که مانع تصرف او شوند و تلاش او بی ثمر شود و از کارش سود نبرد و همین گونه است وضع کسی که در وقت نامناسب میوه چینه که از تلاش خود سودی نمی‌برد. خواهان حکومت در آن اوضاع و احوال نیز مانند این دو شخص است که به دلیل نامناسب بودن اوضاع و احوال از تلاش خود نتیجه‌ای نمی‌گیرد. (۴). ۳. از تشبیه‌های زیبا امام (ع) سخنی است که آن حضرت رد پاسخ پیشنهاد تعقیب نکردن «طلحه» و «زبیر» - پس از پیمان شکنی و فتنه‌گری آنان - ایرد کرده، (۵) و فرموده است: «والله لا اکون كالضبع تنام علی طول اللدم، حتی یصل الیطالبها و یختلها راصدها». (۶). به خدا سوگند، چون کفتار نباشم که به آهنگ به خوابش کنند و فریش دهند و شکارش کنند. گفته‌اند که شکارچیان کفتار برای شکار آن در سردر لانه‌اش سنگ می‌گذارند و دست می‌زنند و صداهایی موزون در می‌آورند و کفتار به گمان اینکه این صداها از حیوانی است که می‌تواند آن را شکار کند و به گمان اینکه آن سنگ شکار مطلوب است، از لانه بیرون می‌آید و شکار می‌شود، (۷) یا به سبب آن صداها به خواب می‌رود و شکار می‌گردد. (۸). امام (ع) در اینجا پیشنهاد تعقیب نکردن «طلحه» و «زبیر» و تاخیر انداختن جنگ با ایشان را با بیان تشبیهی رد می‌کند و مفهوم تشبیه این است که اگر آنان تعقیب نشوند و این امر به تاخیر افتد، موجب آمادگی بیشتر دشمن می‌شود و در این صورت کاری مانند کار کفتار خواهد بود که در تمام مدت حیل شکارچی همچنان آرام بماند و به خواب رود تا شکار شود. (۹). (صفحه ۳۰۳) ۴. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای که اندک پس از جنگ «نهروان» ایراد کرده و در آن یاران خود و مردم کوفه را به علت سستی در دفاع و اظهار بی‌میلی در جهاد با دشمنان سرزنش کرده، (۱۰) فرموده است: «اذا دعوتکم الی جهاد عدوکم دارت اعینکم کانکم من الموت فی غمره و من الذوهول فی سکره یرتج علیکم حواری فتممھون و کان قلوبکم مالوسه فانتم لا تعقلون». (۱۱). هرگاه شما را به جهاد دشمنان می‌خوانم، چشمانتان در کاسه می‌گردد، که گویی به گرداب مرگ اندرید و یا در فراموشی و مستی به سر می‌برید. در پاسخ سخنانم در می‌مانید، حیران و سرگردانید، گویی دیو در دلتان جای گرفته و دیوانه‌اید. نمی‌دانید و از خرد بیگانه‌اید. امام (ع) در این بیان حالت یاران خود و مردم کوفه در گردش چشمان و کاسه‌ها و سرگردانی در کار، به حالت بیهوشی در حین مردن تشبیه کرده است، که در چنین حالی شخص خود را از یاد می‌برد و به دردی که گرفتار آن شده است مشغول می‌گردد و این سخن مانند این فرموده‌ی خدای متعال است: (ینظرون الیک تدور اعینہ کالذی یغشی علیہ من الموت). (۱۲). (و چون خطر فرا رسد آنان را می‌بینی که) مانند کسی که مرگ او را فرا گرفته، چشمانشان در کاسه می‌گردد (و) به سوی تو می‌نگرند. سپس امام (ع) حالت یاران خود و مردم کوفه را به هنگام فراخواندن به جهاد به حال کسی تشبیه کرده که دچار آشفتگی عقلی شده است، بدین معنی که در اجابت کردن دعوت امام (ع) به سرگردانی و تردید گرفتار شده‌اند. (۱۳). ۵. امیرمومنان علی (ع) در ضمن سخنی حال و موقعیت خود را در زمانی که زمام امور را به دست گرفت، (۱۴) چنین بیان فرموده است: «کالجبل لا تحرکه القواصف و لا ترزله

العواصف» (۱۵). همانند کوهی - ایستاده بودم - که تندرش نتواند جنباند و گردبار نتواندش لرزاند. (صفحه ۳۰۴) عبارت «کالجبل» مانند کوه، تشبیهی است روشن برای بیان ثبات و پایداری و استقامت در راه حق، همان طور که تندر و گردبادها و طوفانها نمی توانند کوه را از جای بلرزانند و برکنند، امام (ع) را نیز امیال این و آن و هیاهوی مخالفان در پی مطامع از پیمودن راه درست باز ندارد و پیرو خواسته های ناحق و نفسانی آنان نگردد و خلافت سنت خداوند و شریع الهی کاری انجام ندهد، بلکه همواره بر قانون عدل و موافقت امور با فرمان الهی ثابت و پایدار بماند. (۱۶). ۶. امیرمومنان (ع) در سخنی درباره ی «کوفه» فرموده است: «کافی بک یا کوفه، تمدین مد الادیم العکاظی، تعرکین بالنوازل و ترکیب بالزلزال» (۱۷). ای کوفه، می بینم چون چرم عکاظی (۱۸) گسترده شوی، درهای سختی به رویت گشاده و بار سنگین بلا بر سرت افتاده. امام (ع) گسترده گی ستم ستمگران را که بر کوفه و کوفیان روا می گردد، به چرم عکاظی تشبیه کرده است در حالی که از هر طرف کشیده شود و وجه شبه، شدت ستم و بلا و مصیبت است، چنانکه پوست دباغی محکم نهایت کشش و گسترش را تحمل می کند. آن حضرت واژه ی «عرک» به معنی خوب مالش دادن را به مناسبت همین تشبیه استفاده کرده است و نیز واژه ی «رکوب» از آن رو آورده شده است که بیانگر شقاوت و ستمگری متجاوزان بدانجاست و واژه ی «زلزل» به مشابَهت ستمهایی به کار رفته است که گریبانگیر مردمان می شود و حال ساکنان زمین را مضطرب و هراسناک می سازد. (۱۹). ۷. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه ای در توصیف دنیا آن را چنین تشبیه کرده است: «فلم یبقی منها الا سلمه کسمله الادواء، او جرعه کجرعه المقله، لو تمزوها الصدیان لم ینقع» (۲۰). از آن جز اندکی نماند، چون اندکی آبی که در آوند ماند، یا جرعه ای که تشنه آن را به گلو رساند و تشنگی او را نشانند. امام (ع) در اینجا ناچیزی و اندکی دنیا را همانند مختصر آبی که در ته ظرف باقی مانده (صفحه ۳۰۵) باشد یا جرعه ای که تشنگان در وقت کم آبی میان خود تقسیم کنند - که کسی بدان سیراب نشود و تشنگی او برطرف نگردد - تشبیه کرده است. امام (ع) این امر را به «مقله» تشبیه کرده است و «مقله» ریگ یا سنگی است که وقت کم آبی که جز اندکی آب ندارند، آن را در ظرف آبی نهند و بر آن آب ریزند تا اندازه ی نوشیدن آب برای هر کس مشخص گردد و کسی بیش از آن مقدار آب که سنگ را پوشانده آب ننوشد. (۲۱) وجه شبه در این تشبیه زیبا و شگفت امام (ع) این است که اگر تشنه ای ته مانده ی ظرف آب را بیاشامد سیراب نمی شود و تشنگی او برطرف نمی گردد، یعنی همان طور که تشنه با مختصر آب «مقله» سیراب نمی شود و تشنگی اش برطرف نمی گردد، طالب دنیا و تشنه ی لذتهای آن نیز اگر باقیمانده ی عمر خود را به چشیدن لذتهای آن و بهره گرفتن از خوشیهای آن بگذرانند، تشنگی اش برطرف نمی شود و دردش درمان نمی گردد. پس سزاوار آن است که از دنیا طلبی و شهوت جویی در دنیا دست کشد. (۲۲). ۸. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه ای در سرزنش یاران خود و توبیخ آنان که به یاری حق بر نمی خیزند و از برابر دشمن می گریزند، فرموده است: «کلما اطل علیکم منسر من مناسر اهل الشام اغلق کل رجل منکم بابه و انجحر انجحار الضبه فی حجرها و الضیع فی وجارها» (۲۳). هرگاه دسته ای از سپاهیان شام عنان گشاید و بر سرتان آید به خانه می روید و در به روی خود می بندید و چون سوسمار در سوراخ می خزید و یا چون کفتار در لانه می آرמיד. امام (ع) در این بیان ترس و هراس فراریان از دفاع و جهاد را به خزیدن سوسمار در سوراخ و آرامیدن کفتار در لانه تشبیه کرده است که به هنگام دیدن شکارچی یا آنچه موجب ترس و هراس آنها می شود، فرار را بر قرار ترجیح می دهند و در سوراخ و لانه خویش می خزند. (۲۴). ۹. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه ای چون از آینده خبر می دهد و از تباهی مردم آن دوران و فتنه های آن زمان و پشت کردن ایشان به دین و ایمان سخن می راند، (۲۵). چنین می فرماید: (صفحه ۳۰۶) «ایها لناس، سیاتی علیکم زمان یکفا فیه الاسلام کما یکفا الاناء بما فیه» (۲۶). ای مردم! بزودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن بپردازند، همچون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آنچه در درون دارد تهی سازند. امام (ع) دگرگونی زمانه را به واژگونی ظرف با تمام محتوایش تشبیه کرده است و وجه شبه در این بیان آن است که همان طور که ظرف پس از واژگونی، فایده ی خود را از دست می دهد، اسلام هم پس از آنکه مردم عمل به آن را ترک می کنند از انتفاع خارج می شود و این بیان از نیکوترین تشبیهات

است، که زمان برای اسلام مانند ظرف برای آب است. (۲۷). ۱۰. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای از آینده چنین خبر می‌دهد: «و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا» (۲۸) و اسلام پوستین باژگونه پوشد و کس سخن حق نپوشد. این بیان زیباترین و نیکوترین و شیواترین تشبیه است. «مشبه به» پوشیدن پوستین و «وجه شبه» وارونه بودن آن است. منظور آن است که هدف اسلام اصلاح و تهذیب باطن است تا در نتیجه قلب از اسلام بهره گیرد و فواید ایمان در آن جلوه یابد، اما منافقان این هدف را دگرگون می‌کنند و بدون اینکه اسلام را در قلب خود جای دهند، آن را فقط بر زبان جاری می‌نمایند که این اسلام چون پوستینی وارونه پوشیده شده باشد گرمی ندارد و منافقان با اسلام چنین کنند. (۲۹). ۱۱. امیرمومنان (ع) در سخنی که مردم را به سبب پریشانی دلها و خفتگی عقلها نکوهش کرده، فرموده است: «اظارکم علی الحق و انتم تنفرون عنه نفور المعزی من وعوه الاسد» (۳۰). شما را بمهربانی به سوی حق می‌کشانم و شما از حق می‌رمید همچون بزغالگان از بانگ شیران غران. امام (ع) رمیدن مردمان را از حق به رمیدن بزغالگان از بانگ شیر غران تشبیه کرده است و این تشبیه به سبب شدت رمندگی آنان از حق بوده است. (۳۱). (صفحه ۳۰۷) ۱۲. امیرمومنان (ع) در حکمتی نورانی فرموده است: «کن فی الفتنه کابن اللبون، لا- ظهر فیرکب و لا- ضرع فیحلب» (۳۲). هنگام فتنه چون شتر دوساله باش، نه پستی تا سوارش شوند و نه پستانی تا شیرش دوشند- چنان زی که در تو طمع نبندد. امام (ع) در اینجا به یاران خود سفارش می‌کند که در هنگام فتنه و آشوب مانند شتر دوساله باشند و با عبار «لا ظهر...» به وجه شبه اشاره کرده است و آن اینکه در زمان فتنه هیچ امکانی برای سوء استفاده نداشته باشند و در چنین اوضاعی گمنام و ناتوان و کم ثروت باشند تا برای کمک به ستمگران و فتنه گران به جان و مال شایستگی نداشته باشند و بیدادگران نتوانند از ایشان در جهت مقاصدشان بهره گیرند. (۳۳). ۱۳. امیرمومنان علی (ع) در پی جنازه‌ای می‌رفت، شنید مردی می‌خندد، پس فرمود: «کان الموت فیها علی غیرنا کتب و کان الحق فیها علی غیرنا وجب و کان الذی نری من الاموات سفر عما قلیل الینا راجعون! نبوئهم اجدائهم ناکل تراثهم، کانا مخلدون بعدهم! ثم قد نسینا کل واعظ و واعظه و رمینا بکل فادح و جائحه!» (۳۴). گویا مرگ را در دنیا بر جز ما نوشته‌اند و گویا حق را در آن برعهده‌ی جز ما هشته‌اند و گویی آنچه از مردگان می‌بینم مسافرانند که بزودی نزد ما بازمی‌آیند و آنان را در گورهایشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم، پنداری ما از پس آنان جاودان به سر می‌بریم. سپس پند هر پند دهنده را فراموش می‌کنیم و نشانه‌ی قهر بلا و آفت می‌شویم. امام (ع) در اینجا سه تشبیه آورده است: الف. تشبه مرگ به چیزی که برای دیگران مقرر شده است. ب. تشبیه حقی که بر انسان واجب است به حقی که فقط بر دیگران واجب است نه بر او. ج. تشبیه مردگانی که انسان به چشم خود می‌بیند به مسافرانی که بزودی بازمی‌آیند. (صفحه ۳۰۸) و وجه شبه در هر سه مورد کم اهمیت دادن به مرگ و بی‌اعتنایی به ادای حق واجب است که خداوند بر مردمان مقرر داشته و عبرت نگرفتن ایشان است از کسانی که می‌میرند. (۳۵). ۱۴. امام (ع) در دعا هنگام باران خواستن با بیانی رسا و شیوا و شکفت‌انگیز فرموده است: «الله اسقنا ذلل السحاب دون صعابها» (۳۶). خدایا ما را سیراب ساز به ابرهای رام به فرمان، نه ابرهای سرکش و خروشان. شریف رضی در ذیل این بیان امام (ع) آورد است که این سخن از سخنان فصیح و عجیب است، زیرا آن حضرت ابرهای با رعد برق همراه با باده‌ها و آذرخشها را به شتران سرسخت تشبیه کرده است که بار از پشت بیفکنند و در سواری دادن سرکشی کنند و ابرهای تهی از رعد و برق ترسناک را به شتران رام تشبیه کرده است که شیرشان را به آرامی می‌دوشند و به آسانی بر پشتشان نشینند. (۳۷). **** (۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۴. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵. (۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۷۸. (۵) قطب الدین ابوالحسن سعید بن هبه الله بن الحسن الراوندی (القطب الراوندی) منهاج البراءه فی شرح نهج البلاغه، تحقیق عبداللطیف الکوهمردی، الطبعه الاولی، مکتبه المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، ص ۱۴۸. (۶) نهج البلاغه، کلام ۶. (۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۱. (۸) شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، ص ۹۴. (۹) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۱. (۱۰) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، صص ۱۹۳ - ۱۹۲. (۱۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۴. (۱۲) قرآن، احزاب ۱۹. (۱۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۷۹. (۱۴) پرتوی از

نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۴۰. (۱۵) نهج البلاغه، کلام ۳۷. (۱۶) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۹۵. (۱۷) نهج البلاغه، کلام ۴۷. (۱۸) «عکاظ» بازاری بوده است در حدود «مکه» که عرب جاهلی هر سال به مدت یک ماه در آنجا گرد می آمدند و بر یکدیگر فخر می فروختند و شاعران جاهلی به ارائه اشعار خود و بیان فضائل خویش می پرداختند و داد و ستد می کردند و سپس پراکنده می شدند. از جمله کالاهایی که در آن بازار عرضه می شد «چرم عکاظی» بود که در آنجا به فروش می رسید. ر. ک: ابوالحسن محمد بن الحسین البیهقی المعروف به قطب الدین الکیذری، حقائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، تحقیق عزیزالله العطاردي، الطبعه الاولى، دهلی ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۳۴۰، معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۴۲. (۱۹) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۲۴. (۲۰) نهج البلاغه، خطبه ۵۲. (۲۱) علی بن ناصر السرخسی، اعلام نهج البلاغه، ضبط و نصه و حقق متنه عزیزالله العطاردي، الطبعه الاولى، مؤسسه الطباعة و النشر الثقافه و الارشاد الاسلامی، نشر عطاردي، ۱۴۱۵ ق. ص ۷۳. (۲۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۴۰. (۲۳) نهج البلاغه، کلام ۶۹. (۲۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۸۹. (۲۵) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲۰ و ۳. (۲۶) نهج البلاغه خطبه ۱۰۳. (۲۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲۰ و ۳. (۲۸) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸. (۲۹) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۹. (۳۰) نهج البلاغه، کلام ۱۳۱. (۳۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۴۹. (۳۲) نهج البلاغه، حکمت ۱. (۳۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۲۳۸. (۳۴) نهج البلاغه، حکمت ۱۲۲. (۳۵) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳۰۷ و ۵. (۳۶) نهج البلاغه، حکمت ۴۷۲. (۳۷) نهج البلاغه، حکمت ۴۷۲.

استعاره

اشاره

«استعاره» در لغت به معنی عاریت گرفتن و به عاریت خواستن است، (۱) و در اصطلاح علم بیان به کرا گرفتن لفظی است در غیر معنای اصلی خود به علاقه‌ی مشابَهت، یعنی واژه‌ای در هنگام وضع لغت معنایی شناخته شده داشته باشد و شواهدی دلالت کند که به هنگام وضع بدان معنی اطلاق می شده است، سپس این واژه ر در غیر آن معنی اصلی به کار گیرند و معنی را به آن لفظ منتقل نمایند و در واقع عاریت گیرند. (۲) به بیان «لابوهلال عسکری» استعاره منتقل کردن عبارتی است از موضع استعمالش در اصل لغت به منظوری خاص به معنایی دیگر و آن منظور یا برای شرح معنی و روشن نمودن آن است یا برای تاکید و مبالغه و یا برای اشاره کردن به آن با لفظی اندک یا نیکو ساختن عبارتی که در آن قرار می گیرد و تمام این ویژگیها در استعاره یافت می شود. (۳) مثلاً در جمله‌ی «رایت اسدا یرمی» واژه‌ی «اسد» یعنی شیر که برای حیوانی عظیم الجثه و قوی وضع شده است به خاطر مشابَهتی که شخص شجاع در صفت شجاعت با شیر دارد برای وضع استعمال شده است. بنابراین استعاره مبتنی بر تشبیه است که از ارکان آن فقط «مشبه به» (صفحه ۳۰۹) را ذکر کنند و باقی را حذف نمایند و در واقع مثال یاد شده چنین بوده است: «رایت رجلاً شجاعاً کالاسد یرمی» که «مشبه» و ادات تشبیه و «وجه شبه» را حذف کرده اند و «اسد» را باقی گذاشته اند و آن را قرینه «یرمی» آورده اند تا دلالت کند بر اینکه مراد از «اسد»، «رجل شجاع بوده است». (۴). **** (۱) فرهنگ معین، ج ۱، ص ۲۵۱. (۲) اسرار البلاغه، ص ۴۴. (۳) کتاب الصناعتین، ص ۲۶۸. (۴) النوار الربیع، ج ۱، ص ۳۴۳، در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، ص ۲۱.

نمونه‌هایی از استعاره در کلام امیر

۱. از جمله زیباترین و لطیف ترین استعاره‌ها عبارتی است که امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای شگفت ایراد کرده است، آنجا که می فرماید: «فطر الخلائق بقدرته و نشر الرياح برحمته». (۱). به قدرتش مخلوقات را بیافرید و به رحمتش بادها را بپراکند. مراد از

اینکه مخلوقات را به قدرتش بیافزید، نسبت دادن مخلوقات به قدرت خداوند است و چون واژه‌ی «فطر» در حقیقت به معنای شکافته شدن اجسام است، نسبت دادن «فطر» به خلق در اینجا از باب استعاره است. (۲). ۲. امام (ع) در تبیین جایگاه اوصیای پیامبر (ص) و پیشوایان حق فرموده است: «هم موضع سره و لجا امره و عیبه علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام انحاء ظهره و اذهب رتعاد فرائضه». (۳). آل محمد (ص) امینان اسرار خداوند و پناهگاه فرامین او و معدن علم او و مرجع حکمت او و خزائن کتابهای او و قله‌های رفیع دین اویند. قامت خمیده‌ی دین به پایمردی آنان راستی گرفت و لرزش اندامهایش به نیروی ایشان آرامش یافت. در اینجا واژه‌ی «عیبه» استعاره است برای نفوس شریف امامان و وجه شبه نیز روشن است، زیرا «عیبه» در لغت به معنی «صندوق» است و همان طور که شان «عیبه» حفظ و نگهداری «ودیع» از نابودی و آلودگی است، اذهان و اندیشه‌های امامان نیز حافظ و نگهبان دانش و معارف ربانی از نابودی و الوده شدن آن به وسیله‌ی اذهان و اندیشه‌های ناشایستگان است. بنابراین استعاره آوردن «عیبه» برای اذهان و اندیشه‌های امامان، استعاره‌ای بس نیکو و زیباست. همچنین استعاره آوردن «کهوف» شبیه استعاره آوردن (صفحه ۳۱۰) «عیبه» است و مراد از اینکه پیشوایان حق، قله‌های رفیع دین خداوندند این است که مردمان از وسوسه‌ی شیاطین و تبدیل و تحریف دین به آنان پناه می‌برند. همان طور که برای رستن از خطرات به کوه و قله‌های بلند پناه می‌برند و این عبارت نیز استعاره‌ای زیبا و نیکو در شان خاندان پیامبر (ص) است. (۴). ۳. امیرمومنان (ع) در وصف دشمنان خاندان پیامبر (ص) استعاره‌ای شگفت بیان کرده و فرموده است: «زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور». (۵). تخم گناه کشتند و آب فریب به پای آن هشتند و هلاکت و فلاکت دروی دند. در اینجا استعاره‌ای زیبا و لطیف به کار آمده است، زیرا «فجور» عبارت است از خروج از ملکه‌ی پاکدامنی و پارسایی و فراتر رفتن از مرزهای پارسایی و «زرع» عبارت است از افشاندن دانه در زمین و امام (ع) لفظ «زرع» را برای افشاندن بذر «فجور» در زمین دلها استعاره آورده است. همچنین لفظ «سقی» را که ویژگی خاص ب است برای ادامه‌ی فریب استعاره آورده است، زیرا هرگاه تخم گناه در دلها کشته شود در ادامه با آب غفلت و فریب آبیاری می‌گردد و نتیجه‌ی نهایی چنین کشتی هلاکت و فلاکت است و ناگزیر نتیجه‌ی «فجور» با نتیجه‌ی زراعت شباهت یافته است و امام (ع) لفظ «حصاد» را که نتیجه‌ی نهایی زراعت است برای هلاکت و فلاکت آنان استعاره آورده و آنان را درو کردن هلاکت و فلاکت نسبت داده است. (۶). ۴. امیرمومنان (ع) درباره جایگاه رفیع و موقعیت بی‌بدیل خود فرموده است: «ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر». (۷). چشمه‌های فضایل و معارف، سرشار و سیل آسا، از دامنه‌ی کوه وجود من فرومی‌ریزد و پرنده (همتهای بلند) به قله‌ی شامخ من نرسد. امام (ع) در اینجا دو استعاره به کار برده است، یکی سرازیر شدن سیل فضایل و معارف دامنه‌ی کوه وجود خود که سیل از دامنه‌ی کوهها و جایگاههای بلند جاری می‌شود (۸) و دیگر دست نیافتن پرندگان تیز پرواز به قله‌ی شامخ وجود او و این استعاره‌ای ملیح است. (۹). (صفحه ۳۱۱) ۵. امیرمومنان (ع) درباره‌ی حوادث پس از پیامبر (ص) و صبر پیشه کردن خود فرموده است: «و طقفت ارثی بین ان اصول بید جذاء، او اصبر علی طخیه عیاء». (۱۰). پس از آن که میان دو کار بسی اندیشیدم که با دست بریده (و یاران دست بسته) برای مطالبه‌ی حق حمله آرم، یا بر آن تاریکی کوری افزا شکیبایی ورزم. امام (ع) در اینجا صفت «جذا» را که به معنای بریده یا شکسته است برای بیان بی‌یاوری خود استعاره آورده است و وجه شبه در این استعاره این است که دست بریده یا دست شکسته قدرت گرفتن و تسلط بر چیزی ندارند و یاوری نداشتن به منزله‌ی دست بریده یا شکسته است و این استعاره‌ای است بس نیکو و زیبا. (۱۱). ۶. امیرمومنان (ع) در رد پیشنهاد فتنه‌گرانه‌ی «ابوسفیان» برای بیعت با آن حضرت (پس از رحلت پیامبر (ص) و ماجرای سقیفه) و کشاندن جامعه به درگیری و تباهی، فرمود: «ایها الناس، شقوا امواج الفتن بسفن النجاه». (۱۲). مردم! از گردابهای بلا- با کشتی‌های نجات برون شوید. امام (ع) در این سخن فتنه را به دریای خروشان تشبیه کرده و از این رو لفظ امواج را برای آن استعاره آورده است و این بیان را به عنوان کنایه از به پا خاستن فتنه گفته است و وجه شبه روشن است، زیرا همان طور که دریا به هنگام خروش فروروندگان در خود را غرق می‌سازد، امواج فتنه‌های نیز به هنگام هجوم روندگان در خود را به کام هلاکت فرو

می‌کشد. و کشتی نجات نیز استعاره‌ای است برای هر وسیله‌ی نجات بخش از هجوم فتنه‌ها. (۱۳). به تعبیر «ابن ابی‌الحدید معتزلی» این سخن امام (ع) از نیکوترین و بهترین استعاره‌هاست. (۱۴). ۷. امیرمومنان (ع) در سخنی درباره‌ی آنان که شیطان را ملاک امر خود می‌گیرند، فرموده است: (صفحه ۳۱۲) «و اتخذهم له اشراک». (۱۵). شیطان از آنان دامها بافت. امام (ع) در این بیان واژه‌ی «اشراک» - جمع «شرک» یعنی دام صید - را برای پیروان شیطان استعاره آورده است و این استعاره‌ای بس نیکو و زیباست، زیرا فایده‌ی دام شکاری است که شکارچی قصد شکار آن را کرده است و گروهی که امام (ع) نکوهششان می‌کند، چون خود را تحت تسلط شیطان قرار داده‌اند و شیطان در اندیشه‌ی آنان نفوذ کرده و در ایشان تصرف نموده است و آنان به فرمانهای او عمل می‌کنند، وسیله‌ای شده‌اند در خدمت شیطان تا توسط آنان دیگر مردمان را به مخالفت حق و مقابله با امام وقت و خلیفه‌ی خداوند در زمین وادارد. پس آنان به دامی شباهت دارند که شیطان به وسیله‌ی اموال و زبان ایشان مردم را فریب می‌دهد و به باطل می‌کشانند. (۱۶).

۸. امام (ع) در ادامه‌ی همین بیان فرموده است: «فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجوهم». (۱۷). شیطان در سینه‌هایشان جای گرفت و در کنارشان پرورش یافت. در اینجا واژه‌های «بیض» یعنی تخم نهادن و «افراخ» یعنی جوجه گذاشتن در معنایی استعاری به کار گرفته شده است و وجه شبه آن است که پرندۀ هرگاه آشیانه‌ای مناسب بیابد در آن تخم می‌نهد و جوجه می‌گذارد. شیطان نیز به همین صورت هرگاه سینه‌های مردمان را جایگاه مناسبی برای خود بیابد در آن سینه‌ها جای می‌گیرد و در کنارشان پرورش می‌یابد و تنگاتنگ آنان می‌شود و همراه یکدیگر می‌شوند. (۱۸). ۹. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای به مناسبت جنگ جمل و در پاسخ سخنانی که فتنه‌گران جمل بیان کرده و هیاهو به پا ساخته بودند، (۱۹) فرموده است: «وقد اعدوا و ابرقوا و مع هذین الامرین الفضل». (۲۰). چون برق درخشیدند و چون تندر خروشیدند با این همه کاری نکردند واپس خزیدند. امام (ع) واژه‌های «ارعاد» و «ابراق» را برای تهدید و ترساندن از جن از جانب طلحه و زبیر، استعاره آورده است و وجه استعاره در این بیان آن است که تهدید و ترساندن از (صفحه ۳۱۳) امور ناراحت کننده و پریشان کننده است، همان‌طور که رعد و برق اسباب ناراحتی و پریشانی انسان است. (۲۱). ۱۰. امیرمومنان (ع) در شان جهاد و جایگاه رفیع آن در استعاره‌ای زیبا و نیکو فرموده است: «و هو لباس التقوی و درع الله الحصینه و جنته الوثیقه». (۲۲). جهاد جامه‌ی تقواست که بر تن آنان پوشیده شده است و زره استوار الهی است که آسیب نبیند و سپر محکم اوست که تیر در آن ننشیند. امام (ع) واژه‌های «لباس» (جامه)، «درع» (زره) و «جنته» (سپر) را برای جهاد به عنوان استعاره آورده است و وجه مشابهت جهاد به اوصاف یادشده این است که همان‌طور که انسان با پوشیدن لباس، خود را از رنج گرما و سرما حفظ می‌کند، با جهاد است که انسان از شر دشمنان و یا عذاب آخرت حفظ می‌شود و نیز با زره و سپر است که انسان خود را در برابر آسیبهای دشمن حفظ می‌کند. (۲۳). ۱۱. امیرمومنان (ع) در سخنی راهنما فرموده است: «فکونوا منابئ الاخره و لا تکنوا من ابناء الدنیا، فان کل ولد سیلحق بامه یوم القیامه». (۲۴). از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنی نباشید، که روز رستاخیز هر فرزند به مادر خود پیوندد. این جملات از لطایف سخنان امام (ع) است که آن حضرت واژه‌ی «ابناء» را برای مردمان و نیز «ام» را برای دنیا و آخرت استعاره آورده است و مناسبت استعاره این است که شان فرزند تمایل و گرایش به والدین است، خواه این تمایل و گرایش غریزی باشد و خواه از سر تصر منفعت و گروهی از مردم خواهان دنیا و گروهی خواهان آخرتند و هر گروه به مراد و مقصود خود میل می‌کند: فرزندان دنیا به دنیا و لذات آن و فرزندان آخرت به آخرت و سعادت آن. امام (ع) در این سخن مردم را به کناره‌گیری از دنیا و گرایش به آخرت فرامی‌خواند و یادآور می‌شود که در روز رستاخیز هر فرزند به مادر خود و آنچه مقصودش بوده است می‌پیوندد. (۲۵). (صفحه ۳۱۴) ۱۲. امیرمومنان (ع) هنگام پیکار صفین پس از آنکه سپاه شام راه آب فرات را در اختیار گرفتند و اب را از سپاه عراق منع کردند، (۲۶). خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود: «قد استطعموكم القتال». (۲۷). آنان کارزار با شما را طلب می‌کنند. امام (ع) واژه‌ی «استطعم» یعنی طعام طلبیدن را به منظور آماده کردن و تهییج سپاهیان خود برای جنگ استعاره آورده است. (۲۸). ۱۳. امیرمومنان (ع) در سفارشی نورانی به فرزند خود حسن (ع) در ضمن نامه‌ی تربیتی خود

به وی چنین فرموده است: «و اعلم یا بنی ان من كانت مطيته الليل و النهار، فانه يسار به و ان كان واقفا و يقطع المسافه و ان كان مقيما و ادعا» (۲۹). بدان پسرکم، کسی که مرکب سواری اش روز و شب است، او را می‌برند، هر چند به ظاهر ایستاده باشد و راه را بپیماید، هر چند که بر جای بود و راحت نماید. امام (ع) در این سخن شگفت، واژه‌ی «مطیه» (مرکب سواری) را برای روز و شب استعاره آورده است، با این عنایت که روز و شب اجزای اعتباری زمانند و یکدیگر می‌آیند و با پایان یافتن این اجزاء، زمان برای انسان پایان می‌یابد و شخص بر حسب آن اجزاء به جایگاههایی منتقل می‌شود که مدتش برای وی مشخص شده است تا این مرحله از حیات پایان یرد و فر آخرت آغاز شود، همان گونه که انسان در این جهان نازلی را طی می‌کند تا سفرش پایان پذیرد و به سرمنزله رسد. همچنین آن حضرت، واژه‌ی «المسافه» را استعاره گرفته است برای مدتی معین که انسان در این جهان زندگی می‌کند، با این عنایت که گذشت زمان نسبت به انسان گذشتنی اعتباری است و هر چند که انسان به حسب ظاهر و به نحو متعارف ایستاده باشد، فاصله‌ی خود را تا لحظه‌ی اجل و سر رسید معین - با وجود آنکه در امن و راحت و در حالت آرامش حسی باشد - طی می‌کند. (۳۰). ۱۴. امیرمومنان (ع) در حکمتی نورانی و شگفت فرموده است: (صفحه ۳۱۵) «العين و كاء السه» (۳۱). چشم به مثابه‌ی سربند نشستگاه است. شریف رضی در ذیل این سخن گوید این از استعاره‌های شگفت است. گویی نشستگاه به ظرفی تشبیه کرده که چشم، سربند آن ظرف است و چون سربند باز شود، هر چه در ظرف است بریزد. (۳۲). امام (ع) واژه‌ی «و کاء» را که به معنی بند مشک است برای چشم استعاره آورده است و در واقع چون چشمها به خواب روند بند رها شود و اختیار از انسان برود. (۳۳).

**** (۱) نهج البلاغه خطبه‌ی ۱. (۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۱۶. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲. (۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، صص ۲۴۶-۲۴۵. (۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲. (۶) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۹، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، صص ۲۴۷-۲۴۶. (۷) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۸) در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، ص ۲۳. (۹) معارج نهج البلاغه، ص ۸۱. (۱۰) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۱۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۵. (۱۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵. (۱۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۷۷. (۱۴) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۱۵. (۱۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷. (۱۶) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۲. (۱۷) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷. (۱۸) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۲. (۱۹) الجمل، ص ۳۳۱. (۲۰) نهج البلاغه، کلام ۹. (۲۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۸۴. (۲۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷. (۲۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۳۴. (۲۴) نهج البلاغه خطبه‌ی ۴۲. (۲۵) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، صص ۱۰۹-۱۰۸. (۲۶) واقعه صفین، ص ۱۶۰. (۲۷) نهج البلاغه، خطبه ۵۱. (۲۸) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۳۵. (۲۹) نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱. (۳۰) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۴. (۳۱) نهج البلاغه، حکمت ۴۶۶. (۳۲) همان. (۳۳) ن. ک: شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۵، ص ۴۶۲.

کنایه

اشاره

«کنایه» در لغت به معنی ترک تصریح و پوشیده سخن گفتن است چنانکه معنی آن صریح نباشد، (۱) و در اصطلاح علم بیان این است که چیزی را با لفظی غیر صریح و مبهم بیان کنند، (۲) یعنی لفظی را استعمال کنند و به جای معنی اصلی یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند، (۳) و به عبارتی ذکر ملزوم و اراده‌ی لازم، یا ذکر لازم و اراده‌ی ملزوم کنند، مانند «طویل النجاد» که در اصل به معنی کسی است که حمایل و بند شمشیرش بلند است، اما آن را کنایه گرفته‌اند از بلندی قد و قامت و از این لفظ طول قامت را که لازم معنی اصلی یعنی بلندی حمایل و بند شمشیر است اراده کرده‌اند، (۴) و گفته‌اند که کنایه (نیکو) از هر تصریحی رساتر و شیوا

تر است. (۵). ***** (۱) فرهنگ معین، ج ۳، ص ۳۰۸۳. (۲) کتاب الصنائع، ص ۳۶۸. (۳) فرهنگ معین، ج ۳، ص ۳۰۸۳. (۴) لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۹، در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، ص ۵۳. (۵) عبدالقاهر الجرجانی، دلائل الاعجاز، قراه و علق علیه محمود محمد شاکر، الطبعة الثانية، مکتبه الخانجی، القاهرة، ۱۴۱۰ ق. ص ۷۱.

نمونه‌هایی از کنایه در کلام امیر

۱. از جمله زیباترین و لطیف‌ترین کنایه‌ها عبارت آغازین خطبه‌ای است که امیرمومنان علی (ع) در «رحبه کوفه» ایراد کرده و در آن دقایقی جوش سینه و درد دل خود را چون آتشفشانی بیرون ریخته و فرموده است: (۱). «اما والله لقد تمصصها فلان». (۲). آری به خدا سوگند، فلان خلافت را، بدون اینکه اندامش برای آن متناسب باشد، در بر کرد. مقصود از کلمه‌ی «فلان» در سخن امام (ع) «ابوبکر» است، چنانکه در برخی نسخه‌های (صفحه ۳۱۶) نهج البلاغه بدان تصریح شده است و آنحضرت واژه‌ی «قمیص» (پیراهن) را در باب «تفعل» به صورت «تمصص» کنایه از در بر کردن جامه‌ی خلافت، بدون آنکه اندامش متناسب آن باشد، استعمال کرده است. (۳). ۲. امیرمومنان (ع) در همین خطبه درباره‌ی شان و جایگاه خود فرموده است: «و لا یرقی الی الطیر». (۴). پس دامن از خلافت درچیدم. این سخن کنایه است از دورماندن از خلافت و رها کردن آن و طلب نکردنش. (۵). ۴. امام مستحقان محروم، علی (ع) در همین خطبه درباره‌ی صبر و استقامت خوی فرموده است: «فصبرت و فی العین قذی و فی الحق شجا». (۶). پس صبر پیشه کردم، صبر کسی که در چشمش خاری خلیده و در گلویش استخوانی جای گرفته است. هر دو جمله‌ی امام (ع) کنایه از شدت غمو اندوهی است که به سبب ربوده شدن حق از جایگاه اصلی‌اش درون امام فراهم شده است که آن حضرت خود را (به سبب ویژگی‌هایش) شایسته خلافت می‌دانست و معتقد بود که به دست دیگران دین به انحراف می‌گراید. (۷). ۵. امیرمومنان (ع) در خطبه‌ای پس از ماجرای سقیفه از اوضاع اجتماعی و روحیه‌ی عرب شکوه کرد و فرمود: «هنوز روحیه‌ی عرب با اسلام نضج نگرفته است و عقولشان در اسلام رسیده نگشته، حکومت من، حکومت بهره‌برداری از عقول و افکار و فضایل است (صفحه ۳۱۷) و هنوز زمان آن نرسیده، حال اگر اقدامی برای مطالبه‌ی حق کنم زحمات گذشته مثمر نخواهد شد. گرفتاری من با این مردم کمتر از پیشامد خلافت نیست، مردمی بدخو و بهانه جو که اگر دم زخم گویند چه بر ملک آرد! و اگر دم در کشم گویند از مرگ می‌هراسد، آیا من و ترس از مرگ؟» (۸) آنگاه فرمود: «هیئات، بعد اللتیا و التی و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بشدی امه!». (۹). این گمان چه خطاست و از من دور است، بعد از آن نشیب و فراز (میدانهای مرگبار آن جنگهای خونین) به خدا سوگند پسر ابوطالب به مرگ مانوس‌تر است از طفل به پستان مادر! در واژه‌ی «اللتیا» و «التی» کنایه از سختیها و مصیبت‌های بزرگ و کوچک است. اصل این ضرب المثل آن است که مردی با زنی کوتاه قامت و کم سن و تندخو و بد اخلاق ازدواج کرد و از دست او رنج و مرارت بسیار دید، ناگزیر او را طلاق داد و با زنی بلند قامت ازدواج و از قضا تندخویی و بد اخلاقی این زن به مراتب بیشتر و آزار دهنده‌تر از زن قبلی بود و آن مرد از ناحیه‌ی این زن رنج و مرارتی بیشتر تحمل کرد. بناچار او را نیز طلاق داد و پس از آن گفت: «بعد اللتیا و التی لا اتزوج ابدا» پس از آن زن کوتاه قامت و این زن بلند قامت هرگز با کسی ازدواج نخواهم کرد. (۱۰) این سخن بعدها به صورت ضرب المثل برای بیان گرفتاریها و سختیهای کوچک و بزرگ در آمد. منظور امام (ع) از این کنایه این است که پس از آن همه سختی و گرفتاری کوچک و بزرگ مرا به ترس از مرگ متهم می‌کنند و این گمان تا چه اندازه خطا و چقدر از من دور است. (۱۱). ۶. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای که در روز جنگ نهروان ایراد کرده و در آن نهروانیان را از اقدام بدون بینه و برهان و عمل کور بیم داده، (۱۲). فرموده است: «قد طوحت بکم الدار». (۱۳). دنیا شما را به دام خود گرفتار کرده و برای هلاکت بدین سرزمیتان کشانده است. (صفحه ۳۱۸) در اینجا واژه‌ی «دار» کنایه از دنیاست و مراد حضرت آن است که گرایش آنان به دنیا سبب هلاکت و نابودی ایشان است. یعنی آنان از هواهای باطل نفسانی خود پیروی کرده و دچار سرگستگی

شده و از رحمت خدا دور گشته و از اطاعت خدا بیرون رفته و به هلاکت افتاده‌اند. (۱۴). ۷. امیرمومنان (ع) در ضمن سخنی درباره شناساندن این جهان و آن جهان، (۱۵). «وان اليوم عمل و لاحسابو غذا حساب و لا عمل». (۱۶). بدانید که بی گمان امروز فقط روز عمل است نه حساب و فردا روز حساب است نه عمل. امام (ع) واژه‌ی «اليوم» (امروز) را کنایه از مدت عمر و حیات و واژه‌ی «غدا» (فردا) را کنایه از عالم پس از مرگ آورده است. (۱۷). ۸. پیشوای عدالت خواهان، علی (ع) در سخنی درباره‌ی خوارج پیش از جنگ، زمانی که به آن حضرت گفته شد که آنان از پل نهروان عبور کرده‌اند، (۱۸). فرمود: «مصارعهم دون النطفه». (۱۹). کشتارگاه آنان این سوی آب است. شریف رضی در ذیل این سخن گوید که مقصود از «نطفه» آب رودخانه (نهروان) است و این فصیح‌ترین کنایه از آب است، هر چند آب بسیار باشد. (۲۰). ۹. پیشوای موحدان، علی (ع) در بخشی از خطبه‌ی «غراء» آنجا که ویژگیهای صراط و خطرات آن را بیان می‌کند و به پروا پیشگی سفارش می‌نماید، می‌فرماید: «واعلموا ان مجاز کم علی الصراط و مزالق دحضه و اهاویل زللہ و تارات احواله». همان، خطبه‌ی ۹. ۸۳ بدانید که گذر شما بر صراط است که جایگاههای لغزیدن است و بیمهای این لغزش را داشتن و پیاپی ترسیدن. «مزالق الصراط» کنایه از جایهایی است که انسان در معرض انحراف و کژی از اعتدال، (صفحه ۳۱۹) یعنی طرف افراط، یا تفریط، که سخت نکوهش شده است، قرار می‌گیرند و این جایها عبارت است از شهوات و خواهشهای نفسانی و لغزشگاههای هولناکی که لازمه‌ی عبور از آنها کشیده شدن به افراط و تفریط و در نتیجه رو به رو شدن با کیفرهای سخت اخروی است. ۱۰. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای که درباره‌ی رویدادهای دشوار آینده ایراد کرده، فرموده است: «فتن قطع الليل المظلم، لا- تقوم لها قائمه ولا- ترد لها رايه. تاتيكم مزمومه مرحوله: يحفرها قائدها و يجهدها راکبها... و سيبتلى اهلك بالموت الاحمر و الجوع الاغبر!» (۲۱). فتنه‌هایی چون تاریکی شب، نه نیرویی تواند با آن بستیزد و نه شکست خورد و بگریزد. چون شتر مهار کرده و پالان نهاده، به شما روی آرد و کشنده‌ی آن وی را به شتافتن وادارد و سوارش آن را براند تا آنجا که توان دارد... و بزودی ساکنانت به مرگ سرخ گرفتار آیند و گرسنگی شان از پای در آورد. در اینجا «مزمومه» (شتر مهار کرده) و «مرحوله» (شتر پایان نهاده) کنایه از فراهم شدن کامل فتنه و آشوب و کمال آمادگی و آراستگی فتنه است، چنانکه شتر مهار کرده و پالان نهاده آماده‌ی سواری است و «حفر» و «جهد» کنایه از شتاب آنان در به راه انداختن فتنه است. و «الموت الاحمر» (مرگ سرخ) کنایه از شدت و سختی مرگ است، یعنی مردم این شهر (بصره) به کشتاری سخت و شدید گرفتار می‌شوند، که شدیدترین و سخت‌ترین مرگها آن است که با ریختن خون انسان صورت پذیرد. (۲۲). ۱۱. امام (ع) در ضمن خطبه‌ای که مردمان را به پارسایی و دوری از تباهی و آلودگی سفارش کرده، درباره‌ی دشمن‌ترین مردمان نزد خدا فرموده است: «سائرا بغیر دلیل». (۲۳). بی راهنما گام برمی‌دارد و راه می‌پیماید. در اینجا «دلیل» کنایه است از پیشوایان هدایت و راهنمایان به خدا و البته کتاب و سنت (صفحه ۳۲۰) نیز از جمله این راهنمایانند و بی گمان هر کس در راه خدا و سلوک با بندگان او، بی راهنما و دلیل سیر کند، در زمره‌ی تباه شدگان و هلاکت یافتگان است. (۲۴). ۱۲. امیرمومنان (ع) در ضمن خطبه‌ای که به توصیف منافقان پرداخته و از آنان پرهیز داده، درباره‌ی مقابله عرب با پیامبر (ص) در آغاز اسلام، فرموده است: «و خلعت اليه العرب اعنتها، وضربت الي محاربتة بطون رواحلها». (۲۵) و عرب به رشته‌ی طاعت او گردن نهاد و از هر سو برای جنگ با وی به راه افتاد. این دو جمله کنایه از شدت شتاب عرب در جنگ با پیامبر (ص) است، زیرا هنگامی که لجام اسب یا شتر رها شود: «خلعت اليه العرب اعنتها» از هر وقت دیگر تیز پا تر می‌شود و نیز زمانی که زیر شکم اسب یا شتر بکوبند: «ضربت الي محاربتة بطون رواحلها» از هر وقت ویدرگ تندتر می‌شود و مراد آن است که عرب با تمام قوا و از هر سو با شتاب تمام برای جنگ با پیامبر (ص) حرکت کرد. (۲۶). ۱۳. امیر بیان، علی (ع) در سخنین سرشار از زیباییهای کلامی و مایه‌ی شگفتی فرموده است: «فجعلت اتباع ماخذ رسول الله- صلى الله عليه و آله- فاذا ذكره، حتى انتهيت الى العرج». (۲۷). در پی رسول خدا (ص) افتادم و پا بر جای پای او نهادم و هر جا خبر او پرسیدم تا به «عرج» (۲۸) رسیدم. شریف رضی در ذیل این سخن امام (ع) گوید که عبارت «فاذا ذكره» (به یاد او گام نهادم) از گفته‌هایی است که در

نهایت ایجاز ادا شده است و مراد حضرت این است که از هنگام بیرون شدنم از «مکه» تا به «عرج از پیامبر (ص) خبر می گرفتم و خبرهای او به من داده می شد و علی (ع) این مطلب را با چنین کنایه‌ی شگفتی بیان کرده است. (۲۹). ۱۴. پیشوای موحدان، علی (ع) در سخنی که یاران خود را به جهاد تشویق کرده، فرموده است: (صفحه ۳۲۱) «فشدوا عقد المآزر و اطووا فضول الاخواصر و لا تجتمع عزیمه و ولیمه». (۳۰). پس میان را استوار ببندید و زیادت دامن را برای کار درچینید، که نتوان هم نقش مهمتری بر صفحه‌ی اندیشه بست و هم بر خوان مهمانی آسوده نشست. این سخن امام (ع) از نظر فصاحت و بلاغت در نهایت درجه‌ی رسایی و شیوایی است و حمله‌ی «فشدوا عقد المآزر» (بندها را محکم ببندید) کنایه از آمادگی و مهیا کردن خود برای کار و تلاش است، زیرا سکی که اهتمام به امری دارد، باید خود را مهیا سازد و بندهای لباس خود را محکم بندد تا در راه رفتن به سوی مقصد مزاحمش نشود. و جمله‌ی «و اطووا فضول الخواصر» (دامنها را به کمر زنید) کنایه از ترک زیادی دنیا و استفاده از امکانات دنیا به اندازه‌ی رفع نیاز و کفاف است، زیرا ممکن است انسان به زیادی بهره گرفتن از امکانات خون گیرد و بیش از حاجت خود استفاده نماید و در نتیجه آمادگی خود را برای سیر به سوی حق و مسابقه در این امر از دست بدهد، پس سالک حق باید زیادتى از حاجت را ترک نماید. جمله‌ی «لا- تجتمع عزیمه و ولیمه» (به مقامهای والا- رسیدن با خوشگذرانی سازگار نیست) کنایه از این است که نمی توان با خوشگذرانی و عافیت جویی و شادخواری به فضایل و کمالات و مقامات علی دست یافت، زیرا تحصیل فضایل و کمالات مستلزم تحمل ریاضت و مشقت است که با راحت و عافیت سازگار نیست. (۳۱) اینها نمونه‌هایی اندک از دریای بی کران جلوه‌های صنایع ادبی در کلام امام علی (ع) و چشمه‌ی خورشید است، کتابی که ظاهر آن زیبا و فریبا و باطن آن ژرف و ناپیداست، کتابی که عجایب آن سپری نگردد و غرایب آن به پایان نرسد و تاریکیها جز بدان زدوده نشود. (۳۲). (صفحه ۳۳۷) ***** (۱) پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۸. (۲) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۴. (۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۵) شرح نهج البلاغه ج ۱، ص ۲۵۵. (۶) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳. (۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۵۶. (۸) پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۰. (۹) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵. (۱۰) معارج نهج البلاغه، ص ۸۷، شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، صص ۲۷۹-۲۷۸. (۱۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۲۷۹. (۱۲) الزبیر بن بکار، الموفقیات تحقیق سامی مکی العارفی، الطبعه الاولى، افست منشورات الشرف الرضی، قم ۱۴۱۶ ق. صص ۳۲۶-۳۲۵. (۱۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۶. (۱۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۹۱. (۱۵) واقعه صفین، ص ۳. (۱۶) نهج البلاغه، کلام ۴۲. (۱۷) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۳۹. (۱۸) ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر الثمالی الازدی المعروف بالمبرد، الکامل فی اللغه والادب، الطبعه الاولى، مؤسسه المعارف، بیروت، ج ۲، ص ۱۳۹. (۱۹) نهج البلاغه، کلام ۵۹. (۲۰) همان. (۲۱) نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۰۲. (۲۲) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۱۴. (۲۳) نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۰۳. (۲۴) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۲۷. (۲۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۴. (۲۶) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۴۲۷. (۲۷) نهج البلاغه، کلام ۲۳۶. (۲۸) «عرج» نام چندین محل است و اینجا مراد محلی است میان مکه و مدینه که علی (ع) در سخن خویش ماجرای هجرت خود را در پی پیامبر از مکه به مدینه بیان کرده است. ر. ک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۳. (۲۹) نهج البلاغه، کلام ۲۳۶. (۳۰) همان، کلام ۲۴۱. (۳۱) شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۳۳۶. (۳۲) ن. ک: نهج البلاغه، کلام ۱۸.

روش شناسی نهج البلاغه

روشهای مرور و مطالعه‌ی نهج البلاغه

اشاره

برای مرور و مطالعه نهج البلاغه و سیر در معارف والای آن می توان به یکی از سه روش زیر با ترکیبی از آنها عمل کرد: ۱. روش ترتیبی ۲. روش تجزیه ای ۳. روش موضوعی هر یک از این روشها، ویژگیها و مزیتها را خاص دارد که در زیر بدانها اشاره می شود.

روش ترتیبی

هدف از روش ترتیبی، مرور رو غوری است به ترتیب از ابتدای نهج البلاغه تا انتهای آن و بررسی ترتیبی خطبه ها، نامه ها و همتها، چنانکه شارحان بزرگ نهج البلاغه بدین روش نهج البلاغه را شرح کرده اند، شارحانی چون: قطب الدین راوندی، در گذشته به سال ۵۷۳ هجری در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، قطب الدین کیدری، از عالمان قرن ششم، در الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، در گذشته به سال ۶۷۹ هجری، در شرح نهج البلاغه خود و میر حبیب الله خوئی، در گذشته به سال ۱۳۲۴ قمری، در منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه. این شارحان گرانقدر هر یک به شرح و تفسیر وجوهی از این مجموعه ی بی بدیل پرداخته اند و با توجه به بینش، گرایش و قوت های علمی خود برخی از وجوه را گسترده تر (صفحه ۳۴۰) مطرح نموده اند. بعضی از آنان به جنبه های اخلاقی، کلامی و فلسفی بیشتر عنایت کرده و بعضی بیشتر به جنبه های تاریخی، سیاسی و حکومتی پرداخته اند، همچنین روی کرد به وجوه دیگر کلام امام (ع). سخنان امیر بیان، علی (ع) وجوه گوناگون و جلوه های و جاذبه های بی شمار دارد و طبیعی است هر کس با توجه به مرتبه ی وجودی و بینش و گرایش و جایگاه علمی خویش وجوهی را ببیند و آن را برجسته نماید و مورد بررسی قرار دهد و شرح کند. البته برای درک بهتر و مفیدتر نهج البلاغه، حق آن است که تا حد امکان هر مطلب از زوایای مختلف دیده شود و از جنبه های گوناگون آن مورد بررسی قرار گیرد، از جمله: ۱. از جنبه ی لغت و ادب و جلوه های بلاغت ۲. از جنبه ی شان صدور ۳. از جنبه ی تاریخی ۴. از جنبه ی اجتماعی و سیاسی ۵. از جنبه ی حقوقی ۶. از جنبه ی اعتقادی ۷. از جنبه ی کلامی، فلسفی و عرفانی ۸. از جنبه ی تربیتی و تعلیمی ۹. از جنبه ی روانشناسی فردی و اجتماعی ۱۰. از جنبه ی اقتصادی ۱۱. از جنبه ی حکومتی ۱۲. از جنبه ی فقهی ۱۳. از جنبه ی تفسیری ۱۴. از جنبه ی اخلاقی و از جوانب دیگر که هر بخش از کلام امام غدار ای جنبه هایی از موارد یاد شده و یاد نشده است. البته این روش، روشی است زمان بر و طولانی و مفید اشراف به همه ی مباحث و موضوعات نهج البلاغه. (صفحه ۳۴۱)

روش تجزیه ای

در روش تجزیه ای، بخشی از نهج البلاغه، یا برخی از خطبه ها، یا نامه ها، یا حکمتها مورد بررسی و شرح قرار می گیرد. این روش، روشی بخشی نگر و جزئی نگر است و طبعی است که بخش یا جزء انتخاب شده را می توان از وجوه گوناگون و جهات مختلف مورد تامل و دقت و بررسی قرار داد و درس آموخت و هدایت یافت. مزیت عمده ی این روش آن است که می توان، خطبه، نامه، حکمت، یا بخش مورد نیاز را مطالعه و غور کرد و زمانی طولانی برای مرور کامل نهج البلاغه نیاز نیست. این روش، پیوسته مورد توجه اندیشمندان و هدایت جویان بوده است، چنانکه بسیاری به شرح عهدنامه ی مالک اشتر، (۱) نامه امام (ع) به فرزندش حسن (ع)، (۲) خطبه ی همام، (۳) خطبه ی قاصعه، (۴) حکمت امام (ع) خطاب به کمیل بن زیاد (۵) و جز اینها پرداخته اند که در بخش کتابشناسی بدین ها پرداخته می شود. **** (۱) نهج البلاغه، نامه ۵۳. (۲) همان، نامه ۳۱. (۳) همان، خطبه ی ۱۹۳. (۴) همان، خطبه ی ۳. (۵) همان، حکمت ۱۴۷.

روش موضوعی

در این روش، موضوعی خاص مورد نظر قرار می گیرد و به نهج البلاغه عرضه می شود و کلیه ی مطالبی که مستقیم یا غیر مستقیم،

موضوع مورد نظر را تبیین می‌کند، استخراج می‌شود و پس از بررسی دسته‌بندی می‌گردد و سپس جمع‌بندی آن مطالب ارائه می‌شود. بدین ترتیب مباحث مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی، اعتقادی و جز اینها می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد. از مزایای این روش آن است که بحث کمتر دچار پراکندگی می‌شود و یک کل‌نگری نسبت به موضوع مورد بررسی حاصل می‌گردد و نیز جوانب مختلف یک امر لحاظ می‌شود و تبیینی کامل نسبت بدان صورت می‌پذیرد. در این روش می‌توان به نظریات امام (ع) درباره‌ی یک موضوع خاص یا سیره‌ی آن حضرت در مواردی مشخص دست یافت. ر این روش سخنان امام (ع) که در مواضع گوناگون بیان شده است، یکدیگر را معنا می‌کند و جهت صحیح را دربرداشت از نهج‌البلاغه نشان می‌دهد، زیرا نهج‌البلاغه پیکری واحد است که سراسر آن هماهنگ و ابتدا و انتهای آن یکسان است و همه‌ی آن از یک سرچشمه‌ی زلال جوشیده است و نازلات یک روح است و بتمامه دارای یک سبک و (صفحه ۳۴۲) طرز و از نظر سیاق و بافت و منطق یکپارچه است. (۱) این ویژگی نهج‌البلاغه زمینه‌ی لازم را برای مراجعه‌ی موضوعی و مطرح نمودن درد و مکمل و گرفتن درمان و راه حل آماده ساخته است. طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چون درد در تو نبیند که را دوا بکند (۲). با توجه به محدودیت‌های زمانی و موضوعی روش‌های ترتیبی و تجزیه‌ای، روش موضوعی از جنبه‌های مختلف کار او مفید است (۳) و از مزایای آن این است که با رعایت مقدمات و آداب، مانع برداشتهای نادرست می‌شود. البته باید در نظر داشت که روش موضوعی بی‌نیاز از دو روش دیگر نیست و آن روشها به عنوان ابزارهایی اساسی این روش را مدد می‌دهند. بر این سیاق آثاری وجود دارد و تلاشهایی مفید انجام شده است و تالیفاتی درباره‌ی موضوعات معرفتی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی، تاریخی و اقتصادی و جز اینها در نهج‌البلاغه صورت گرفته است که در بخش کتابشناسی معرفی می‌شوند. (صفحه ۳۴۵) ***** (۱) ن. ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، صص ۱۲۹- ۱۲۸. (۲) دیوان حافظ شیرازی، ص ۷۳. (۳) ر. ک: محمد باقر الصدر، المدرسه القرآنیه، دارالتعاریف للمطبوعات، بیروت، صص ۳۸- ۷ (در مرجحات روش موضوعی).

کتابشناسی نهج البلاغه

تالیف درباره نهج البلاغه

والایی و شگفتی و پر محتوایی بی‌بدیل نهج‌البلاغه سبب شده است که از عصر تالیف آن در سال ۴۰۰ هجری تاکنون صدها کتاب درباره‌ی آن تالیف شود. (۱) اندیشمندان و پژوهندگان، از ملیتها ومذاهب و مراهای گوناگون، این کتاب شگفت را مورد توجه قرار داده و آثار مختلفی درباره‌ی آن نگاشته‌اند. شیخ آقا بزرگ تهرانی، کتابشناس بی‌نظیر معاصر، در این باره می‌نویسد: «از آنجا که خدر عظمت و بلاغت به اعلا درجات رسیده است و فهم بسیاری از طبقات مردم از درک مزایای آن عاجز بوده است، توضیح و شرح و بیان و ترجمه‌ی آن به دیگر زبانها، چه به نظم و چه به نثر، ضرورت یافته است تا نفع آن عاید نوع انسان و تمام افراد گردد.. خدای بزرگ گروهی از بزرگان مسلمانان را اعم از عرب و غیر عرب و سنی و شیعه و جز اینان را توفیق داده است تا با همه‌ی امکانات و وسع و تلاش و توفیق و سعادت‌ی که دارا بوده‌اند به این امر مهم اهتمام نمایند. برخی از این بزرگان تمام نهج‌البلاغه را شرح کرده‌اند و برخی بر تمام آن حاشیه زده‌اند یا فقط مشکلات آن را شرح داده‌اند، یا تنها خطبه‌ها را شرح کرده‌اند، یا تمام نامه‌های آن را، یا تمام کلمات قصار را، یا بعضی از این بخشها را شرح نموده‌اند. برخی دیگر نیز تمام نهج‌البلاغه یا قسمتی از آن را به به زبانهای دیگر ترجمه کرده‌اند، یا همگی یا بخشی از آن را به شعر فارسی با زبانی دیگر برگردانده‌اند، یا درباره‌ی بعضی از آنچه به نهج‌البلاغه متعلق بوده است، کتاب نوشته و تعداد خطبه‌ها و نامه‌ها یا فهرست الفاظ آن را برشمرده‌اند، یا در شناسایی آن قلم زده‌اند و نظایر اینها از این گونه تالیفات.» (۲). (صفحه ۳۴۸) البته هر چه درباره‌ی نهج‌البلاغه و با استفاده از آن به قلم آمده است

در برابر دریای بیکران نهج البلاغه شماره‌های نیست. صفحه ۳۴۸. *****) (۱) ر. ک: مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۴-۵۱۳، در پیرامون نهج البلاغه، صص ۷۳-۶۹ الذریعه، ج ۱۴، صص ۱۶۱-۱۱۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۰۲، رضا استادی، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، چاپ اول، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۵۹، ش. صص ۶۷-۵. (که ۳۷۰ کتاب معرفی شده است). (۲) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

اقسام تالیف درباره نهج البلاغه

اقسام تالیفاتی را که درباره‌ی نهج البلاغه صورت گرفته است، می‌توان تحت عناوین زیر قرار داد: ۱. کتاب لغت نهج البلاغه ۲. ترجمه‌ی نهج البلاغه یا بخشی از آن ۳. شرح نهج البلاغه یا بخشی از آن ۴. منتخب نهج البلاغه ۵. مستدرک نهج البلاغه ۶. مدارک و اسناد نهج البلاغه ۷. فهرست و معجم نهج البلاغه ۸. موضوعات نهج البلاغه ۹. آشنایی با نهج البلاغه ۱۰. متفرقات نهج البلاغه در ذیل مروری در هر یک از این اقسام می‌نماییم.

کتاب لغت نهج البلاغه

الفاظ نهج البلاغه از چنان زیبایی و شگفتی و طراوت و حلاوت برخوردار است که پیوسته مورد توجه و سرچشمه‌ی ادب و مایه‌ی جوشش فرهنگ اسلامی بوده است. شیخ محمد عبده درباره‌ی لغات نهج البلاغه در مقدمه‌ی شرح خویش می‌نویسد: «باید توجه داشت که در این کتاب به علت دور بودن آن از زمان ما و جدا شدن اهل زبان از ریشه‌ی اصلی آن، الفاظی می‌یابی که در عین آنکه وحشی نیست و جمله‌ها پیچیدگی ندارد، به نظر ما غیر مانوس و با ترکیبهای پر مغز و مشکل است که بسا فهم و دریافت استفاده کنندگان از این کتاب شریف در هنگام رسیدن به مفهوم پاره‌ای از (صفحه ۳۴۹) مفردات و مضامین بازماند و متوقف شود که این امر مربوط به ضعفی در لفظ یا سستی در معنا نیست، بلکه فقط به علت کوتاهی فهم خواننده از دریافت آن است.» (۱). همین سهل ممتنع بودن الفاظ نهج البلاغه سبب شده است که شارحان نهج البلاغه در ابتدا به شرح لغات و مشکلات الفاظ و تبیین شگفتیهای این گوهرهای دریای نهج البلاغه پردازند و البته کتابهای لغت خاص نهج البلاغه کمتر تدوین شده است، ولی در هر صورت این کار امری ضروری است و از جمله این آثار کتابهای زیر است: ۱. حل لغات نهج البلاغه، تالیف مولوی اعجاز حسین هندی. (۲). ۲. قاموس خ، تالیف محمد علی شریقی، در چهار مجلد که براساس اشتقاق لغات تنظیم شده و واژه‌ها به یاری کتابهای لغت و شروح نهج البلاغه توضیح داده شده است. (۳). ۳. سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه، تالیف کریم زمانی جعفری، که واژه‌ها براساس ترتیب الفبایی متداول و نه اشتقاقی معنا شده است. (۴). صفحه ۳۴۹. *****) (۱) شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، ص ۱۳. (۲) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۹. (۳) ن. ک: محمد علی شرقی، قاموس نهج البلاغه، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶ ش. ج ۱، ص ۷. (۴) ن. ک: کریم زمانی جعفری، سیری در فرهنگ لغات نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷، ش. تذکرات مولف در آغاز کتاب.

ترجمه نهج البلاغه یا بخشی از آن

اشاره

تاکنون ترجمه‌های مختلفی از نهج البلاغه، به طور کال یا بخشی از آن، صورت گرفته است که هر یک دارای ویژگیهایی است و از جهاتی قابل توجه است. البته باید در نظر داشت که کلام امیرمومنان علی (ع) در اوج فصاحت و بلاغت و در نهایت حکمت و

معرفت است و برگرداندن آن به زبانی دیگر، به طوری که همان ویژگیها حفظ شود امری ناممکن است، ولی تلاش برای نزدیک شدن به معانی بلند نهج البلاغه و حفظ صنایع ادبی آن در ترجمه امری ضروری برای انتقال مفاهیم و زیباییهای آن است. اینکه ترجمه‌ی نهج البلاغه به زبان فارسی از چه دوره‌ای آغاز شده است و اینکه از چه زمانی فارسی زبانان عربی دان به این مهم پرداخته‌اند، امری مبهم است و هنوز نمی‌توان در این باره روشنی سخن گفت، ولی قدر مسلم آن است که پس از شیوع مذهب تشیع و ترویج معارف شیعه به طور رسمی، نیاز به ترجمه و شرح نهج البلاغه به زبان فارسی احساس شده است و بزرگانی بدین امر اهتمام کرده‌اند. استاد ارجمند آقای دکتر سید جعفر شهیدی در این باره می‌نویسد: «از آن وز که مجموعه‌ی فراهم آورده‌ی شریف رضی در دسترس طالبان سخنان (صفحه ۳۵۰) امام (ع) قرار گرفت، سالها بلکه قرن‌ها گذشت تا فارسی زبانان عربی دان بر آن شدند که این اثر پر ارج را به زبان فارسی برگردانند تا کسانی که از بیت طرفی نبسته‌اند از برکت سخنان علی (ع) بی بهره نمانند. از چه سال یا کدام سده‌ی هجری دست به چنین کاری زده‌اند، معلوم نیست. بسیاری از پژوهندگان، بر آن بودند که نخستین ترجمه‌ی فارسی نهج البلاغه در سده‌ی دهم از هجرت و در حکومت صفویان صورت گرفته است. و دیرینه‌ترین ترجمه‌ای که نشان آن را داشتند، شرح و ترجمه‌ی و شرح ملا فتح الله کاشانی متوفی به سال ۹۸۸ که آن را تنبیه الغافلین نامیده است و از آن پس شرحها و ترجمه‌های دیگر... اما اخیرا همکار دانشمند من آقای دکتر جوینی استاد زبان و ادب فارسی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران که مشغول تصحیح ترجمه‌ای از نهج البلاغه هستند، درباره‌ی آن نوشته‌اند: این نسخه‌ی گرانبها را شاه عباس صفوی در سال ۱۱۰۷- درست یک سال پس از طلا کاری گنبد مطهر- وقف حرم کرده است. مترجم ناشناخته و نامعلوم است، فقط روی قراین واژگون و سبک نگارش و موارد دستوری و سایر خصوصیات می‌توان حدس زد که وی می‌باید هم زمان با ابوالفتح رازی باشد یا اندکی از وی جلوتر یعنی در قرن پنجم و ششم می‌زیسته است. (۱) حدس آقای دکتر جوینی تا چه اندازه با واقعیت منطبق گردد، پس از بررسی دقیق و اظهار نظر سبک شناسان مشخص خواهد شد. اما دور نماید که پس از گذشت پنجاه یا صد سال از گردآوری نهج البلاغه در بغداد، فارسی زبانی در خراسان آن را به زبان خود بگردانند، چه گذشته از صعوبت دسترسی به متن عربی آن در این مدت کوتاه، چنانکه می‌دانیم تا سده‌ی هشتم از هجرت مذهب رایج در خراسان، مذهب حنفی بوده است و از زمان الجایتو و پس از مناظره‌ی علامه‌ی حلی در حضور وی با علمای سنی و گردن نهادن الجایتو به مذهب امامیه بود که شیعیان اندک اندک نیرو گرفتند و مذهب تشیع در خراسان شیوع یافت. باری چنانکه نوشتیم- پس از انتشار این کتاب- و اظهار نظر قطعی سبک شناسان، زمان ترجمه دقیقاً معلوم خواهد شد. به حال قرن‌ها آشنایی با ترجمه‌ی نهج البلاغه خاص خواص از مردم ایران بود و می‌توان گفت رواج کامل ترجمه‌ی فارسی نهج البلاغه و بهره‌ی عموم ایرانیان از این اثر، در نیم قرن اخیر صورت گرفت و تنی چند از فضلان از نو به ترجمه‌ی این کتاب پرداختند. (۲)». (صفحه ۳۵۱) اکنون ترجمه‌هایی فراوان از نهج البلاغه در دسترس علاقه‌مندان است که بدانها اشاره می‌شود و نمونه‌ای از این ترجمه‌ها نیز ارائه می‌گردد. **** (۱) نهج البلاغه، ترجمه‌ی فارسی حدود قرن پنجم و ششم، به تصحیح عزیزالله جوینی، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش. ج ۱، مقدمه، ص دو. (۲) نهج البلاغه ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، مقدمه، صص یح- ک.

نهج البلاغه ترجمه فارسی حدود قرن پنجم و ششم

به تصحیح عزیزالله جوینی. چنانکه مصحح محترم در مقدمه‌ی خود یادآور شده است، تاریخ کتابت این ترجمه سال ۹۷۳ هجری است و ترجمه‌ای است تحت اللفظی که گاهی در بعضی جاها از حدود آن خارج شده و برای رفع ابهام، شرح بیشتر داده شده است. (۱). نمونه‌ی ترجمه (و من کلام له علیه السلام لابنه محمد بن الحنفیه لما اعطاه الرايه يوم الجمل) «تزل الجبال و لا تزل! عض علی ناجذک. اعر الله جمجمتک تد فی الارض قدمک. ارم ببصرک اقصى القوم و غض بصرک و اعلم ان النصر من عندالله

سبحانه» (۲). (و از کلام آن حضرت علیه السلام است که به پسر خود محمد بن حنفیه گفته آنگاه که بداد او را رایت روز جمل) بدان که زایل شود کوهها و زایل نشوی تو، به دندان گیر بر دندان خرد. عاریت ده خدا را کاسه‌ی سر خود را. ثابت دار در زمین قدم خود را. بینداز چشم خود را (بر) دورترین قوم، فرو گیر چشم خود را و بدان بدرستی که یاری از نزد خداست تعالی و تقدس. (۳). ***** (۱) نهج البلاغه، ترجمه‌ی فارسی حدود قرن پنجم و ششم، ج ۱، مقدمه، ص دو. (۲) نهج البلاغه، کلام ۱۱. (۳) نهج البلاغه، ترجمه‌ی فارسی حدود قرن پنجم و ششم، ج ۱ ص ۳۳.

تنبیه الغافلین و تذکره العارفين

ترجمه و شرح مولی فتح الله کاشانی، در گذشته به سال ۹۸۸ هجری. وی از عالمان برجسته و از فقیهان و متکلمان و مفسران گرانقدر در دوره‌ی شاه طهماسب صفوی است. از جمله آثار اوست: تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین و خلاصه‌ی این تفسیر به نام خلاصه المنهج، زبده التفاسیر، کشف الاحتجاج در شرح الاحتجاج طبرسی، ترجمه‌ی قرآن و تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ترجمه و شرح فارسی نهج البلاغه (۱). نمونه‌ی ترجمه «من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و لیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مودبها اق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم» (۲). کسی که نصب نمود نفس خود را برای مردمان امام و پیشوا، یعنی هر که خود را پیشوای مردمان گردانید، پس واجب است بر او که ابتدا کند به تعلیم دادن و آزمون نفس خود را به آداب و احکام اسلام پیش از تعلیم دادن غیر خود را، تا تعلیم او بر وفق قوانین شریعت باشد و باید که باشد ادب ساختن و تعلیم دادن او غیر خود را به سیرت و فعل جمیل خود پیش از ادب کردن او به زبان خود، زیرا که فرمان بردن مردمان به افعال بیشتر است از فرمان بردن ایشان به اقوال. و آموزاننده‌ی نفس خود و ادب کننده‌ی آن سزاوارتر است به تعظیم و تکریم از آموزاننده‌ی مردمان و ادب کننده‌ی ایشان به مکارم اخلاق و محاسن اعمال. (۳). ***** (۱) ریاض العلماء ج ۴، صص ۳۱۹-۳۱۸ روضات الجنات، ج ۵، صص ۳۳۱-۳۳۰، فوائد الرضویه، ص ۳۴۵. (۲) نهج البلاغه، حکمت ۷۳. (۳) مولی فتح الله کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ترجمه و شرح فارسی نهج البلاغه، تصحیح و توضیح منصور پهلوان، چاپ اول، انتشارات میقات، ۱۳۶۶-۱۳۶۴، ش. ج ۳، صص ۳۱۷-۳۱۶.

منهاج البراءه فی شرح نهج البلاغه

از سید میر حبیب الله بن محمد خوئی، در گذشته به سال ۱۳۲۴ هجری. وی پس از تحصیلات مقدماتی عازم نجف اشرف شد و نزد استادانی بزرگ همچون میرزا حبیب الله رشتی و میرزای شیرازی صاحب فتوای تنباکو تحصیل علم کرد. از جمله آثار و تالیفات این عالم بزرگ است: شرح العوامل فی النحو، تعلیقه علی فرائد الاصول للشیخ الانصاری، رسائل فی الاصول و الفقه، تحفه الصائمین فی شرح ادعیه الثلاثین، رساله فی رد الصوفیه و منهاج البراءه فی شرح نهج البلاغه که مهمترین اثر میرزا حبیب الله خوئی است. (۱) وی در این شرح بزرگ که به عربی بر نهج البلاغه نگاشته، ترجمه‌ای از نهج البلاغه نیز ارائه کرده است. نمونه‌ی ترجمه (و من خطبه له علیه السلام و هی کلمه جامع له، فیها تسویغ قتال (صفحه ۳۵۳) المخالف و الدعوه الی طاعة الله الترقی فیها لضمان الفوز) «و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا ایهان. فاتقوا الله عباد الله و فروا الی الله من الله و امضوا فی الذی نهجه لکم و قوموا بما عصبت به کم، فعلى ضامن لفلکم آجلا، ان لم تمنحوه عاجلا» (۲). (از جمله خطب شریفه‌ی آن حضرت است در اظهار ثبات قدم خود در محاربه‌ی جماعت طاغیه و رد قول کسی که قایل به مدافعتی اوست در محاربه و ترهیب مردمان از تمرد و عصیان و ترغیب ایشان به طاعت خداوند عالمیان) قسم به زندگانی خود که نیست بر من از مقاتله‌ی مخالفین حق و شریع و سالکین طریق ضلالت هیچ مدارا کردن و سستی نمودن، پس بترسید از خدا ای بندگان خدا و بگریزید به سوی رحمت خدا از

غضب خدا و بروید در آن راهی که روشن ساخته است آن را از برای شما و قیام نمایید به آنچه باز بسته است آن را به شما. و هرگاه این طور حرکت نمایید پس علی بن ابی طالب ضامن است بر رستگاری شما در آخرت اگر داده نشوید فیروزی و به مرداد خود نرسید در دنیا. (۳). صفحه ۳۵۳. **** (۱) آغا بزرگ الطهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، تعلیقات السید عبدالعزیز الطباطبائی، الطبعة الثانية، دارالمرتضی، مشهد، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۳۶۲، الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳- ۱۲۲ منهاج البراعه الخوئی، ج ۱، مقدمه صص د- و. (۲) نهج البلاغه، خطبه ۲۴. (۳) منهاج البراعه الخوئی، ج ۳، ص ۳۴۷.

سخنان علی (ع) از نهج البلاغه

ترجمه‌ی جواد فاضل، در گذشته به سال ۱۳۴۰ شمسی. این اثر ترجمه‌ای است آزاد و نهج البلاغه و در بسیاری موارد برداشتی است از کلام امام (ع). روانی این اثر درخور توجه بوده و پیوسته سبب اقبال به آن بوده است. این ترجمه در طی سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۴۳۰ شمسی انجام گرفته و چاپ شده است و در واقع پاسخی بوده است به نیاز زمان به ترجمه‌ای روان از کلام امیرمومنان (ع). (۱). نمونه‌ی ترجمه «ان اعظم الحسرات يوم القيامة حسره رجل كسب مالا- فی غیر طاعه الله، فورثه رجل فانفق فی طاعه الله سبحانه، فدخل به الجنة و دخل الاول به النار». (۲). (صفحه ۳۵۴) به روز رستاخیز توانگران حسرت فراوان برند، زیرا بینند که از مکنت آنان خانه‌ها روشن شده خانواده‌ها در نور و نعمت فرورفته و رضای ایزد متعال به دست آمده، اما ثواب آن بهره‌ی دیگران است، زیرا خود با دست خویش درهمی نیفشانده و دیناری نبخشیده‌اند و گذاشتند که وارث درهم و دینار را دامن دامن در راه پروردگار پخش کند و از مزد آن، خویشان نصیب گیرد. اینجاست که کیفر گردآورنده‌ی مال دوزخ و پاداش بخشاینده‌ی آن مینوی جاویدان خواهد بود. (۳). صفحه ۳۵۴. **** (۱) ن. ک: سخنان علی (ع) از نهج البلاغه، ترجمه‌ی جواد فاضل، به اهتمام حسن سادات ناصری، چاپ بیست و یکم حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ش. مقدمه‌ی مترجم، صص ه- ز. (۲) نهج البلاغه، حکمت، ۴۲۹. (۳) سخنان علی (ع) از نهج البلاغه ص ۵۱۲.

نهج البلاغه منظوم

ترجمه‌ای است با مختصر توضیح میان دو هلال، همراه با ترجمه و شرح منظوم نهج البلاغه از محمد علی انصاری قمی که مجلد نخست از مجلدات دهگانه‌ی آن در سال ۱۳۲۷ شمسی به چاپ رسیده است. نمونه‌ی ترجمه (فی صفة الزهاد) «كانوا قوما من اهل الدنيا و ليسوا من اهلها، فكانوا فيها كمن ليس منها، عملوا فيها بما يبصرون و بادروا فيها ما يحذرون، تقلب ابدانهم بين ظهرائی اهل الاخره. و يرون اهل الدنيا يعظمون موت اجسادهم و هم اشد اعظاما لموب قلوب احیاءهم». (۱). (در تعریف پارسایان) نیکان مردمانی هستند که از اهل دنیا نیستند و با اینکه در آن زندگی می‌کنند، گویی در آن نمی‌باشند (مکانشان در جهان، لکن مرغ جانسان برای آشیانی دیگر به پرواز است). در دنیا عملشان برای چیزی است که آن را می‌نگرند و به دفع عذابی که از آن ترسانند می‌شتابند. (با اینکه با جهانیان به آمیزشند) بدنهایشان بین اهل آخرت در گردش است. جهانیان را می‌نگرند که مرگ ابدانسان را بزرگ شمارند، ولی آنها مرگ دل‌های زنده‌ی خویش را بزرگتر شمارند (صفحه ۳۵۵) (همواره گریزان از گناه و مواظبند مبادا آئینه‌ی پاک و مصفای دلشان را زنگ گناه تیره سازد). هلا زهاد نیکو مردمانند که با اینکه همه اهل جهانند به دنیا جملگی دارند منزل ولی کنده به آسانی از آن دل تو گویی اهل این دنیا نباشند در آنند از آن اندر تحاشند از این گلخن سرای تنگ ناسوت به فکر گلشن پر نور لاهوت عمل آرند چیزی را کزین دار چو بیرون گشته بنمایند دیدار همواره از عذاب حق هراسان به کوشش از برای دوری از آن ار چه بوده بین اهل دنیا به گردش بوده در گلزار عقبا چو در اهل زمانه بنگریدند که آنها مرگ تن را سخت دیدند مهم دانسته آنان مرگ دل را زده تن فکر جسم و آب و گل را مواظب بوده کان آئینه پاک نگیرد گردی از این توده‌ی

خاک از جامی که مه و خور خیره گردد مباد از زنگ عصیان تیره گردد بدورند از همه دل مردگی ها بحق از جان نموده بندگی ها (۲). صفحه ۳۵۵. **** (۱) نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۰. (۲) محمد علی انصاری قمی، نهج البلاغه منظوم، ترجمه ی شرح و نظم، چاپ اول، کتابفروشی محمد علی علمی، ۱۳۲۹-۱۳۲۷، ش. ج ۶، ص ۴۷.

ترجمه و شرح نهج البلاغه

به قلم سید علی نقی قیض الاسلام، در گذشته به سال ۱۳۶۴ شمسی. این ترجمه نخستین ترجمه ای از نهج البلاغه است که مقبول همگان افتاد و این کتاب بی نظیر را از دایره ی عربی دانان بیرون آورد و در اختیار فارسی زبانان قرار داد. این ترجمه در خور فهم هر فارسی زبان است و کلمات و جملاتی که به شرح نیاز داشته، مختصراً میان دو هلال (که با متن آمیخته نشود) شرح شده است. نمونه ی ترجمه (و من کلام له علیه السلام فی امر البیعه) «لم تکن بیعتکم ایای فلتة و لیس امری و امرکم واحدا. انی اریدکم لله و انتم تریدونتنی لانفسکم، ایها الناس، اعینونی علی انفسکم و ایم الله لا نصفن المظلوم من ظالمة ولا قودن الظالم بخزامة، حتی اورده منهل الحق ان کان کارها». (۱). (صفحه ۳۵۶) (از سخنان آن حضرت علیه السلام است: برای اصحابش فرمود که منظورشان از بیعت با آن بزرگوار به دست آوردن ریاست و متاع دنیا بود نه ترویج دین مقدس اسلام) بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبود (بلکه همه اجتماع کرده از روی فکر و اندیشه ی درست اقدام بر این امر نمودید، پس بنای هیچ یک از شما نقض بیعت کرده یا پشیمان شوید و این مانند بیعت با ابی بکر نبود که بی اندیشه انجام دادید و عمر گفت: ان بیعه ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت با ابی بکر بی اندیشه انجام گرفت، خدا از شر آن نگاه دارد، پس اگر دیگری به مانند آن باز گردد او را بکشید) و کار منو شما یکسان نیست (زیرا من شما را برای خدا (ترویج از قواعد دین) می خواهم و شما را برای (به دست آوردن بهره های دنیای) خود می خواهید! ای مردم مرا بر نفس اماره ی خودتان یاری کنید (از هوای نفس پیروی نکرده مطیع و فرمانبردار من باشید). سوگند به خدا برای گرفتن حق ستمدیده از ستمگر از روی عدل و انصاف حکم می کنم و ستمکار با حلقه ی بینی او می کشم (مانند شتر که در بینی اش حلقه کنند و مهارش را بکشند) تا اینکه او را به آب خور حق وارد سازم اگر چه به آن بی میل باشد (ستمگر را ذلیل و خوار گردانم تا حق ستمدیده را از او بستانم). (۲). صفحه ۳۵۶. **** (۱) نهج البلاغه، کلام ۱۳۶. (۲) ترجمه و شرح فیض الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۹.

نهج البلاغه یا دائره المعارف علوی

از خلیل صمیری کمره ای که ترجمه و شرحی موضوعی است و مترجم و شارح بر آن بوده است که نهج البلاغه را در موضوعات بیست و چهار گانه ی زیر ترجمه و شرح نماید: خلقت، جنگ، بیعت، قرآن مجید، اسرار احکام و حقوق، معاد، خلافت امامت، سیاست، دستور ایالات، تشکیلات مالی، حقوق رعیت، اجتماعیات، اخلاق، عمران و آبادی، آتیه دنیا و امم و پیشامدهای آن، مواعظ، علم النفس، ضبط النفس، عاقبت اندیشی، حقیقت شناسی، بیداری و هشیاری، عرفان، توحید و لا هوت مناجات و رازداری با سر مقدس جهان. (۱). (صفحه ۳۵۷) از این مجموعه دو مجلد نخست آن (نهج البلاغه و آسمان و جهان و نهج البلاغه و جنگ) در سال ۱۳۲۵ شمسی به چاپ رسیده است. نمونه ی ترجمه «و فرض علیکم حج بیتة الحرام، الذی جعله قبله للانام، یردونه و ورود الانعام، و یالھون الیه و لوہ الحمام و جعله سبھانہ علامہ لتواضعھم لعظمتہ و اذعانھم لعزتہ...» (۲) و بر شما حج خانه ی حرم خود را فرض کرده، همان که او را قبله ی مردمان قرار داده. از آفاق دور دست مردمان همی بیتاب و سراسیمه، چونان تشنه کامان و اله در مورد هجوم بر آبشخور، تشنه ی وصل به آن بوده، بدان وارد می شوند. و بسان کبوتران واله و شیدا، با دل و جان، با شیفتگی برای عبادت به سوی آن آشیان می گیرند، خدای سبحان آن را علامت تواضعشان در برابر عظمت خویش و اذعان و اعتراف آنها به

عزت خودش قرار داده. (۳). صفحه ۳۵۷. *****) (۱) خليل صميرى كمرهاى، نهج البلاغه يا دائره المعارف علوى، ج ۱، آسمان و جهان، چاپخانه علمى، تهران، ۱۳۲۵ ش. مقدمه، ص ۲۱. (۲) نهج البلاغه خطبه ۱. (۳) نهج البلاغه يا دائره المعارف علوى، ج ۱، آسمان و جهان، ص ۸۲.

پرتوى از نهج البلاغه

پژوهش و برگردان و ويراستارى از سيد محمد مهدى جعفرى، با استفاده از ترجمه آيه الله سيد محمود طالقانى، ترجمه اى است گرانقدر از نهج البلاغه با نقل منابع و تطبيق با روايت مآخذ ديگر كه مجلد اول آن تا خطبه ۸۱ نهج البلاغه را در بر گرفته است. پژوهشگر و مترجم و ويراستار محترم متنى دقيق و مطابقيه شده با چهار نسخه معتبر، نوشته دانشمندی از قرن دهم، معروف به ابن شديم را برگزيده و ترجمه آيه الله طالقانى از ۸۱ خطبه نهج البلاغه را به عنوان درست ترين ترجمه ها انتخاب نموده و از آنجا كه ترجمه مذکور در سال ۱۳۲۵، شمسی صورت گرفته است، با اجازه آن شادروان، ترجمه ايشان را - بدون آنكه در اصل آن تغيير بدهد - ويراستارى و اصلاح نموده است. (۱). مرحوم آيه الله طالقانى در مقدمه خود بر ترجمه مذکور درباره سب خویش چنین نوشته است: «در ترجمه این کتاب سعی نمودیم كه از ترجمه مفید تجاوز نکنیم و متن عبارات را بدون كم و زياد به قالب فارسى در آوریم و اگر برای توضيح و يا از جهت ترديد در (صفحه ۳۵۸) مفهوم به عبارت بيشترى محتاج شدیم آن را با علامت ذكر مى نماييم. اين قدر دقت در اين كتاب لازم است، اگرچه در بعضى موارد عبارات شيوايى خود را از دست بدهد، چون اين كتاب پس از قرآن مدرک بزرگ اسلامى است، معارف دين پس از قرآن از آن بايد گرفته شود و اختلافات مذهبى و مسلکى مسمانان به وسيله اين كتاب بايد حل شود، پس بايد چنان ترجمه شود كه اعتبار آن از دست نرود و خواننده از اصل متن بتواند استفاده نمايد». (۲). نمونه اى ترجمه (و من كلام له عليه السلام فى معنى قتل عثمان) «لو امرت به لكنت قاتلا او نهيت عنه لكنت ناصرا، غير ان من نصره لا تسطيع ان يقول، خذله من انا خير نه و من خذله لا يستطيع ان يقول: نصره من هو خي منى. و انا جامع لكم امره: استاثر فاساء الاثره و جزعتم فاستام الجزع و لله حكم واقع فى المستاثر و الجازع». (۳). (از سخنان آن حضرت است درباره كشته شدن عثمان) اگر به كشتن عثمان امر كرده بودم بى شك قاتل او بوده ام و اگر از كشتن او نهى كرده بودم بيقين ياورش بوده ام. آنچه مسلم است، يقين كسى كه او را يارى كرده نمى تواند بگويد: من از كسى كه او را يارى نكرد برترم و كسى كه او را يارى نكرد و خوارش داشت نمى تواند بگويد: كسى كه او را يارى و پشتيبانى كرده از من بهتر است. من پيشامد عثمان را با تعريف جامعى براى شما مى گويم: عثمان خودخواهى و خودسرى پيش گرفت تا آنجا كه اين خوى در او قوى شد و از حد تجاوز كرد، شما هم به هراس آمده بيتابى كرديد و كارتان از حد تجاوز كرد. خداى را درباره آن خودپرست و اين بيتابى حكمتى است. (۴). (صفحه ۳۵۹) *****) (۱) ن.ك: پرتوى از نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۰ - ۱۹. (۲) همان، ص ۶۰. (۳) نهج البلاغه، كلام ۳۰. (۴) پرتوى، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۷۹.

نهج البلاغه مولا على بن ابى طالب امير المومنين (ع)

ترجمه اى اسدالله مبشرى، در گذشته به سال ۱۳۶۹ شمسى. اين اثر ترجمه اى روان و سليس از نهج البلاغه است كه از روى نسخه اى صبحى صالح با توجه به ساير نسخه هاى معتبر ترجمه شده است. (۱). مترجم درباره سبك اين ترجمه چنين نوشته است، «از ترجمه اى سخنان آن مولا، هر چند به طرز نارسا، بى نياز نيستيم. و اميد است كه در ترجمه هاى مكرر از طرف صاحب نظران و ارباب قلم هر روز اثرى رساتر و گوياتر و زيباتر پديد آيد و انوار آن افكار را بيشتر بر آينه اى دلها بتاباند. چون غرض از ترجمه آن است كه عبارات اصل يا حفظ معنای دقيق و شيوه اى نگارش حفظ و جمال سخن متن، آن سان به ترجمه نقل شود كه خواننده، منظور را

دریابد و از سبک نویسنده نیز بی خبر نماند. پس تبدیل آن دسته از کلمات عربی که در طول قرن‌ها و معنایی خاص در اذهان ما جای گرفته و در حقیقت فارسی گردیده است و از حیث قاعده‌ی دستوری نیز تابع زبان فارسی است و در عربی هم به معنایی که در فارسی از آن مراد است به کار نمی‌رود، یا در فارسی معادل دقیق ندارد یا معادل آن نا زیبا و بد آهنگ و نامانوس است و شاید به همین علت از بازار زبان رانده شده باشد، به کلمه‌های فارسی ضروری نیست که این قبیل کلمات نه تنها به زبان فارسی زبانی نمی‌رساند، که آن را توانگر می‌سازد. بخصوص کلمات خاص مولا- که قرن‌هاست در ذهن ما جای گرفته و همنفس جان ما شده است. (۲). نمونه‌ی ترجمه (و من کتاب له علیه السلام الی عبدالله بن العباس) «اما عبد فانک لست بسابق اجلک و لا مرزوق ما لیس لک و اعل بان الدهر یومان: یوم لکو یوم علیک. و ان الدنیا دار دول. فما کان منها لک اتاک علی ضعفک و ما کان منها علیک لم تدفعه بقوتک». (۳). (صفحه ۳۶۰) (نامه‌ی امام (ع) به عبدالله بن عباس) اما بعد، همانا که بر مرگ خویش پیشی‌نگیری و از روزی نهاده نصیب بر‌نگیری. بدان که روزگار دو روز است، روزی که در آن سود یابی و روزی که در آن زیان بینی. دنیا سرای نوبت است و دولت آن دست به دست می‌گردد. اگر از دنیا سودی نصیب و باشد، با همه‌ی ناتوانی که داشته باشی آن سود به تو می‌رسد اگر زبانی، با همه‌ی توانایی برتافتن آن نتوانی. (۴). صفحه ۳۶۰. **** (۱) نهج‌البلاغه مولا علی بن ابی‌طالب امیرالمومنین (ع)، ترجمه‌ی اسدالله مبشری، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش. ص ۲۲. (۲) همان. (۳) نهج‌البلاغه، نامه ۷۲. (۴) نهج‌البلاغه مولا علی بن ابی‌طالب امیرالمومنین (ع)، ج ۳، ص ۲۸۷.

سخنان جاویدان یا نهج‌البلاغه

ترجمه‌ی داریوش شاهین، بدون متن عربی. نمونه‌ی ترجمه «یرحم الله خباب بن الارت، فلقد اسلم راغباً و هاجر طائعاً و قنع بالكفاف و رضی عن الله و عاش مجاهداً». (۱). خدا خباب بن ارت را قرین رحمت خویش گرداند. او با میل و رغبت اسلام آورد و به خاطر دین و اطاعت از امر خدا جلای وطن نمود. از ثروت دنیا به حد قناعت کفایت می‌کرد و در هر حال شکر خدای را به جای می‌آورد و راضی و خشنود بود و همه‌ی عمر، در راه خدا جهاد نمود. (۲). **** (۱) نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳. (۲) سخنان جاویدان یا نهج‌البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، چاپ هفتم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷ ش. ص ۷۵۸.

نهج‌البلاغه در سخنان علی (ع)

ترجمه‌ی محسن فارسی، بدون متن عربی. نمونه‌ی ترجمه «ایها الناس، الزهاده قصر الامل و الشکر عندالنعم و التورع عند المحارم، فان زعب ذلک عنکم فلا یغلب الحرام صبرکم و لا تنسوا عند النعم شکرکم، فقد اعذر الله الیکم بحجج مسفره ظاهره و کتب بارزه العذر واضحه». (۱). وارستگی همانا کاستن آرزوها و سپاسگزاری برای نعمتها و خودداری از تبه‌کاریهاست. ولی اگر نتوانستید جلو آرزوهایتان را بگیرید، بکوشید هنگامی (صفحه ۳۶۱) که در نعمت و نازید سپاسگزاری یادتان نرود و نادرستی و حرام پر شکیبایی و بردباری شما چیره نشود. چه، خدا با فرستادن پیمبران برجسته و کتابهای خجسته، درهای بهانه را از هر سو به رویتان بسته است. (۲). صفحه ۳۶۱. **** (۱) نهج‌البلاغه، کلام ۸۱. (۲) نهج‌البلاغه، در سخنان علی علیه‌السلام، ترجمه‌ی محسن فارسی، چاپ دهم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، صص ۷۸-۷۷.

نهج‌البلاغه امیرالمومنین علی (ع)

ترجمه‌ی احمد سپهر خراسانی، ابتدا متن کامل ربی براساس نسخه‌ی صبحی صالح آورده شده و سپس ترجمه به طور کامل آمده است. در مقدمه بحثی مفصل در فن خطابه و تاریخ آن آورده شده و در انتها چند فهرست برای استفاده‌ی بهتر از ترجمه ضمیمه

گريديه است. نمونه‌ی ترجمه «يا اسرى الرغبه اقصروا، فان المعرج على الدنيا لا يروعه منها الا صريف انياب الحدثان. ايها الناس، تولوا من انفسكم تادييها. واعدلوا بها عن ضراوه عاداتها» (۱). اى اسيران هوا و هوس، رشته‌ی آرزوها را کوتاه كنيد، چه وابسته به دنيا را هيچ چيزى از آن نمى‌ترساند، مگر لرزش دندانهاى حوادث ناگوار كه بر او فرود آيد و دندان نشان دهد. اى مردم، خود براى ادب كردن نفس خويش برپا خيزيد و آنها را از زيان عاداتهاى بدشان روگردان نماييد. (۲). ***** (۱) نهج البلاغه، حكمت ۳۵۹. (۲) نهج البلاغه اميرالمومنين على (ع)، ترجمه‌ى احمد سپهر خراسانى، چاپ سوم، موسسه‌ى نشر اشرفى، ۱۳۷۵ ش. ج ۲، ص ۱۰۰۲.

نهج البلاغه از فرمايشات مولى الموحدين اميرالمومنين على (ع)

«ترجمه‌ى سيد نبى الدين اوليائى» نمونه‌ى ترجمه «فى التزهيد من الدنيا و الترغيب فى الاخره» «ايها الناس، انما الدنيا دار مجاز و الاخره دار قرار، فخذوا من ممركم لمقركم و لا تهتكوا استاركم عند من يعلم اسراركم و اخرجوا من الدنيا قلوبكم من قبل ان تخرج منها ابدانكم، فيها اخترتم و لغيرها خلقتهم. ان المرء اذا هلك قال (صفحه ۳۶۲) الناس: ما ترك؟ و قالت الملائكة: ما قدم؟ لله آباؤكم! فقدموا بعضا يكن لكم قرضا و لا تخلفوا كلا فيكون فرضا عليكم» (۱). (درباره‌ى ناپايدارى دنيا) اى مردم، حقيقت جز اين نيست كه جهان سرايى است گذرنده و آخرت خانه‌اى است پاينده. پس، از اين ممر، براى آن مقر توشه بر گيريد و پرده‌هاى خويش را در نزد آن كه به رازهايتان آگاه است مدير ديد و پيش از آنكه پيكرهاى شما را از جهان به در برند، دل از جهان بر كنيد، كه شما در دنيا در معرض آزمون بوده و براى جز آن آفريده شده‌ايد. هر آنگاه كه مردى مرد، مردم گويند: چه گذاشت؟ و فرشتگان گويند: چه پيش فرستاده؟ خدا پدرانان را بيمارزد، سهمى از ثروتنان را به سود خويش پيش فرستيد و همه‌ى آن را باز نگذاريد، كه به زيانتان است. (۲). صفحه ۳۶۲. ***** (۱) نهج البلاغه، كلام ۲۰۳. (۲) نهج البلاغه از فرمايشات مولى الموحدين اميرالمومنين على عليه السلام، سيد نبى الدين اوليائى، چاپ دوم، انتشارات زرّين، ۱۳۷۶ ش. صص ۶۳۹-۶۳۸.

نهج البلاغه ميراث درخشان امام على (ع)

ترجمه و نگارش محمد مقيمى. نمونه‌ى ترجمه «انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و اكام تبتدع، يخلاف فيها كتاب الله و يتولى عليها رجال رجالات على غير دين الله. فلو ان الباطل خلع من مزاج الحق لم يخف على المرتادين و لو ان الحق خلع من لبس الباطل، انقطعت عنه السن المعاندين، ولكن يوخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فيمزعجان! فهناك يستولى الشيطان على اوليائه و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنى» (۱). (۲) سپيده‌ى هر فتنه و تباهى، ريشه‌ى هر فساد و بدبختى در ميان انسانها پيروي از خواسته‌ى نفس است. خواهشهاى دور و دراز احكام نوينى را به بار مى‌آورد كه مخالف با كتاب خداست. چه ملتها و انسانهاى كه از اين احكام آغشته به گناه پيروي نمودند و گام در راهى گذاشتند كه خلاف آيين اسلام بود. پس اگر زشت و زيبا، نيك و بد، حق و باطل با هم در نمى‌آميختند، راه نيكو شناختن سهل و (صفحه ۳۶۳) آسان بود. و اگر شمع حق در دل ظلمت ناحق نمى‌مرد، دشمنان جرات ابلهانه نمى‌كردند تا درباره‌ى آن سخن ناروا گويند. وليكن چون چنين دردهاى دامن بشريت را فراگرفت، شيطان بر دوستان خود تسلط پيدا مى‌كند و براى اضرار گمراهى فرصتى به دست آورده باطل را در نظر خواهان، حق جلوه مى‌دهد و راه بدگويى را براى دشمنان دين باز مى‌كند. ولى بر دلهاى كه لطف پروردگار جاى دارد، آنها فريب نمى‌خورند و رستگار مى‌گردند. (۳). صفحه ۳۶۳. ***** (۱) برگرفته از: قرآن، انبياء ۱۰۱. (۲) نهج البلاغه، كلام ۵۰. (۳) نهج البلاغه ميراث درخشان امام على عليه السلام، ترجمه و نگارش محمد مقيمى، چاپ دوم، كتابفروشى سعدى، ۱۳۵۴ ش. ۲۱۳.

نهج البلاغه امام على بن ابى طالب (ع)

ترجمه‌ی مصطفی زمانی، براساس نسخه‌ی ابن ابی‌الحديد و صبحی صالح که طی سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ شمسی انجام گرفته و دارای فهرستهای موضوعی، اشخاص، اماکن و زمانهای حساس است. «اللهم انی اعوذ بک من ان تحسن فی لامعه العیوم علا نیتی و تقبح فیما ابطن لک سریرتی محافظا علی رثاء الناس من نفسی بجمیع ما انت مطلع علیه منی، فابدی للناس حسن ظاهری و افضی الیک بسوء عملی، تقربا الی عبادک و تباعدا من مرضاتک.» (۱). بار خدایا به تو پناه می‌برم که ظاهر من در نظر مردم خوب باشد و کارهای مخفیانه‌ام که از آن آگاهی قبیح (که به تو پناه می‌برم که) حال من این باشد که در نظر مردم خود را حفظ کنم و خودنمایی ننمایم به آنچه از من به آن آهی. کار من این باشد که خودم را خوب جلوه دهم و کارهای بدم پیش تو آید. تمام هدفم از این روش این باشد که به مردم نزدیک شوم (اما) از خشنودیهای تو دور گردم. (۲). ***** (۱) نهج‌البلاغه، حکمت ۲۷۶. (۲) نهج‌البلاغه امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، چاپ چهارم انتشارات پیام اسلام، قم، ۱۳۶۹ ش. صص ۹۶۵-۹۶۴.

ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج‌البلاغه

به قلم محمد جعفر امامی و محمد رضا آشتیانی زیر نظر ناصر مکارم شیرازی. ترجمه‌ای است روان از نهج‌البلاغه براساس نسخه‌ی صبحی صالح همراه با توضیحاتی در انتها (صفحه ۳۶۴) درباره‌ی مباحث ادبی، تاریخی، فلسفی و کلامی نهج‌البلاغه در موارد لازم به توضیح و نیز شان صدور سخنان و مدارک آنها و تفسیر لغات مشکل آن. نمونه‌ی ترجمه (و من خطبه له علیه‌السلام و فیها ینهی عن الغدر یحذر منه) «ایها الناس، ان الوفاء توام الصدق و لا اعلم جنه اوقی منه و ما یغدر من علم کیف المرجع و لقد اصبحنا فی زمان قد اتخذ اکثر اهله الغدر کیسا و نسهم اهل الجهل فیهِ الی حسن الحیله. ما لهم! قاتلهم الله! قد یری الحول القلب وجه الحیله و دونها مانع من امر الله و نهیه، فیدعها رای عن بعد القدره علیها و ینتهز فرصتها من لا حریجه له فی الدین.» (۱). (در این خطبه از پیمان شکنی و حیل گری نهی می‌کند و انسانها را از آن برحذر می‌دارد). این مردم! وفا همزاد راستگویی است، سپری محکمتر و نگه دارنده تر از آن سراغ ندارم. آن کس که از وضع رستاخیز آگاه باشد، خیانت نمی‌کند. در زمانی به وجود آمده‌ایم که بیشتر مردم خیانت و حیل گری را کیاست و عقل می‌شمارند و نادانان آنها را اهل تدبیر می‌خوانند، چگونه فکر می‌کنند؟ خداوند آنها را بکشد! چه بسا شخصی به تمام پیشامدهای آینده آگاه است و طریق مکر و حیل را خوب می‌داند، ولی فرمان الهی و نهی پروردگار مانع او است و با این قدرت بر انجام آن دارد، آن را بروشنی رها می‌سازد، ولی آن کس که از گناه و مخالفت فرمان حق پروا ندارد، از همین فرصت استفاده می‌کند. (۲). صفحه ۳۶۴. ***** (۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۱. (۲) ترجمه و شرح فشرده‌ای بر نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۵.

ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه

اثر محمد تقی جعفری. ترجمه و شرحی است مفصل بر نهج‌البلاغه که متن آن براساس نسخه‌ی صبحی صالح است و تلاش شده است که ترجمه‌ای روان و روشن ارائه گردد. مترجم و شارح محترم درباره‌ی سبک ترجمه‌ی خویش چنین نوشته است: «جای تردید نیست که هیچ ترجمه‌ای هر اندازه هم دقیق بوده باشد، نمی‌تواند معنایی (صفحه ۳۶۵) را از زبانی به زبان دیگر چنان منتقل نماید که هیچ گونه تغییر و تصرفی در آ معنا صورت نگیرد، زیرا خصوصیات کلمات و اشکال جمله‌بندی و مفاهیمی که از حروف گوناگون در یک زبان متداول است، مستند به ریشه‌های روانی و اجتماعی و محیطی و تاریخی مردمی می‌باشد که با آن زبان سخن می‌گویند. همچنین از نظر فصاحت و زیبایی، گاهی یک یا چند جمله با کلمات و حروف خاص در زبانی مثلا در عربی گفته می‌شود و معنای منظور را با فصاحت و زیبایی ادا می‌کند، در صورتی که اگر همان چند جمله با خصوصیات مزبور به زبان فارسی

ترجمه شود، اگر چه اصل معنا منتقل به لغات فارسی می گردد، ولی فصاحت و زیبایی را که در عربی داشت از دست می دهد. به عنوان مثال: در خطبه ی یکم «الذی لا- یدرکه بعد الهمم و لا- یناله غوص الفطن». اگر ما بخواهیم عین این دو جمله را به فارسی ترجمه کنیم، چنین می شود: «آن خداوندی که همتهای دور یا دوری همتها او را درک نمی کند و فرورفتن هشیاریها به او نایل نمی گردد». درست است که معنای منظور از دو جمله ی مزبور در این ترجمه آمده است، ولی زیبایی و فصاحت بسیار عالی که در آن دو جمله و حتی نکته ای که در کلمه «بعد» وجود دارد، از بین رفته است. لذا ما مجبور شدیم در عین حال که معنای منظور از جملات امیرالمومنین (ع) را به طور کامل در فارسی منعکس می نماییم، گاهی یک کلمه یا یک حرف را اضافه یا منها نمودیم و یا تغییری در شکل جمله بندی، تا حدی که لطف و فصاحت جملات نهج البلاغه را هم از دست ندهیم صورت دادیم، مثلاً دو جمله ی فوق را به ترتیب زیر ترجمه کردیم: (و همتهای دور پرواز آدمیان را از درک و احاطه به مقام شامخش نارسا و حوزه ی اعلاى ربوبی اش از نفوذ هشیاری هشیاران به دور). (۱). نمونه ی ترجمه «ال و ان الشیطان قد جمع حزبه و استحلب خيله و رجله و ان بمعى لبصیرتی: ما لبست على نفسی و لا لبس على. و ایم الله لافرطن لهم حوضا انا ما تحه! لا یصدرون عنه و لا یعودون الیه». (۲). آگاه باشید که شیطان، سواران و پیادگان خود را جلب و بسیج نموده است. من بینایی ام را با خود دارم، هرگز امری را بر خود مشته نساختم و کسی نتوانسته است واقعیتی را بر من مشته بسازد. سوگند به خدا، حوضی برای آنان پر (صفحه ۳۶۶) خواهم کرد که ساقی آن خودم باشم که اگر وارد آن حوض شوند نتوانند بیرون روند و اگر از آن بگریزند نتوانند برگردند. (۳). ***** (۱) محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷- ۱۳۷۶ ش. ج ۱، صص ۴- ۳. (۲) نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰. (۳) ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۳، صص ۱۹۶- ۱۹۲.

کتاب شریف نهج البلاغه

ترجمه ی علی اصغر فقیهی، براساس نسخه ی محمد عبده و مراجعه به چند نسخه ی معتبر دیگر، (۱) همراه با متن عربی شرح عبده بر نهج البلاغه و نیز به ضمیمه ی چند فهرست راهنما. نمونه ی ترجمه «انما المرء فی الدنیا غرض تتنزل فیہ المنایا و نهب تبادره المصائب، مع کل جرعه شرق و فی کل اكله غصص. و لا ینال العبد نعمه الا بفراق اخری و لا یستقبل یوما من عمره الا بفراق آخر من اجله. فحن اعوان المنون و انفسنا نصب الحتوف، فمن این نرجو البقاء و هذا اللیل و النهار لم یرفعا من شیء شرفا، الا اسرعا الکره فی هدم ما بنیا و تفریق ما جمعا؟! (۲). همانا انسان در دنیا، هدف و نشانه ای است که تیرهای مرگ به طرف او پرتاب می شود و در وی نفوذ می کند و همچون چپاول شده ای است که مصیبتها و رنجهها به سوی او پیشدستی و شتاب می نمایند، با هر جرعه آبی که می نوشد، گلوگیر می گردد و هر لقمه نانی که می خورد در گلویش می ماند (با هر لذتی، رنجی همراه است). بنده ی خدا به نعمتی نمی رسد، جز با جدا شدن نعمتی از او. در برابر یک روز از شمار عمرش قرار نمی گیرد، مگر با از میان رفتن روزی دیگر از مدت عمر او. بنابراین، ما یاران مرگ هستیم (زیرا با هر گامی و هر نفسی، مرگ را به خود نزدیک می سازیم) و جانهای ما در برابر مرگها است. پس ما از کجا و چگونه می توانیم به بقای خود امید داشته باشیم، در حالی که این شب و روز، هیچ بنایی را بالا نبردند، جز اینکه در ویران ساختن آنچه بنا کرده بودند و در پراکنده ساختن هر چه گرد آورده بودند، شتاب کردند و به آن هجوم آوردند. (۳). (صفحه ۳۶۷) ***** (۱) ن. ک: کتاب شریف نهج البلاغه، ترجمه ی علی اصغر فقیهی، چاپ دوم، انتشارات صبا، ۱۳۷۶ ش. مقدمه، صص هشت تا ده. (۲) نهج البلاغه، حکمت، ۱۱. (۳) کتاب شریف نهج البلاغه، ص ۶۹۴.

نهج البلاغه ترجمه شوقی

ترجمه ی محمد علی شرقی: نمونه ی ترجمه «ان الله افترض علیکم فرائض، فلا- تضیعواها و حدلکم حدودا، فلا- تعتدوها و نهاکم

عناشيء، فلا تنتهكوها و سكت لكم عن اشيء و لم يدعها نسيانا، فلا تتكلفواها» (۱). بحقيقت خداوند واجب کرده بر شما واجباتي را، ضايع نکنيد آنها را و تعيين کرده برای شما حدهايي را، تجاوز نکنيد از آن و نهی کرده شما را از چيزهايي، ندريد آنها را و ساکت شده برای شما از چيزهايي و ترک نکرد آنها را از روی فراموشي و خود را به رنج نيندازيد برای آنها. (۲). ***** (۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵. (۲) نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد علی شریقی، چاپ اول، دارالکتب الاسلاميه، ۱۳۶۹ ش. ص ۳۸۶.

نهج البلاغه ترجمه شهیدی

ترجمه‌ی سيد جعفر شهیدی بر اساس نسخه‌ی محمد عبده و تطبيق با نسخه‌ی ابن ابی‌الحديد و صبحی صالح. اين اثر زیبا ترين و رساترین ترجمه‌ای است که از نهج البلاغه صورت گرفته و در عین رعایت امانت در ترجمه، صنایع ادبی و آرایشهای لفظی کلام حفظ شده، بویژه سجع و موازنه‌ی جملات در برگردان فارسی تا حد امکان جلوه یافته است. مترجم محترم درباره‌ی سبک ترجمه‌ی خویش چنین نوشته است: «کوشش مترجم بر این بوده است که تا حد ممکن صناعتهای لفظی را نیز در ترجمه رعایت کند، اما بر این دقیقه آگاه بوده است که نباید معنی فدای آرایش لفظ گردد. بدین رو در حد توانایی کوشیده است هر دو جنبه رعایت شود». (۱). این ترجمه دارای تعلیقاتی سودمند در روشن ساختن وضع اشخاص و یا اجتماع و یا معنی واژه‌ها و کاربرد آنو یا تاثیر گفتار امام در سراینده‌گان و نویسندگان است، (۲) و نیز چند فهرست راهنما ضمیمه‌ی آن است. نمونه‌ی ترجمه «رحم الله امرا سمع حکما فوعی و دعی الی رشاد فدنا و اخذ بحجزه هاد (صفحه ۳۶۸) فنجاً. راقب ربه و خاف ذنبه، قدم خالصا و عمل صالحا. اکتسب مذخورا و اجتنب محذورا و رمی غرضا و احرز عوضا. کابر هواهو کذب مناه. جعل الصبر مطیه نجاته و التقوی عده وفاته. ركب الطريقه الغراء و لزم المحجه البيضاء. اغتتم المهل و بادر الاجل و تزود من العمل». (۳). خدا امر زد مردی را که حکمی را شنید و نیک فهم کرد و به رستگاری خوانده شد و بدان رو آورد و در پی راهنمایی افتاد و رهید و خود را حاضر دید و از گناه ترسید. توشه پیش فرستاد و کرده‌ی نیک برای ذخیرت ورزید. و از آنچه پرهیز باید، دوری گزید. در پی حق رفت و بدان رسید، آرزو را سرکوب کرد و با هوس خویش جنگید، شکیبایی را مرکب نجات ساخت و پرهیزگاری را برگ روز وفات. راه روشن را پیش گرفت و طریق راست را مسیر خویش گرفت. فرصت زندگی را غنیمت شمرد و بر اجل پیشی گرفت و کار نیک ذخیرت کرد. (۴). صفحه ۳۶۸. ***** (۱) نهج البلاغه، ترجمه‌ی سيد جعفر شهیدی، مقدمه، ص کج. (۲) همان. (۳) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۶. (۴) نهج البلاغه، ترجمه‌ی سيد جعفر شهیدی، ص ۵۶.

نهج البلاغه سخنان امیرالمومنین علی(ع)

ترجمه‌ی محمد جواد شریعت، براساس نسخه‌ی صبحی صلح که ترجمه‌ای روان است. آرایش اثر به صورت مزجی است یعنی ترجمه‌ی فارسی هر صفحه در کنار متن عربی در همان صفحه آمده است. نمونه‌ی ترجمه (و من خطبه له علیه‌السلام لما عزموا علی بیعه عثمان) «لقد علمتم انی احق الناس بها من غیري و والله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصه. التماسا لاجر ذلک و فضله و زهدا فیما تنافستوه م زخرفه زبرجه». (۱). (و از خطبه‌های آن حضرت است که بر او درود باد، زمانی که مردم قصد بیعت با عثمان را کردند) شما بخوبی می‌دانید که من از هر کس دیگری به خلافت سزاوارترم. و سوگند به (صفحه ۳۶۹) خدای بزرگ که من خلافت را زمانی به دیگری واگذار می‌کنم که امور مسلمین منظم و مرتب باشد و آن زمان که بر هیچ کس جور و ستمی نباشد مگر بر فردی خاص (چون خود من) و آن هم برای به دست آوردن اجر ثواب آن است و همچنین به جهت بی میلی به مال و زینت دنیا است که شما مشتاق آن هستید و بر سر آن جنگ و نزاع می‌کنید. (۲). صفحه ۳۶۹. ***** (۱) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۴. (۲) نهج البلاغه سخنان امیرالمومنین علی علیه‌السلام، ترجمه‌ی محمد جواد شریعت، چاپ دوم، انتشارات

اساطیر. ۱۳۷۶ ش. ص ۱۰۲.

نهج البلاغه خورشید بی غروب

ترجمه و تالیف عبدالمجید معادی خواه، بر اساس متن برگزیده‌ی فیض اسلام. این اثر ترجمه‌ای روان و روشن است و به ضمیمه‌ی آن فهرست‌هایی دهگانه آورده شده تا راهنمای استفاده‌ی مطلوب‌تر از نهج البلاغه باشد. نمونه‌ی ترجمه (و من دعاء له علیه‌السلام) «اللهم انک نس الانسین لاولیائک و احضرهم بالکفایه للمتوکلین علیک. تشاهدہم فی سرائرہم و تطلع علیہم فی ضمائرہم و تعلم مبلغ بصائرہم. فاسرارہم لک مکشوفہ و ثقلوبہم الیک ملہوفہ. ان او حشتم الغربہ آنسہم ذکرک و ان صبت علیہم المصائب لجووا الی الاستجارہ بک، علما بان ازمہ الامور بیدک و مصادرها عن قضائک.» (۱). (نیایشی است از آن حضرت) بار خدایا، تو خود یاران خویش را آشناتر همدمی و هم برای آنان که بر پشتیبانی تو تکیه دارند، در خلوت رازهاشان گواه آنانی و از درونشان آگاه و بر میدان دیدشان دانا! بدین سان، اسرار آن برایت هویدا و قلبهاشان در پیشگاهت شیفته و شیدا است. اگر تنهایی به هراسشان افکند، با یاد تو انس گیرند و اگر از هر سو بر سرشان بلا-بارد به، حضرتت پناه آورند با این آگاهی کامل که رشته‌ی تمامی جریانها در دست توانمند تو باشد و مجاری صدور امورشان جز به قضای تو نباشد. (۲). (صفحه ۳۷۰) ***** (۱) نهج البلاغه، دعای ۲۲۷. (۲) نهج البلاغه خورشید بی غروب، ترجمه و تالیف عبدالمجید معادی خواه، چاپ اول، نشر ذره، ۱۳۷۴ ش. ص ۲۵۸.

نهج البلاغه ترجمه آیتی

ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی که ترجمه‌ای است روان و روشن و سلیس. نمونه‌ی ترجمه (و من کلام له علیه‌السلام کان کثیرا ما ینادی اصحابه) «تجهزوا رحمکم اللہ! فقد نودی فیکم بالرحیل و اقلوا العرجہ علی الدنیا و انقلبوا بصالح ما بحضرتکم من الزاد. فان امامکم عقب کوودا و منازل مخوفہ ملہوہ، لابد من الورد علیہا و الوقوف عندها. و اعلموا ان ملاحظ النیہ نحوکم دانیہ و کانکم بمخالبا و قد نشبت فیکم و قد ذہمتکم فیہا مفضعات الامور و معضلات المحذور. فقطعوا علائق الدنیا و ساتظہروا بزاد التقوی.» (۱). (سخنی است از آن حضرت همواره در میان اصحاب خود چنین ندا می‌کرد) مهیا شوید- خدایتان رحمت کند- که در میان شما بانگ رحیل در داده‌اند. درنگ خویش در دنیا کمتر سازید و همراه توشه‌های نیکویی که با خود برداشته‌اید، بازگردید، زیرا رویاروی شما گردنه‌ای است که از آن بسختی توان گذشت. منزلهایی است وحشتناک و هول‌انگیز، که بناچار بر آنها داخل خواهید شد و در آنجا درنگ خواهید کرد. بدانید، که مرگ از نزدیک به گوشه‌ی چشم در شما می‌نگرد و چنانکه پنداری، در چنگالهای آن گرفتار آمده‌اید، ناخن در تتان فرو برده است. کارهای بس دشوار و رنجهای کمر شکن آن شما را در بر گرفته. پس پیوند خود با دنیا ببرید و به توشه‌ی تقوا پشت خود قوی سازید. (۲). ***** (۱) نهج البلاغه، کلام ۲۰۴. (۲) نهج البلاغه، ترجمه‌ی ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۲۱۴.

نهج البلاغه ترجمه احمدزاده

ترجمه‌ی ناصر احمدزاده. نمونه‌ی ترجمه «لا مال اعوذ من العقل و لا وحده او حش من العجب و لا عقل کالتدبیر و لا (صفحه ۳۷۱) کرم کلاتقوی و لا قرین کحسن الخلق و لا میراث کالادب و لا قائد کلاتوفیق و لا تجارہ کالعمل الصالح و لا ربح کالثواب و لا ورع کالوقوف عند الشبہ و لا زہد کالزہد فی الحرام و لا علم کالتفکر و لا عبادہ کاداء الفرائض و لا ایمان الحیاء و الصبر و لا حسب کالتواضع و لا شرف کالعلم و لا عز کالحلم و لا مظاهرہ اوثق من المشاورہ.» (۱). هیچ مالی سومندتر از خردمندی نیست و هیچ تنهایی وحشتناکتر از خودپسندی و هیچ خردی چون تدبیر نیست و هیچ بخشش و بزرگواری مانند پرهیزگاری نیست و هیچ

همنشینی بسان خوشخویی و هیچ میراثی همچون ادب نیست و هیچ رهبری مانند موفقیت و هیچ تجارت و سودایی چون نکوکاری و هیچ بهره‌ای چونان ثواب اندوزی و هیچ پارسایی به از تردید و درنگ و هیچ زهدی چون خودداری از حرام و هیچ دانشی بهتر از پژوهیدن و هیچ پرستشی همچون واجبی را انجام دادن و هیچ ایمانی مثل شرم و شکیبایی و هیچ حسب و افتخاری بالاتر از فروتنی نیست و هیچ شرافتی به از دانایی و هیچ عزتی برابر بردباری و هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از رای زنی نیست. (۲). صفحه ۳۷۱. ***** (۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳. (۲) نهج البلاغه، ترجمه‌ی ناصر احمد زاده، چاپ اول، انتشارات اشرفی، ۱۳۷۷ ش. صص ۳۴۲-۳۴۱.

شرح نهج البلاغه یا بخشی از آن

اشاره

مفاهیم بلند و معانی عمیق و وجوه گوناگون نهج البلاغه که چون معجزه‌ای قولی، شیفتگان حقیقت را پیوسته مسحور خود کرده است، علت رویکرد اندیشمندان برای شرح آن بوده است و از همان عصر تالیف این ضرورت پیدا شده و بزرگانی بدین امر خطیر کمر همت بسته و تلاش کرده‌اند این کتاب شگفت را یا بخشهایی از آن را شرح کنند. اینکه چه کسی نخستین شرح را بر نهج البلاغه نگاشته است، دقیقاً مشخص نیست، اما به احتمال زیاد نخستین شارح نهج البلاغه، ابونصر احمد بن محمد بن مسعود و بری حنفی از عالمان بزرگی است که پیش از سال ۵۵۲ هجری می‌زیسته است و کتابی در شرح مشکلات نهج البلاغه تالیف کرده و از آنچه پیشگامان شرح نهج البلاغه در قرن ششم از وی نقل کرده‌اند، مشخص است که او دانشمندی کم مانند و متکلم و فیلسوف و ادبی برجسته بوده است. (۱) چنانکه ظهیر الدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به (صفحه ۳۷۲) فرید خراسان، در گذشته به سال ۵۶۵ هجری، در شرح نهج البلاغه خود (معارج نهج البلاغه) که آن را در سال ۵۵۲ هجری به پایان برده است هفتاد و یک مورد از شرح نهج البلاغه و بری نقل مطلب کرده است، (۲) و نیز علی بن ناصر سرخسی، از عالمان قرن ششم، در شرح نهج البلاغه خود (اعلام نهج البلاغه) از امام وبری مطالبی نقل کرده است. (۳) البته شیخ آقا بزرگ تهرانی بر این است که نخستین شرح را بر نهج البلاغه، خود سید رضی نوشته که در واقع تعلیقاتی بر نهج البلاغه بوده است، (۴) و پس از او سید مرتضی، در گذشته به سال ۴۳۶ هجری، شرحی بر خطبه‌ی «شقشقیه» نوشته بوده است. از عصر تالیف نهج البلاغه تا کنون بیش از دویست شرح بر تمام نهج البلاغه یا بخشی از آن نوشته شده که متأسفانه بسیاری از شرحهای متقدم از دست رفته است. در زیر به تعدادی از آنها اشاره می‌شود. (۵). ***** (۱) ن. ک: الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۵، معارج نهج البلاغه، مقدمه‌ی، ص ۳. (۲) ن. ک: معارج نهج البلاغه، مقدمه صص ۶۹ و ۳۵. (۳) ن. ک: اعلام نهج البلاغه، صص ۶۹ و ۳۵. (۴) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۶. (۵) ن. ک: الذریعه، ج ۱۴، صص ۱۶۰-۱۱۳: الغدير، ج ۴، صص ۱۹۳-۱۸۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۵۴-۲۰۳: ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، صص ۸۹-۶۶، حسین جمعه العاملی، شروح نهج البلاغه، الطبعة الاولى، مطبعة و زنکوغراف الفکر، بیروت ۱۴۰۳ ق. صص ۱۱۱-۳۵.

شرح نهج البلاغه

از ابونصر احمد بن محمد بن مسعود وبری حنفی که پیش از سال ۵۵۲ هجری می‌زیسته است و دانشمندی جامع الاطراف و کم مانند بوده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۵، الغدير، ج ۴، ص ۱۸۶، ابن یوسف شیرازی، نهج البلاغه چیست، چاپ دوم، چاپخانه‌ی مجلس، ۱۳۵۷ ق. صص ۳۱-۱۲، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، ص ۶۶.

معارج نهج البلاغه

از ظهير الدين ابوالحسن على بن زيد بيهقى معروف به فرید خراسان، در گذشته به سال ۵۶۵ هجرى. وی از عالمان برجسته و مورخان و متکلمان بزرگ قرن ششم هجرى است. وی در سبزووار از نواحى بيهقى دیده به جهان گشود و علوم مختلف فقه و ادبيات و کلام و فلسفه و رياضيات را فراگرفت و سر آمد شد و به نقاط مختلف سرزمينهاى اسلامى سفر کرد و آثارى متعدد تاليف نمود که از آن جمله است: تتمه دمية القصر، مشارب التجارب و غرائب الغرائب، تاريخ حکماء الاسلام، تفاسير العقاقير، امثله الاعمال النجوميه، اسرار الحكم، کتاب السموم، احکام قراآت و تاريخ بيهقى (۱). بيهقى شرح خود را بر نهج البلاغه، با وجود آنکه به دفعات از شرح وبرى نقل مطلب کرده است ۷ نخستين شرح بر نهج البلاغه معرفى مى کند که شايد نظرش بر کامل بودن آن است که پيشينيان او شرحى کامل بر نهج البلاغه ننوشته بوده اند. (۲). (صفحه ۳۷۳) ***** (۱) الاعلام، ج ۴، ص ۲۹۰: معارج نهج البلاغه، مقدمه، صص ۷۰-۶۵ و نیز ن. ک: الذريعه، ج ۱۴، صص ۱۳۹-۱۳۷، ج ۲۱، ص ۱۸۴، ج ۲۲، ص ۱۲۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۰۵. (۲) معارج نهج البلاغه، ص ۴.

منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه

از قطب الدين ابوالحسن سعيد بن هبه الله بن حسن راوندی معروف به قطب راوندی، در گذشته به سال ۵۷۳ هجرى. وی از عالمان برجسته و از محدثان و ادیبان و فقیهان بزرگ شیعه است که دارای تالیفاتی بسیار بوده است، از جمله: فقه القرآن، ضیاء الشهاب، علامات النبى و الاثمه عليهم السلام، عیون المعجزات، الدلائل و الفضائل، الناسخ و المنسوخ من الايات فى جميع القرآن، ام القرآن، رساله الفقهاء. احکام الاحکام، تهافت الفلاسفه، الخرائج و الجرائح، قصص الانبياء و اسباب النزول. (۱) وی در سال ۵۵۶ هجرى شرح خود بر نهج البلاغه (منهاج البراعه) را تاليف کرد که شرحى ادبى و لغوى است. (۲). ***** (۱) منهاج البراعه الراوندی، مقدمه، صص ۶۵-۵۰. و نیز ن. ک: الریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۶، ج ۲۱، ص ۱۷۸، ج ۲۳، ص ۱۵۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۰۷. (۲) معارج نهج البلاغه، مقدمه، ص ۳.

حدائق الحقائق فى شرح نهج البلاغه

از ابوالحسن محمد بن حسين بيهقى نيشابورى معروف به قطب الدين کيذرى. وی از عالمان بزرگ شیعه در قرن ششم شمرد مى شود و محدث و ادیب و متکلم و شاعری برجسته بوده که تالیفات بسیار وی دلالت بر کثرت دانش او و تبحر او در علوم و معارف اسلامى است. از جمله آثار اوست: انوار العقول فى اشعار وصی الرسول، الحديقه الانيقه، بصائر الانس بحضائر القدس، الاصابح فى الفقه، مباحج المهج فى مناهج الحجج، لب اللبات فى بعض مسائل الکلاميه، الدرر فى دقائق علم النحو و شریعه الشریعه. (۱) وی در سال ۵۷۶ هجرى شرح خود بر نهج البلاغه (حدائق الحقائق) را به پایان برده است. (۲) قطب الدين کيذرى در شعر خود به مباحث گوناگون کلامى، ادبى، تاريخى و ديگر علوم اشاره دارد و از شرح وبرى و بيهقى و قطب راوندی بهره ها برده و در واقع شرح او مکمل اين شروح و جمع کننده اقوال ايشان است. (۳). ***** (۱) حدائق الحقائق، ج ۱، مقدمه، صص ۷۲-۷۱ و نیز ن. ک: الذريعه، ج ۲، ص ۱۱۸، ج ۶، ص ۲۸۵، ج ۱۴، ص ۱۴۶، ج ۱۹، ص ۴۶، ج ۲۲، ص ۳۴۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۹. (۲) حدائق الحقائق، ج ۱، مقدمه، ص ۷۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۹. (۳) حدائق الحقائق، ج ۱، مقدمه، صص ۷۴-۷۳.

اعلام نهج البلاغه

از على بن ناصر سرخسى. وی از عالمان بزرگ قرن ششم و از متکلمان برجسته‌ی دوره به شمار ميرفته، چنانکه از نامه‌ی فخرالدين

رازى به او اين امر آشكار است. وى در شرح خود به شرح مشكلات عبارات نهج البلاغه و تفسير معضلات و توضيح برخى كلمات همت گماشته است. (۱) البته برخى به اشتباه او را معاصر سيد رضى و نخستين شارح نهج البلاغه معرفى کرده‌اند كه مسلماً چنين نيست و وى در شرح خود از شرح وبرى و قطب راوندى و قطب الدين كيدرى بهره گرفته است. (صفحه ۳۷۴) ***** (۱) اعلام نهج البلاغه، مقدمه، صص ۲۴-۲۵.

شرح نهج البلاغه افضل الدين ماه آبادى

از افضل الدين حسن بن على ماه آبادى، از عالمان قرن ششم. (۱) ***** (۱) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۰.

شرح نهج البلاغه صاحب التفسير الكبير

از فخرالدين ابو عبدالله محمد بن عمر رازى، مفسر مشهور اهل سنت، صاحب التفسير الكبير، در گذشته به سال ۶۰۶ هجرى. (۱) ***** (۱) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۶۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۱۱-۲۱۰.

شرح نهج البلاغه ابوالفضل ظافر بخارى

از ابوالفضل يحيى بن ابى طى حميد بن ظافر بخارى از شاگردان ابن شهر آشوب در گذشته به سال ۶۳۰ هجرى. (۱) ***** (۱) الذريعه، ج ۱۴، صص ۱۵۴-۱۵۳، مصادر نهج البلاغه ج ۱، ص ۲۱۱.

شرح نهج البلاغه رضى الدين صاغانى حنفى

از رضى الدين ابوالفضل حسن بن محمد بن حسن صاغانى حنفى، در گذشته به سال ۶۵۰ هجرى. وى محدث و فقيهى برجسته و لغت شناس بى نظير عصر خود بوده و آثارى متعدد برجای گذاشته است، از جمله: الاضداد، مشارق الانوار، مجمع البحرين، الشوارد فى اللغات، التكملة، العباب، شرح صحيح البخارى و فعال. (۱) ***** (۱) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۵۸، الاعلام، ج ۲، ص ۲۱۴، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۶.

شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد معتزلى

از عزالدين عبدالحميد بن هبه الله ابن ابى الحديد معتزلى مدائنى. وى در اول ذى حجه سال ۵۸۶ هجرى در مدائن دیده به جهان گشود و در آنجا رشد نمود و جوانى خویش را سپری کرد. در اين دوران در محضر بزرگان علم حاضر شد و به تحصيل علوم پرداخت و به معتزله گرايش يافت. ابن ابى الحديد آراى معتزله بصره و بغداد را فراگرفت و خود متکلمى صاحب نظر و برجسته گرديد. پس از انقضای جوانى، عازم بغداد شد و در آنجا کمالات خویش را افزود و در ابواب مختلف علوم غور نمود. وى مورد توجه دستگاه خلافت عباسى قرار گرفت و مشاغل مختلفی را عهده دار شد. نخست دبیر دارالتشريفات گرديد و آنگاه به دبیرى ديوان خ لاف و سپس به عنوان ناظر بیمارستان و سرانجام به سرپرستى کتابخانه‌هاى بغداد منصوب گرديد و در تمام اين دوران در حال طى مدارج کمال و مورد توجه و اکرام و داراى منزلتى عظيم بود. ابن ابى الحديد در زمینه‌هاى گوناگون علوم سر آمد بود و در تاريخ اسلام كه نظير مى نمود. وى در سال ۶۵۶ هجرى (صفحه ۳۷۵) در بغداد در گذشت. ابن ابى الحديد معتزلى آثار و تالیفاتى كثير و متنوع داشته است، از جمله: الاعتبار، انتقاد المستصفى، الحواشى على كتاب المفصل فى النحو، شرح المحصل للامام فخر

الدين الرازی، شرح مشکلات الغر، دیوان شعر، شرح الیاقوت، العبقري الحسان، الفلك الدائر علی الملك السائر، القصائد السبع العلویات، المستنصریات، نظم فصیح ثعلب، نقض المحصول فی علم الاصول و الوشاح الذهبی فی العلم الادبی. (۱). ارزنده ترین اثر ابنابی الحدید، شرح نهج البلاغه اوست که آن را در مدت چهار سال و هشت ماه و به تعبیر خودش معادل مدت حکومت امیرمومنان علی (ع) با الطاف الهی و عنایات آسمانی به پایان برده است. (۲) وی در مقدمه ای که بر این شرح نوشته، درباره ی سبک خود یاد آور شده است که ابتدا به شرح مشکلات لغوی و بیان معانی عبارات نهج البلاغه قناعت کرده، ولی پس از آنکه نیکو اندیشیده، این را به هیچ وجه کافی نیافته و روشی دیگر را برگزیده است که در آن هم به مباحث لغوی و بیان معانی و توضیح مشکلات صرفی و نحوی پرداخته و در هر مورد شواهد و امثالی را ذکر نموده است و هم مباحث تاریخی هر فصل را شرح کرده است و همچنین اشاراتی به دقایق علم توحید و عدل کرده است و از ظرایف و دقایق و رموزی بسیار پرده برداشته است و هر جا نیاز بوده این شرح را با مواظ و حکمتها و آداب اخلاق و مباحث فقهی توضیح داده است. (۳) البته محور اصلی در این شرح مباحث تاریخی است. ابن ابی الحدید در شرح خود از مهمترین و بهترین منابع شیعه و سنی بهره گرفته است و از این رو شرح وی دائره المعارفی از ادب، کلام، فقه، اخلاق، انساب و تاریخ صدر اسلام است. (۴) و در نوع خود اثری بی نظیر است. صفحه ۳۷۵. **** (۱) فوات الوفيات، ج ۲، صص ۲۶۲-۲۵۹، روضات الجنات، ج ۵، صص ۲۱-۱۹، محمد علی مدرس، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب، چاپ دوم، کتابفروشی خیام، ج ۷، صص ۳۳۶-۳۳۳، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، مقدمه محمد ابوالفضل ابراهیم صص ۱۹-۱۳، جلوه ی تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی، چاپ اول، نشرنی، ۱۳۷۴-۱۳۶۷، ش. ج ۱، مقدمه ی مترجم، صص هفت تا دوازده و نیز ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۲۱-۲۱۱. (۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۴۹. (۳) همان، ج ۱، ص ۴. (۴) جلوه ی تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدی، ج ۱، مقدمه مترجم، صص پانزده و هفده.

شرح نهج البلاغه سید رضی الدین ابن طاووس

از سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، از عالمان بی نظیر و از پارسیان و عارفان معروف، در گذشته به سال ۶۶۴ هجری. (۱). از جمله آثار گرانقدر اوست: الامان عن اخطار الاسفار و الزمان، مهج الدعوات و منهج البعادات، جمال الاسبوع، الملهوف علی قتلی الطفوف، الفتن و الملاحم، فتح الابواب بین ذوی الالباب و رب الارباب، فلاح السائل، کشف المحجبه لمره المهجه، محاسبه النفس و اقبال الاعمال. (۲). **** (۱) الیخ عباس القمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، موسسه انتشارات فراهانی، تهران، ج ۲ ص ۹۶، الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲. (۲) ریحانه الادب، ج ۸، صص ۷۷-۷۸.

شرح نهج البلاغه ابن ساعی

از تاج الدین ابوطالب علی بن انجب بغدادی مشهور به ابن ساعی در گذشته به سال ۶۷۴ (صفحه ۳۷۶) هجری. وی از مورخان و محدثان و فقیهان و ادیبان برجسته ی قرن هفتم و دارای تالیفاتی بسیار بوده است. از جمله: اخبار الخلفاء، تاریخ الشعراء، اخبار الحلاج، اخبار القضاء، اخبار الوزراء، طبقات الفقهاء و ارشاد الطالب الی معرفه المذاهب. (۱). صفحه ۳۷۶. **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۸۸، الاعلام، ج ۴، ص ۲۶۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۲.

شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی

از کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، در گذشته بعد از سال ۶۷۹ هجری. وی عالمی ربانی و فیلسوفی متبحر و حکیمی متاله و

جامع علوم معقول و منقول بوده است. نقل شده است که خواجه نصرالدین طوسی نزد ابن میثم فقه درس گرفته و ابن میثم نزد خواجه نصرالدین طوسی حکمت فرا گرفته است. (۱) وی دارای تالیفاتی متعدد بوده است. از جمله: آداب البحث، استقصاء النظر فی امامه الائمه الاثنی عشر، البحر الخضم، تجرید البلاغه، شرح الاشارات، قواعد المرام، منهاج العارفين فی شرح کلمات امیرالمومنین و مصباح السالکین. (۲). ارزنده‌ترین و مهمترین اثر ابن میثم شرح نهج البلاغه‌ی اوست که آن را به تشویق عظاملك جویی در سال ۶۷۷ هجری به پایان برده است. (۳) وی در شرح خود ابتدا لغات را معنا کرده و آنگاه به شرح عبارات پرداخته و مباحث اعتقادی و اخلاقی آن را به تفصیل مورد بحث قرار داده است و نیز تا حد ممکن شان صدور کلام را آورده و به مباحث لغوی و معانی و بیان نیز پرداخته است. در مجموع این شرح، شرحی کلامی، فلسفی و اخلاقی است. **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۳. (۲) الذریعه ج ۱۴، ص ۴۱، ج ۲۱، ص ۱۱۰، ج ۲۳، ص ۱۶۸، امتیاز علیخان عرشی، استناد نهج البلاغه، ترجمه، تعلیقات و حواشی از سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش. ص ۱۳۳، شرح نهج البلاغه ابن میثم، مقدمه ناشر، ص ۸. (۳) شرح نهج البلاغه ابن میثم، مقدمه المؤلف، صص ۴-۳، استناد نهج البلاغه، صص ۱۳۴-۱۳۳.

شرح نهج البلاغه علامه‌ی حلی

از جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف معروف به علامه‌ی حلی در گذشته به سال ۷۲۶ هجری. وی از بزرگترین عالمان شیعه شمرده می‌شود و آثار و تالیفاتی بسیار دارد که هر یک در نوع خود کم نظیر است، از جمله: تبصره المتعلمین فی احکام الدین، نهایه الوصول الی علم الاصول، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، کثر العرفان فی فقه القرآن، ارشاد الازدهان الی احکام الایمان. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، استقصاء الاعتبار السر الوجیر فی تفسیر القرآن العزیز، نهایه المرام فی علم الکلام، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال و کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین. (۱). (صفحه ۳۷۷) **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۴، الاعلام، ج ۲، صص ۲۲۸-۲۲۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۷.

الديناج المضي في الكشف عن اسرار كلام الوصي

از موید بالله یحیی بن حمزه‌ی علوی یمانی، از ائمه زیدیه در گذشته به سال ۷۴۹ هجری. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۸، ص ۲۸۸، ج ۱۴، صص ۱۵۳-۱۵۲، الغدير، ج ۴، ص ۱۸۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۷، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۵، ص ۴۷۲.

شرح نهج البلاغه کمال الدین عتایقی

از کمال الدین عبدالرحمن بن محمد عتایقی حلی از عالمان برجسته و فقیهان متبحر قرن هشتم. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۳۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۸.

شرح نهج البلاغه سعدالدین تفتازانی

از سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی هروی شافعی، در گذشته به سال ۷۹۳ هجری. تفتازانی پیشوای علم بلاغت و منطق و نیز فقیه و متکلم بود. از جمله آثار اوست، المطول، ارشاد الهادی، تهذیب النطق، المختصر، مقاصد الطالبین، النعم السواغ و شرح الشمسیه. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۶۰، الاعلام، ج ۲۱۹ و ۷، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۸.

شرح نهج البلاغه صاحب تمهید القواعد

از صائِن الدین علی بن محمد بن افضل الدین محمد ترکه، صاحب کتاب تمهید القواعد، در گذشته به سال ۸۳۰ هجری. (۱).
 **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۰، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، ص ۷۲.

التحفه العلیه فی شرح البلاغه الحیدریه

از سید افصح الدین محمد بن حبیب الله حسینی که آن را در سال ۸۸۴ هجری به پایان برده است. این شرح المواهی الالهیه نیز
 نامیده شده است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۳، ص ۴۵۵، ج ۲۳، ص ۲۳۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۹.

روضه الابرار فی شرح نهج البلاغه

از ابوالحسن علی بن حسین زواری اصفهانی. وی از عالمان شیعه و از شاگردان محقق کرکی و استاد مولی فتح الله کاشانی بوده
 است. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۱۱، ص ۲۸۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۹.

شرح نهج البلاغه قاضی بغدادی

از قوام الدین یوسف بن حسن شیرازی معروف به قاضی بغداد، در گذشته حدود سال ۹۲۳ هجری. (۱). **** (۱) الذریعه ج ۱۴،
 ص ۱۵۴، الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

منهج الفصاحه فی شرح نهج البلاغه

شرحی به فارسی از جلال الدین حسین بن شرف الدین عبدالحق معروف به الهی اردبیلی، در گذشته به سال ۹۵۰ هجری. (۱).
 (صفحه ۳۷۸) **** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۵، ج ۹، ص ۹۲، ج ۱۴، ص ۱۲۵، ج ۲۳، ص ۱۹۵. مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

تنبيه الغافلين و تذکره العارفين

ترجمه و شرحی فارسی بر نهج البلاغه از مولی فتح الله کاشانی، (۱) در گذشته به سال ۹۸۸ هجری که در بحث ترجمه‌ی نهج البلاغه
 مطرح شد. **** (۱) الذریعه، ج ۴، ص ۴۴۷ و ۱۴۵، ج ۱۴، ص ۱۴۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

شرح نهج البلاغه عزالدین عاملی

از عزالدین علی بن جعفر شمس الدین آملی که به فارسی نگاشته شده است. وی از عالمان بزرگ شیعه و جامع علوم معقول و
 منقول بوده است. (۱). **** (۱) الغدیر، ج ۴، ص ۱۸۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

شرح نهج البلاغه عمادالدین استرآبادی

از عمادالدین علی قاری استرآبادی از عالمان قرن دهم معاصر شاه طهماسب صفوی. (۱). **** (۱) الذریعه، ج ۶، ص ۲۲۸، ج
 ۱۴، ص ۱۴۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۰.

شرح نهج البلاغه حکيم صوفى

از شيخ على معروف به حکيم صوفى که به فارسى نوشته و در سال ۱۰۱۶ هجرى به پايان برده است. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱.

شرح نهج البلاغه بهاء الدين عاملی

از بهاء الدين محمد بن حسين بن عبدالصمد عاملی، در گذشته به سال ۱۰۳۱ هجرى. شيخ بهائى از بزرگترين عالمان شيعه است و هيچ علم و فنى نبوده جز آنکه وی از آن بهره‌ای وافر داشته است. از جمله آثار اوست: العروه الوثقى، مفتاح الفلاح، المخلاص، الجامع العباسى، خلاصه الحساب، تشریح الافلاک، جبل المتين و مشرق الشمسين. (۱). ***** (۱) الکنى و الالقاب، ج ۲، ص ۹۲-۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۲.

شرح نهج البلاغه نور محمد بن قاضى

از نور محمد بن قاضى عبدالعزيز که به فارسى نوشته شده و در سال ۱۰۲۸ هجرى به پايان رسيده است. (۱). ***** (۱) الغدير، ج ۴، ص ۱۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱.

انوار الفصاحه فى شرح نهج البلاغه

از مولى نظام الدين على بن حسن گيلانى که مجلد نخست آن از مجلدات سه گانه در سال ۱۰۵۳ هجرى به پايان رسيده است. (۱). ***** (۱) الذريعه، ج ۲، ص ۴۳۶، ج ۱۴، ص ۱۳۶، الغدير، ج ۴، ص ۱۸۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۱.

شرح نهج البلاغه حسين عاملی کرکى

از حسين بن شهاب الدين بن حسين عاملی کرکى، در گذشته به سال ۱۰۷۹ هجرى. وی عالمی بزرگ و شاعری نیکو بوده که بیشتر اشعارش در مدح اهل بیت بوده است. (۱). (صفحه ۳۷۹) ***** (۱) الذريعه، ج ۹، ص ۲۴۸، ج ۱۴، ص ۱۲۴، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۳.

المستطرفات فى شرح نهج البلاغه

از فخرالدين بن محمد طريحي، در گذشته به سال ۱۰۸۵ هجرى. وی از عالمان برجسته‌ی شيعه است که آثاری گرانقدر از او باقی مانده است، از جمله مجمع البحرين، غريب القرآن، جامع المقال، المنتخب فى المراثى و الخطب و ضبط اسماء الرجال. (۱). ***** (۱) الذريعه، ج ۲۱، ص ۱۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۳۵-۲۳۳.

بهجه الحدائق

از سيد محمد بن ابى تراب حسنى اصفهانی معروف به علاء الدين گلستانه، در گذشته به سال ۱۱۰۰ هجرى. وی از عالمان و پارسايان قرن يازدهم بوده است. اين اثر شرح صغير او بر نهج البلاغه بوده است. (۱). ***** (۱) الذريعه، ج ۳، ص ۱۶۱، ج ۱۴، ص ۱۴۵، الغدير، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۵.

حدائق الحقائق فی شرح کلمات کتاب الله الناطق

از سید محمد بن ابی تراب حسنی اصفهانی معروف به علاء الدین گلستانه، در گذشته به سال ۱۱۰۰ هجری. این اثر شرح کبیر او بر نهج البلاغه بوده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۴۵، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۶.

شرح نهج البلاغه سید حسن بن مطهر

از سید حسن بن مطهر جرموزی معینی، در گذشته به سال ۱۱۱۰ هجری. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۲۴، الغدير، ج ۴، ص ۱۹۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۶.

شرح نهج البلاغه مولی محمد صالح

از مولی محمد صالح بن محمد باقر قزوینی روغنی، از عالمان قرن یازدهم که به فارسی نوشته شده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۴، ص ۱۴۵، ج ۱۴، ص ۱۲۸، الغدير، ج ۴، ص ۱۹۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۶.

الحواشی الصافیة و الموازین الوافیة

از سید نعمت الله جزائری، در گذشته به سال ۱۱۱۲ هجری. از دیگر آثار و تالیفات اوست: زهر الربیع، الانوار النعمانیة فی معرفه النشاه الاسنانیة، مقصود الانام فی شرح تهذیب الاحکام، مقامات النجاه، نور الانوار فی شرح الصحیفه السجادیة و فروق اللغة.

شرح نهج البلاغه بحرانی

از عبدالله بن صالح بحرانی سماهیجی، در گذشته به سال ۱۱۳۵ هجری. وی از عالمان بزرگ شیعه و صاحب کتاب الصحیفه العلویة و التحفه المرتضویة است. (۱). (صفحه ۳۸۰) ***** (۱) الذریعه، ج ۶، ص ۲۲۸، ج ۷، ص ۱۱۱، ج ۱۴، ص ۱۵۱، الغدير، ج ۴، ص ۱۹۰، الاعلام، ج ۸، ص ۳۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۷.

شرح نهج البلاغه شبر

از سید عبدالله بن محمدرضا شبر حسینی کاظمی، در گذشته به سال ۱۲۴۲ هجری. او از عالمان و فقیهان بزرگ عصر خود بوده است. وی دو شرح بر نهج البلاغه نوشته است. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۸.

شرح نهج البلاغه عبده

از محمد عبده، در گذشته به سال ۱۳۲۳ هجری. (۱). شیخ محمد عبده فتی بزرگ مصر و از مصلحان برجسته‌ی تاریخ معاصر است که در احیای فکر دینی و انطباق آن با مبانی عقلی نقشی بارز دارد. (۲). عبده در پیشگفتار شرح نهج البلاغه خود یادآور شده که از روی تصادف به نهج البلاغه برخورد و با آن آشنا شده است و این در حالی بوده که وی در آشفته‌گی حال و تشویش خاطر و گرفتاریهای گوناگون و خستگی از اوضاع و اعمال به سر می‌برده است و نهج البلاغه را موجب تسلیت حال و وسیله‌ی خلوت خویش یافته است. (۳) وی بشدت از نهج البلاغه تاثیر پذیرفته و به شرح آن اهتمام کرده است. او در شرح خود بیشتر به بیان نکته‌های لغوی پرداخته و در پاره‌ای موارد نیز توضیحاتی سودمند در مباحث مختلف آورده است. ***** (۱) الذریعه، ج ۲۴، ص

۹۶، الغدير، ج ۴، ص ۱۹۰، مادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۹۰، الاعلام، ج ۸، ص ۳۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۷. (۲) الذريعه ۱۴، ص ۱۵۹، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۴۷. (۳) ن. ك: حميد عنايت، سيري در اندیشه‌ی سياسي عرب، چاپ سوم، انتشارات اميركبير، ۱۳۶۳، ص ۱۱۴.

منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه

از سيد مير حبيب الله بن محمد خوئي، در گذشته به سال ۱۳۲۴ هجري، (۱) كه در بحث ترجمه‌ی نهج البلاغه ياد شد. اين شرح از شرح‌های مفصل بر نهج البلاغه است. وي در ديپاچه‌ی شرح خود مي‌نويسد كه نهج البلاغه ميان عالمان سرزمين‌های مختلف و فاضلان دوره‌های گوناگون مانند آفتاب نيمروز شهرت داشته و گروهی از انديشمندان به شرح آن ... كرده‌اند. اما اين شارحان به رويه و پسته‌ای از نهج البلاغه توجه نموده و از ژرفا و عمق آن بازمانده‌اند. وي شروح شارحان بزرگ چون قطب راوندي. ابن ابی‌الحديد معتزلي، ابن ميثم بحراني را نقد كرده و آنها را ناقص دانسته و خود تصميم به شرح نهج البلاغه گرفته است. (۲). مرحوم خوئي در شرح خود تلاش كرده است كه مباحث گوناگون ادبي، روايي، اخلاقي و تاريخي را مطرح سازد و به مناسبت به نقادي ابن ابی‌الحديد بپردازد. وي توفيق يافت تا خطبه‌ی ۲۲۹ را شرح كند (تا پايان مجلد چهاردهم) و بقيه‌ی آن تا مجلد بيستم به همان سبك به وسيله‌ی آيه‌الله حسن زاده‌ی آملی و مجلد بيست و يكم (شرح حكمتها) به وسيله‌ی شيخ محمد باقر كمره‌ای انجام شده است. (۳). (صفحه ۳۸۱) ***** (۱) شرح نهج البلاغه عبده، مقدمه، ص ۱۱. (۲) الذريعه، ج ۴، ص ۱۴۵، ج ۱۴، ص ۱۲۲، ج ۲۳، ص ۱۵۷، نقباء البشر، ج ۱، ص ۳۶۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۵۰-۲۴۹. (۳) منهاج البراعه الخوئي، ج ۱، الديباجه، صص ۶-۵.

الدره النجفيه

از ابراهيم بن حسين دنبلي خوئي، در گذشته به سال ۱۳۲۵ هجري. وي از عالمان و فقيهان بزرگ بوده كه در جريان فتنه‌ی كردها در خوييه شهادت رسيده است. از جمله آثار اوست: شرح اربعين حديثا و ملخص الاقوال في تحقيق الرجال. (۱). ***** (۱) ن. ك: محمد باقر حجتی، مقاله‌ی منهاج البراعه في شرح نهج البلاغه، مقالات و بررسها، نشریه‌ی گروه تحقيقاتی دانشكده‌ی الهيات و معارف الاسلامی دانشگاه تهران، دفتر ۱۳۶۸ و ۴۸-۴۷ ش. صص ۶۲-۴۱.

شرح نهج البلاغه جهانگیر خان قشقائي

از جهانگیرخان قشقایی، حكيم و فيلسوف و عارف برجسته‌ی معاصر، در گذشته به سال ۱۳۲۸ هجري. (۱). ***** (۱) الذريعه، ج ۸ ص ۱۱۲، الغدير، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۵۱-۲۵۰.

شرح نهج البلاغه سيد محمد موسوی قزوینی

از سيد محمد كاظم بن محمد ابراهيم موسوی قزوینی كه مجلد نخست آن در سال ۱۳۷۸ و مجلد دوم آن در سال ۱۳۸۵ هجري چاپ شده است. (۱). ***** (۱) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۲۲، الغدير، ج ۴، ص ۱۹۱، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۱.

نهج البلاغه يا دائرة المعارف علوی

از خليل صمیری كمره‌ای كه ترجمه و شرحی موضوعی از نهج البلاغه است و طرح آن برای بيست و چهار مجلد بوده و فقط برخی مجلدات نخست آن منتشر شده است. (۱) در بحث ترجمه نمونه‌ی ترجمه‌ی آن ذكر شد. ***** (۱) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۴۴،

مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۴.

شرح خطبه اول نهج البلاغه

از مهدی الهی قمشه‌ای، در گذشته به سال ۱۳۵۲ شمسی.

فی ظلال نهج البلاغه

از محمد جواد مغنیه، در گذشته به سال ۱۳۹۹ هجری. وی در صور لبنان دیده به جهان گشود و پس از تحصیلات ابتدایی به حوزه‌ی نجف رفت و پس از یازده سال کسب علم و آنجا به لبنان بازگشت و منشا خدمات بسیار در آنجا شد. مغنیه آثار و تالیفاتی متعدد در عظمت اسلام و توانایی آن در هدایت همه جانبه‌ی انسان و دفاع از حقوق شیعه و تبیین عظمت اسلام و توانایی آن در هدایت همه جانبه‌ی انسان و دفاع از حقوق شیعه و تبیین اندیشه‌های شیعه به چاپ رسانده است. از جمله: التفسیر الکاشف، الاسلام مع الحیاه. الله والعقل، النبوه والعقل، الاخره والعقل، الوضع الحاضر من جبل عامل، الفصول الشرعیه، اهل البیت، مع الشیعه الامامیه، الشیعه و الحاکمون، علی (ع) و القرآن، الفقه علی المذاهب (صفحه ۳۸۲) الخمسه، معالم الفلسفه الاسلامیه، المجالس الحسنیه، مع بطله کربلا- و مفاهیم انسانیه فی کلمات الامام الصادق (ع). (۱). شرح نهج البلاغه مغنیه (فی ظلال نهج البلاغه) شرحی روان به سبک جدید است. وی ابتدا لغات را معنا کرده، سپس اعراب آنها را توضیح داده و آنگاه به شرح معنی و تفسیر جمله به جمله-بدون حاشیه روی- پرداخته است و تمام همت او بر این بوده است که مراد کلام و منظور بیان بخوبی درک شود و این امر را اساس و کار شرح و تفسیر معرفی کرده است. (۲). صفحه ۳۸۲. **** (۱) الغدیر، ج ۴، ص ۱۹۳. (۲) ن. ک: محمد جواد مغنیه، شیعه و زمامداران خود سر، ترجمه‌ی مصطفی زمانی، چاپ دوم، انتشارات پیام اسلام، قم ۱۳۴۳ ش. بیوگرافی نویسنده، صص ۲۴-۱۷.

بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه

از محمد تقی شوشتری، در گذشته به سال ۱۳۷۴، شمسی. علامه شوشتری از بزرگترین عالمان و محققان معاصر است. وی در سال ۱۳۲۰ قمری در نجف اشرف دیده به جهان گشود و در هفت سالگی همراه پدر خود به شوشتر آمد و به تحصیل علوم پرداخت و به درجه‌ی اجتهاد نائل شد. در سال ۱۳۱۴ شمسی به سبب اقدامات ضد اسلامی حکومت رضاخان به کربلا مهاجرت نمود و در سال ۱۳۲۱ شمسی به شوشتر بازگشت و به تدریس و تحقیق و ارشاد و تالیف پرداخت. (۱). از جمله آثار اوست: تحقیق المسائل (شرح علی الروضه البهیة)، رساله سهو النبی (ص)، الرساله المبصره فی احوال ابی بصیر، شرح تنقیح المقال، قضاء امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)، الارعین حدیثا، جوامع احوال الائمه، الاوائل، البدائع، آیات بینات فی حقیقه بعض المنامات و الاخبار الدخیله. (۲). شرح علامه شوشتری بر نهج البلاغه (بهج الصباغه) شرحی موضوعی از نهج البلاغه است. وی تمام مباحث نهج البلاغه را در شصت موضوع سازمان داده، (۳) و در ذیل هر یک از این موضوعات، به شرح مطالب پرداخته است. علامه شوشتری در مقدمه‌ی شرح خود به ایرادات شروح مشهور یعنی شرح ابن ابی الحدید، شرح ابن میثم و شرحی پرداخته و با ذکر نمونه‌هایی از اشتباهات فاحش آنها انگیزه‌ی خود را نوشتن شرحی جامع که در بر گیرنده‌ی مباحث تاریخی، ادبی و روایات مهم باشد و هر بحثی در جایگاه خود، به اندازه‌ی نیاز و به طور مستدل و با اسناد معتبر بیاید، مطرح نموده است. (۴). **** (۱) ن. ک: محمد جواد مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، الطبعة الاولى، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۲ م. ج ۱، مقدمه، ص ۱۲. (۲) بهج الصباغه، ج ۱، کلمه فی حیاه المؤلف، صص ۱۱-۹. (۳) نقباء البشر، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۶۵، بهج الصباغه، ج ۱، کلمه فی حیاه المؤلف، صص ۱۲-۱۱. (۴) ن. ک: بهج الصباغه، ج ۱، مقدمه‌ی المؤلف، صص ۳۱-۲۷.

ترجمه و تفسير نهج البلاغه

از محمد تقى جعفرى. شرحى است مفصل بر نهج البلاغه كه به فارسى نوشته شده است. (صفحه ۳۸۳) در اين شرح ابتدا ترجمه‌اى روان آمده، سپس تفسير عمومى مطالب و توضيحاتى به تناسب و نيز مباحث گوناگون معرفتى مطرح شده است. استاد جعفرى داراى آثار و تاليفاتى بسيار است، از جمله: الامر بين الامرين فى الجبر و التفويض، الرضا، تعاون الدين و العلم، وجدان، جبر و اختيار، آفرينش انسان علم در خدمت انسان، اخلاق و مذهب، فيزيك و متافيزيك، رابطه‌ى علم و حقيقت، منابع فقه، نيائش حسين (ع) در عرفات، فلسفه و هدف زندگى، زيبايى از ديدگاه اسلام و تفسير و نقد و تحليل مثنوى. (۱). صفحه ۳۸۳. ***** (۱) همان، صص ۲۶-۲۳.

شرح نهج البلاغه

از على محمد على دخيل. شرحى است كه مختصر بر نهج البلاغه در حد توضيحات لغوى و معنى برخى عبارات.

درسهائى از نهج البلاغه

از حسينعلى منتظرى شرحى است ساده و روان و در عين حال دقيق و عميق، بر بخشهاى از نهج البلاغه.

الراعى والرعيه

از توفيق الفكيكى. شرح عهد نامه‌ى مالك اشتر است.

نظريه الحكم و الاداره فى عهد الامام على (ع) للاشتر

از سيد عبدالمحسن فضل الله. شرح عهدنامه‌ى مالك اشتر است.

حكمت اصول سياسى اسلام

از محمد تقى جعفرى. ترجمه و تفسير عهدنامه‌ى مالك اشتر است.

قانون اساسى حكومت امام على (ع)

از على انصاريان. شرحى است بر عهدنامه‌ى مالك اشتر.

آيين كشوردارى از ديدگاه امام على (ع)

از محمد فاضل لنكرانى، تقرير و تنظيم حسين كريمى شرحى است بر عهد نامه‌ى مالك اشتر. (صفحه ۳۸۴)

شرح الخطبه الشقيه

از محمد رضا حكيمى.

فرمان به زیستن

از سيد احمد فقهی. شرح وصیت امام علی (ع) به حسنین (ع) پس از ضربت خوردن حضرت.

حکمت و معیشت

از عبدالکریم سروش. شرح نامه‌ی امام علی (ع) به امام حسن (ع) است.

اوصاف پارسایان

از عبدالکریم سروش. شرح خطبه‌ی امام علی (ع) درباره‌ی متقین است.

نخستین رساله اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی

از زین العابدین قربانی. شرح نامه‌ی امام علی (ع) به امام حسن (ع) است.

منتخب نهج البلاغه**اشاره**

بسیاری از عالمان و فاضلان بخشهایی از نهج البلاغه را گزینش کرده و به صورت منتخب نهج البلاغه عرضه داشته‌اند. از جمله این آثار کتابهای زیر است:

منتخب وصایا امیرالمومنین (ع) و حکمه

این اثر بر اساس حروف معجم مرتب شده و در سال ۹۹۱ هجری به خط میرقاسم قره باغی انجام یافته است. (۱). ***** (۱) کیهان فرهنگی، ش ۱۳۶۳ و ۷ ش. صص ۱۴-۱۳.

منتخب نهج البلاغه

از محمود بن محمد تقی مشهدی که در سال ۱۱۷۲ هجری تنظیم شده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲، ج ۲۵، ص ۹۶، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، ص ۴۰۳.

طرائف الحمه و بدائع المعرفه

از سيد محمد تقی بن میر مومن حسینی قزوینی، در گذشته به سال ۱۲۷۰ هجری. این اثر برگزیده‌ای است از مواعظ و حکمتهای نهج البلاغه. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۸.

تحفه العابدین

از سيد مهدی بن صالح حسنی طباطبایی حکیم، در گذشته به سال ۱۳۱۲ هجری. این اثر برگزیده‌ای است از موعظه‌های

نهج البلاغه (۱). (صفحه ۳۸۵) صفحه ۳۸۵. *****(۱) الذريعه، ج ۶، ص ۱۴۷، ج ۱۵، ص ۱۵۵، معجم ما ڪتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، ص ۱۲۷.

منتخبات من نهج البلاغه

از سيد محمد علي بن محمد بن هدايه الله حسيني شاه عبدالعظيمي، در گذشته به سال ۱۳۳۴ هجري. اين اثر گزيده‌اي است از مواعظ نهج البلاغه همراه با تعليقاتي بر آنها. (۱). *****(۱) الذريعه، ج ۳، ص ۴۵۰، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۶.

منتخب نهج البلاغه يا مواعظ اهل الاسلام

از سيد حسين عرب باغي، در گذشته به سال ۱۳۶۹ هجري. اين اثر گزيده‌اي است از خطبه‌هاي نهج البلاغه. (۱). *****(۱) الذريعه، ج ۲۲، ص ۴۴۲، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۵۶، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷.

الخطب المنتخبه للاعياد و الجمعة

از ميرآقا ابن كاظم زاهدي. اين اثر در سال ۱۳۷۶ هجري چاپ شده است. (۱). *****(۱) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۱۳، ج ۲۲، ص ۴۴۲، ج ۲۳، ص ۲۲۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۷.

منتخب نهج البلاغه يا كلمات عاليه

از سيد محمد عادلي و عبدالحميد بديع الزمان. (۱). *****(۱) كتابنامه‌ي نهج البلاغه، ص ۲۴.

منتخب نهج البلاغه

از محمد حسين فاضل توني. اين اثر در سال ۱۳۲۰ شمسي چاپ شده است. (۱). *****(۱) معجم ما ڪتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، ص ۴۰۳.

مائنه كلمه من نهج البلاغه

از امين نخله نويسنده و اديب بزرگ و مشهور مسيحي لبناني. (۱). *****(۱) همان، صص ۴۰۳-۴۰۲.

منتخب نهج البلاغه

ترجمه و تلخيص از احمد علي بابايي. اين اثر در سال ۱۳۵۱ شمسي به چاپ رسيده است. (۱). *****(۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۶۲-۲۶۱.

دعاهای نهج البلاغه

از عباس بهروزي و منتخب دعاهای نهج البلاغه همراه با معنی واژه‌ها و ترجمه و شرح آنها در سال ۱۳۶۱ شمسي به چاپ رسيده است.

مستدرک نهج البلاغه**اشاره**

پس از تاليف نهج البلاغه، جمعی از عالمان تلاش نموده‌اند تا آنچه را که از سخنان و نامه‌های امیرمؤمنان علی (ع) در کتابهای مختلف موجود است و در نهج البلاغه نیامده است، گردآوری کند و بر نهج البلاغه بیفزایند و مستدرک بنویسند. شریف رضی خود در مقدمه‌ی نهج البلاغه تصریح نمود که بر بسیاری از سخنان امام (ع) دست نیافته است (صفحه ۳۸۶) آنچه را که توانسته گرد آورده و از آن گزینش کرده است. وی می‌نویسد: «ادعا نمی‌کنم که من بر تمام جوانب سخنان امام (ع) احاطه پیدا کرده‌ام، چنانکه سخن جسته گریخته یا کمیاب و پراکنده‌ای را از دست نداده باشم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه به دست من نرسیده بسی بیشتر از آن باشد که به دست من رسیده است و آنچه در اختیارم قرار گرفته کمتر از آن باشد که بدان دست نیافته‌ام.» (۱) بنابراین، گردآوری آنچه از امیرمؤمنان (ع) در کتابها موجود است، خود کاری بزرگ و سخت ارزشمند است که در این باره نیز آثار گرانقدر تاليف شده است. البته از تالیفات کهن در این باب، جز نامی در کتابها باقی نمانده است ولی تالیفات جدیدی صورت گرفته که بسیار با ارزش است. از جمله این آثار کتابهای زیر است: ***** (۱) معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، ص ۴۰۲، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۹.

التذيل علی (ع) نهج البلاغه

از عبدالله بن اسماعیل بن احمد حلبی که ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح خود از او و کتابش یاد کرده است. (۱). ***** (۱) نهج البلاغه، مقدمه‌ی ص ۳۶.

ملحق نهج البلاغه

از احمد بن یحیی بن احمد بن ناقه. وی خطبه‌هایی را که شریف رضی در نهج البلاغه نیاورده گرد آورده بوده است. کتابت این اثر سال ۷۲۹ هجری بوده است. (۱). ***** (۱) شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۷.

النهج القويم فی کلام امیرالمؤمنین (ع)

از سید خلف بن عبدالمطلب مشعشی حویزی، در گذشته به سال ۱۰۷۴ هجری. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۶۸-۲۶۷، معجم ما کتب عن الرسول و اهل البيت، ج ۶، ص ۳۸۲.

مستدرک نهج البلاغه

از هادی کاشف الغطاء، در گذشته به سال ۱۳۶۱ هجری. این کتاب ابتدا در سال ۱۳۵۱ قمری به چاپ رسیده است. (۱). ***** (۱) الذریعه، ج ۲۴، ص ۴۲۳، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۰.

نهج الفصاحه

از سید کاظم کفائی. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۰، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۶.

نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه

از محمد باقر محمودی. (۱). هشت مجلد این اثر گرانقدر به چاپ رسیده است و دوازده مجلد خواهد شد. (صفحه ۳۸۷) *****
(۱) الذریعه، ج ۲۴، ص ۴۲۳، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۶۴.

مصباح البلاغه فی مشکاه الصیغه

از سید محمد حسن میرجهانی که در دو مجلد به چاپ رسیده است. (۱). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۷۰، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۶۴.

نهج البلاغه الثانی

از جعفر حائر. این کتاب در سه مجلد در سال ۱۴۱۰ قمری چاپ شده است.

مدارک و اسناد نهج البلاغه**اشاره**

بسیاری از عالمان و شیفتگان امام علی (ع) و نهج البلاغه کتابهایی با عنوان استناد نهج البلاغه، مدارک نهج البلاغه، اسناد نهج البلاغه و مصادر نهج البلاغه تالیف کرده‌اند و سبب چنین تالیفاتی این است که شریف رضی در نقل مطالب امام، چنانکه اشاره رفت، جز در هفده مورد آن هم به طور کلی سند خود را ذکر نکرده است. از این رو برای رفع برخی شبهه‌ها درباره‌ی مدارک و اسناد آثاری متعدد تالیف گردیده و اسناد و مدارک نهج البلاغه از کتابهای عامه و خاصه گردآوری شده است تا جای هرگونه شک و تردید را پاک نماید، هرچند که نهج البلاغه از این نظر نیز شباهت به قرآن کریم دارد و خود گواه سندیت خویش است. از جمله آثاری ه درباره‌ی اسناد و مدارک نهج البلاغه تالیف شده کتابهای زیر است:

مدارک نهج البلاغه و دفع الشبهات عنه

از هادی کاشف الغطاء، در گذشته به سال ۱۳۶۱ هجری. این کتاب ابتدا در سال ۱۳۵۴ قمری به چاپ رسیده است. (۱). ***** (۱) کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۷.

مصادر نهج البلاغه فی مدارک نهج البلاغه

از سید هبه الدین حسینی شهرستانی، در گذشته به سال ۱۳۸۶، هجری. (۱) وی از عالمان برجسته‌ی معاصر و دارای آثار و تالیفاتی است از جمله: نهضة الحسين، الهيئة والسلام والمعجزه الخالده. (۲). ***** (۱) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۱، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۶. (۲) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۹، کتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۵۷.

استناد نهج البلاغه

از امتیاز علیخان عرشی. (۱). شادروان امتیاز علیخان عرشی محقق و کتابشناس نامدار معاصر هندی است که اثر محققانه‌ی خود را به زبان انگلیسی نوشته و این اثر به وسیله‌ی عامر انصاری به عربی و به وسیله‌ی سید مرتضی آیت الله زاده‌ی شیرازی به فارسی

برگردانده شده است. ۲. (*****) ۱) السيد هبه الدين الحسينى الشهرستانى، نهضة الحسين الثانية، منشورات الرضى، قم، ۱۳۶۳ ش. مقدمه النشار، ص ۶. ۲) مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۰، كتابنامه‌ی نهج البلاغه، ص ۷.

مصادر نهج البلاغه و اسانیده

از سيد عبد الزهراء حسینی خطیب. وی از عالمان بزرگ معاصر است و تالیف او در چهار مجلد، گرانقدرترین اثر در موضوع خود است. ۱. (*****) ۱) ن. ک: استناد نهج البلاغه، پیشگفتار مترجم، صص ۱۱-۱۲.

مدارک نهج البلاغه

از عبدالله نعمه. ۱. (*****) ۱) ن. ک: مصادر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۳-۷.

پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه

از سيد محمد مهدی جعفری.

بررسی نهج البلاغه و اسناد آن

از سيدجواد مصطفوی.

بختی کوتاه پیرامون نهج البلاغه و مدارک آن

از رضا استادی.

روش تحقیق در اسناد و مدارک نهج البلاغه

از محمد دشتی.

اجازات نهج البلاغه

از عزیز الله عطاردی.

فهرست و معجم نهج البلاغه

اشاره

گذشته از نیازی که به ترجمه و شرح و تفسیر و بررسی مدارک نهج البلاغه وجود دارد، از جمله ضروری‌ترین اقدامات در راه آشنایی بیشتر با نهج البلاغه و استفاده‌ی بهتر از آن و فراهم ساختن زمینه‌ی تحقیق و بررسی و مطالعه‌ی آن، تنظیم فهرستهای کامل و کشف المطالب و تنظیمهای موضوعی و فرهنگهای تفصیلی از نهج البلاغه است. هر چند در این زمینه اقداماتی مفید صورت گرفته است، اما هنوز نیاز به اقدامات گسترده‌تر و عمیق‌تر باقی است. از جمله آثار تالیف شده در این باره، کتابهای زیر است:

كشف الستاره عن نهج البلاغه

از احمد كاشانى. اين اثر به ترتيب الفاظ نهج البلاغه تنظيم شده است. (۱). (صفحه ۳۸۹) ***** (۱) كتابنامه‌ي نهج البلاغه، ص ۵۶.

الكاشف عن الفاظ نهج البلاغه من شروحه

از سيد جواد مصطفى خراسانى كه چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۴، شمسى منتشر شده و براساس اشتقاق لغات واصل قرار دادن نسخه‌ي ابن ابى الحديد معتزلى تنظيم شده است. (۱). ***** (۱) الذريعه، ج ۱۴، ص ۱۱۴، ج ۱۸، ص ۳۸، مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۸.

الدليل على (ع) موضوعات نهج البلاغه

از على انصاريان. اين كتاب تنظيمى موضوعى از نهج البلاغه است كه مطالب نهج البلاغه در هشت بخش (خداشناسى، نبوت و انبيا، عقايد و احكام، امامت و خلافت، تاريخ اجتماع و سياست و اقتصاد، اخلاق) تنظيم شده و در هر بخش موضوعات مربوط به آن آورده شده است. (۱). ***** (۱) ن. ك: السيد جواد المصطفوى الخراسانى، الكاشف عن الفاظ نهج البلاغه فى شروحه، الطبعه الثانيه، دارالكتب الاسلاميه، طهران، ۱۳۵۴ ش. مقدمه المؤلف، صص ۸-۷.

الهادى الى موضوعات نهج البلاغه

از على مشكىنى. در اين كتاب به ترتيب الفبا- و نه براساس اشتقاق كلمات- موضوعات نهج البلاغه تنظيم شده است. مثلاً در ذيل حرف «ض» اين موضوعات آمده است: الضال، الضلاله عن الحق، الضيافه. (۱). ***** (۱) ن. ك: على انصاريان، الدليل على موضوعات نهج البلاغه، انتشارات مفيد، ۱۳۵۷ ش. ص ۵۱.

المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه

از سيد كاظم محمدى و محمد دشتى. اين كتاب معجمى است براساس الفاظ نهج البلاغه كه بسيار كاربرى و مفيد است و همراه با متن عربى (شماره گذارى شده) با نسخه‌هاى متعددى مقابله و تصحيح گردیده است و اختلاف نسخه‌ها را نيز در خود دارد) و ترجمه‌ي كامل نهج البلاغه و جدول ده نسخه از نسخه‌هاى موجود نهج البلاغه به چاپ رسيده است. (۱). ***** (۱) ن. ك: على المشكىنى، الهادى الى موضوعات نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات چاپخانه‌ي وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى با همكارى بنياد نهج البلاغه، ۱۳۶۳ ش. صص ۳۲۸-۳۲۵.

تصنيف نهج البلاغه

از لبيب بيضون. تنظيمى موضوعى زما مباحث نهج البلاغه است كه آن را در ده بخش اساسى (اصول الدين (العقائد)، فروع الدين (العبادات و المعاملات)، الامامه و الائمه، سيره الامام على بن ابى طالب (ع)، الوقعات فى خلافة الامام على (ع)، سياسه الدوله، الشئون الاجتماعيه، الانسان و شؤونه، المواعظ و الاشارات، فهرس محاسن الاخلاق و مساوئها) تنظيم شده و در هر بخش موضوعات مربوط به آن وارد شده است. (۱). ***** (۱) ن. ك: سيد كاظم محمدى، محمد دشتى، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات امام على (ع)، ۱۳۶۹ ش. پيشگفتار، ص هشت.

المعجم الموضوعی نهج البلاغه

از اويس کریم محمد. معجمی است موضوعی که مطالب نهج البلاغه را تحت بیست و سه عنوان باب بندی کرده است. (۱). (صفحه ۳۹۰) *****(۱) ن. ک: لیب بیضون، تصنیف نهج البلاغه، الطبعة الثانية، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم ۱۴۰۸ ق. مقدمه المصنف، صص ۴۷-۴۶.

فرهنگ آفتاب: فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه

از عبدالمجید معادی خواه. این اثر فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه است که براساس ساختار فرهنگ فارسی تنظیم شده است و تحت شش مقوله کلی (کلام، فلسفه، عرفان، جهان بینی (شامل: شناخت خدا، جهان، انسان، فرشتگان... دین و حرکت، جامعه و تاریخ)، آداب، اخلاق و فرهنگ، سیاست، اقتصاد، فقه و حقوق، تاریخ اسلام) که هر یک از این مقولات در بر گیرنده اجزای مفهومی متعددی اند، به ترتیب الفبایی فرهنگهای فارسی در نه مجلد، به ضمیمه یک مجلد فهرستهای آن تنظیم شده است. (۱) و اثری گرانقدر در نوع خود است. *****(۱) ن. ک: اويس کریم محمد، المعجم الموضوعی لنهج البلاغه، الطبعة الاولى، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد ۱۴۰۸ ق. مقدمه.

موضوعات نهج البلاغه

بسیاری از اندیشمندان و شیفتگان نهج البلاغه برای پاسخگویی به نیازهای معرفتی و تبیین مباحث گوناگون نهج البلاغه، به روش موضوعی روی آورده و زا دیار بیکران نهج البلاغه و چشمه خورشید مطالبی را تنظیم و تدوین نموده و به صورت آثار موضوعی ارائه کرده اند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می شود: ۱. آموزش سید محمد مهدی جعفری. ۲. الاراء الاجتماعیه فی نهج البلاغه، عبد الوهاب حمود. ۳. آیین جهاد در نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه. ۴. الاسس التربویه فی نهج البلاغه، السید محسن القبانجی. ۵. اصول دین در پرتو نهج البلاغه، محمد باقر بهبودی. ۶. الاغراض الاجتماعیه فی نهج البلاغه، السید محسن الامین العاملی. ۷. الهیات در نهج البلاغه، لطف الله صافی گلپایگانی. ۸. الافاظ القرآنیه فی نهج البلاغه، السید محمد جعفر الحکیم. ۹. امامت در نهج البلاغه، محمد تقی شریعتی. ۱۰. الامثال فی نهج البلاغه، عبد الهادی الفضلی. ۱۱. الامثال و الحكم المستخرجه من نهج البلاغه، محمد الغروی. ۱۲. انسان کامل در نهج البلاغه، حسن حسن زاده ای آملی. (صفحه ۳۹۱) ۱۳. انواری از نهج البلاغه، محمد جعفر امامی. ۱۴. بیت المال در نهج البلاغه، حسین نوری. ۱۵. تقوی و متقین در نهج البلاغه، سید ابراهیم سید علوی. ۱۶. جنگ و صلح از دیدگاه امام علی (ع)، محمد مهدی شمس الدین، ترجمه بنیاد نهج البلاغه. ۱۷. حرکه التاریخ عند الامام علی (ع)، محمد مهدی شمس الدین. ۱۸. حکمت الهی در نهج البلاغه، محمد مفتاح. ۱۹. حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، عبدالله جوادی آملی. ۲۰. خارجگیری، محمود صلواتی. ۲۱. خدا در نهج البلاغه، محمد علی گرامی. ۲۲. خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، حسین نوری. ۲۳. دراسات فی نهج البلاغه، محمد مهدی شمس الدین، با نام جستجوی در نهج البلاغه به وسیله محمد عابدی ترجمه شده است. ۲۴. دنیا در نهج البلاغه، سید مهدی شمس الدین. ۲۵. رابطه ی نهج البلاغه با قرآن، سید جواد مصطفوی. ۲۶. رمز تداوم انقلاب در نهج البلاغه، محمد محمدی ری شهری. ۲۷. رویا الحیوه فی نهج البلاغه، حسن موسی صفار. ۲۸. سعاده التریبه فی نهج البلاغه، اسعد احمد علی. ۲۹. سیاست و مدیریت از دیدگاه امام علی (ع)، محمد تقی رهبر. ۳۰. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری. ۳۱. شهادت در نهج البلاغه، محمد محمدی ری شهری. ۳۲. علوم الطبیعیه فی نهج البلاغه، لیب بیضون. ۳۳. الفلسفه و الاعتزال فی نهج البلاغه، قاسم حبیب جابر. ۳۴. مفاهیم اقتصادیه فی نهج البلاغه، قصی الشیخ عسکر. ۳۵. منهج التریبه عند الامام علی (ع)، علی محمد حسین الادیب.

۳۶. نظرات سیاسی در نهج البلاغه، محمد حسن مشایخی قربانی. (صفحه ۳۹۲)

آشنایی با نهج البلاغه

بسیاری از اندیشمندان آثاری تالیف کرده‌اند تا نهج البلاغه و ویژگیها و وجوه و آفاق آن و چگونگی تالیف و آثار درباره‌ی آن را معرفی نمایند. از این جمله است آثار زیر: ۱. ارشاد المومنین الی معرفه نهج البلاغه المبین، از یحیی بن ابراهیم حجافی، در گذشته به سال ۱۱۰۳ هجری. (۱). ۲. ما هو نهج البلاغه، از سید هبه الدین حسینی شهرستانی، در گذشته به سال ۱۳۸۶ هجری. این کتاب با عنوان در پیرامون نهج البلاغه، به وسیله‌ی سید عباس میرزاده اهری ترجمه شده است. ۳. نهج البلاغه چیست، از ابن یوسف شیرازی. ۴. آشنایی با نهج البلاغه، از سید محمد مهدی جعفری. ۵. شناخت نهج البلاغه، از محمد دشتی. ۶. کلام جاودانه، از محمد رضا حکیمی. ***** (۱) ن. ک: عبدالمجید معادی خواه، فرهنگ آفتاب، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، چاپ اول، نشر ذره، ۱۳۷۴-۱۳۷۲ ش. ج ۱۰، صص ۳۳۶-۳۳۵.

متفرقات نهج البلاغه

درباره‌ی نهج البلاغه و در پیوند با آن آثاری دیگر تالیف شده که از عنوان یادشده تا اینجا، خارج است و می‌توان آنها را در یک مجموعه قرار داد. از این جمله است آثار زیر: ۱. نهج البلاغه از کیست، از محمد حسن آل یاسین، ترجمه‌ی محمود عابدی. ۲. روائع نهج البلاغه، از جرج جرداق. این کتاب با عنوان بخشی از زیباییهای نهج البلاغه به وسیله‌ی محمد رضا انصاری و با عنوان شگفتیهای نهج البلاغه به وسیله‌ی فخرالدین حجازی ترجمه شده است. ۳. پرتوی از نهج البلاغه، از سید جواد مصطفوی. ۴. کتابنامه‌ی نهج البلاغه، از رضا استادی. ۵. اعلام نهج البلاغه، شناختی از کسانی که در نهج البلاغه یاد شده‌اند از محمد هادی امینی، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی. ۶. ابزار و اطلاعات مقدماتی رد نهج البلاغه، از محمد دشتی. ۷. پاسخ به معاندان نهج البلاغه، از عزیز الله عطاردی. (صفحه ۳۹۳) ۸. علمای خراسان و نهج البلاغه، از عزیز الله عطاردی. ۹. کلیدهای شناسایی نهج البلاغه، از محمد دشتی. ۱۰. در آمدی بر صنایع ادبی در کلام امام علی (ع)، از کریم زمانی جعفری. ۱۱. نهج البلاغه و اثره علی الادب العربی، از محمد هادی امینی نجفی. ۱۲. شروح نهج البلاغه، از حسین جمعه

